سرشناسه	:	بهشتی‌پور: محسن، ۱۳۴۱
عنوان و نام پدیدآور	:	آنچه می‌بینید و آنچه باور دارید / محسن بهشتی‌پور.
مشخصات نشر	:	
مشخصات ظاهری	:	
شابک:	:	
وضعیت فهرست‌نویسی	:	فیپا
موضوع:	:	
رده‌بندی کنگره	:	
رده‌بندی دیویی	:	
شماره‌ی کتابشناسی ملی	:	
قیمت	:	

فهرست مطالب

باورهای غلط ۹
سحر و جادو ۱۳
آیا واقعاً سحر و جادو وجود دارد؟ ۱۳
سحر از نظر لغت ۱۷
احضار ارواح ۲۰
نقش تبلیغات در باورها ۲۱
خودباوری ۲۳
شک و تردید ۲۶
اعتقاد و ایمان باطنی ۲۹
یقین را سه مرتبه است: ۳۵
معیار اول: عادت ۴۰
معیار دوم: سنت‌ها و سیره‌ها ۴۱
معیار سوم: زمان ۴۲
معیار چهارم: ظن قوی یا گمان قریب به یقین ۴۲
هیچ دانش و علمی مطلقاً کامل نیست ۴۵
ناشناخته‌ها، مابعدالطبیعه، متافیزیکی ۴۸
مابعدالطبیعه چیست؟ ۴۹
تاریخ مابعدالطبیعه ۵۰
معنای دیگر مابعدالطبیعه ۵۲
متافیزیک (metaphysic) ۵۲
متافیزیک چیست؟ ۵۵
تعریف متافیزیک ۵۶
دسته‌بندی موجودات غیرارگانیک و موجودات آلی ۶۱
جن‌ها ۶۲
جن چه نوع موجودی است؟ ۶۳
مشخصات جن‌ها ۶۶
آیا باید از جن‌ها ترسید؟ برای در امان ماندن از آن‌ها چه باید کرد؟ ۷۳
پَری‌ها ۷۴
همزاد Doppelganger ۷۵
موکّل کیست؟ ۷۷
فرشتگان ۷۹
رابطه‌ی خداوند با فرشتگان ۸۰
شیطان ۸۴

امّا ابلیس ۸۴
ماهیت فرشتگان ۸۸
شیطان‌پرستی ۹۵
مهم‌ترین عوامل شیطان‌پرستی ۹۷
علوم مختلف متافیزیک عبارتند از: ۱۰۲
انواع غیب‌گویی عبارتند از: ۱۰۴
سایکومتری (psychometry) ۱۰۶
انرژی چیست؟ ۱۰۸
انرژی را چگونه به دست آوریم؟ ۱۱۱
راه‌های ابتدایی ۱۱۵
راه‌های تکامل‌یافته ۱۱۵
راه‌های به دست آوردن انرژی و قدرت بخشیدن کدامند؟ ۱۱۷
امواج پرانا ۱۱۸
شناخت سنگها و خاصیت آنها در زندگی بشر ۱۲۰
سنگ‌های مربوط به ماه تولد ۱۲۰
انواع سنگ‌ها ۱۲۱
یاقوت ارغوانی (cluster Amethyst) ۱۲۴
یاقوت ارغوانی خوشه‌ای (CATHEDRAL AMETHYST) ۱۲۵
یاقوت ارغوانی کاسدرال (crystal Amethyst) ۱۲۶
کریستال یاقوت ارغوانی ۱۲۶
سنگهای معدنی (MINERALS) ۱۲۷
نمونه سنگهای مالاشیت (Malachite specimens) ۱۲۷
آزوریت (AZURITE) ۱۲۸
عقیق نوار آبی (Blue lace agate) ۱۲۸
کریسوکولا (CHRYSOCOLLA) ۱۲۹
هماتیت (HEMATITS) ۱۲۹
کارولیت (CARROLLITE) ۱۳۰
رز کویر (DESERT ROSE) ۱۳۰
کیانیت (KYANITE) ۱۳۰
یشم سبز ۱۳۱
چشم ببر ۱۳۱
کوارتز سرخ ۱۳۲
کوارتز شفاف ۱۳۳
سنگ شفاف (حجرالبرق) ۱۳۴
لعل بنفش ۱۳۴

اشک سرخپوست ۱۳۵
کهربا ۱۳۵
لاجورد ۱۳۶
عقیق سرخ ۱۳۷
جید ۱۳۹
کوارتز شیری ۱۳۹
گارنت (حجرسیلان- نارسنگ) ۱۴۰
رودونیت ۱۴۱
آبسیدان لکه برفی ۱۴۲
شناخت بهتر چاکراها ۱۴۳
مرکز اول: چاکرای مولادهارا ۱۴۸
کندالینی ۱۴۸
نمای حرکت کندالینی ۱۴۹
مرکز دوّم: چاکرای سوادیستانا ۱۵۲
مرکز سوم: چاکرای نابی ۱۵۷
مرکز چهارم: چاکرای آناهاتا ۱۶۱
عوامل بزرگ ترس ۱۶۳
مرکز پنجم: چاکرای ویشودهی ۱۶۶
مرکز ششم: چاکرای آگنیا ۱۷۱
مرکز هفتم: چاکرای ساهاسرارا ۱۷۵
جایگاه چاکراها روی بدن ۱۸۳
جایگاه چاکراها از نمایی دیگر ۱۸۴
علم اعداد ۱۸۶
منشا عددشناسی ۱۹۰
عدد یک ۱۹۱
عدد دو ۱۹۲
عدد سه ۱۹۴
عدد چهار ۱۹۵
عدد پنج ۱۹۶
عدد شش ۱۹۷
عدد هفت ۱۹۸
عدد هشت ۲۰۴
عدد نه ۲۰۵
اما درباره‌ی صفر ۲۰۸
عدد ده: عدد کمال و تمامیت ۲۰۸

تفسیرهای دیگر برای علم اعداد ۲۱۱
تأثیر اعداد (ارتعاش اعداد) ۲۱۱
روش‌های دیگر عددشناسی ۲۱۱
نحوه‌ی محاسبه‌ی عدد شخصی شما یا همان عدد تقدیر ۲۱۲
بدست آوردن **سال تولد** ۲۱۳
عدد سرنوشت ۲۱۴
روان‌شناسی اعداد ۲۱۵
آموزش علم جفر ۲۱۶
علوم غریبه ۲۱۶
آموزش کامل علم جفر (مرحله‌ی اول) ۲۱۷
اتصالات ۲۲۳
فصل اول ۲۲۳
فصل دوم ۲۲۵
فصل سوم ۲۲۶
فصل چهارم ۲۲۷
آموزش کامل علم جفر (مرحله دوم) ۲۲۹
باب اول ۲۲۹
قاعده‌ی کلیّه ۲۳۰
اتصال عنصری طبعی و احکام آن ۲۳۲
حال قسمت اولی و دومی ۲۳۳
آموزش علم جفر (مرحله سوم) ۲۳۵
روش‌های مختلف جفر ۲۳۵
انواع حروف ابجد ۲۳۵
جفر جامع ۲۳۶
ابجد صغیر: ۲۳۹
ابجد وضعی: ۲۴۰
ابجد کبیر یا جمل: ۲۴۰
کاربردهای جفر ۲۴۰
طریقه‌ی استفاده از جفر کبیره ۲۴۱
طریقه‌ی استفاده از جفر متوسطه ۲۴۲
طریقه‌ی استفاده از جفر صغیره ۲۴۲
طریقه‌ی استفاده از جفر جمل ۲۴۲
طریقه‌ی استفاده و کاربرد علم جفر در علوم قرآنی ۲۴۴
طریقه‌ی استخاره نمودن ۲۶۱
طریقه‌ی ذکر گفتن برای خود یا فرد دیگر به شرط اجازه از استاد ۲۶۲

زمان و معرفت حضور ۲۶۹
ماهیت زمان ۲۶۹
در فیزیک، زمان با دو روش متفاوت تعریف می‌شود: ۲۷۰
روش اول؛ ترمودینامیکی ۲۷۰
روش دوم؛ تاریخ‌مدارانه ۲۷۰
مفهوم زمان ۲۷۱
سفر در زمان ۲۷۲
آگاهی از فضا (Space) ۲۷۶
فضا و زمان ۲۷۸
مفهوم ریاضی در فضا و زمان ۲۷۹
مفاهیم پایه ۲۸۰
بازه‌های فضازمانی ۲۸۲
جهان و عالم‌های هفتگانه ۲۸۵
جهان‌ها و عالم‌های دیگر ۲۸۶
عالم لاهوت ۲۸۷
عالم جبروت ۲۸۷
عالم اعراف ۲۸۷
عالم ملکوت اعلی ۲۸۸
عالم ناسوت ۲۸۸
عالم کوْنْ ۲۸۸
عالم ذر ۲۸۹
بُعد زمانی ۲۹۳
زمان سرمدی ۲۹۶
ارزش زمان (وقت طلا است) ۳۰۲
عواملی که باعث تباهی وقت‌مان می‌گردد: ۳۰۴
راه‌کارهای استفاده‌ی بهینه از وقت: ۳۰۵
مراقبه یا مدیتیشن (Relaxation Meditation) ۳۰۶
تاریخچه‌ی مدیتیشن ۳۰۸
مانترا چیست؟ ۳۱۴
انواع مراقبه یا مدیتیشن ۳۱۳
آثار زیستی مراقبه ۳۱۶
آثار روان‌شناختی مراقبه ۳۱۷
چگونه مراقبه کنیم؟ ۳۱۹
فواید مراقبه یا مدیتیشین ۳۲۱
چرا مدیتیشن می‌کنیم؟ ۳۲۷

نکات مهم برای مدیتیشن «مراقبه» ۳۲۹
روش‌های مدیتیشن ۳۳۲
۱- مدیتیشن «مراقبه» تعمّق مدیتیشن اصولی از نوع خارجی ۳۳۲
۲- مدیتیشن «مراقبه» شمارش نفس‌ها از نوع خارجی است ۳۳۳
۳- مدیتیشن «مراقبه» حباب مدیتیشن اصولی از نوع درونی است ۳۳۳
۴- مدیتیشن «مراقبه» تراودا ۳۳۴
۵- مدیتیشن «مراقبه» نیلوفر هزار برگ ۳۳۵
۶- مدیتیشن «مراقبه» مانترا «ذکر» ۳۳۷
۷- مدیتیشن «مراقبه» من کیستم؟ مدیتیشن اصولی از نوع درونی ۳۳۸
۸- مدیتیشن «مراقبه» حرکتی صوفیانه: ۳۴۰
هشدارها ۳۴۴
تفاوت ذکر با مانترا ۳۴۵
اهمیت ذکر در طول زندگی ۳۵۰
پیامدهای اعراض از ذکر خدا ۳۵۸
حضور خداوند ۳۶۳
حضور یعنی چه؟ ۳۶۴
هوشیاری ۳۶۸
آگاهی برتر ۳۸۴
ارتباط علم و فیزیک با متافیزیک ۳۹۵
مراحل تکامل روح ۴۰۴
تسلیم و رضا ۴۰۶
نتیجه ۴۱۴
منابع و مآخذ ۴۳۰

باورهای غلط

اگر خدایی ناخواسته باورهای پوچ و بی‌اساس را در درون مغز خودتان «save» کنید؛ نه تنها سالیان سال نمی‌توانید از چنگال آنها خلاص شوید. در ضمن چنانچه مرگ، فرصت جبران و برگشت به اصل را، به شما ندهد چه می‌شود؟!!! پس امیدوارم در دریافت باورهایی که به مغزتان می‌دهید بیشتر دقت کنید. اگر فکر کنید شما نمی‌توانید به خوبی همکار یا رقیب خود باشید؛ پس این گونه هم خواهد شد.

آیا اگر دیگران را قوی‌تر از خود بدانید و خود را در برابر آنها ضعیف پندارید؛ اصلاً می‌توانید به موفقیت برسید؟ و افکاری مانند عقب بودن از دیگران کمکی به شما در زندگی خواهد کرد؟ یک حقیقت وجود دارد «آنچه به دست می‌آورید همان چیزی است که می‌پندارید.» حتی اگر در حرفه‌ای که به آن مشغول هستید بسیار ماهر باشید؛ اگر خود را ضعیف و ناتوان تصور کنید بی‌شک شکست به سراغ شما خواهد آمد چون مغز شما به دنبال اطلاعاتی می‌گردد تا از اعتقادات شما پشتیبانی کند.

بحث همین جا است؛ بنده اصلاً به دنبال این نیستم که درباره‌ی راز موفقیت و یا قدرت فکر برای شما بنویسم چرا که تا به حال الاماشاالله درباره‌ی این گونه موارد مطلب نوشته شده؛ بلکه منظور از مطرح کردن موارد فوق، این نکته‌ی بسیار مهم است که، چرا برخی از آدم‌ها مسخ «کسی یا چیزی می‌شوند» و حاضر نیستند به هیچ عنوان آن را از دست بدهند به عبارتی می‌توان گفت: اکثر آدم‌ها خود را درگیر باورهایی می‌کنند که اساساً هیچگونه ارزش و اعتباری ندارد؛ در حالی که بهترین و مهم‌ترین راهنمایی‌ها را باید از خدا بخواهند. واقعاً چرا فکر می‌کنید می‌توانید از آدم‌ها و یا چیزهای دیگر برای ارتقاء و تکامل به سمت خدا کمک بگیرید.

به نظر بنده باید این قدر در راه رضایت خداوند، پدر و مادر خود، خدمت خلق خدا، تلاش کنید تا حضرت حق خودش درها را به روی‌تان باز کند. پس این قدر وقت خود را صرف چیزهای باطل نکنید.

«قُلْ إِنَّ رَبِّی یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیءٍ فَهُوَ یخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیرُ الرَّازِقِینَ» بگو: خدای من هر که از بندگان خود را خواهد وسیع‌روزی یا تنگ‌روزی می‌گرداند و شما هر چه (در راه رضای حق) انفاق کنید به شما عوض می‌بخشد و او بهترین روزی‌دهندگان است. (سوره‌ی سباء- آیه‌ی ۳۹)

«بِنَصْرِ اللهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشَاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ» به یاری خدا، که خدا هر که را بخواهد نصرت و فیروزی می‌بخشد و او است که مقتدر و مهربان است. (سوره‌ی روم- آیه‌ی ۵)

«لَهُ مَقَالِیدُ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ یبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یشَاءُ وَ یقْدِرُ إِنَّهُ بِکُلِّ شیءٍ عَلِیمٌ» کلیدهای آسمان‌ها و زمین از آن او است. در روزیِ هر که بخواهد گشایش می‌دهد یا تنگ می‌گیرد و او به هر چیزی دانا است. (سوره‌ی شورا- آیه‌ی ۱۲)

انسان‌ها، در تنگناهای روحی و روانی به هر چیزی چنگ می‌زنند؛ اینان همان غرق‌شدگانی هستند که هر خار و خاشاکی را ابزار نجات می‌یابند؛ از این‌رو است که در اوج نومیدی به هر چیزی چنگ می‌زنند تا امیدی را در دل‌های‌شان بیفروزند. برخی دوست دارند گرفتاری‌ها و مشکلات خود را از طریق ماورایی حل کنند و چون احساس می‌کنند عده‌ای توانایی حل مشکلات‌شان را از مسائل ماورایی و یا از طریق رموز و اعدادی که با حروف ترکیب می‌شود دارند؛ به سراغ آنها می‌روند. شاید این موضوع برای‌شان جا نیفتاده است که این گونه کارها، یک کار شیطانی و انحرافی در دین است. یکی دیگر از ویژگی‌های انسان تمایل به آسایش و بی‌میلی به کارهای پرزحمت و اندیشه‌ورزی دقیق است؛ ویژگی‌هایی که فقط با تربیت صحیح می‌توان بر آنها غلبه یافت؛ در نتیجه بسیاری از انسان‌ها می‌خواهند بدون فکر و کوشش و بی‌آن که خود را خسته کنند از آینده باخبر شوند و بی‌آن که رنجی ببرند به گنجی برسند و بر آینده تأثیر بگذارند.

«وَ أَنَّهُ کَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» و همانا مردانی از نوع بشر به مردانی از گروه جنّ پناه می‌بردند (و خود را در بیابان‌ها به جنّیان

می‌سپردند) و جنّیان بر غرور و جهل آنها سخت می‌افزودند (آیه چنین تفسیر شده که زمان جاهلیّت، عرب در بیابان پناه به بزرگ جنّیان آنجا می‌برد تا ایمن باشد آن‌گاه آسوده می‌خفت و مال و جانش به خطر می‌افتاد). (سوره‌ی جن- آیه‌های ۵ و ۶)

«وَ جَعَلُواْ لِلّه شُرَکَاءَ الْجِنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُواْ لَهُ بَنِینَ وَ بَنَاتٍ بِغَیرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالیَ عَمَّا یَصِفُونَ» برای خدا شریکانی از جن قرار دادند و حال آنکه جن را خدا آفریده است و بی‌هیچ دانشی، به دروغ دختران و پسرانی برای او تصور کردند. او منزه و فراتر است از آنچه وصفش می‌کنند. (سوره‌ی انعام- آیه‌ی ۱۰۰)

«وَ مَنْ یأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِکَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَی» و هر کس به خدای خود مؤمن باشد و با اعمال صالح بر او وارد شود اجر آنها هم عالی‌ترین درجات بهشتی است. (سوره‌ی طه- آیه‌ی ۷۵)

«فَلَمَّآ أَلْقَوْا قَالَ مُوسَی مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ الله سَیُبْطِلُهُ إِنَّ اللهَ لاَیُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِینَ» آن‌گاه که ساحران بساط جادو انداختند؛ موسی گفت: خدا البته سحر شما را باطل خواهد کرد؛ که خدا هرگز عمل مفسدان را اصلاح نکند. (سوره‌ی یونس- آیه‌ی ۸۱)

«فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِینٌ» و چون حق از جانب ما برآنها آمد گفتند: این سحر بودنش بر همه آشکار است. (سوره‌ی یونس- آیه‌ی ۷۶)

«قَالَ مُوسَی أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَکُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَایُفْلِحُ السَّاحِرُونَ» موسی به آنان گفت: آیا به آیات حق که برای شما آمد نسبت سحر می‌دهید؟ آیا این سحر است و حال آن که ساحران را هرگز فلاح و فیروزی نخواهد بود؟! (سوره‌ی یونس- آیه‌ی ۷۷)

آری خداوند در این آیات مستقیم اشاره به آنهایی می‌کند که معتقدند سحر، جادو، جنیان و طلسمات، قادرند به انسان‌ها کمک کنند و این نیروها را جایگزین سعی خود و اراده‌ی الهی می‌کنند. خداوند در این آیات می‌فرمایند: که آنها سخت در اشتباه هستند.

به نظر بنده علتی که باعث می‌شود مسحور به توهم کشیده شود؛ همان تلقین و القا است که به شخص مسحور داده می‌شود. به طور کلی تمامی این حرف‌ها خرافات است. یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه‌های خود را عملی می‌ساختند. استفاده از خواص ناشناخته‌ی فیزیکی و شیمیایی اجسام. همان‌طور که در داستان ساحران زمان موسی آمده که آنها با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهایی به شکل مار بسازند و به حرکت درآورند. البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام هرگز ممنوع نیست. بلکه باید هرچه بیش‌تر از آن‌ها آگاه شوید و در زندگی از آن استفاده کنید تا کسی نتواند شما را منحرف کند. ولی اگر کسی از خواص مرموز برای اغفال و فریب مردم ناآگاه استفاده کند و آنها را به راه‌های غلط سوق دهد؛ یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد.

استفاده از خواب مغناطیسی، هیپنوتیزم، ماینه‌تیزم و تله‌پاتی (انتقال افکار از فاصله‌ی دور) که اگر کسی از آنها استفاده‌ی سوء کند سحر محسوب می‌شود. به طور کلی سحر یعنی هر چیزی که انسان‌ها را به انحراف و تباهی بکشد. متأسفانه امروزه این امور در جامعه‌ی فعلی به ویژه غربی‌ها رواج پیدا کرده است. ساخت فیلم‌هایی با مضمون خرافی، جادوگری همچون جن‌گیر و سحر و جادو ... می‌باشد، که غالباً اثرات سوئی بر روی مخاطبان خود به جای می‌گذارند و آنها را به عالم وَهم و دنیایی غیرواقعی و دست‌نیافتنی سوق می‌دهند. با توجه به این که اکثر مخاطبان این گونه فیلم‌ها جوانان و نوجوانانی هستند که در حساس‌ترین مرحله‌ی زندگی خود یعنی مرحله‌ی ثبوت شخصیت و افکار به سر می‌برند و هم‌چنین نیاز جامعه به مغزهای متفکر جوان، زنگ خطری است برای خانواده‌ها و تمامی مردم، تا نسل جوان جامعه را، از

افتادن در ورطه‌ی موهومات و خرافات نجات دهند و زمینه‌های شکوفایی و رشد استعدادهای آنان را فراهم کنند.

بدین منظور و برای جلوگیری از روند رو به رشد گرایش جوانان به این‌گونه برنامه‌ها و مجالس، پرداختن به این مسائل به روش‌های کاملاً علمی و نو و جواب‌گویی به سؤالات و شبهات وارده از ضروریات است. بهترین روش برای جلوگیری از این ناهنجاری‌ها، آن است که رشد و آگاهی تمامی اقشار مردم هر چه بیشتر بالا برده شود. یکی دیگر از عوامل مهم در باورهای مردم نقش تبلیغات است. امروزه تبلیغات حرف اول را در تمامی زمینه‌ها می‌زند؛ چه مسائل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و ... حتی در موارد سحر و جادو؛ فکر می‌کنید چه عاملی باعث می‌شود شما مسخ فرد یا چیزهای دیگر بشوید. بله درست است تبلیغاتی که خود فرد یا آشنایان او و یا دیگران که قبل از روبرو شدن شما با او، به شما خورانده‌اند. پس نتیجه می‌گیریم تبلیغات نقش مهمی در باورهای ما دارد.

سحر و جادو

آیا واقعاً سحر و جادو وجود دارد؟

برای رسیدن به آرامش درون، باید آگاهی کسب کنیم. مهم‌ترین دلیل برای ترسیدن از یک موضوع نداشتن آگاهی کامل درباره‌ی آن موضوع است برای مثال: من از مار می‌ترسم چون نمی‌دانم مار چیست؛ رفتارهایش چگونه است؛ در موقع خطر چه عکس‌العملی از خود نشان می‌دهد؛ اگر در این حالت قرار گرفتید چه کار باید بکنید؛ این عوامل باعث می‌شود تا هر وقت مار را دیدید؛ به سرعت خود را از آن محل دور کنید و وقتی خانمی را می‌بینید که مار را با دست‌هایش گرفته می‌گویید: عجب دل و جرأتی دارد. حال کسب آگاهی کرده‌اید؛ ولی اعتماد به نفس ندارید باز هم از

موضوع می‌ترسید؛ حال چه باید کرد؟ این جا می‌توانید از یک شیء سوم کمک بگیرید. اگر معتقد به مذهب هستید؛ یک دعا همراه داشته باشید و اگر نیستید یک شئ یا سنگ را برای این که خود را پیدا کنید؛ در دست بگیرید؛ فهمیدن این موضوع هم سخت است هم آسان. این بستگی زیادی به خود شما دارد؛ یعنی چه؟ یعنی این که خودتان را چقدر می‌شناسید؟!

بعد از یک اتفاق در زندگی، آرام‌آرام متوجه یک سری تغییرات در زندگی خود می‌شوید. برای مثال جریان یک خواستگاری به هم می‌خورد و بعد از آن، اغلب خواستگاری‌های‌تان با مشکلات بسیار پیش پا افتاده به هم می‌خورد یا این که شما علاقه‌ی زیادی به ازدواج دارید ولی جور نمی‌شود. در این لحظه از خدا می‌خواهید که این اتفاق رخ دهد؛ ولی زمان خواستگاری که می‌شود طرف مقابل به چشم‌تان بسیار زشت می‌آید؛ یا این که این ذهنیت در شما پرورانده می‌شود که او لیاقت با شما بودن را ندارد؛ از دیگر نشانه‌ها می‌شود گفت: همیشه احساس می‌کنید که کسی تمام مدت شما را تحت نظر دارد. شما در همه‌ی کارها بسیار موفق هستید ولی در یک کار به خصوص نه، شب‌ها احساس اضطراب بی‌جهت دارید؛ کابوس می‌بینید؛ موقع خواب احساس می‌کنید کسی روی شما افتاده و هزاران نشانه‌ی دیگر.

اگر دقت کنید می‌تواند نشانه‌ای از سحر و جادو برای شما باشد؛ البته دلایل دیگری نیز دارد. معمولاً این افراد آدم‌هایی هستند که از نظر قدرت مقابله با حقایق، آدم‌های ضعیفی هستند و چون نمی‌توانند در مقابل مشکلات و سختی‌ها عکس‌العمل مناسبی انجام دهند؛ به سحر و جادو متوسل می‌شوند و به طلسم مبادرت می‌کنند.

جایگاه این افراد در جهنم است. چه در این دنیا و چه در آخرت. طلسم‌ها به صورت‌های مختلف نوشته می‌شود ولی چندتای آنها رایج‌تر هستند. به نظر من جادو چیزی نیست جز انجام دادن یک سری اعمال که در اذهان مردم قابل درک نباشد برای مثال ازدواج غیرمعمول و یا ثروت زیاد و دور از فهم یا پیشگویی، از زمانی که

بشر قدرت شناخت خود را پیدا کرد و در شرایطی قرار گرفت که نیاز به امداد غیبی داشت؛ توانست جادو را کشف کند. در جادو نیاز به چیزی نیست؛ جز استفاده از نیروهای درونی خود. وقتی شما بر روی مسئله‌ای متمرکز می‌شوید؛ تمامی حواس‌تان را جمع می‌کنید تا کاری را انجام دهید؛ متوجه می‌شوید که آن کار دارد به خوبی انجام می‌شود؛ با یک مثال ساده ادامه می‌دهم؛ شما علاقه‌ی شدیدی به یک نفر دارید و وقتی آن طرف را می‌بینید در افکار خود به آن شخص فکر می‌کنید که باید به سمت شما بیاید و شما به او سلام کنید و ...

بعد از مدتی احساسی در معده‌ی خود می‌کنید و می‌بینید که فرد موردنظر به طرف شما می‌آید؛ چه اتفاقی افتاده آیا یک اتفاق و یک تصادف است؟ دوباره در مورد دیگری امتحان کنید. درست است شما جادو می‌کنید ولی قوت و صحت انجام آن به شما بستگی دارد؛ چقدر توانایی تمرکز و دیگر شرایط را دارید. جادوگری مانند درس خواندن است هر چه بیشتر سعی کنید بیشتر موفق می‌شوید ولیکن مانند بعضی از افراد که هر چه درس می‌خوانند باز هم کلاس اول‌اند این هم مانند آن است.

پس ابتدا باید یک پیش‌زمینه در خود پیدا کنید؛ علاقه داشته باشید و ادامه دهید. دانشمندان و اقوام مختلف هر کدام نام‌های مختلفی روی این اعمال می‌گذارند که بستگی به نوع جادو دارد مانند، ورد، دعا، سحر و ...

به هر حال خارج شدن یک نیرو از شما به عنوان برآوردن یک عمل، جادو نام دارد؛ البته به عقیده‌ی من شاید بگویید پس وِرد چیست؟ آیا همه چیز با تمرکز قابل حل است؟ باید بگویم وِرد خیلی مؤثرتر است چون ورد دارای یک آهنگ خاصی است و این آهنگ باعث تمرکز و بیرون آمدن نیروی شما می‌شود. ریتم، هارمونی، تعادل، نیروهایی هستند که وقتی شما آن را در خود به وجود بیاورید؛ خواهید توانست بر هر جادویی غلبه کنید؛ به شرط این که در هر کاری خدا را مدنظر داشته باشید و بدانید در مواردی که اراده‌ی خداوند منّان در کار باشد آن شخص مکافات عمل

خویش را می‌بیند. هیچ نیرویی حتی ذهن فعال و اندیشه‌ی قوی نمی‌تواند آن فرد را نجات دهد؛ هر چند که تمامی کتاب‌های روانشناسی را خوانده باشید و اراده‌ی پولادین داشته باشید. مگر این که:

۱- زود اشتباه خود را بفهمید و توبه کنید.

۲- اگر چنانچه نعمت داشتن پدر و مادر را دارید باید خیلی سریع خود را به آنان برسانید و از آنان بخواهید شفاعت شما را نزد خدا بکنند.

۳- سعی کنید مکافات اعمال خود را ببینید و از چیزی فرار نکنید. شداید باعث رشد و آگاهی شما می‌شود.

۴- از هر نوع خرافات و سحر یا جادو اجتناب کنید. شاید بعضی افراد بگویند که پس چرا در قرآن اشاره به سحر و جادو شده؛ اگر وجود ندارد پس چرا در آنجا گفته شده است.

خوب بسیار روشن است همان طور که گفتم جادو چیزی نیست جز استفاده از نیروهای درونی خود. وقتی شما بر روی مسئله‌ای متمرکز می‌شوید؛ وقتی تمامی حواس‌تان را جمع می‌کنید تا کاری را انجام دهید؛ متوجه می‌شوید که آن کار دارد به خوبی انجام می‌شود؛ جز انجام دادن یک سری اعمال که در اذهان مردم قابل درک نباشد و این چیزی است که خداوند به آن اشاره فرموده و می‌بایست فریب سحر و جادوی آنان را نخورید و هم چون موسی که تکیه بر عصای الهی زد و در هنگام ورود شیاطین، عصا را در میان افکند؛ اجازه دهید اراده و قدرت الهی حاکم بر اوضاع شود و از شما مواظبت کند. آیا واقعیت دارد؟ قبل از پرداختن به جواب این سؤال‌ها بهتر است در ابتدا عامل پیدایش سحر و جادوگری را مورد بررسی قرار دهیم.

فرهنگ جادویی از هنگامی به وجود آمد که بشر خواص گیاهان را یکی بعد از دیگری کشف کرد. دانشِ اثرات مفید و مضر گیاهان پیدا شد و ادامه یافت. انواع

گیاهان که گاه موجب بیماری، گاه آرامش، درمان دردها و گاهی باعث مرگ انسان می‌شده؛ این امکان را به او داد تا از مرز جامعه‌ی توهمی گذشته و با تهیه‌ی مواد سمی یا مخدر و یا نیروبخش از گیاهان گوناگون، در دنیای بهتری زندگی کند.

همین کشف آثار گیاهان، نخستین عامل پیدایش جادوگری و سحر شده؛ این فرهنگ از نظم و قوانین طبیعی اشیا الهام گرفته؛ مثلاً از علائم و نشانه‌هایی که در اشیا به ویژه در گیاهان دیده؛ ابتدا به صورت زبان جادوگری استفاده کرد و سپس همین نشانه‌ها و علائم مبنای پیدایش خط گردیده است. می‌بینیم که ریشه و عامل اصلی سحر و جادو چیزی عجیب و غریب نبوده بلکه بشر به خاطر رسیدن به خواسته‌های نامشروع خود از این حرفه در راه باطل استفاده کرده و با انجام اعمالی که امکان وقوع دارند و در شرع از آنها نهی شده ذهن و فکر و وقت افراد را به این موضوع متوجه ساخته است.

سحر در اصل به معنی هر کار و هر چیزی است که مأخذ آن مخفی و پنهان باشد؛ ولی در زبان روزمره به اعمال خارق‌العاده‌ای گویند؛ که با استفاده از وسایل مختلف انجام می‌شود و آثاری از خود در وجود انسان‌ها به جا می‌گذارد. گاهی یک نوع چشم‌بندی و تردستی است و گاه تنها جنبه‌ی روانی و خیالی دارد.

سحر از نظر لغت

در مفردات راغب، ذیل کلمه‌ی السُّحاره (سحر) به سه معنی اشاره شده: خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت، همانند شعبده و تردستی، جلب شیطان‌ها از راه‌های خاص و کمک گرفتن از آنان. ممکن است با وسایلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد؛ مثلاً انسان را به وسیله‌ی آن به صورت حیوانی درآورد؛ ولی این خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد. از بررسی حدود ۵۱ مورد کلمه‌ی سحر و مشتقات آن در سوره‌های قرآن از قبیل طه، شعراء، یونس، اعراف و ... راجع

به سرگذشت پیامبران خدا: موسی، عیسی و پیامبر اسلام به این نتیجه می‌رسیم که سحر از نظر قرآن به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱- آنجا که مقصود از آن فریفتن و تردستی و چشم‌بندی است و حقیقتی ندارد. چنان که می‌خوانیم:

«قالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعى» (آنها بساط خویش افکندند) که ناگاه در اثر سحر، پنداشتی چوب‌ها به جنبش و حرکت درآمد. (سوره‌ی طه- آیه‌ی ۶۶)

از این آیات روشن می‌شود که سحر دارای حقیقتی نیست که بتواند در اشیاء تصرف کرده و اثر بگذارد؛ بلکه این تردستی و چشم‌بندی ساحران است که این چنین جلوه می‌دهد.

۲- از بعضی آیات قرآن استفاده می‌شود که بعضی از انواع سحر، به راستی اثرگذار هستند. مانند این آیه که می‌فرماید: «آنها سحرهایی را فرا می‌گرفتند که میان مرد و همسرش جدایی می‌افکند».

ولی به این که تأثیر سحر فقط جنبه‌ی روانی دارد و یا اثر جسمانی و خارجی هم ممکن است داشته باشد؛ در آیات اشاره‌ای نشده. بعضی معتقد هستند اثر سحر تنها در جنبه‌های روانی است در این که آیا سحر واقعیت دارد یا جزء خرافات است؛ بین علمای اسلام به ویژه علمای شیعه و سنی اختلاف‌نظر وجود دارد. بیشتر علمای شیعه سحر را صرف خرافات می‌دانند و استدلال می‌کنند به :

«قالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ وَ جاءُو بِسِحْرٍ عَظِيمٍ» (گفت: بیافکنید. پس چون افکندند، چشمان مردم را جادو کردند و آنها را ترسانیدند و سحری بزرگ آوردند. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۱۱۶)

اما از بین اهل سنت بعضی‌ها قائل‌اند به این که سحر حقیقت دارد.

شیخ طوسی از بزرگان علمای شیعه، در کتاب خلاف می‌گوید: «نزد بیشتر علما و ابی‌حنیفه و مالکی و شافعی، سحر حقیقت دارد و با جادو می‌توان کسی را کشت یا مریض کرد یا دستش را فلج نمود یا بین زن و شوهر تفرقه انداخت.» در مقابل، ابوجعفر استرآبادی می‌گوید: «سحر حقیقت ندارد بلکه صرف تخیل و چشم‌بندی است. افراد بزرگی مانند علامه حلی در حقیقت داشتنِ سحر، تردید کرده و مواردی از سحر را که در تاریخ ذکر شده نقل کرده‌اند».

آنهایی که معتقدند سِحر از خرافات است؛ در توجیه اثر سحر گفته‌اند: اگر مسحور بداند که درباره‌ی او سحر کرده‌اند؛ توهّم مسحور شدن باعث می‌شود که اثر سحر در او ظاهر شود مثل تلقین به مریض. به طور کلی آنها می‌گویند سحر از خرافات است و به ماجرای حضرت موسی و ساحران استدلال می‌کنند. اما آنها که معتقدند سحر واقعیت دارد؛ به موارد تجربی در جامعه استناد می‌کنند که مکرر دیده شده بر اثر سحر، محبّتی از شخص در دل دیگری ایجاد شده؛ یا زن و شوهری صمیمی بر اثر سحر از هم جدا گشته و یا چیزهای به سرقت رفته پیدا شده‌اند.

خرافات عبارت است از اعتقادی غیرمعقول به این که چیزی خوش‌یُمن یا بدیُمن است و اقبال نیک یا بد به همراه می‌آورد؛ به عنوان مثال، بیش از ۸۰ درصد از ساختمان‌های بلند دنیا طبقه‌ی سیزدهم ندارند؛ اکثر فرودگاه‌ها فاقد ورودی ۱۳ هستند؛ در هواپیماها صندلی ۱۳ وجود ندارد و بیمارستان‌ها و هتل‌ها نیز اغلب اتاق شماره‌ی ۱۳ ندارند. تمام این‌ها نشان می‌دهد که دنیا گرفتار این ترس غیرمعقول است که عدد سیزده بدشانسی می‌آورد. برخی دیگر از خرافات بیشتر جنبه‌ی محلی دارند.

مثلاً، چینی‌ها در مورد جارو به انواع و اقسام خرافات معتقدند. استفاده از جارو تا سه روز بعد از سال نو شگون ندارد زیرا ممکن است تمام بخت و اقبالی را که سال نو با خود آورده جمع کند و با خود ببرد! در انگلیس نعل اسب را

خوش‌یمن می‌دانند؛ منتها نباید آن را وارونه آویزان کرد چون در این صورت تمام بخت نیکِ آن خالی می‌شود! در روسیه نیز شکستن بشقاب را به فال نیک می‌گیرند و لابد به‌همین خاطر هم هست که در پایان هر دستاورد مهم گروهی، تمام اعضای گروه به اتفاق به بشقاب‌شکنی می‌پردازند!

خرافه برای بسیاری صرفاً فکری است مبهم و ناراحت‌کننده؛ به همین جهت اکثر مردم دوست ندارند در روز جمعه سیزدهم ماه مورد عمل جراحی قرار گیرند. درست همان‌طور که استعمال مواد مخدرِ کم‌خطری چون ماری‌جوانا می‌تواند مردم را به استفاده از موادی چون هروئین بکشاند؛ گرایش به خرافات نیز به‌راحتی می‌تواند شخص را اسیر جادو و جنبل و آیین‌های شیطانی سازد. به محض این که بپذیریم چیزی به اسم قدرت بخت و اقبال وجود دارد که می‌تواند بر زندگی‌مان تأثیر بگذارد یا در مورد آینده به ما خبر دهد؛ دیر یا زود دچار این وسوسه نیز خواهیم شد که تا حد امکان از این قدرت کاذب بیشتر استفاده کنیم. بدین ترتیب کسانی که در ابتدا صرفاً اندکی خرافاتی بودند؛ رفته‌رفته خود را درگیر کارهایی می‌سازند که به طور مستقیم به آیین‌های شیطانی مربوط می‌شود. جادو و جنبل با امور نادیدنی سر و کار دارد که لازمه‌ی آن برخورداری از آگاهی یا قدرتی پنهانی است و انواع و اقسام گوناگون دارد که اشاره به همه‌ی آنها در این مختصر نمی‌گنجد؛ همچون احضار ارواح (تماس با مردگان).

احضار ارواح

کوششی است در جهت ایجاد ارتباط با ارواح مردگان. این کار معمولاً به طرق مختلف صورت می‌گیرد. یک شیوه این است که حروف الفبا را روی یک میز می‌چینند و در وسط میز لیوانی قرار می‌دهند؛ آن‌گاه از روح شخص مرده می‌خواهند لیوان را به سمت حروف مختلف حرکت دهد و از این طریق پیامی به آنها بدهد. گاه

نیز افراد نزد جادوگران می‌روند تا به وساطت آنها با ارواح مردگان ارتباط برقرار کنند. برخی نیز به شیوه‌های گوناگون نظیر ریختن خون قربانی یا رفتن به رودخانه یا کوهی خاص می‌کوشند ارواح مردگان را احضار کنند!!!!.

در نهایت به این نتیجه می‌رسم که برای بنده اصلاً قابل قبول و باور نیست که آن خدای حکیم و بخشنده و قادر، چنین اختیاری را به کسی یا کسانی بدهد که این چنین اعمالی را انجام دهند و بندگان خدا را به تباهی و انحراف بکشانند. آنچه ما را از حقیقت دور کرده «جهل و نادانی» است که متأسفانه تا زمانی که فرهنگ مردم بالا نرود همین طور هم باقی خواهد ماند. تمامی مردم باید کمک کنند تا آگاهی، جای جهل را در بین مردم بگیرد؛ در آن زمان است که دیگر به خرافات روی نمی‌آورند. عامل تمام بدبختی‌های مردم همین خرافات و سحر و جادو است. اما مؤمنین هرگز به خرافه اعتقاد نداشته؛ زیرا آنها خوب می‌دانند که با این اعتقاد در واقع اذعان می‌دارند که قدرت دیگری نیز در عالم هستی در کار است که همانا قدرت «شانس» یا بخت و اقبال است؛ پس هرگز چنین فکری را قبول ندارند. بنابراین خرافه‌گری دشمن ایمان است. اما خرافات نه تنها ایمان را تضعیف می‌کند؛ بلکه ممکن است افراد را به سوی جادو و آیین‌های شیطانی نیز سوق دهد.

نقش تبلیغات در باورها

اگر تنها نگاهی ساده به نشریات موجود بیندازیم؛ به راحتی می‌فهمیم که تبلیغات نقش مهمی در رشد باورها دارد؛ مثلاً نقش هری‌پاتر و یا هری‌پاترهای دیگر در زندگی ما. دقت کنید وقتی جلد تازه‌ای از کتاب هری‌پاتر چاپ می‌شود؛ روزنامه‌های مختلف اعم از سیاسی و غیرسیاسی ستونی را به چاپ ترجمه‌ی آن اختصاص می‌دهند یا ویژه‌نامه‌ی هری‌پاتر منتشر می‌کنند. تلویزیون هم به عنوان رسانه‌ای ملّی این جریان را حمایت کرده و فیلم‌های آن را بلافاصله بعد از چند ماه پخش می‌کند.

در جهان جدید، ما با نوعی جریان تبلیغاتی پیچیده برای باورهای مردم روبه‌رو هستیم که انسان‌ها را گرفتار نوعی زنجیره‌ی تلقین و القا می‌کند و در کوچه و خیابان می‌بینید مردم اکثراً راجع به چیزی که در مورد آن تبلیغ می‌شود؛ صحبت می‌کنند. برای همین امر است که روزانه میلیاردها دلار صرف تبلیغات مختلف می‌شود.

نکته‌ی جالب این جا است که متأسفانه تبلیغات باورهای ما را می‌سازند و ذهن آدم‌ها را به طرف خواسته‌های خود می‌کشند. منظور از این‌گونه تبلیغات به نظر بنده تنها روزنامه و تلویزیون و ... نیست؛ منظور هرموردی است که بتواند در فرد یا افراد جامعه باوری را القا کند (هیپنوتیزم).

حال چرا این وضع به وجود می‌آید؛ خوب دلایل آن بسیار است. اول این که خود شخص دوست دارد یک نوع هیجان کاذب در خود به وجود بیاورد؛ البته دلیل آن نیز خیلی روشن است!!! چون این‌گونه ارضا می‌شود. مگر ندیده‌اید افرادی که مبالغ زیادی پول می‌دهند تا بازی‌های کامپیوتری بخرند و عصبی شوند؛ بترسند و هی حرص بخورند. بارها و بارها آنها را دیده‌اید. چقدر این و آن می‌گویند نکن!

آیا آنها بازی را رها می‌کنند؟؟؟ نه باز می‌روند و باز هم پول می‌دهند و حرص می‌خورند. این یعنی خودباوری غلط که متأسفانه خیلی‌ها را دیده‌ام که با خود چنین می‌کنند مثلاً به خانمی گفتم: چرا پیش فال‌گیر می‌روی؟ او در جواب بنده گفت: او با حرف‌های امیدوارکننده مرا به زندگی امیدوار می‌کند ولی شما به عنوان فامیلم حرف‌هایی را به من می‌گویید که از شنیدن آنها ناراحت می‌شوم. واقعیت‌اش، دروغ‌های آن فال‌گیر را بهتر از راست‌گویی شما دوست دارم. بنده به این نوع فکر، می‌گویم باور غلط.

خودباوری

واقعیت این است که همیشه انسان‌ها درصدد آن بودند که از رازهای عالم وجود آگاهی یابند تا بتوانند از تأثیر و نقش آنها در زندگی خود بهره گیرند و با ملکوت عالم مأنوس باشند. قرآن نیز انسان‌ها را به این امر تشویق کرده و فرموده: «وَلا تَقْفُ مَا لَيسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِکَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (سوره‌ی اسراء- آیه‌ی ۳۶) **و (ای انسان) هرگز آنچه را که بدان علم و اطمینان نداری دنبال مکن که چشم و گوش و دل همه مسئول‌اند.**

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ يسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيهِ الْعَذَابُ وَ مَنْ يهِنِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللهَ يفْعَلُ مَا يشَاءُ» (سوره‌ی حج- آیه‌ی ۱۸).

آیا (ای هوشمند به چشم بصیرت) مشاهده نکردی که هر که در آسمان‌ها و هر که در زمین است و خورشید و ماه و ستارگان و کوه‌ها و درختان و جنبندگان و بسیاری از آدمیان همه (با کمال شوق) به سجده خدا (اطاعت او) مشغول‌اند و بسیاری از مردم هم (در اثر کفر و عصیان) مستوجب عذاب حق شدند؟ و هر که را خدا خوار و ذلیل گرداند دیگر کسی او را عزیز و گرامی نتواند کرد که البته خدا هر چه مشیّت کامله‌اش تعلق گیرد خواهد کرد.

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يكَلِّمَهُ اللهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِن وَرَآيِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يشَاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ» هیچ بشری را نرسد که خدا جز به وحی یا از آن سوی پرده، با او سخن گوید. یا فرشته‌ای می‌فرستد تا به فرمان او هر چه بخواهد به او وحی کند. او بلندپایه و حکیم است. (سوره‌ی شورا- آیه‌ی ۵۱).

«لَهُ مَقَالِیدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن یشَاءُ وَ یقْدِرُ إِنَّهُ بِکُلِّ شیءٍ عَلِیمٌ» کلیدهای آسمان‌ها و زمین از آن او است. در روزی هر که بخواهد گشایش می‌دهد یا تنگ می‌گیرد و او به هر چیزی دانا است. (سوره‌ی شورا- آیه‌ی ۱۲)

برخی می‌گویند که این چه خدایی است که می‌گوید همه کار می‌کند و همه چیز در دست او است و باز این بشر مفلوک را خلق می‌کند و چون آن بشر نمی‌داند او را محاکمه می‌کند و مورد عذاب خود قرار می‌دهد.

خوب جواب خیلی روشن است؛ اول این که آن خدای دانا همه‌ی چیزها را در حد و فهم (بشر) شما به طور نشانه و شهود آورده و از طرفی هم پیامبرانی از خود شما، برای‌تان به عنوان راهنما فرستاده و از طرفی کتاب راهنما نیز فرستاده تا اگر دسترسی به آنها نداشتید از آن کتاب‌ها استفاده کنید.

از همه مهم‌تر این که تمامی آنچه را که شما برای دانستن و دریافت و حفظ آن لازم دارید را در بدن شما قرار داده (منظور همان‌هایی که در بالا ذکر کردم) و هم چنین موجودات فراوان و طبیعتی بزرگ را برای‌تان خلق کرده تا هر چه را نمی‌دانید از آنها بیاموزید. ولی باز ما غفلت می‌کنیم و او را به مبارزه می‌طلبیم و گله و شکایت می‌کنیم. چون نمی‌دانیم خود کیستیم و او کیست. اما او به درستی می‌داند که ما کیستیم و خود چیست. او خدایی است که برنامه‌ی خلقت را با تمامی توان و اقتدار خود ساخته؛ خلق کرده و شما و بقیه‌ی موجودات چیز زیادی از آن نمی‌دانید مگر در حد و اندازه‌ی فهم و تلاشی که برای رسیدن به سوی او می‌کنید.

«وَ مِنَ النَّاسِ مَن یجادِلُ فِی اللهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یتَّبِعُ کُلَّ شَیطانٍ مَّرِیدٍ» و برخی از مردم درباره‌ی خدا بدون هیچ علمی مجادله می‌کنند و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌نمایند. (سوره‌ی حج- آیه‌ی ۳)

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الارْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً» ما آنچه را که در زمین جلوه‌گر است زینت و آرایش ملک زمین قرار دادیم تا مردم را امتحان کنیم که کدام یک عمل‌شان نیکوتر خواهد بود. (سوره‌ی کهف- آیه‌ی ۷)

«قُلْ سِيرُوا فِي‌الأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الآخِرَةَ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ بگو که در زمین سیر کنید و ببینید که خدا چگونه خلق را ایجاد کرده (تا از مشاهده‌ی اسرار خلقت نخست بر شما به خوبی روشن شود) سپس خدا نشأت آخرت را ایجاد خواهد کرد؛ همانا خدا بر هر چیز توانا است. (سوره‌ی عنکبوت- آیه‌ی ۲۰)

«وَ يدْعُ الْانسانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيرِ وَ كَانَ الْانسانُ عَجُولًا» انسان با شوق و رغبتی که خیر و منفعت خود را می‌جوید (چه بسا به نادانی) با همان شوق و رغبت شر و زیان خود را می‌طلبد و انسان بسیار بی‌صبر و شتاب‌کار است. (سوره‌ی اسراء- آیه‌ی ۱۱)

«قَدْ جَاءَكُم بَصَائرُ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيهَا وَ مَا أَنَا عَلَيكُم بِحَفِيظٍ» از سوی پروردگارتان برای شما نشانه‌های روشن آمد. هر که از روی بصیرت می‌نگرد به سود او است و هر که چشم بصیرت برهم نهد به زیان او است و من نگهدارنده‌ی شما نیستم. (سوره‌ی انعام- آیه‌ی ۱۰۴)

«بَلىَ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ للهِ وَ هُوَ محُسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَ لَاخَوْفٌ عَلَيهِمْ وَ لَاهُمْ يحَزَنُونَ» آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد؛ پس مزد وی پیش پروردگار او است و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد. (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۱۱۲)

و علاوه بر این خداوند مهربان تلاش کرده که در کتاب خود قرآن، مومنان را تشویق به تدبّر در آیات کتاب خود کند تا عمیق‌ترین و دقیق‌ترین اسرار و سنن واقعی عالم وجود را در اختیار انسان‌ها قرار دهد. تا بلکه عطش رازآموزی انسان را به صورتی صحیح سیراب کند.

«وَ هُوَ الَّذِی مَدَّ الأَرْضَ وَ جَعَلَ فِیهَا رَوَاسِیَ وَ اَنهاراً وَ مِن کُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِیهَا زَوْجَینْ اثْنَینْ یغْشِی الَّیلَ النهَّارَ إِنَّ فِی ذَلِکَ لَآیاتٍ لِّقَوْمٍ یتَفَکَّرُونَ» او است که زمین را بگسترد و در آن کوه‌ها و رودها قرار داد و از هر میوه جفت‌جفت پدید آورد و شب را در روز می‌پوشاند. در این‌ها عبرت‌ها است برای مردمی که می‌اندیشند. (سوره‌ی رعد- آیه‌ی ۳)

«یا أَیهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثَی وَ جَعَلْنَاکُمْ شُعُوبًا وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ» ای مردم، ما همه‌ی شما را نخست از مرد و زنی آفریدیم و آن‌گاه شعبه‌های بسیار و فرق مختلف گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید؛ همانا بزرگوار و باافتخارترین شما نزد خدا باتقواترین شمایند؛ همانا خدا کاملاً دانا و آگاه است. (سوره‌ی حجرات- آیه‌ی ۱۳)

«اللهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَی الظُّلُمَاتِ أُولَئِکَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ» خدا یار اهل ایمان است که آنان را از تاریکی‌های جهل بیرون آرد و به عالم نور برد و آنان که راه کفر گزیدند یار ایشان شیاطین و دیوهایی هستند که آنها را از عالم نور به تاریکی‌های گمراهی درافکنند؛ این گروه اهل دوزخ‌اند و در آن همیشه خواهند بود. (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۲۵۷).

شک و تردید

شاید تا بحال برای شما هم پیش آمده باشد که با تمامی ایمان و اعتقادی که به خداوند دارید؛ ناگهان شک تمام وجودتان را فرامی‌گیرد به طوری که به همه چیز و همه کس شک می‌کنید حتی به (ذات پاک الهی). چرا گاهی ما انسان‌ها به همه چیز شک می‌کنیم؟ ما به درستی می‌دانیم، خدا هست ولی در برخی مواقع برای‌مان شک پیش می‌آید که آیا واقعاً خدایی وجود دارد، با این که می‌دانیم خدایی هست، ولی باز شک می‌کنیم. می‌خواهم علت آن را برایتان شرح دهم:

لازم است این نکته را یادآور شویم که «شک و تردید مسأله‌ای است که برای هر کسی پیش می‌آید، چرا که شک، مقدمه‌ای برای رشد و کمال فکری است». بنابراین از بروز آن نباید نگران بود. شک و تردید انگیزه‌ای است که موجب تلاش فکری می‌شود و آدمی را از نقاط تاریک، به وادی نور و روشنایی سوق می‌دهد.

پس باید از این انگیزه استقبال کرد و در جست‌وجوی راه‌کارهای مناسب جهت حل مشکلات بود. البته اگر آدمی تسلیم تردیدها بشود و برای رسیدن به حقیقت تلاش نکند؛ بدیهی است که در گرداب اوهام و تردیدهای خویش غرق خواهد شد. بنابراین از بروز این حالت که تقریباً مسأله‌ای متناسب با احوالات شما است؛ نگران نباشید و با برنامه‌ای منظم و حساب‌شده به رفع تردیدها و کشف حقیقت بپردازید. می‌دانید که فطرت آدمی حقیقت‌طلب است و تا آن را نیابد، آرام نمی‌گیرد. به قول مولوی:

کز نیستان تا مرا ببریده‌اند
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

آری واقعیت این است که آدمی آن روز آرام می‌گیرد که جرعه‌ای از زلال حقیقت بچشد و حلاوت آن را در دل خویش احساس کند. حال چگونه باید حرکت کرد تا این تردیدها برطرف شده و جای خود را به اطمینان بدهد. به گفته‌ی بزرگان برای کشف حقیقت و وصول به آن، دو کار لازم است. در برخی از موارد ذهن انسان درباره‌ی ارتباط میان موضوع و محمول یک قضیه مردد و برای اثبات آن وارد عمل

می‌شود. برای مسیر علمی و برای یافتن واقعیت این شک طبیعی بوده و موجب برطرف شدن احتمالات اضطراب‌آمیز است. به همین خاطر است که گفته می‌شود یقین‌های اصیل و مفید، آن سوی پل شک و تردید است. چنین شکی که انسان را به یقین میرساند، مطلوب است. پس معیار حقیقت برای‌مان چیست؟

یکی از مسائلی که در شناخت و ارزیابی باورها بسیار اهمیت دارد؛ بحث از معیار حقیقت است اینکه با چه معیاری می‌توان سخن‌ها، اعتقادات و باورها و اعمال‌مان را بسنجیم و بگوییم این فعل یا سخن درست است یا نادرست. این بحث از آن جهت برای ما مهم است که در مسیر ارزیابی هستیم و در ارزیابی برای رسیدن به حقیقت باید معیار داشت و بدون معیار نمی‌توان به ارزیابی باوری نشست. بنابر همین موضوع پیرامون وجود حقیقت و فهم حقیقت توسط انسان ۳ نظریه وجود دارد:

۱- انسان می‌تواند حقایق را تمام و کمال درک کند و بشر می‌تواند از محدودیت‌های وجودی خود فراتر رود و به شناخت هستی برسد.

۲- انسان به دلیل وجود محدودیت‌های خود در بخش ادراک و حواس هیچ وقت نمی‌تواند حقیقت را آنطور که باید و شاید درک کند و در مورد همه چیز باید کمی محتاط سخن گفت این نظریه در غرب و پس از کانت شروع شد که بین دو مطلب تفکیک نمود «بود» و «نمود». بود آن چیزی است که حقیقتاً در بیرون و عالم خارج وجود دارد و نمود آن چیزی است که ما از آن بود (حقیقت اشیاء در خارج) برداشت می‌کنیم. شاید این فهم و برداشت ما از آن بود و شیء بیرونی اساساً متفاوت با حقیقت آن باشد. بنابراین ادراکات انسان در مورد حقیقت خطاپذیر است آنهم در سطح بسیار بالا.

۳- اساساً حقیقتی وجود ندارد و دنیا و جهان و هر آنچه می‌بینیم شبیه یک خواب است.

اعتقاد و ایمان باطنی

معمولاً بیشتر آدم‌ها درباره‌ی مسائل مختلف از جمله اعتقادات و باورهای دینی خود دچار تردید می‌شوند و درصدد پیدا کردن دلایل منطقی و پشتوانه‌ی قابل قبولی برای آنها هستند. آنان می‌خواهند نظام فکری و اعتقادی خود را تجدید بنا کنند و به آن استحکام بیشتری ببخشند. از آنجا که گاه گمان می‌کنند باورهای دینی‌شان بر تقلید مبتنی است؛ تصمیم به اصلاح آن می‌گیرند و می‌کوشند با تحقیق و موشکافی درباره‌ی آنها به ثبات فکری دست یابند؛ چنین تردیدهایی که فرد را به تحقیق وامی‌دارد و او را به مرحله‌ی یقین و علم می‌رساند، خوب و پسندیده است. ولی به شرط آن که همزمان با پدید آمدن آن، شخص به دنبال پاسخ باشد و در تردید باقی نماند؛ زیرا شک توقفگاه خوبی برای آدمی نیست؛ اما اگر آغاز حرکت باشد؛ نیکو و شایسته است. اگر تردیدهای شما از این قبیل است؛ نگران نباشید. بکوشید با مطالعه و پرسیدن از استادان و کارشناسان، جنبه‌ی اعتقادی و فکری خود را تقویت کنید و با عمل کردن به دستورهای دینی (مثل نماز و عبادات دیگر) و پایبندی بیشتر به آنها، ایمان خود را مستحکم سازید.

این مسأله‌ای بسیار مهم است که شما باید چیزی را قبول کنید که آن را به خوبی درک کرده و به یقین رسیده باشید وگرنه خیلی زود آن را رها کرده به چیز دیگری دل می‌بندید. اگر تردیدهای شما وسواس‌گونه است؛ یعنی بدون اختیار و به طور مکرر مطالبی به ذهن‌تان خطور می‌کند که قادر به قطع آن نیستید و شما را از فکر کردن درباره‌ی چیزهای دیگر بازمی‌دارد؛ باید بدانید این طرز تفکر نوعی اختلال است که باید آن را درمان کنید. این اختلال اصطلاحاً «وسواس فکری» نام دارد. این شک ناشی از ناتوانی ذهن از رویارویی با ادعاها، دلایل، تجزیه، تحلیل و . . . در باب واقعیات است. در واقع ملاک این بیماری وحشت ذهن، از بررسی واقعیات و تفکیک آنها، از خیالات و حقیقت‌نماها می‌باشد. یکی از اساسی‌ترین مختصات شک، بیماری جستجوی آسایش فکری در

فرار از فعالیت‌های مغزی است. این شک در واقع ضد معرفت و ناپسند است و باید آن را درمان کرد.

گاهی نیز یک نوع بیماری فکری است که انسان در هر چیزی دچار شک و تردید شده یا ناخواسته حتی به چیزهایی که اعتقاد دارد؛ شک می‌کند. سؤالات گوناگون ناخواسته و به صورت تلقین شیطانی در ذهن وارد می‌شود؛ این‌ها علائم نوعی بیماری است که به آن بیماری وسواس فکری می‌گویند. در ذهن مبتلایان به این اختلال، افکاری بیهوده، شرم‌آور یا وحشتناک به وجود می‌آید و در چرخه‌ای بی‌پایان پیوسته تکرار می‌شود.

اگر تردیدهای شما درباره‌ی باورهای دینی از نوع وسواس فکری است؛ نیازمند پی‌گیری و تلاش بیشتری است و توصیه می‌شود با مشاوره‌ای حضوری با یکی از کارشناسان در این زمینه (روان‌شناسان بالینی) به حل آن بپردازید.

در ابتدا لازم است به آثار و پیامدهای سوء این نوع افکار و تفکرات وسواس‌گونه توجه فرمایید و سپس با انجام راه‌کارهای ارائه شده در جهت رهایی از آن گام بردارید.

بخشی از پیامدهای سوء وسواس فکری عبارت است از:

۱- اتلاف عمر

۲- حواس پرتی و ناتوانی در تمرکز حواس

۳- بازماندن از کارهای اصلی مانند تحصیل علم و مطالعه

۴- سست شدن باورهای دینی

البته در برخی از موارد نیز برخی افراد ضعیف‌النفس برای نشان دادن اوج قدرت فکری خود مدّعی می‌شوند که ما به مقامی از مراحل درک و شناخت رسیده‌ایم که جز شک و تردید راه دیگری نمی‌بینیم. این در نهایت منجر به انکار اصل واقعیت می‌شود؛ فرد مبتلا مجبور به انکار هر واقعیت و باوری می‌شود که این موضوع خود

نوعی بیماری علمی است که با تأمل علمی و بحث علمی قابل رفع است. در این بین آن شکی که در قرآن مورد مذمّت قرار گرفته شک منطقی نیست؛ بلکه به شک بیماری و شک حرفه‌ای اشاره دارد.

بر همین اساس، شک در باورها و اعتقادات مانند شک در اصل وجود خداوند اگر از نوع بیماری و یا حرفه‌ای باشد که علت و ریشه‌ی آن مشخص است و باید ریشه‌ی آن را درمان کرد. اما گاهی شک کردن منطقی است. انسان به ویژه در اوایل جوانی در مورد پذیرش وجود خداوند واقعاً گاهی شک می‌کند.

در این موارد شک گذرگاه خوبی است؛ ولی توقف‌گاه خوبی نیست؛ اگر نسبت به امری شک کرد و پیرامون آن تحقیق و مطالعه و سؤال و تفکر کرد تا حقیقت را بیابد؛ رشد خواهد کرد و معرفت و ایمان او مستحکم خواهد شد ولی اگر درباره‌ی آن به تحقیق نپرداخت به مرور زمان نسبت به آن بی‌اعتماد می‌شود و ایمانش را به آن از دست می‌دهد و دچار بحران روحی و گاهی انحراف می‌گردد.

ایمان برخی از مردم عادی در باور وجود خداوند کاملاً از سر شناخت و معرفت نیست؛ بلکه برخی از آنها ایمان شان تقلیدی است؛ برخی هنوز خودشان با تفکر و استدلال خدا را نیافته‌اند و فقط تحت تأثیر اطرافیان به این باور رسیده‌اند. وقتی در یک مشکل و گرفتاری از خداوند چیزی طلب می‌کنند و جواب نمی‌گیرند؛ دچار تردید می‌شوند که البته اشاره شد. چنین شکی ناشی از عدم شناخت واقعی خداوند است؛ زیرا مؤمن حقیقی می‌داند که خداوند قادر و حکیم بر اعطای هر حاجتی به انسان است اما حکمت او اقتضا می‌کند بخشش او در مسیر رشد و کمال انسان باشد. گاهی انسان باید علاوه بر دعا خود نیز حرکتی بکند وگرنه به مقصودش نمی‌رسد و یا در دعا اصرار کند و یا اصلاً آنچه طلب می‌کند؛ به صلاح او نیست و ... با چنین شناختی دچار تردید نخواهد شد.

شاید برای شما هم اتفاق افتاده باشد؛ بارها پیش آمده است چیزی را از تـه دل و بـا همه‌ی وجود از خداوند خواسته‌ایم امـا وقتـی بـه هـر دلیلـی آن چیـز را بـه دسـت نیاورده‌ایم به این نتیجه رسیده‌ایم که خدایا شکرت که فلان خواسته را به من ندادی و یا متقاعد شده‌ایم چیزی که می‌خواستیم اصلاً صـلاح مـا نبـوده. آیـا واقعـاً چنـین است؟! یعنی واقعاً اگر چیزی خوب نباشد هستی به ما نمی‌بخشـد؟! چـرا عـده‌ای را می‌بینیم که چیزی که خوب نبوده را به دست آورده‌انـد و پشـیمان هسـتند؟! اصـلاً مگر معیار خوب و بد از دیدگاه هستی و ما یکسان است؟!

خیر دوست محترم! جواب همه‌ی این سؤال‌ها منفی است؛ زیرا فقط یک حقیقت در این امر موجود است. باور کنید جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم بسیار سخاوتمند اسـت و هر آنچه را که بخواهیم به ما می‌بخشد. مطلب مهم این است که، هیچ چیز در جهـان خوب مطلق نیست و همه چیز در خود خوبی و بدی را حمل می‌کند؛ وقتـی مـا نتـوانیم به هر دلیلی آنچه به ما اعطا شده را دریابیم خداونـد هسـتی را در جهتـی بـه حرکـت می‌اندازد که ما بتوانیم عیوب آن چیز را ببینیم و دلمان از خواستن آن چیز خالی شـود. در واقع خداوند با این کار به ما قدرت فراموش کردن و ادامه دادن می‌بخشد ...

سعی کنید در دنیا کم‌تر حرف بزنید و بیشتر به آنچه می‌فهمیـد و مـی‌گوییـد عمـل کنید! نگذارید مغز شما آلوده به امور باطل شود؛ اینقدر دیگـران را قضـاوت نکنیـد؛ تلاش کنید تا بلاشک به خدا اطمینان داشته و در هر حال راضی به رضای او باشـید. انسان‌های عارف همه چیز را از طرف خداونـد مـی‌داننـد؛ بـرای ایشـان هـیچ فـرق نمی‌کند که آنچه مقدّر شده است خوب است یا بد، زیرا خوب و بد ذهـن مـا اسـت که درگیر آن شده نه واقعیت.

همه چیز برای خدا است و آنها همه را به دید الهی می‌بینند. مریضی، بی‌پولی، مرگ، غم و غصه، حتی شادی‌ها برای آنها نشانه‌ای است از سلطان‌السلاطین. چرا ما به خدا اعتماد و اتکاء نمی‌کنیم در صورتی که می‌دانیم کسـی مـا را بـه انـدازه‌ی او دوسـت

ندارد و به فکر ما نیست؛ توکل بر غیر او خسران دنیا و عقبی است. همت عالی‌دار، به چیزهای کوچک قانع نشو! این قدر دور خودت نگرد؛ تلاش کن و همه چیز را به خداوند رحمان بسپار و جلو برو! انسان بزرگ باید عالی‌همت باشد. ترس از خداوند در ارتباط مستقیم با او است؛ اطاعت ممکن است در وهله‌ی اول سخت به نظر آید؛ اما پی‌آمدهای نافرمانی همیشه بسیار سخت‌تر از اطاعت است.

ما در همه حال از الطاف الهی بهره می‌بریم و همین لطف و رحمت او است که ما را قادر می‌سازد تا از صمیم قلب او را اطاعت نمائیم. هرچه بیشتر درباره‌ی خدا بر اساس کلام وحی او مطالعه و بررسی کنیم؛ بخش عظیم‌تری از وجود نامتناهی او را خواهیم شناخت. هرچه درک ما از عدالت، حکمت و وفاداری و محبت او عمیق‌تر باشد، اطاعت از او آسان‌تر خواهد نمود. ترس از خداوند در زندگی ما هنگامی آشکار می‌شود که اطاعتی محض، شادمانه و بی‌درنگ از او داشته باشیم. عبادت در زیادی نماز و روزه نیست؛ بلکه (حقیقت) عبادت، اندیشیدن در کار خدا است. «امام حسن عسگری (ع)» فرمودند: مهم‌ترین شرط عبادت استمرار و تداوم بر بندگی حق است.

موریانه در تنه‌ی تنومند درختی بزرگ می‌افتد. ریشه، تنه و ساقه‌های آن را می‌خورد و پوک می‌کند؛ این درخت بزرگ از رشد و ثمره دادن می‌افتد. در جنگل‌ها و باغ‌های زیبا راه می‌روید و در بین همه‌ی درختان سرسبز و سر به فلک کشیده گاهی درختانی را می‌بینید که خشک شده‌اند و مرده‌اند و اثرحیات و زندگی در آنها دیده نمی‌شود؛ شک و تردید نیز در روح و روان ما چنین اثری دارد ما را مرده‌ای بی‌حرکت می‌کند؛ رشد و تکامل ما را از ما می‌گیرد.

هرکدام از انواع موجودات برای خود هدف و غایتی از کمال دارند که از بدو پیدایش به سوی آن حد از کمال سیر می‌کنند و با حرکت وجودشان آن کمال را جستجو می‌کنند. لذا، همه‌ی حرکاتشان طوری است که با آن کمال متناسب است و تا خود را به آن حد نرسانند آرام نمی‌گیرند. مگر آنکه مانعی بر سر راهشان بیابند و او را از سر باز بدارند و قبل از رسیدن به هدف او را از بین ببرند. مثلاً درخت به خاطر

آفت‌هایی که به آن حمله می‌شود از رشد و نمو می‌ایستد. شک و تردید عامل مهمی در محرومیت انسان از رسیدن به هدف است.

شک به معنای دودل بودن در کاری و به معنای توقف می‌باشد. در اصطلاح قرآنی آن است که شخص به هیچ یک از دو طرف قضیه یقین نکند و ترجیح هم ندهد. شک اضطراب می‌آورد؛ نوعی جهل است و آن القاء شبهه در قلب می‌باشد. تنها راه به دست آوردن یقین عبادت و بندگی خدا است. عبادت اثر عمیقی در تقویت روح و ایمان و اراده‌ی آدمی دارد و یقین دریایی است که رودخانه‌های عبادت به آن منتهی می‌شود.

جهل و ناآگاهی بزرگ‌ترین دشمن انسان است. بزرگ‌ترین اشتباه ما آن است که از طریق شناسنامه مسلمان شده‌ایم؛ چون پدران و مادران‌مان مسلمان بودند ما نیز مسلمانیم و هیچ وقت در پی آن نبودیم که دین را بشناسیم و ابهامات آن را در ذهن خود برطرف کنیم چون به ما گفته‌اند نماز بخوانید و روزه بگیرید ما هم پیروی می‌کنیم.

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَيَعْقِلُونَ شَيْئًا وَ لاَيَهْتَدُونَ» چون به آنان گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید می‌گویند نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند. (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۱۷۰)

ولی علت آن را نمی‌دانیم برای همین در جاده‌ی تاریک و هوای ابری و مه گرفته‌ی دین رانندگی کرده و در نتیجه صددرصد تصادف می‌کنیم و گاهی هم به مقصد نمی‌رسیم و در بین راه خیلی راحت شاید دین و ایمانمان را هم بر باد بدهیم؛ با اندک سختی یا اندک شبهه‌ای در دین، همه چیز را از دست می‌دهیم. خداوند در قرآن تنها راه درمان شک و تردید را یقین معرفی می‌کند. یقین به معنای باور چیزی است که معلوم و واضح و آشکار می‌باشد به طوری که قابل زوال و ضعف نباشد اگر تردید و شک؛ اضطراب، دلهره و توقف می‌آورد؛ یقین به انسان آرامش خاصی می‌دهد و او را تا سرمنزل مقصود می‌رساند.

«وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَى قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلَى وَلَكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي»

و (یاد کن) آنگاه که ابراهیم گفت: (پروردگارا، به من نشان ده؛ چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟) فرمود: (مگر ایمان نیاورده‌ای؟) گفت: (چرا، ولی تا دلم آرامش یابد.) (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۲۶۰)

حضرت ابراهیم (ع) از خداوند می‌خواهد تا چگونگی زنده شدن مردگان را به او نشان دهد و این حاجت را برای آرامش و اطمینان قلب‌اش درخواست می‌کند؛ زیرا یقین میوه‌ی عبادت است. بنابراین تنها راه به دست آوردن آگاهی و بینش، کشف و شهود و در نهایت یقین کردن در عبادت و بندگی خدا است.

«وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ» و پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) تو فرا رسد. (سوره‌ی حجر- آیه‌ی ۹۹)

انسان موجودی است که بالاترین استعداد و تکامل را دارد. از نقطه‌ی عدم به آغاز حرکت کرده و به سوی بی‌نهایت پیش می‌رود و عبادت مکتب عالی تربیت است. اندیشه، انسان را بیدار و فکر او را متوجه بی‌نهایت می‌سازد؛ گردوغبار گناه و غفلت را از دل و جان می‌شوید. صفات عالی انسانی را در وجود او پرورش می‌دهد؛ روح ایمان را تقویت و آگاهی و مسئولیت به انسان می‌بخشد.

هر که شد مَحرَمِ دل در حرم یار بماند — وآن که این کار ندانست در انکار بماند
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر — یادگاری که در این گنبد دَوّار بماند

یقین را سه مرتبه است:

یکی را «حق‌الیقین» خوانند یعنی درستی یقین و دیگری را «علم‌الیقین»، یعنی دانستن یقین و سوم «عین‌الیقین» یعنی ذات یقین و حقیقت یقین.

حق‌الیقین: درجه‌ی مؤمنانی است که از دنیا روی به جانب آخرت کرده باشند.

علم‌الیقین: درجه‌ی مؤمنانی باشد که به کمال آخرت رسیده باشند.

عین‌الیقین: درجه‌ی مؤمنانی باشد که از آخرت بگذرند. آنها که از آخرت بگذرند اهل وحدت باشند؛ چه فرموده‌اند که دنیا و آخرت بر اهل خدا حرام است.

و انسان به درجه‌ی وحدت، بعد از آن تواند رسیدن که هستی و نیستی به خود دربازد و نظرش از این دو مرتبه بگذرد و تا مادام که میان هستی و نیستی متردد بود؛ یا انسان دنیا بود یا آدم آخرت. اگر هستی مجازی و نیستی حقیقی خواهد؛ انسان دنیا است و آخرت بر او حرام است و اگر هستی حقیقی و نیستی مجازی خواهد؛ آدم آخرت است و دنیا بر او حرام است.

و اگر نه هستی خواهد و نه نیستی خود، بلکه نه خود خواهد و نه بی‌خودی خود و نه این هر دو داند و نه این هر دو بیند؛ بنده‌ی خدا باشد و دنیا و آخرت هر دو بر وی حرام باشد؛ یعنی اگر به دنیا یا به آخرت نظر کند؛ از کمال آن درجه بیفتد و معکوس شود؛ چه مادام که آدم را آخرت، بهشت، ثواب و سعادت باید؛ کمال خود خواسته باشد و کمال خود به سوی خود خواسته باشد پس خود را خواسته باشد نه خدا را و چون چنین بود؛ انسان کثرت بود؛ نه انسان وحدت.

روزها باید که تا گردون گردان یک شبی — عاشقی را وصل بخشد یا غریبی را وطن
سالها باید که تا یک کودکی از روی طبع — عالمی دانا شود یا شاعری شیرین‌سخن
قرنها باید که تا از لطف حق پیدا شود — مجلسی در اصفهان یا مرتضی فخر زمن
قرنها باید که تا صاحبقرانی چون اویس — یا چو سلمان بنده‌ای از فارس خیزد یا قرن
هر چه بینی جز هوا آن دین بود بر جان نشان — هر چه بینی جز خدا آن بت بود درهم شکن
چون برون رفت از تو حرص آنگه درآید بر تو دین — چون در آید بر تو دین آنگه برون شد اهرمن
با دو قبله در توحید نتوان رفت راست — یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن
سوی آن حضرت نپوید هیچ دل با آرزو — با چنین گلرخ نخسبد هیچ کس با پیرهن

«حکیم سنایی»

پس برای اینکه شک نکنیم می‌بایست عنصر معرفت در ایمان‌مان را تقویت کنیم؛ اول باید ادلّه‌ی قوی برای اثبات مطلب داشته باشیم؛ شک و شبه‌هائی را که مربوط به آن هستند؛ رفع کنیم تا قدری جلوی وسوسه‌ها گرفته شود البته وسوسه‌های شیطانی با این چیزها دست برنمی‌دارد؛ صد تا برهان هم که اقامه کنید باز منتظر فرصت است که جایی شما را غافلگیر کند؛ شبهه‌ای به ذهن‌تان القاء کند. او دست برنمی‌دارد ولی به هر حال، ما هم باید تلاش خودمان را بکنیم.

در درجه‌ی اول تلاش کنیم براهین و دلایل محکم‌تر و روشن‌تر و گویاتر برای متعلّقات ایمان‌مان اقامه کنیم؛ دوم اینکه سعی کنیم چیزهائی را که دانستیم در ذهن‌مان زنده نگه داریم؛ همیشه به آنها توجه داشته باشیم. وقتی غافل شدیم؛ وقتی توجه به اینها ملکه نشد؛ توجه به چیزهایی دیگر می‌آید؛ جای آن را می‌گیرد و آدم را غافل می‌کند اما با این تکرارها به صورت ملکه درمی‌آیند:

«اَلَّذینَ یَذکُرونَ اللّهَ قِیامَاً و قُعُوداً وَ عَلَی جُنُوبِهِمْ» در همه حال، باید به یاد خدا بود؛ ایستاده یا نشسته یا خوابیده، (سوره‌ی آل عمران آیه ۱۹۱) هر طور هست، حتی اگر مثلاً کسی در فضا پرواز می‌کند. این کمک می‌کند به آنکه آن معرفت در ذهن انسان همیشه زنده باشد، ملکه شود تا خدا را فراموش نکند.

باید زمینه‌ی روحی و روانی برای پذیرش این حقیقت در ما پیدا شود؛ یعنی دل‌مان بخواهد این حقیقت را بپذیریم و به لوازم آن ملتزم شویم. مگر دل ما چه اشکالی دارد؟ چرا وقتی حقیقتی را فهمیدیم؛ نمی‌پذیریم؟ چون خواسته‌های دیگری داریم. خواسته‌ها با هم تزاحم دارند. اگر به آنها دل‌بستگی زیاد داشته باشیم؛ نمی‌گذارند دل ما تسلیم حقیقت شود؛ با اینکه می‌دانیم درست هستند اما دل ما زیر بار آن‌ها نمی‌رود.

«وَ جَحَدُوا بِهَا وَ اسْتَیقَنَتْهَا اَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا.» (سوره‌ی نمل- آیه‌ی ۱۴)

پس تلاش دیگری باید بکنیم تا دل را رام کنیم: خواسته‌های مزاحم را در قلب تضعیف کنیم؛ آنها که با این اعتقاد سازگار نیستند نه تنها کم‌رنگ کنیم، بلکه به کلی ازبین ببریم.

مگر ممکن است آدمی که معتقد به خدا است؛ دلش نخواهد ایمانش قوی شود؛ به خدا نزدیک گردد؟ بنده تجربه کرده‌ام، شاید برای شما هم این تجربه حاصل شود که انسان گاهی چندان رغبتی به اقامه‌ی نماز نداشته باشد!

ممکن است کار انسان به جایی برسد که «اِذا ذُکِرَ اللهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذینَ لایُؤمنونَ بِالآخرةِ» (سوره‌ی زمر- آیه‌ی ۴۵)

اگر ایمان به آخرت نباشد؛ وقتی نام خدا برده می‌شود نه تنها حالت وجد و سروری به آنها دست نمی‌دهد بلکه حالت اشمئزاز پیدا می‌کند. چرا؟ قرآن می‌فرماید: چون ایمان به آخرت ندارند، نمی‌فرماید چون ایمان به خدا ندارند؛ می‌فرماید: «اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذینَ لایُؤمنونَ بِالآخرةِ.» پس عامل دوم این است که سعی کنیم دلمان را رام کنیم و آن را از حالت شیطنت به حالت انسانیت برگردانیم. این هم دست خود ما است! البته اینکه می‌گویم «دست خود ما است» معنایش این نیست که افساری است دست ما که می‌توانیم آن را بکشیم، نه، آن هم مقدّماتی دارد تا انسان بتواند خواسته‌های خودش را تعدیل کند و بر نفس خود مسلّط شود.

ابتدا باید آنچه را که با ایمان منافات دارد؛ در دل تضعیف کند آن هم راه دارد؛ باید بگردیم راه‌هایش را پیدا کنیم. باید از آنجا که آسان‌تر است شروع کنیم. در این صورت، اثرش هم که ظاهر شود؛ بیشتر رغبت پیدا می‌کنیم؛ شوق پیدا می‌کنیم و راحت‌تر پیش می‌رویم. اگر از اول بخواهیم کارهای سنگین را، که دور از حالات روحی و روانی ما هستند؛ انجام دهیم، میسّر نمی‌شود. اگر برنامه‌های سنگینی برای خودمان بگذاریم؛ پس از یکی دو روز یا چند روز ترک می‌کنیم نفس چموشی می‌کند؛ از زیر بار درمی‌رود.

باید برای این کار برنامه‌ای در نظر گرفت که بتوانیم خواسته‌های نفسانی و شیطانی را تضعیف کنیم. بتوانیم در مسیر خودسازی گام برداریم؛ یعنی دلمان را آن چنان

بسازیم و آن چنان تربیت کنیم و رشد دهیم که روزبه‌روز بتوانیم به خدا نزدیک‌تر شویم؛ یعنی ایمانمان قوی‌تر گردد.

انسان زمانی بیشتر قرب به خدا پیدا می‌کند که ایمانش قوی‌تر گردد. انسان‌های عملگرا، جدی، کوشا و پرهمت در این مسیر موفق‌ترند. به هر میزانی که اهل عمل و اهل باور باشید موفق‌تر خواهید بود. باید قانع باشید! قانع به این که شک نکنید. شک از نفس است؛ نفس هم هیچ وقت قانع نمی‌شود؛ پس قانع بودن فهم و کمالات است و فهم و کمال به سواد نیست؛ با سواد، می‌توانید کسب و کار و معیشت کنید.

با سواد، می‌توانید به دنیا برسید؛ ولی فقط با کسب سواد نمی‌توان معرفت پیدا کرد؛ نمی‌توان درک کرد و به فهم رسید. چرا که برای فهم باید تفکر کرد همان است که گفته‌اند یک ساعتش از هفتاد سال عبادت برتر است. با تفکر و عمل کردن به آن، آدمی حرف‌شنو می‌شود؛ باید روی خودتان بیشتر کار کنید! ترک دستور دادن به این و آن کنید! آن موقع خدا استعداد فهم و فهیم شدن را به شما می‌دهد. استعداد قانع بودن را به شما خواهد داد؛ استعداد رشد یافتن را می‌دهد؛ باید عاشق شوید؛ این عشق اکسیر عجیبی است؛ محاسبات دو دو تا چهار تا را از آدمی می‌گیرد آدم را جسور و شجاع می‌کند.

ترس آدمی را زمین‌گیر می‌کند؛ عشق آدمی را پرّان! راه چند دهه را چند شبه و نهایتاً چند ساله می‌کند؛ در عاشقی فرد ملتزم و وفادار می‌شود؛ در سلوک باید وفادار باشید. بعضی موفق می‌شوند ترک هوا کنند ولی چون وفادار نیستند مجدداً به اعمال نفسانی برمی‌گردند؛ بهترین دارو وفاداری است. این‌ها همه درس معرفت است کسب علم و معرفت است. درسی نیست که بشود سر هرکلاسی یاد گرفت؛ باید تک تک آنها را، ابتدا خودتان عمل کنید تا تجربه نکنید فایده‌ای ندارد و این عملکرد زمانی صورت می‌گیرید که همت بالا پیدا کنید. حافظ همت را لازمه‌ی تحقق آرزو و مقصود دانسته و می‌گوید:

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا — بر منتهای همت خود کامران شدم
همت بلند دار که مردان روزگار — از همت بلند به جایی رسیده‌اند (حافظ)

در جایی دیگر همت را با دعاهای سحرخیزان باعث نجات از قید و بند و تعلقات دنیوی و توجه به خداوند می‌داند و می‌گوید:

همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بند غم ایام نجاتم دادند

همت در اشعار سعدی نیز به عنوان حلال مشکلات و اراده‌ی قوی برای انجام کارهای بزرگ معرفی شده است:

به همت مدد کن که شمشیر و تیر نه در هر وغایی بود دستگیر
به همت بر آر از ستیزنده شور که بازوی همت به از دست زور
کف نیاز به حق برگشای و همت بند که دست فتنه ببندد خدای کارگشای

معیار حقیقت گاه در مسائل تئوریکی و علمی (مثلاً سخن از وجود خدا) مطرح است و گاه در مسایل عملی (مثلاً عملکرد فلان شخص). در مسائل تئوریکی و علمی ما مسائل را تقسیم می‌کنیم به صادق و کاذب و به دنبال صدق و کذب هستیم؛ در مسائل عملی به دنبال سنجش خوب و بد، یعنی می‌گوئیم عملکرد فلانی خوب یا بد بود و نمی‌گوئیم عملکرد فلانی صادق یا کاذب بود بنابراین خوب و بد مربوط به فعل است و صدق و کذب مربوط به باور و فکر و عالم ذهن. مسأله‌ی اصلی اینجا است که به چه جمله‌ای می‌شود گفت صادق و درست و به چه جمله‌ای می‌توان گفت نادرست. به چه کاری می‌شود گفت کار خوب و به چه کاری می‌شود گفت کار بد. سؤال اصلی این است که معیار چیست؟ در واقع معیار حقیقت یک استاندارد و حد قانونی است که صحت گفته‌ها و عقاید و عملکردها به وسیله‌ی آنها مورد قضاوت قرار می‌گیرد. در اینجا چند معیار برای حقیقت که در دنیای امروز شایع است را مطرح و بررسی مختصری می‌کنیم.

معیار اول: عادت

اکثر افراد دانسته یا ندانسته عادت را معیار حقیقت بکار می‌برند. مردم به آسانی عادت را به عنوان یک معیار می‌پذیرند و به اصول اخلاقی که به طور متداول تأیید

شده‌اند اهتمام می‌ورزند به عبارت دیگر هر آنچه عمومیت دارد برایشان درست و خوب و صادق است؛ حرف باشد یا عمل! مهم این است که مطابق عرف و عادت باشد. شعار «خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو» در واقع مبیّن همین معیار نزد مردم است و رسوایی همان بد بودن و کاذب بودن است.

در بطلان این معیار شکی نیست چرا که تاریخ نشان داده عادات و عرفیات همواره خطاپذیر هستند و اساساً همین عادت عامل بسیاری بدبختی‌ها است. خصوصاً عادت‌های اجتماعی که اگر فرد تنها بود بسیار موفق‌تر بود تا در اجتماع به این عادات گرفتار شود. «ویلیام جیمز» فیلسوف و روانشناس معروف امریکایی است که اصلی به نام «اصل برهان اجتماعی» (Principle of social proof) دارد. اصل برهان اجتماعی، یعنی اعتقاد به اینکه هر چیزی که دیگران می‌گویند؛ لابد برهانی پشت آن است و چون من همه‌ی شما غیر از خودم را در نظر می‌گیرم و شما هم همه را غیر از خودتان در نظر می‌گیرید و دیگران هم به همین ترتیب، در واقع ما از هیچ‌کس تبعیت می‌کنیم مثلاً همه‌ی ما که اینجا نشسته‌ایم می‌گوییم خدا وجود دارد؛ اما اگر از تک تک ما بپرسند چرا؟ می‌گوییم در محلّ خودش ثابت شده و در این پاسخ، افراد دیگر جامعه را پشتوانه‌ی سخن خود قرار می‌دهیم که آنان هم به این باور معتقدند. طبعاً با این وصف اگر در محیطی بودیم که همه می‌گفتند خدا وجود ندارد؛ ما هم می‌گفتیم خدا وجود ندارد!».

معیار دوم: سنت‌ها و سیره‌ها

(البته منظور از سنت، سنت دینی نیست سنت‌های خانوادگی و اجتماعی است) فرد سنت‌گرا می‌گوید عقیده‌ای که برای نسل‌ها ادامه دارد باید معتبر دانسته شود. آنهائی که سنت را به عنوان معیار می‌پذیرند می‌توانند در دفاع از نظریه‌شان بگویند:

هر عملی که وفاداری و اعتبار خود را برای نسل‌های بعدی فراهم کند باید از میزان اعتبار و ارزش برخوردار باشد؛ مثلاً ازدواج فامیلی اگر در اکثر موارد و در طی چند نسل برای یک خاندانی موفق بود باید امتداد داشته باشد. اما اکثر سنت‌ها اموری صرفاً تکراری هستند که نادرستند و از واقعیت به دور می‌باشند. تجربه نشان داده سنت‌های اجتماعی و خانوادگی اموری هستند که می‌توانند نادرست از آب دربیایند و افراد زیادی را به خاک مذلت بکشند.

معیار سوم: زمان

برخی زمان را آزمون حقیقت دانسته می‌گویند: عقیده‌ی بنده بر اساس آزمون زمان است دلیل‌شان این است که: هرگاه عقیده‌ای واقعاً نادرست باشد نادرستی و خطای آن دیر یا زود آشکار می‌شود و اگر عقیده‌ای خطا نداشت صرف گذشت زمان نمی‌تواند اعتبارش را مخدوش کند. اما بی‌اعتباری این ادّعا با این تأمّل روشن می‌شود که ببینیم بیشتر خطاها و نادرستی‌ها در دوره‌های طولانی پیش از آنکه به عنوان خطا مطرح شوند وجود داشته‌اند. بسیاری از همان عادت‌های نادرست و سنت‌های غلط سال‌های طولانی به اندازه‌ی چند نسل مطرح بوده‌اند و در این زمان طولانی کوچک‌ترین خرده‌ای بر این باورهای غلط گرفته نشد. بنابراین، زمان نمی‌تواند محک خوبی برای حقیقت باشد؛ لذا، می‌توان این ادّعا را داشت که به صرف اینکه یک فکر قدیمی است آن را رد نکنیم و هم چنین اگر باوری جزو دستاوردهای جدید بود آن را به صرف اینکه جدید است قبول یا رد نکنیم.

معیار چهارم: ظن قوی یا گمان قریب به یقین

در منطق سه حالت برای یک جمله تصور می‌کنند. به طور مثال: برای این جمله ۴ حالت می‌توان تصور کرد: «علی دانش آموز زرنگی است».

حالت اول: وهمی بودن که در آن ۵۰ درصد به پایین احتمال درست بودن آن را بدهیم در آنجا می‌گوییم، این جمله یک جمله‌ی وهم‌آلود است.

حالت دوم: شک وقتی است که ۵۰ درصد احتمال درست بودن و ۵۰ درصد احتمال غلط بودن این جمله را بدهیم. به این حالت شک می‌گویند وقتی طرفین مساوی باشند.

حالت سوم: ظن قوی که در آن ما بالای ۵۰ درصد احتمال درست بودن جمله را می‌دهیم؛ به این حالت ظن قوی یا گمان قریب به یقین می‌گویند.

حالت چهارم: اینکه ۱۰۰ درصد مطمئن هستیم و یقین به درست بودن جمله‌ی مذکور داریم و حتی ۱ درصد هم احتمال نادرست بودن در این جمله را نمی‌دهیم.

بنابراین ظن قوی حالت سوم است که در بسیاری موارد افراد به همین ظن قوی‌شان عمل می‌کنند. مثلاً در مورد ازدواج در بسیاری موارد دیده می‌شود که افراد بدون تحقیق کامل در مورد طرف موردنظر و بر اساس گفته‌های دیگران که گمان‌آور است اقدام به تشکیل زندگی می‌کنند و پس از چندی متوجه می‌شوند ظن و گمان‌های‌شان همه بی اساس بوده است. این نکته بدیهی است که به صرف اینکه ما به باوری یا کاری ظن قوی به درست بودن یا خوب بودنش داریم نمی‌توان گفت آن باور یا کار بهره‌ای از حقیقت دارد. جالب است بدانیم در قرآن و روایات هم از عمل به ظن نهی شده است در قرآن کریم به صراحت می‌فرماید ...

«اِنَّ الظَّنَّ لایُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیئاً» ظن و گمان به هیچ وجه آدمی را از حق بی‌نیاز نمی‌کند یعنی ظن بهره‌ای از حقیقت نبرده و نمی‌تواند معیاری خوب برای سنجش حق باشد. (سوره‌ی یونس- آیه‌ی ۳۶)

غالباً مردمی که در سطح بالاتری تربیت یافته و در زمینه‌ی تخصص خود موقعیتی بدست آورده‌اند به عنوان الگو و دلیل قابل قبول مورد توجه قرار می‌گیرند. این

متخصصان یا مقامات علمی از جهت آشنایی و تسلطشان بر موضوعات ویژه‌ای می‌توانند مورد اعتماد مردم قرار بگیرند؛ مانند پزشکان و حکیمان و فرزانگان و ... برخی از افراد با شایستگی می‌توانند نسبت به موضوعاتی که خود به عنوان خبره و متخصص آنها شناخته شده‌اند؛ استدلال نمایند و در اکثر موارد مردم نه به خاطر دلایلی که ایشان می‌آورند؛ بلکه به دلیل نفوذ کلام ایشان و اساساً خودشان سخن و عمل ایشان را تأیید و ملاک حقیقت برای زندگی خود و دیگران قرار می‌دهند. ضمن اینکه بحث ما در حوزه‌ی اعتقادات است؛ سخن بنده این است که در حوزه‌ی اعتقادات و باورها نباید تحت تأثیر اقتدار و نخبگی کسی قرار گرفت. خود فرد باید بکوشد و تحقیق کند. در روایتی جالب از حضرت علی (ع) نقل شده است که «انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال» یعنی نگاه کن به سخن فرد و (محتوی کلام فرد) و توجه و نظری به خود شخص نداشته باش! یعنی فرد چه نخبه بود و چه بچه‌ای کوچک به سخنش توجه کن؛ چون ممکن است آن نخبه اشتباه کند و بالعکس آن بچه سخن حقی را بر زبان جاری کند.

هر چند اتوریته و اقتدار به نظر بسیاری معیار مطلوبی باشد. اما در بسیاری موارد اتوریته و اقتدار ولو اقتدار علمی، نمی‌تواند معیار خوبی برای حقیقت باشد. در بسیاری موارد اتفاق افتاده که دو نخبه و دو شخصیت مورد اتکاء دیگران دو سخن متناقض بگویند و یکی مخالف دیگری باشد که در این صورت هر دو را از کلیت و اقتدار به دور می‌سازد و در نهایت من را مجبور می‌کند که با عقل و نظر خودم وارد صحنه شوم و حقیقت را از بین سخنان این نخبگان تشخیص دهم. در اینجا است که باز به معیاری غیر از این معیار (اقتدار و نخبگی علمی و عملی) برای سنجش حقیقت نیازمند خواهیم بود.

عمل‌گرایی و سودمندی: از نظر شخص عملگرا اگر باوری در عمل مفید افتد باید به عنوان حقیقت پذیرفته شود. از طریق نتایج حاصله از نظریه صحت آنها به دست

می‌آید؛ اما اگر باوری در عمل مفید نبود ولو هر باوری باشد نمی‌توان حکم به درست بودن و صادق بودن آن داد؛ مثلاً نتایج کاربردی پنی‌سیلین در معالجه و درمان عفونت باکتری و میکروب اعتبار خود را به دست آورد و در عمل سودمند بود. عمل‌گراها در همه‌ی باورها این مسئله را اجرا می‌کنند. اعتقادات، اخلاقیات و خلاصه همه چیز را با معیار سودمندی می‌سنجند. هر چند عمل‌گرایی باارزش‌ترین معیار را ارائه می‌دهد؛ ولی باید با احتیاط با آن برخورد کرد چه همه‌ی افکار و نظراتی که در عمل مفیدند با حقیقت مقرون نیستند و نمی‌توان حکم قطعی داد که عمل‌گرایی در همه جا معیار حقیقت است.

یکی از قدیمی‌ترین و مهجورترین معیارها برای حقیقت، عمل به قواعد منطقی است؛ که از زمان ارسطو به بعد به صورت منسجم شده و امروزه با شیوه‌ی منطق جدید در اختیار بشر قرار گرفت. توجه به قواعد ساده‌ای چون اجتماع نقیضین محال است؛ توجه به سازگاری منطقی و رعایت صورت‌های قیاس‌ها از مواردی است که می‌تواند بسیاری از باورهای عرضه شده به ما را به خوبی محک بزند.

هیچ دانش و علمی مطلقاً کامل نیست

به هرحال برخلاف فلسفه و فیزیک که به لحاظ روش شناختی روش ویژه‌ای را در نظر دارند و از آن چهارچوب نمی‌توانند عدول کنند چون هویت‌شان، هویت روش‌شناسانه است؛ اغلب ما تمایل داریم که به یافته‌های علوم تجربی تکیه و استناد کنیم چرا که در نظر اول به ضمن تکرارپذیر بودن؛ قابل لمس‌تر و مطمئن‌تر به نظر می‌آیند. آیا واقعاً چنین است؟ این روش اساساً امری عُقلایی است و به تعبیر دیگر، عقلانی، عُقلایی است. این روش‌ها می‌توانند مورد استفاده قرار بگیرند یا نگیرند از دیدگاه یک حوزه‌ی فکری معتبر به حساب بیایند یا معتبر به حساب نیایند؛ مثلاً

فیلسوفان می‌گویند ما روش تجربی را معتبر نمی‌دانیم؛ این به معنای بی‌اعتباری آن روش به نحو مطلق نیست.

علوم تجربی سه شاخه‌ی اولیه و اصلی دارد یعنی علم شیمی، فیزیک و ریاضی. علم شیمی محدود به علم مواد است و در حوزه‌ی خارج مواد حرفی برای گفتن ندارد و برای اثبات اتم، مولکول و ... وابسته به علم فیزیک است. علم فیزیک علم گسترده‌تری است و به کمک ریاضیات قوانین حرکت، نور و ... را توضیح داده و اغلب اتفاقات اطراف ما را توجیه می‌کند و حتی نظریاتی در مورد نحوه‌ی خلقت جهان هستی ارائه می‌نماید.

به نظر می‌آید مطمئن‌ترین قسمت علوم تجربی ریاضیات باشد چرا که به مرور زمان با پیشرفت علوم دائماً نظریات و قوانین علمی فیزیک و شیمی تغییر می‌کنند مثلاً نظریه‌ی کوانتومی نظریات نیوتونی را زیر سئوال برده؛ کم‌اعتبار کرده ولی از اول تاریخ مسائل ریاضی تغییر چندانی نکرده‌اند به طور مثال حاصل ضرب عدد دو در خودش همیشه چهار بوده. آیا واقعاً چنین است؟ اگر کمی دقت کنیم می‌بینیم که در ریاضیات نیز مفاهیمی اولیه، بدون علت و به طور اجبار تعریف و تحمیل شده است که اغلب این تعریف‌ها اشکال دارند ولی هیچ‌گاه به این اشکالات توجه نمی‌شود و در نتیجه تمامی علومی که بر روی این اشکالات پایه‌ریزی می‌شوند اشکال خواهند داشت اگر به تعریف‌های اولیه‌ی ریاضی مثل نقطه، صفر، خط، پاره‌خط و ... دقت بیشتری کنید مسئله‌ی ثبات و قطعیت علوم تجربی بیشتر مورد تردید قرار می‌گیرد.

به طور مثال به تعریف پاره‌خط دقت کنید: یک پاره‌خط یک سانتی‌متری و یک پاره‌خط صد متری هر دو از بی‌نهایت نقطه تشکیل شده‌اند. پس تفاوت آنها کجا است؟ کدام بزرگ‌تر است؟ (هر دو بی‌نهایت نقطه دارد و نمی‌توان گفت که نقاط موجود در پاره‌خط دومی بیشتر است و ...) به تعریف نقطه، صفر، یک و ... هم فکر کنید مسئله جالب‌تر می‌شود؛ ممکن است به جایی برسید که علومی را که به آنها

دست یافته‌ایم و باور داریم؛ چیزی جز توهم به نظر نیاید. جزءنگری و گزینشی بودن هم از صفات جدائی‌ناپذیر علوم تجربی است. به عبارت دیگر، کل‌گرایی یا مطالعه و تجربه هم‌زمان همه‌ی جوانب یک پدیده در علم تجربی جایگاهی ندارد و اصولاً تجربه، از بررسی یکی از جنبه‌های یک واقعیت بدست می‌آید.

در نتیجه جزءگرایی یکی از محدودیت‌های اصلی علوم‌تجربی است مثلاً وقتی یک برگ درخت را در نظر می‌گیریم در علم تجربی نمی‌توان تمام خواص آن را مثل خواص دارویی، قدرت فتوسنتز، مقدار آب، اتم‌های سازنده، خواص و نحوه‌ی آرایش اتم‌ها، تأثیر این برگ بر اکوسیستم، انرژی ذخیره شده در آن، تنوع و مقدار املاح معدنی آن و ... را هم‌زمان بررسی کرد بلکه محقق، از یک دید محدود و خاص به آن می‌نگرد و فرضیه‌ای را در ذهن می‌سازد و بعد فقط آن مورد را به طور مستقل بررسی می‌کند.

قرن نوزدهم و نیمه‌ی اول قرن بیستم دوران رشد و غرور علوم‌تجربی بود و تصور می‌شد از رازهای جهان پرده برداشته و همه‌ی معماهای جهان از طریق علوم تجربی حل خواهد شد؛ ولی نه تنها این گونه نشد بلکه ضعف این علوم بیشتر مشخص گردید و با پیشرفت این علوم برخی از اصولی را که به آنها رسیده بودند؛ زیر سئوال رفت به طور مثال، اول ثابت شده بود که نور بسته‌هایی از انرژی است که به شکل فوتون از منبع نورانی پرتاب می‌شوند؛ بعد مشخص شد که نور خواص حرکت موجی دارد و بررسی‌های اخیر نشان می‌دهد که نور خواص کوانتومی از خود نشان می‌دهد و در آینده مطالب جدیدتر دیگری مشخص خواهد شد.

بی‌شک ذهن و فکر جستجوگر و پویای انسان همواره در تلاش برای شناخت شگفتی‌ها و اسرار جهان هستی است؛ آدمی تمام نیروی خود را برای دستیابی به ناشناخته‌ها بکار می‌برد؛ در این راستا برای راحتی کارها دانسته‌های خود را طبقه‌بندی کرده و آنها را در شاخه‌های مختلفی قرار می‌دهد و آن را علم می‌نامد؛ مثل علم شیمی، فیزیک، فلسفه، منطق، پزشکی، مهندسی و ... در دنیا، کمتر پدیده‌ای

را می‌توان یافت که به صورت کامل فیزیکی و یا به صورت کامل متافیزیکی باشد؛ اساساً به نظر بنده مرزی میان فیزیک و متافیزیک نیست زیرا تمامی آنچه ما به نام متافیزیک نام می‌بریم؛ تماماً علمی و فیزیکی است و چون هنوز درک و فهم آن برای‌مان روشن نیست؛ آن را به متافیزیک اشارت می‌دهند. چنین می‌نماید که سرشت و سرنوشت تمام یا بسیاری از پدیده‌ها وقوع در طبیعت و عروج به سوی ماورای طبیعت است.

آنچه در زبان فلسفی رایج، بر اساس حفظ و پاسداشت مرزهای فهم و فکر بیش از آنکه با عبارت طبیعت و ماورای آن بیان شود؛ با تعبیر «فیزیک» و «متافیزیک» ادا می‌شود. در این میان زندگی را می‌نگریم که به مثابه‌ی یک پدیده هرگز از این دو حوزه جدا نمی‌گردد؛ از آن رو که زندگی با خلأ بیگانه است و هم از آن رو که خلأ گریزی از نخستین اوصاف زندگی به شمار می‌آید. توجه جدی زندگی به اصول دنیای فیزیکی و انطباق آن با مبانی عالم متافیزیکی می‌تواند زندگی را از منظری دیگر برای انسان قابل فهم سازد.

ناشناخته‌ها، مابعدالطبیعه، متافیزیکی

مابعدالطبیعه در گسترده‌ترین تعریف، پژوهش در کنه وجود و چیستی هستی است. ضمناً می‌توان مابعدالطبیعه را پژوهش در آن دسته از اموری که فراسوی قلمرو تجربه‌اند یا نظریه اصول نخستین یا حقایق نهایی عالم تعریف کرد. به طور کلی هر فلسفه‌ای را که هدف آن رسیدگی به کنه امور و تعریف کردن؛ چیستی زندگی و جهان به عنوان یک کل باشد؛ یا به گمانه‌زنی و بحث نظری در باب غایت وجود بپردازد؛ می‌توان مابعد الطبیعه نامید.

مسائلی که در این شاخه از فلسفه مطرح است، به سه دسته‌ی اصلی تقسیم می‌شود:

۱- مسائلی که درباره‌ی چیستی خدا و هستی است.

۲- مسائلی که در باب چیستی انسان است.

۳- مسائلی که درباره‌ی چیستی جهان است.

مشکل مابعدالطبیعه در این است که بود و نبود آن، موضوع بحث و گفتگو است. با این وصف، به ظاهر پرسش‌هایی واقعی هست که می‌توان انحصاراً آنها را پرسش‌های مابعدالطبیعی نامید. «مابعدالطبیعه» مبحثی است که جاذبه‌ای خطرناک دارد؛ هیچ موضوعی نیست که بتوان در قلمرو آن به سادگی حوزه‌ی «مابعدالطبیعه» فزون‌خواه شد یا بال و پر خیال گشود؛ در باب اعتقاد به «مابعدالطبیعه»، می‌توان فیلسوفان را به دو دسته:

۱- عالمان مابعدالطبیعی مثبت.

۲- عالمان مابعدالطبیعه‌ی انتقادی تقسیم نمود. دسته‌ی دوم می‌کوشند تا حدود موضوعی را که ممکن است دسته‌ی اول از آن گذرا گذشته باشند یا درباره‌اش مطلبی بی‌دلالت نوشته باشند، تعیین کنند.

مابعدالطبیعه چیست؟

«مابعدالطبیعه»یا «متافیزیک» یا «فلسفه اولی» بررسی اصل وجود و هستی است؛ یعنی درک و فهم عقلانی اصول اولیه و اساسی واقعیتِ وجود و هستی. تمام علوم و رشته‌های علمی دیگر، وجود اشیاء و موجودات را مفروض می‌گیرند؛ سپس قلمرو خاصی از وجود را جدا می‌سازند و صفات موجود را در آن حیطه بررسی می‌کنند؛ مثلاً «فیزیک» به وجود اشیاء کاری ندارد بلکه با اجسام از آن حیث که حرکت و سکون دارند؛ سروکار دارد یا «زیست‌شناسی»، موجودات را از آن جنبه که زنده‌اند و

حیات دارند؛ بررسی می‌کند اما، «مابعدالطبیعه» تنها علمی است که در موجود از آن جنبه که وجود دارد؛ تأمل می‌کند. ما از هر موجودی در عالم خارج دو چیز می‌فهمیم: ماهیت آن شئ و وجود آن شئ.

ماهیت شئ همان چیستی شئ است مثلاً می‌گوییم این چیست؟ و جواب می‌دهیم: درخت. درخت، ماهیت چیزی است که درخت می‌نامیم. اما این موجود که ماهیتش درخت است؛ یک وجودی هم دارد که ارتباطی با درخت بودن آن ندارد و غیر از ماهیت آن است. به چه دلیل؟ زیرا ماهیت درخت می‌تواند هم موجود باشد و هم معدوم، یعنی هم وجود را بپذیرد و هم عدم را، چنانچه می‌گوییم: درخت وجود دارد یا درخت وجود ندارد. (یعنی وجود ضرورتاً همیشه همراه با این ماهیت نیست) به عنوان نمونه، درختی را تصور می‌کنیم که خیالی است و وجود واقعی ندارد. این درختِ خیالی ماهیت درخت را دارد؛ اما وجود واقعی ندارد.

«مابعدالطبیعه» با درخت بودن درخت، یعنی با درخت از آن جنبه که درخت است؛ کاری ندارد بلکه وجود درخت، یعنی درخت از آن جنبه که وجود دارد؛ را بررسی می‌کند.

«مابعدالطبیعه»یا «متافیزیک» می‌خواهد کلی‌ترین و عام‌ترین مسائل را که در مورد هر چیزی می‌توان مطرح کرد؛ تعقیب کند. اساساً مسائل مربوط به هر چیزی که وجود دارد مسائلی مانند: ثبات و تغییر، این همانی، مکان، زمان، علیت، قوه و فعل، جوهر، عرض، وحدت و کثرت و....

تاریخ مابعدالطبیعه

«مابعدالطبیعه» بخش اصلی فلسفه را تشکیل می‌دهد و اولین سؤالات فلسفی تاریخ، سؤالاتی مابعدالطبیعی بودند. یونانیان باستان می‌دیدند که همه چیز در حال تغییر

است؛ هر چیزی به وجود می‌آید؛ مدتی هست و بعد نابود می‌شود. انسان متولد می‌شود؛ مدتی زندگی می‌کند و بعد می‌میرد و تمام جهان این گونه در حال حرکت دائمی است. اما آنها هم چنین دریافتند که علی‌رغم هرگونه تغییر و دگرگونی، باید چیزی ثابت و پایدار وجود داشته باشد. چرا؟ زیرا اساساً تغییر، همواره تغییر یک چیز است و تغییر و حرکت، از چیزی به چیزی دیگر است. باید چیزی که اولی، اساسی و پایدار است و صور گوناگون به خود می‌گیرد و حامل این جریان تغییر است؛ وجود داشته باشد.

تمام این تفکرات، تأملات مابعدالطبیعی بود و از آن پس هر یک از فلاسفه‌ی یونانی عنصر و یا ماده‌ای را انتخاب می‌کرد که فکر می‌کرد ماده‌ی نخستین است.

«ارسطو» «مابعدالطبیعه» را به اوج خود رساند و مفاهیم اساسی آن را به وجود آورد. اساساً نام «مابعدالطبیعه» به بخشی از نوشته‌های او که مربوط به فلسفه‌ی اولی است؛ اطلاق می‌شود. «ارسطو» نیز جزء کسانی بود که درباره‌ی «مابعدالطبیعه» بسیار تحقیق کرد و به نتایجی هم رسید. این مباحث به این دلیل «مابعدالطبیعه» نام گرفت که در قرن اول پیش از میلاد، شخصی به نام «آندرونیکوس رودسی»، آثار ارسطو را جمع‌آوری و تنظیم می‌کرد. او کتابی را که امروزه به «مابعدالطبیعه» یا «متافیزیک» معروف است؛ بعد از کتاب «طبیعت یا فیزیک» قرار داد و به این جهت، اسم آن را متافیزیک گذاشت زیرا در یونانی هر آنچه بعد از فیزیک (کتاب فیزیک) می‌آید، متافیزیک خوانده می‌شود.

به همین ترتیب، مابعدالطبیعه که لغتی عربی است؛ چون بعد از بحث طبیعت می‌آید لذا به کلمه مابعدالطبیعه که هر دو واژه به یک معنا است؛ مشهور شدند. از آن پس، این نوع مباحث، «مابعد الطبیعه» یا «متافیزیک» و اصطلاحاتش، «اصطلاحات مابعدالطبیعی» نام گرفت.

معنای دیگر مابعدالطبیعه

معنای دیگر «مابعدالطبیعه»که به تعریف اصلی آن نزدیک است «الهیات» گفته می‌شود. به این صورت که بعضی از فلاسفه گفته‌اند:

اگر موجود نامتغیری وجود داشته باشد «مابعدالطبیعه» آن وجود را مطالعه می‌کند؛ نه شیئ متغیر و فسادپذیر را زیرا «مابعدالطبیعه» اصولاً با موجود از آن حیث که وجود دارد؛ سروکار دارد. حقیقت و واقعیت اصلی وجود نیز در آنچه تغییرناپذیر و قائم به خود است؛ نشان داده می‌شود نه در آنچه دستخوش تغییر است و بعداً نابود خواهد شد. این موجود نامتغیّر و نامتحرک، خودش علت حرکت همه‌ی موجودات دیگر است؛ زیرا همه‌ی حرکت‌ها باید به علتی ختم شود که خود آن علت، نامتحرک باشد. این موجود بی‌حرکت که دارای طبیعت کامل وجود است؛ صفت الهی دارد. لهذا خدا است که همه‌ی موجودات دیگر را حرکت می‌دهد و به همین خاطر به نظر این فیلسوفان، «مابعدالطبیعه» را باید الهیات نامید و مباحث آن نیز باید به امور ورای حس و تجربه و به اصطلاح امور ماوراءالطبیعه و غیرمادی اختصاص یابد.

متافیزیک (metaphysic)

افزایش هر نوع توانایی در انسان مسئولیت ایجاد می‌کند. شهرت‌پرستی انگیزه‌ای با قدرت شگرف درون انسان است؛ مرا نگاه کن! ازخواسته‌های اساسی قلب هر انسان است و خودنمایی است که در وجود تمام انسان‌ها وجود دارد. هر آنچه که بشر می‌گوید؛ ظواهر را تشکیل می‌دهد و تا واقعیت فاصله‌ای بسیار دارد. اگر تاریخ علم را مرور کنیم؛ ملاحظه می‌کنیم که همواره از روزگار قدیم رابطه‌ی بین علم و فلسفه، خصوصاً بین فیزیک و متافیزیک مطرح بوده؛ متأسفانه در بسیاری از جوامع به طور علمی جهت شناخت این مهم، یعنی تعاریف علمی دنیاهای زیر کوانتوم، مرز فیزیک و متافیزیک کاری اساسی صورت نپذیرفته است. دانشمندان در آغاز قرن ۲۱

تلویحاً، وجود و حضور دنیاهای موازی که در طیف شهود رصدی بشر نیست را پذیرفته‌اند و به کمک ریاضیات، به ابعاد دیگری از جهان «در کنار چهار بعد مکشوف» پی برده‌اند؛ به عبارتی تعاریف ماده و ضد ماده، فیزیک و متافیزیک، غیب و شهود، دارای مضامینی از حقیقت دنیای شگفت‌انگیز خلقت الهی است. آیا فیزیک با تشریح نظریه‌ی کوانتوم قصد دست‌اندازی در حوزه‌ی متافیزیک را دارد؟ آیا می‌توان در دو حوزه‌ی فیزیک و متافیزیک مرزی تعیین کرد؟ آیا دنیاهای موازی در کنار یکدیگر به حکمت الهی دارای هم‌زیستی هستند؟

دانشمندان فیزیک با ارائه‌ی نظریه‌ی ریسمان‌ها، به دنبال کشف نیروی واحد کیهانی هستند. ما همواره درگیر مسائل زندگی فیزیکی در یک دنیای فیزیکی هستیم مسائلی مانند: شغل، ثروت، خوراک، پوشاک، ازدواج، شهرت، تحصیل، سلامت، رفاه و ... اما چیزی که ما را از بقیه‌ی آفریده‌های خداوند متمایز می‌سازد چیزی نیست مگر قدرت تفکر، خلاقیت و اندیشه‌های نشأت گرفته از ذهن. انسان‌ها موجوداتی متفکر و هوشمند هستند واقعیت این است که ما در تمامی لحظات زندگی خود در حال فکر کردن هستیم؛ تفکرات ما به صورت پیوسته در حال اجراء هستند و این گونه نیست که لحظه بگذرد و ما در حال فکر کردن نباشیم؛ در واقع اگر لحظه‌ای انسانی هیچ تفکری نداشته باشد و به هیچ چیز فکر نکند می‌توان گفت که در آن لحظه آن انسان وجود خارجی ندارد.

انسان عهد باستان بر این باور بود که نیروی خاصی در جهان وجود دارد که انسان‌ها را به سمت خود می‌کشد و امروزه در دنیای جدید، عصر علم و تکنولوژی، متافیزیک (metaphysic) یکی از جذاب‌ترین این باورها شده و به نوعی می‌توان گفت یکی از مسائل مورد توجه بسیاری از افراد در سراسر جهان دست‌یابی به همین نیروی متافیزیکی است و مشاهده می‌شود که افراد، به خصوص جوانان به آن توجه دارند.

استقبال فراوان از کتاب‌هایی که در این زمینه منتشر می‌شود و یا سمینارهایی کـه در این مقوله برگزار می‌گردد؛ مبیّن آن است. هم چنین استقبال قابل توجـه از جلسـات خصوصی که در این ارتباط تشکیل می‌گردد؛ نیز تأییدکننده‌ی این امر مهم می‌باشد و حجم اطلاعات موجود بر روی شبکه‌ی جهانی اینترنـت پیرامـون متافیزیـک و علـوم مرتبط با آن نیز دلیلـی دیگـر مـی‌باشـد. «ادراکـات فراحسـی» بـه معنـی دریافـت تحریکات ماورایی، بوسیله‌ی گیرنده‌هایی غیر از حواس پنج‌گانه‌ی ظـاهری مـی‌باشـد. «محرک‌های حسی» مجموعه‌ای از محرک‌های فیزیکی مـی‌باشـند کـه گیرنـده‌هـای فیزیکی را در حواس پنج‌گانه‌ی ظاهری، تحریک می‌کند و منجـر بـه بـروز ادراکـات حسی می‌شوند «محرک‌های فراحسی»، مجموعه‌ای از محرک‌های متافیزیکی هسـتند که گیرنده‌های متافیزیکی را در ابعاد غیرفیزیکی انسان تحریک نموده؛ منجر به بـروز ادراکات فراحسی می‌شوند.

انسان از سه بخش جسم، روان و روح تشکیل شده؛ جسم در دنیای فیزیکـی زنـدگی می‌کند و به وسیله‌ی یک سری گیرنده‌ها، ادراکات محیط فیزیکی را دریافت می‌کنـد و با آن در ارتباط است. حواس پنج‌گانه (بینایی، شنوایی، بویـایی، لامسـه و چشـایی) مسئول ارتباط با محیط طبیعی می‌باشند. هر یک از این حواس در محدوده‌ی خاصـی قدرت عمل دارند و در طیف بالاتر یا پایین‌تر از این محـدوده‌ی مشـخص قـادر بـه فعالیت نمی‌باشند. برای مثال، فقط انواری برای چشم انسان قابل رؤیت است کـه در محدوده‌ی طیف مرئی رنگ‌ها (قرمز تا بنفش) باشـد؛ یعنـی امـواج مـادون قرمـز و فرابنفش برای انسان قابل رؤیت نیست. در واقع، چشم فقط نوری را می‌بیند که طول موج و فرکانس آن با قدرت گیرنده‌های چشم تطابق داشته باشد.

در شنوایی نیز، گوش انسان ارتعاشی مشخص و محدود را دریافـت مـی‌کنـد و اگـر ارتعاش صوت کمتر یا بیشتر از حد معمول باشد؛ دریافت نمی‌شود به عبـارت دیگـر گوش انسان اصوات بسیار بلند و بسیار کوتاه را نمی‌شنود. ایـن در حـالی اسـت کـه

گیرنده‌های فراحسی، که در ابعاد غیرفیزیکی وجود انسان قرار دارند؛ قادر به دریافت محرک‌های خارج از این محدوده‌ها هستند. در ادراکات فراحسی، چند مقوله‌ی مهم شامل «تله‌پاتی»، «سایکومتری»،«آینده‌نگری»، «سایکوکنسیس» و «روشن‌بینی» مورد توجه است. این مقولات بخشی از توانایی‌های خارق‌العاده‌ی تمام انسان‌ها است؛ در اصل جزء توان‌های فردی هر شخص بوده؛ در همه‌ی افراد امکان توسعه و پرورش آن وجود دارد؛ البته هر انسان آگاه باید قبل از اقدام برای توسعه‌ی این توان‌ها، هدف خود را از این کار مشخص و ترسیم نماید. بسیاری از دانشمندان این سؤال را مطرح کردند که چرا موجودات به جای آن که نباشند؛ هستند؟

متافیزیک چیست؟

اما قرار گرفتن در مسیر «متافیزیک» نقطه‌ی عطفی بوده که امید است به شناخت خود و معرفت خداوند عزّوجل منتهی گردد. انشاءالله که این امر مهمّ «خداشناسی» نیز از جمله اهداف خلقت انسان به شمار برود (الله اعلم). متأسفانه برخی افراد به دلیل حسّ ماجراجویی، کنجکاوی، حقیقت‌جویی و یا برای تفریح و سرگرمی به سراغ متافیزیک می‌آیند؛ جوانان به دلیل عطش زیادی که برای دست‌یابی به ناشناخته‌ها دارند؛ مشتاق این مقوله می‌باشند. برخی بزرگان نیز از متافیزیک به عنوان یک نیاز فطری یاد کرده‌اند.

ارسطو معتقد است: که متافیزیک به اندیشه در مورد «اکثر مسائل اساسی وجود» می‌پردازد. حکیمان مسلمان نیز همین مفهوم را با تعابیر دیگری بیان داشته‌اند؛ آنان معتقدند که موضوع متافیزیک «وجود» است.

ویلیام جیمز: متافیزیک را جهد بلیغ و سعی وافر در طریق تفکر واضح می‌داند.

ریچارد تیلور: در کتاب «مابعدالطبیعه» خود، متافیزیک را اندیشیدن درباره‌ی اساسی‌ترین مسائل وجود بدون تحکّم بیان می‌کند.

برتراند راسل: متافیزیک را کوشش برای شناختن کل عالم از راه تفکر می‌داند.

متافیزیک به تعبیر ابن‌سینا: مجموعه‌ای از حکمت «ماقبل‌الطبیعه» و «مابعدالطبیعه» می‌باشد؛ هم چنین ابعاد فرافیزیکی و ماورایی انسان را نیز شامل می‌شود؛ که با حواس پنج‌گانه قابل احساس نمی‌باشد؛ ولی با حواس برتر می‌توان آن را ادراک کرد به عبارت دیگر متافیزیک به مجموعه مقولات غیرقابل ادراک با حواس ظاهری گفته می‌شود؛ در برخی منابع، متافیزیک به معنی «رفتن به ماورای فیزیک» آمده است؛ فیزیک نیز عبارت است از پدیده‌هایی که با حواس پنج‌گانه در حالت عادی احساس می‌شود و قابل تکرار و اثبات هستند؛ لذا با این صحبت نتیجه می‌گیریم که برای درک بهتر و مطلوب‌تر از متافیزیک لازم و ضروری است که از حواس برتر و والاتری بهره گرفت.

تعریف متافیزیک

تفکر متافیزیکی از زمان افلاطون و ارسطو آغاز شد. متافیزیک از ریشه‌ی «متافیزیکاس» که یک کلمه‌ی یونانی می‌باشد؛ گرفته شده است. کلمه‌ی متافیزیکاس از دو بخش «متا» به معنای «تغییر» و «فیزیکاس» به معنای طبیعت تشکیل شده؛ برخی نیز متافیزیک را از ریشه‌ی یونانی «متاتافوسیکا» دانسته‌اند که با حذف حرف اضافه‌ی «تا» و تبدیل «فوسیکا» به «فیزیک» به صورت متافیزیک درآمده است. در حال حاضر لغت متافیزیک از پیشوند «متا» به معنای وراء، فرا، ماوراء، بعد، پشت و کلمه‌ی «فیزیک» به معنای طبیعت تشکیل شده است. منظور از طبیعت، دنیایی است که در حال حاضر، در آن زندگی کرده؛ آن را احساس و ادراک می‌نماییم. پس متافیزیک به معنای ماوراءالطبیعه، مابعدالطبیعه و یا فوق‌طبیعت است و شامل بخش‌هایی از جهان بی‌کران هستی و موجوداتی می‌شود که از حوزه‌ی ادراک حواس پنج‌گانه‌ی ظاهری ما خارج است.

باید قبول کنیم که اگر ذهن و علم ما قادر به توجیه برخی رویدادها نیست؛ دلیلی برای رد آن وجود ندارد؛ چه بسا در تاریخ علوم موارد متعددی وجود داشته که در زمان مطرح شدن به دلیل ناقص بودن علم بشری، دانشمندان قادر به قبول آنها نبوده‌اند. اما پیشرفت علم در زمان‌های بعد، این مورد را به اثبات رسانده است.

فیلسوف بزرگ قرن بیستم «دانالدگیلیس» در کتاب خود به نام «فلسفه‌ی علم در قرن بیستم» از ریاضیات محض مثال می‌زند که در یک فعالیت و پژوهش کاملاً نظری و فارغ از تجربه شکل می‌گیرد و بعد در فیزیک به کار برده می‌شود؛ پس از آنکه فرضیه‌ای ارائه شد؛ در عمل مورد آزمون واقع می‌شود و اگر از آزمون به سلامت بیرون آمد ثبت می‌گردد. آیا مفاهیم و یافته‌های ریاضیات محض قبل از اینکه در فیزیک الهام‌گر فرضیه‌ای جدید باشند؛ بی‌معنی هستند؟ حال و روز گزاره‌های متافیزیکی نیز این چنین است.

در زمان «اسحاق نیوتن» مردم می‌دانستند که وقتی یک جسم در یک جا ساکن است تا نیرویی به آن وارد نشود حرکت نمی‌کند ولی این مسئله برای آنها قابل هضم نبود که اجسامی که به سمت زمین سقوط می‌کنند از طرف زمین باید به آنها نیرو وارد شود تا به طرف زمین سقوط کنند. از نظرآنها تولید نیرو فقط از طریق عضله یا یک وسیله‌ی مکانیکی یا ... امکان‌پذیر بود و امکان تولید نیرو توسط زمین که یک جسم بی‌حرکت است بسیار دور از ذهن به نظر می‌رسید. ولی اسحاق نیوتن به آنها ثابت کرد که زمین با همه‌ی بی‌جان و بی‌حرکت بودنش؛ به اجسامی‌که بر سطح آن است نیرو وارد می‌کند. امروز همه‌ی مردم می‌دانند که برای این که نیرو ایجاد کنیم باید انرژی مصرف کنیم. (زمان × نیرو = انرژی) ولی برای آنها قابل قبول نیست. زمین که به اجسام روی سطح خود نیرو وارد می‌کند برای نیرو وارد کردن؛ انرژی مصرف می‌کند. امروز یک اسحاق نیوتن دیگر لازم است تا این مسأله را ثابت کند.

همه‌ی مردم از فلسفه و متافیزیک تصوری دارند؛ اما می‌توان ادعا کرد که کمتر کسی است که معنای متافیزیک را بتواند بفهمد. متافیزیک، حداقل چیزی است که هیچ بشر عاقلی از آن بی‌نیاز نیست؛ ممکن است گفته شود خیلی از مردم اصلاً نمی‌دانند متافیزیک چیست؛ اما بدون هیچ مشکلی زندگی می‌کنند. ولی انسان عاقلی که عقل‌اش فعال و زنده است گمان نمی‌کنم از متافیزیک بی‌نیاز باشد. (مگر در متافیزیک چه مسائلی مطرح است؟) زیرا هستی و فهم هستی یک فهم متافیزیکی است وقتی گفته می‌شود هستی، توجه ذهن‌ها به همه‌ی اشیاء جلب می‌شود یعنی دیوار، صحرا، شجر، حجر و ... همگی هستی‌اند. آیا این معنای هستی است؟ اصلاً خود فهم هستی که بدیهی‌ترین مفهوم است؛ یعنی چه؟ شاید هیچ مفهومی به اندازه‌ی هستی بدیهی نباشد و در واقع هرکس به زبان خودش می‌فهمد هستی یعنی چه؟ مشکل هم از همین جا شروع می‌شود. وقتی از ما می‌پرسند: این میز هست؟ همه می‌گوییم هست؛ اما این هست یعنی چه؟ یعنی من آن را می‌بینم؟ اما آیا هر چیزی را که ما می‌بینیم؛ هستی است؟ و اگر نبینیم نیست؟ این «هست» یعنی سنگین است و وزن دارد؟ اما آیا هر چه وزن دارد؛ هستی است؟

اگر چیزی وزن نداشته باشد هستی نیست؟ یعنی اندازه دارد؟ اما آیا هر چه اندازه داشته باشد؛ هستی است؟ در غیر این صورت هستی نیست؟ یعنی فضا را اشغال کرده و حجم دارد؟ اما آیا هر چه فضا را اشغال نکرده باشد هستی نیست؟ وقتی می‌گوییم این میز هستی دارد؛ یعنی چه؟ آیا به این معنا است که ما آن را می‌بینیم؛ ابزار روی آن گذاشته‌ایم و جلوی ما است؛ وزن دارد؛ فضا اشغال کرده؛ مورد استفاده‌ی من است و ... ولی بلافاصله سؤال می‌شود که اگر چیزی وزن نداشت؛ فضا اشغال نکرده بود و ... هستی نیست؟ در نتیجه اگر چیزی این صفات مادی را نداشت آن چیست؟ بنابراین آیا هستی منهای وزن و اشغال فضا و اندازه و رنگ و بعد و ... مساوی با صفر است و در نتیجه نیست؟ این همان حرف جاودانه‌ی سقراط است که دو هزار و پانصد سال پیش گفته است.

مسأله‌ی متافیزیک همین است؛ یعنی همین مسأله‌ی روزمره‌ی ما که من کیستم؟ تعداد معدودی از اشخاص متوجه این حقیقت می‌شوند. یکی از آنها مولانا است که می‌گوید:

زین دو هزاران من و ما ای عجبا من چه منم
عربده را گوش بده دست منه بر دهنم

این مسأله، مسأله‌ای فلسفی است که من کیستم؟ حتی اگر همه‌ی سلول‌ها را بتوان زیر میکروسکوپ دید و انسان را هم ساخت آیا باز هم می‌توان گفت انسان را شناخته‌ایم؟ نمی‌توان گفت؛ چرا که این «من» آن سلول‌ها نیست. حاصل جمع سلول‌ها، «من» نمی‌شود. سقراط مسأله‌اش همین بود که گفت «خودت را بشناس!» او انسان را حیوان ناطق تعریف نکرد. این را ارسطو گفت. خوب! همه می‌توانند این را بگویند. اما سقراط به آنچه گفت آگاه بود. قبل از سقراط بیشتر به فیزیک و نجوم پرداخته می‌شد؛ اما سقراط رویه را تغییر داد که این تحوّلی بزرگ در تاریخ فلسفه بود. فلسفه بیش از هزاران سال قدمت دارد؛ فلسفه‌ی ارسطو، یونان، چین، ایران باستان و ژاپن و ... فیلسوفانی چون سهروردی، ابن‌سینا، ملاصدرا، فارابی و ... این حق را ادا کرده. تفکر متافیزیکی تفکری است که به هستی نمی‌پردازد؛ میان هستی و موجودات تفاوتی قائل نمی‌شود و فقط متوجه موجودات و چیستی آن‌ها است.

انسان عاقل به همان اندازه که به نفس کشیدن نیازمند است به متافیزیک هم نیاز دارد. بنده مجبورم یا مختارم؟ اگر بنده مختار باشم اختیار بنده مختار است یا مجبور؟ اینها مسائل متافیزیک و فلسفه‌اند. اما این اشکال هم مطرح می‌شود که فیلسوف چه چیز را حل کرده است؟ اگر نیاز به فلسفه‌ی جدی است؛ که به نظر بنده جدی است ... و اگر این سؤال هم جدی است پس فلاسفه‌ی ما تا به حال چه کرده‌اند. فیلسوف راستین که متافیزیک برایش مهم است در این پاسخ‌ها نظر می‌کند و می‌گوید کدام یک اشتباه و کدام سَراب هستند. فیلسوف حداقل، مزخرفات آدم‌های شیاد را کشف می‌کند؛ همین امروز اگر در کوچه و خیابان تهران بگردید؛

می‌بینید که چقدر انواع متافیزیک وجود دارد؛ از انرژی‌درمانی گرفته تا جن‌گیری، عرفان سرخ‌پوستی و ... که در همه جا، تهران، اصفهان، لندن و نیویورک و ... می‌توان آنها را دید.

فیلسوف راستین، بطلان اینها را نشان می‌دهد؛ یعنی می‌خواهم بگویم اگر فیلسوف هیچ کاری در عالم نکرده باشد که خیلی کارها کرده؛ حداقل این که مطالب بَدَلی را به مردم نشان داده است و این کار عظیمی است. فیلسوف نشان می‌دهد که نباید کودکانه و خوش‌باورانه با مسائل برخورد کرد. برای این موضوع باید درک و آگاهی مردم را بالا برد و اطلاعات بیشتری را در اختیار آنها گذاشت. بدین منظور بنده تا آنجایی که می‌توانم سعی می‌کنم شما را با برخی از این فنون آشنا کنم تا شناخت بهتری نسبت به آن‌ها پیدا کنید.

متافیزیک به تعبیر ابن‌سینا مجموعه‌ای از حکمت «ماقبل الطبیعه» و «مابعدالطبیعه» می‌باشد، هم‌چنین ابعاد غیرفیزیکی و ماورایی انسان را نیز شامل می‌شود که با حواس پنجگانه قابل احساس نمی‌باشد ولی با حواس برتر می‌توان آن را ادراک کرد. امروزه در قرن جدید و در هزاره‌ی سوم، متافیزیک یکی از حکمت‌های مورد توجه بسیاری از افراد در سراسر جهان است. در ایران نیز مشاهده می‌شود که افراد به خصوص جوانان به آن توجه دارند؛ استقبال فراوان از کتاب‌هایی که در این زمینه منتشر می‌شود و یا سمینارهایی که در این مقوله برگزار می‌گردد؛ مبیّن آن است.

متافیزیک پیرامون «تله‌پاتی، سفر روح، سایکومتری، هاله‌شناسی، پیشگویی، کف‌شناسی، حس ششم، هیپنوتیزم، انواع مراقبه، روح و روح‌شناسی، روح پزشکی، ارتباط با ارواح، مرگ، جن و جن‌شناسی، ارتباط با اجنه، نیروهای غیرفیزیکی (نیروهای روانی، فراروانی و روحی)، نقش ماده، انرژی، مکان و زمان در فیزیک و متافیزیک، می‌باشد. در قرآن کریم به کرّات پیرامون جن، روح، مرگ، عالم ذر، عالم برزخ، معاد و امثال آن صحبت شده که همگی مقولات مربوط به متافیزیک است.

اسلام در هیچ جا متافیزیک و فراروانشناسی را انکار نکرده؛ فقط در برخی موارد رفتن به سوی آن و یا استفاده از آن را نهی نموده است و آن هم به دلیل خطراتی است که برای فرد یا جامعه دارد.

دسته‌بندی موجودات غیرارگانیک و موجودات آلی

در این قسمت سعی دارم مقداری مطلب درباره‌ی موجوداتی ماورایی بنویسم که تا به حال در موردشان یا با اغراق صحبت شده و یا بسیار بی‌توجه از کنارشان گذشته‌اند. امیدوارم با شرح مختصری از این موجودات، حق مطلب را درباره‌ی آنها ادا کرده باشم.

این موجودات به طور اختصار عبارتند از:

۱- جامدات که مخلوقات خدا بوده مانند سنگ و شن و ماسه و کوه و بیابان.

۲- گیاهان و نباتات که در مرحله‌ای بالاتر از جامدات در مسیر تکامل هستند.

۳- حیوانات

۴- انسان‌ها

۵- اجنه

۶- دیوها

۷- پری‌ها

۸- موکلین

۹- فرشتگان

۱۰- شیطان

جن‌ها

یکی از آفریده‌های خداوند موجودی است به نام جن. این موجود همانند انسان دارای تکلیف است و هدف از خلقت او، همانند انسان، شناخت حضرت حق، عبادت و بندگی خداوند است.

قرآن می‌فرماید: «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ» جن موجودی است که از آتش آفریده شده است. (سوره‌ی ذاریات- آیه‌ی ۵۶ و سوره‌ی الرحمن آیه‌ی ۱۵)

جن اگر چه موجودی است که قدرت انجام کارهای استثنائی و فوق‌العاده را دارد ولی از نظر وجودی، ضعیف‌تر از انسان و تحت تسخیر او است؛ چنان که می‌دانیم همین موجودات در حکومت حضرت سلیمان پیامبر تحت سلطه‌ی او بودند. پیامبری که از جنس انسان‌ها برانگیخته شود پیامبر جنیان نیز هست.

ماهیت جن چیست و از چه آفریده شده است؟

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلصَالٍ مِّنْ حَمَاءٍ مَّسْنُونٍ. وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَّارِ السَّمُومِ» قطعاً انسان را از گل خشک سیاه و بدبو آفریدیم و جن را قبل‌تر از آتش نافذ آفریدیم. (سوره‌ی حجر- آیه‌های ۲۶ و ۲۷)

«وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ» جن را از مخلوطی از آتش آفرید. (سوره‌ی الرحمن- آیه‌ی ۱۵)

جن بر چند قسم است؟

در حدیثی از پیامبر اعظم (ص) اقسام آن آمده است؛ ایشان می‌فرمایند:

خداوند عز و جل جن را بر سه قسم آفرید:

قسم اول مارها، عقرب‌ها و حشرات‌اند.

قسم دوم مانند باد در هوا روان‌اند.

قسم سوم حساب و عقاب دارند. (نهج‌الفصاحه- حدیث ۶۸۰)

با توجه به این که شیطان جن است (سوره‌ی کهف- آیه‌ی ۵۰) و او عاصی درگاه خدا است؛ نتیجه حاصل می‌شود که آنها مختاراند. همان طور که پیامبر در قسم سوم اقسام جن‌ها ذکر می‌کند که اینها حساب و عقاب دارند.

جن چه نوع موجودی است؟

«جن» چنان که از مفهوم لغوی این کلمه به دست می‌آید؛ موجودی است ناپیدا و در قرآن مشخصات زیادی برای او ذکر شده، از جمله این که:

۱- جن موجودی است که از آتش آفریده شده؛ برخلاف انسان که از خاک آفریده شده است.

«وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّنْ نَّارٍ» (سوره‌ی الرحمن- آیه‌ی ۱۵)

۲- دارای علم، ادراک و تشخیص حق از باطل، قدرت منطق و استدلال است. (آیات مختلف سوره‌ی جن)

۳- دارای تکلیف و مسئوولیت است. (آیات سوره‌ی جن و سوره‌ی الرحمن)

۴- گروهی از آن‌ها مؤمن صالح و گروهی کافرند. «و أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِکَ» (سوره‌ی جن- آیه‌ی ۱۱)

۵- آنها دارای حشر و نشر و معادند. «وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُواْ لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (سوره‌ی جن- آیه‌ی ۱۵)

۶- آنها قدرت نفوذ در آسمان‌ها و خبرگیری و استراق سمع داشتند و بعداً از این کار منع شدند و قدرت خود را از دست دادند. «وَ أَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن یَسْتَمِعِ الْأَنَ یَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَّصَداً» (سوره‌ی جن- آیه‌ی ۹)

۷- آنها می‌توانند با بعضی انسان‌ها ارتباط برقرار کنند؛ با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهانی دارند؛ به اغوای انسان‌ها بپردازند. «وَ أَنَّهُ کَانَ رِجَالٌ مِّنَ الإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا» (سوره‌ی جن- آیه‌ی ۶)

۸- در میان آنها افرادی یافت می‌شوند که از قدرت زیادی برخوردارند؛ همان‌گونه که در میان انسان‌ها نیز چنین است. «قَالَ عِفْرِیتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَاْ ءَاتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِن مَّقَامِکَ» یعنی یکی از گردن‌کشان جن به سلیمان گفت من تخت ملکه‌ی سبا را، پیش از آن که از جای برخیزی؛ از سرزمین او به اینجا می‌آورم. (سوره‌ی نمل- آیه‌ی ۳۹)

۹- آنها قدرت بر انجام بعضی کارهای موردنیاز انسان را دارند. «. . . وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ یَعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ... یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشَاءُ مِنْ مَّحَارِیبَ وَ تَمَاثِیلَ وَ جِفَانٍ کَالْجَوَابِ . . .» یعنی گروهی از جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می‌کردند و برای او معبدها، تمثال‌ها و ظرف‌های بزرگ غذا تهیه می‌کردند. (سوره‌ی سبا- آیه‌های ۱۲ و ۱۳)

۱۰- خلقت آنها در روی زمین قبل از خلقت انسان‌ها بوده است. «وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِن نَّارِ السَّمُومِ (سوره‌ی حجر- آیه‌ی ۲۷)

اصل کلمه‌ی «جن» به معنای پوشاندن است و همین معنا در همه‌ی مشتقات کلمه جریان دارد؛ نظیر جن، چون از نظر پوشیده است و مجنه و جنه (سپر) چون آدمی را از شمشیر دشمن می‌پوشاند و جنین، و جنان، به فتح جیم، (قلب)، چون از نظرها پنهان است و هم‌چنین در این جمله‌ی قرآن: «جن علیه اللیل» مشتقات دیگر آن، این معنا جریان دارد. «جن‌ها» طایفه‌ای از موجودات هستند که بالطبع از حواس ما پنهان‌اند و مانند خود ما شعور و اراده دارند.

در قرآن کریم بسیار اسم‌شان برده شده و کارهای عجیب و غریب؛ حرکات سریع از قبیل کارهایی که در داستان‌های سلیمان انجام دادند به ایشان نسبت داده و نیز مانند ما مکلّف به تکالیف‌اند و چون ما زندگی و مرگ و حشر دارند؛ همه‌ی اینها از بسیاری از آیات متفرق قرآنی استفاده می‌شود و اما «جان» و این که آیا جان هم همان جن است و یا همان ابلیس است و یا به گفته‌ی راغب نسل جنی ابلیس و یا نوع مخصوصی از جن است؛ اقوال مختلفی است که بیشتر بی‌دلیل است.

آنچه که تدبّر در آیات قرآن کریم به دست می‌دهد این است کـه در دو آیـه‌ی مـورد بحث «جان» را مقابل «انس» گرفته و آن دو را دو نوع بیان مـی‌کنـد و همـین دو نـوع بودن آن اشاره دارد بر این که یک نوع ارتباطی در خلقت آن دو هست؛ نظیر دو آیـه‌ی مورد بحث، آیه‌ی «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّنْ نَّار».

سیاق آیات مورد بحث هم خالی از دلالت بر این معنا نیست که ابلیس از جنس جن بوده وگرنه جمله « وَ الْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ...» لغو می‌شد.

در جای دیگر از کلام خود هم فرموده که ابلیس از جن بود و آن آیه «کان من الجن ففسق عن امر ربه» است؛ از این آیه به خوبی برمی‌آیـد کـه جـان (در آیـه‌ی مـورد بحث) همان جن بوده و یا یک نوعی از انواع آن، در غیر این دو آیه دیگـر اسـمی از جان برده نشده و هر جا بحثی از موجود مقابل انسان اسمی رفته به عنوان جن بـوده؛ حتی در مواردی که عمومیت کلام، ابلیس و هم‌جنسـان او را هـم مـی‌گرفتـه ماننـد آیه‌ی «شیاطین، الانس و الجن» و آیه‌ی «وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس» و آیه‌ی «سنفرغ لکم ایّه‌الثقلان» و آیه‌ی «یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض‌فانفذوا» به لفظ جن تعبیر شده است.

ظاهر این آیات با در نظر گرفتن این که میان انسان و جان در یکی و انسـان و جـن در دیگری مقابله افتاده؛ این است که جن و جان هر دو یکی باشد و تنها تعبیر دو تـا است؛ نیز ظاهر مقابله‌ای که میان جملـه‌ی «و لقـد خلقنـا الانسـان ..» و جملـه‌ی «و خلقنا الجان من قبل .. » برقرار شده این است که همان طور که جمله‌ی اولی درصدد بیان اصل خلقت بشر است؛ جمله‌ی دومی هم در مقام بیان همین معنا باشد.

خلقت جن در آغاز از آتشی زهرآگین بوده و از این دو نشانی مـی‌تـوان فهمیـد کـه تناسل در میان جن نیز جاری است؛ زیرا معهود و مألوف از هر جانداری که ذریـه و مرگ و میر دارد؛ این است که تناسل هم داشته باشد. چیزی که هسـت ایـن سـؤال

بدون جواب می‌ماند که آیا تناسل جن هم مانند انسان و سایر جانداران با عمل آمیزش انجام می‌یابد و یا به وسیله‌ی دیگری؟ در جمله‌ی «خلقناه من قبل» اضافه قطع شده و تقدیر: «من قبل خلق الانسان» بوده و چون قرینه‌ی مقابله دو خلقت در کار بوده از ذکر مضاف‌الیه صرف‌نظر شده است.

اگر در آیه‌ی مورد بحث مبدأ خلقت جن از نار سموم دانسته شده؛ با آیه‌ی سوره‌ی الرحمن که آن را «مارجی از نار» نامیده و فرموده: «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّنْ نَّارْ» منافات ندارد؛ زیرا مارج از آتش، شعله‌ای است که همراه دود باشد؛ پس دو آیه در مجموع مبدأ خلقت جن را باد سمومی معرفی می‌کند که مشتعل گشته و به صورت مارجی از آتش درآمده معنای کلمه‌ی «بشر» و نکته‌ای که در التفات از تکلم به غیب در آیه: «وَ اِذْ قَالَ رَبُّک» هست. پس معنای دو آیه این می‌شود: سوگند می‌خوریم که ما خلقت نوع آدمی را از گلی خشکیده که قبلاً گلی روان و متغیر و متعفن بود آغاز کردیم و نوع جن را از بادی بسیار داغ خلق کردیم که از شدت داغی مشتعل گشته و آتش شده بود.

در تاریخ زندگانی ائمه علیهم‌السلام موارد متعددی در این مورد به چشم می‌خورد. گاهی نیز خود جنیان برای انجام خدمت و کمک اعلام آمادگی می‌نمودند؛ پرسش‌های دینی و مشکلات خود را با مراجعه به امام برطرف می‌کردند؛ زیرا امام برای گروه جن نیز امام است.

خلاصه‌ی سخن آن که جنیان در تکلیف؛ مسؤولیت‌ها، اختیار، اراده، ثواب، عقاب و رهسپار شدن به سوی بهشت و یا فرو افتادن در دوزخ با آدمیان یکسان هستند.

مشخصات جن‌ها

جن‌ها سرخ رنگ هستند (مثل آتش)، چشم‌شان عمودی است (چشم الفی) و پاهای‌شان کوتاه و گرد است؛ شبیه سم، نه این که سم واقعی باشد. دیوها خاکستری رنگ و خشن هستند؛ چشم‌شان حدواسط افقی و عمودی است.

پری‌ها سفید و بسیار خوشگل هستند (مثل آدمی‌زادهای سفیدپوست) و چشم‌شان هم مثل آدمی‌زاد افقی است. همه‌ی این‌ها مو هم دارند (چون پنج حس برای عموم مخلوق است و جزء مخلوقیت است). دستگاه گوارش مثل آدمی‌زاد ندارند (چون که عنصر خاک ندارند و قوه‌ی جذب غذا نمی‌توانند داشته باشند) غذای‌شان مایعات نیست؛ از هوا تغذیه می‌کنند. از بوی غذاهای آدمی‌زاد هم می‌توانند استفاده کنند. زندگی کردن‌شان مثل حیوانات است؛ احتیاج به لباس و تهیه‌ی غذا ندارند. آزاد هستند؛ برخی از آنها به زمین چسبیده‌اند و برخی از آنها در فضا هم هستند.

در همه جای زمین زندگی می‌کنند و قوه‌ی مخصوصی دارند که مانع از تصادم اشیاء با آنها می‌شود. بعضی‌های‌شان اجازه دارند به بعضی کرات بروند؛ ولی در قعر زمین نمی‌توانند فرو بروند؛ اگر به کرات دیگر نمی‌روند برای این است که یا اجازه ندارند و یا این که شرایط جوی آن کره برای‌شان مساعد نیست. به صورت خانوادگی زندگی می‌کنند؛ جا و مکان برای‌شان مطرح نیست. چون تغذیه‌شان از اتمسفر زمین است؛ از این‌رو به کراتی می‌توانند بروند که از اتمسفرش بتوانند تغذیه کنند؛ نر و ماده دارند؛ دستگاه تناسلی دارند؛ جفت‌گیری می‌کنند؛ تولید بچه با ماده است؛ برخی از آنان نام‌های مشهوری دارند مثل: جن یکشنبه: مالک ذهب جن دوشنبه: مالک زوبعه جن سه‌شنبه: مالک احمر جن چهارشنبه: مالک دزیس جن پنجشنبه: مالک شمهویس و غیره ...

جن و دیو و پری از نسل جان و بنی‌جان باقی مانده‌اند؛ به سه جنس تقسیم شدند که در عرض هم هستند و از مخلوقات کره‌ی زمین محسوب می‌شوند. خلقت جن خیلی قبل از آدمی‌زاد بود؛ بعد خداوند آدمی‌زاد را خلق کرد و بر همه‌ی موجودات کره‌ی زمین برتری داد؛ علت بغض و کینه‌ی جنیان به آدمی‌زاد از همین است. خلقت آنها از سه عنصر (آب، باد، آتش) بیشتر نیست؛ در صورتی که خلقت انسان و حیوانات از چهار عنصر (آب، باد، آتش و خاک) است. چون جنیان عنصر خاک ندارند؛ از این روی قوه‌ی ثقل زمین بر روی آن‌ها اثر ندارد.

هیکل و شباهت آنها تقریباً به مثل و اندازه‌ی آدمی‌زاد است؛ منتهی برخی از آنها مثل غول هستند و برخی دیگر از جن‌ها کمی‌ریزتر از آدمی‌زاد هستند. شکل کلی‌شان مثل آدمی‌زاد است؛ دو چشم و دو گوش، بینی و دهان و ... دارند. اکثر حیوانات و جانوران آنها را می‌بینند و برای‌شان عادی است؛ از این‌رو به آنها حمله نمی‌کنند. می‌توانند خود را به بشر نشان دهند؛ به هر صورتی که باعث وحشت بشر نشوند. اگر به کرات دیگر بروند؛ دیده می‌شوند.

جنیان قوه‌ای دارند که خود را در نظر آدمی‌زاد بزرگ و کوچک جلوه بدهند. البته این تغییر وزن و حجم در ماهیت نیست؛ بلکه این‌طور به نظر می‌آید؛ به صورت حیوانات می‌توانند درآیند؛ اما نمی‌توانند خود را به صورت آدمی‌زاد درآورند؛ بشر نمی‌تواند آنها را بکشد؛ اما جنیان این نیت را می‌فهمند و از آدمی‌زاد متنفر می‌شوند و این شبح‌هایی که در خانه‌ها اذیت می‌کنند از همین جنیان هستند. اذیت‌شان از قبیل نفاق انداختن و ترساندن است. جن‌زدگی سبب مریضی، دیوانگی و ... می‌شود.

همان طور که اگر جسم ضعیف شود میکروب‌ها به او حمله می‌کنند. به خورشید نمی‌توانند نزدیک شوند چون اشعه اذیت‌شان می‌کند. هر جایی هوا بتواند عبور کند؛ جن و دیو و پری هم می‌توانند عبور کنند؛ مثلاً در یک صندوق آهنی که در آن هوا رخنه نکند؛ اینها هم نمی‌توانند رخنه کنند. جن می‌تواند از بُعد زمان عبور کند. فکرشان بسیار قوی است با یک نوع تله‌پاتی افکار را می‌خوانند ولی نه آینده و نه گذشته‌ی آدمی‌زاد را نمی‌توانند بدانند یا حدس بزنند؛ زیرا خداوند این توانایی را به آنها نداده است.

این کار فرشتگان و ملائک و موکلین است که آن هم به اذن خدا است وآنها نیز نمی‌توانند به اراده‌ی خود به علوم یا اسراری که خداوند صلاح نمی‌داند و در لوح محفوظ است؛ دست یابند مگر به اذن پروردگار و آن نیز مقررات و ضوابط خود را دارد. قوه‌ی خلّاقه ندارند این مطلب مهمی است که باید به آن توجه کنید که

(اجنیان قدرت خلّاقه ندارند) هر چه دارند؛ ذاتی است و همان است که در خلقت‌شان گذاشته شده؛ بقیه‌ی چیزها که در مورد آنها گفته می‌شود خرافات و تخیلات انسان‌هایی است که برای مهم جلوه دادن خود ساخته و پرداخته‌اند و حقیقت ندارد؛ زیرا تا به حال یاد نشده یا نشنیده‌ایم که کسی گفته باشد یا دیده باشد جنیان چیزی از خود اختراع کرده باشند.

هوش‌شان خیلی زیاد است؛ جنبه‌ی تقلیدشان خیلی قوی است. با یک نوع رمزی که دارند؛ می‌توانند افکار انسان را بخوانند؛ به همه‌ی زبان‌های آدمی‌زاد آشنا هستند. زیرا اصوات در زندگی آنها نقش مهمی دارد؛ آنها قادرند با تغییر هرتز (Hertz) و فرکانس اصوات را به آنچه که خود می‌خواهند و برایشان قابل درک باشد تغییر دهند و این رمز موفقیت آنهاست. احتیاج به تحصیل ندارند؛ همان هستند که هستند. می‌شود از آنها عکس گرفت به شرطی که خودشان به این کار راضی باشند. اگر اجازه داشته باشند می‌توانند اشیاء و اوزان را حمل و جابه‌جا کنند (البته یادتان نرود اگر اجازه داشته باشند). بدون اجازه‌ی خدا نمی‌توانند چیزی را از جایی به جای دیگر ببرند.

می‌توانند خبر بدهند و می‌شود با آنها تماس گرفت؛ ولی مشروط به بعضی موارد که جزو اسرار است و هر کسی قادر به انجام این‌گونه ارتباطات نیست؛ اصولاً چون مخلوق‌اند؛ محدودند؛ منتهی بیشتر از بشر عادی می‌بینند؛ مثلاً گرگ و سگ هم چیزهایی در اعماق زمین می‌بیند که ما نمی‌بینیم. دارای روح هستند و نفس هم دارند؛ سیر کمال هم دارند؛ منتهی دامنه‌ی سیر کمال‌شان از آدمی‌زاد کمتر است. قواعدی برای تکمیل روح و اتمام حجت دارند. از بین خودشان پیغمبر ندارند و بایستی بیایند در بین آدمی‌زاد پیغمبر پیدا کنند. چنان که عده‌ای از آنها به حضرت مسیح (ع) گرویدند و عده‌ای دیگر به حضرت محمد (ص). ادیان حقیقی را می‌پذیرند یعنی همه‌ی دین‌های رسمی خدا را دارند. یک کلمه اینها به خداوند گفتند (ما از آتشیم و او از خاک) خداوند بر آنها غضب نمود؛ اولاً هنوز یک پیغمبر در بین‌شان نیامده و تا از پیغمبران آدمی‌زاد پیروی نکنند؛ به جایی نمی‌رسند ...

هر کدام از رئیس خودشان پیروی دارند و رؤسای آنها از پیامبران و اولیاء پیروی دارند مگر گروهی از خبیثان‌شان که آنها نیز بعد از مدتی بلأخره ایمان خواهند آورد. این سه گروه از هم جدا هستند داخل همدیگر می‌شوند؛ ولی کاری به کار همدیگر ندارند. تا حالا دعوایی بین دو جن واقع نشده؛ که همدیگر را بکشند. جنگ بین گروه و خودی‌هایشان نمی‌شود. به هنگام درگیری، آن جنی که مغلوب می‌شود می‌بایست از جمع خارج شده و به جای دیگر برود.

۱- جن جانوری است دارای شعور، فیزیکی غیرارگانیک که از لحاظ شأن وجودی، از دید ادیان پایین‌تر از انسان و بالاتر از حیوان جای می‌گیرد. در فرهنگ فارسی به آن دیو و در فرهنگ عرب به آن جن و در فرهنگ لاتین demon یا jinn نام گرفته است. جن به معنای چیزی است که پوشیده شده و منظور پوشیده ماندن او از حواس ما است؛ لذا کلمه‌ی جن می‌تواند هم به پری و هم به جن اطلاق شود.

۲- خصوصیات فیزیکی جن از دید انسان، اعجاب‌آور است. عنصر اصلی وجودی جن آتش است و به علت نداشتن عنصر خاک، در وجودش مانند بارباپاپا می‌تواند به هر شکل و اندازه‌ای تبدیل شود. بسیاری از چیزها را در یک آن جابه‌جا کند. هم‌چنین سرعت نقل مکان بسیار بالایی دارد می‌تواند مثلاً ظرف ۵ دقیقه فاصله‌ی بین لاهور و تهران را طی کرده و برگردد.

۳- جن ابزارساز نیست؛ به علت خصوصیات فیزیکی منحصر به فرد قادر است در هر مکان و شرایطی زندگی کند؛ برای همین به خانه و مسکن نیازی ندارد. زیرا سرما و گرما و باد و بوران بر او کارگر نیست جن به وسایل حمل و نقل بی‌نیاز است؛ از این جا می‌توان فهمید که جن‌ها دارای صنعت و تکنولوژی نیستند و شهر و کاشانه‌ای ندارند مکان معمول زندگی آنها کوه و جنگل و دشت است.

۴- جن مانند همه‌ی جانداران غذا مصرف می‌کند اما به مقداری بسیار کم‌تر از انسان.

۵- جن‌ها مثل انسان جنسیت و نر یا ماده دارند. تولیدمثل می‌کنند و تشکیل خانواده می‌دهند؛ به صورت جماعت زندگی می‌کنند و جامعه ندارند. طایفه‌هایی دارند که پادشاه‌شان مرحوم جعفر جنی بود که در چند سال پیش درگذشت و اکنون جانشین‌اش مسئولیت او را برعهده دارد.

۶- جن نسبت به انسان زیاد عمر می‌کند. حدود ۱۰۰۰ سال به بالا. جن‌هایی که در سوره‌ی جن از آن‌ها نام برده شده؛ که وقتی اولین بار آیات قرآن را شنیدند؛ از شدت ازدحام داشتند بر سر هم خراب می‌شدند؛ احتمالاً هنوز زنده‌اند. جن‌ها مانند انسان دانا و نادان، فرمانده و فرمانبردار، ارباب و بنده، کافر و متدین، شفیق و شرور دارند. وقتی که مردند ازبین می‌روند و نیازی به قبر و گورستان ندارند.

۷- جن دارای عقل است. اما نه عقل ابزارساز و عقل فلسفی و خلاقیت هنری. عقل جن به معنای قوه‌ی ارزیابی امور روزمره یا همان عقل معاش و قوه‌ی تشخیص است؛ به اضافه‌ی هوشی سرشار، اعم از قدرت خواندن فکر و جستجو و یافتن گذشته و آینده.

۸- جن‌ها مانند انسان نام‌گذاری می‌شوند؛ دارای اسم، رسم و شهرت هستند دارای زبان خاص و قوه‌ی تکلم هستند و قادر به فهم زبان آدمیان هستند.

۹- معروف‌ترین جن، ابلیس یا همان شیطان نام دارد؛ وصف حال او را شنیده‌اید؛ که چون بسیار در قرب به حق کوشید به جایگاه فرشته‌های مقرب رسید؛ اما چون حاضر به سجده بر انسان، یعنی شریک قرار دادن بر خدا نشد از درگاه خدا رانده شد.

۱۰- جن در شرایطی قادر به تسخیر انسان، انسان در شرایطی؛ قادر به تسخیر جن است. انسان مسخّر شده را مجنون یا دیوانه گویند خود جنیان بر سه قسم‌اند: دیو، جن و پری که از لحاظ مکانی مادون فرشته هستند.

۱۱- جن می‌تواند در مواردی تربیت شده؛ به انسان خدمت کند. چنین سنتی در میان جن‌گیران ایران و پاکستان و هند وجود دارد. اما به طور کل نه بودا، نه دالای لاما، نه اولیا الله، نه عرفا و نه پیامبران هیچ کدام به مدد خواستن از موجوداتی که مثل انسان خطا و اشتباه و گناه می‌کنند؛ توصیه نکرده‌اند اما همگی وجود آنها را تأیید کرده‌اند.

۱۲- جنیان مانند امواج رادیویی و ماهواره‌ای با ما ارتباط دارند ظاهر نمی‌شوند؛ اما حاضر می‌شوند و بعضی از آنها درخانه‌ها و بدن شخصیت‌های ضعیف، رفت‌وآمد می‌کنند. یکی از راه‌های دور کردن جن‌های مزاحم، خواندن و آویختن ۴ آیه از قران است که با قل شروع می‌شوند. بسیاری ادعیه که در کتب مختلف وجود دارند.

۱۳- جن‌ها؛ بعضی از ما را به شکل همزاد و غیرهمزاد دوست دارند؛ کمک‌مان می‌کنند؛ همین طور جواهرات و اشیای قیمتی ما، از جمله انگشترهایی با نگین سنگ (مخصوصاً عقیق) را بسیار دوست دارند و مخصوصاً اگر بر آن آیات و اوراد حک شده باشند. اگر دوست‌مان داشته باشند و سخنی با ما داشته باشند بیشتر به خواب‌مان می‌آیند و دلسوزی خود را اعلام می‌کنند. خیلی از آنها خدمتگزار ارواح اولیاء هستند و دست ما را گرفته‌اند؛ خیلی‌ها هم به کردار اکثر آدمیان اهل شیطنت، بیشتر آنها بی‌ضررند و مثل ما گرفتار این دنیا و در گیرودار تقدیر خویش‌اند.

۱۴- اما آنان که ماورای طبیعت و موجوداتش را باور ندارند؛ کسانی که آنچه را نمی‌بینند؛ باور ندارند. اینها معمولاً فقط آن تیپ از قصه‌های جن و پری مادربزرگ‌ها هستند؛ که حتی زحمت دانستن کوچک‌ترین اطلاعاتی جز نقد داستان گرمابه‌های تاریک وکوتوله‌های پاسُمی و عروسی جن‌ها را به خودشان نداده‌اند. جن برای انسان، از انسان خطرناک‌تر نیست. همان طور که انسان برای کوسه؛ از کوسه خطرناک‌تر است! (در تاریخ بشر حتی یک مورد مرگ انسان به دست جن گزارش نشده در حالی که فقط در دوره‌ی حکومت استالین ۳۵ میلیون روس به قتل

رسیدند. آمار کشتار جنگ‌های مذهبی صلیبی و جنگ‌های جهانی، قومی و قبیله‌ای پیشکش) در حقیقت هیچ چیز؛ هراسناک‌تر و هوسناک‌تر از انسان نیست که به قول توماس هابز: انسان گرگ انسان است.

۱۵- در کل و بدون در نظر گرفتن موارد خاص؛ آنها به ما کاری ندارند؛ ما هم به آنها کاری نداریم. از دود و دم، سر و صداهای شهر و بوی فاضلاب و . . . فرارند. مثل ما کار و مکافات دارند.

آیا باید از جن‌ها ترسید؟ برای در امان ماندن از آن‌ها چه باید کرد؟

ظرفیت‌ها و عکس‌العمل‌های انسان‌ها در ارتباط با موجودات ناشناخته بسیار متفاوت و غیرقابل پیش‌بینی است. بنابر اعتقاداتی که سینه به سینه و نسل به نسل منتقل شده؛ همواره جن‌ها موجوداتی آزاردهنده؛ موجب شر و فساد بوده‌اند؛ هرگاه بیماری لاعلاجی پیش آمده و یا اتفاق غیرقابل توجیهی روی داده به جن و شیطان نسبت داده شده. موارد زیادی از بیماران روان‌پریش دیده شده‌اند که بیماری خود را ناشی از دیدن این موجودات می‌دانند و از سوی اطرافیان، جن‌زده لقب گرفته‌اند. مسلّم است که وحشت، ترس و اضطراب بیش از حد موجب بسیاری از اختلالات روحی و روانی خواهد شد.

به راستی کدام انسان است که در برخورد با این موجودات بیم در دلش راه نیابد. ولی آیا می‌توان همه‌ی این بیماری‌ها را منسوب به جن و شیاطین دانست؟ به طور حتم شما هم عارضه‌ی «آل‌زدگی» را به کرّات از سال‌خوردگان شنیده‌اید؛ عارضه‌ای که مردم در ایام قدیم و امروزه در برخی از روستاها و مناطق دورافتاده آن را باور داشته و معتقدند که این موجود، جان زنِ زائو و طفل‌اش را به خطر می‌اندازد. (چنان که چند سیخ پیاز پوست‌کنده را در بالای سر زائو می‌گذاشتند تا آل و جن از بوی بد پیاز فرار کرده و به او نزدیک نشود.) در حالی که امروزه از طریق علمی ثابت شده

عامل بسیاری از بیماری‌ها، میکروب و موجودات میکروسکوپی بوده؛ وجود میکروب و نفوذ آن در بدن ضعیف زائو و طفل‌اش موجب بیماری می‌شده؛ خاصیت میکروب‌زدایی پیاز عامل سلامت و محافظت بوده؛ نه بوی بد آن، یا عوام، بسیاری از کسانی که به بیماری صرع گرفتارند را به جن‌ها نسبت می‌دهند.

حال اینها تا چه حد واقعیت دارد؛ سؤالی است که می‌توان با استناد بر این آیه آن را پاسخ گفت: «آنان که ربا می‌خورند؛ در قیامت چون کسانی از قبر برمی‌خیزند که به افسون شیطان دیوانه شده‌اند». (سوره‌ی جن- آیه‌های ۲۶ و ۲۷)

بنابراین بسیاری از اعمال نادرست که جنبه‌ی شیطانی دارند و در واقع در اثر نفوذ شیطان در روح انسان اعمال می‌شوند؛ موجب اختلالات روحی، روانی گشته و در واقع یک جنون شیطانی را در فرد ایجاد می‌کنند.

پَری‌ها

واژه‌ی «پَری»، بازمانده‌ی لغت اوستایی «pairika» است که در پهلوی «parik»، در فارسی میانه‌ی ترفانی «parig»، در سغدی «pryk» و «parik» در ارمنی «perik» و در پشتو «perai» می‌باشد. برای معنی واژه‌ی پری اظهارنظرهای فراوان از سوی پژوهشگران و شرق‌شناسان به عمل آمده که گه‌گاه این اظهارنظرها با هم تناقض و تفاوت دارند. پری‌ها لطیف‌تر از جن‌ها هستند و تقریباً در اکثر موارد مهربان و خوش‌برخوردند؛ تقریباً چیزی مابین انسان و فرشته؛ اما حساب و کتاب دارند؛ همانند ما اختیار داشته و مختارند؛ انتخاب کنند اما پری‌ها اکثریت خوش‌قیافه و زیباروی هستند؛ پری‌ها نیز طایفه‌های زیادی دارند. عده‌ای از آنها در دریاها زندگی می‌کنند که به پری دریایی معروف‌اند. عده‌ای در جنگل‌ها زندگی می‌کنند که در عین زیبایی گوش‌هایی تیز و کمی‌کشیده دارند. عده‌ای از پری‌ها بال دارند و بیشتر شبیه پروانه

هستند؛ اندازه‌شان نیز کوچک است؛ شاید کمی بزرگ‌تر از گنجشک. عده‌ای از پری‌ها در دشت‌ها زندگی می‌کنند و عده‌ای نیز در عمق چاه‌ها. اما مشخّصه‌ی آنها مهربان بودن؛ زیبا بودن؛ بی‌آزار بودن و دور از انسان زندگی کردن آنها است. اما چیزی که مهم است این که چون انسان‌ها این موجودات را کامل نمی‌شناسند؛ به کلیه‌ی آنها جن می‌گویند.

همزاد Doppelganger

در باورهای قدیمی عوام در ایران، باور به چندین موجود تخیلی رواج داشته است از جمله موجوداتی به نام همزاد «span» بنابراین باورها، هر شخص دارای همزادی است که در جایی به نام «دنیای از ما بهتران» به طور هم‌زمان با او زندگی می‌کند و رشدی همگام با آن شخص دارد. مصریان قدیم بر این باور بودند که کلاً تمامی افراد زنده دارای همزاد هستند که این همزادها را «کا» می‌نامیدند. به باور مصریان پس از مرگ انسان همزاد آنها نمی‌میرد.

واژه‌ی همزاد هم چنین می‌تواند در معنی هر دو یا چند چیزی که هم‌زمان به دنیا آمده باشند به کار برود مانند افراد دوقلو و چندقلو یا برای مثال منظومه‌ای همزاد با منظومه‌ی شمسی. تحقیق درباره‌ی همزاد از دانشنامه‌ها؛ همزاد چیزی مستقل از انسان نیست.

برخی دیگر می‌گویند: همزاد در شرایط خاصی به وجود می‌آید و توسط فرد خاصی دیده می‌شود. لذا در دنیای ما برخی موجودات وجود دارند که غیر از انسان‌ها، هستند ولی جفت دیگر او است که در دنیای موازی آنها زندگی می‌کند به نام «همزاد» که در ردیف انسان‌ها و کنار آنها از آن یاد می‌شود. البته نه آنکه هر انسانی یک همزادی در باطن خود و یا در سایه‌ی خود داشته باشد بلکه منظور

وجودی است که فقط در دنیای موازی او زندگی می‌کند. در عالم هستی برخی از موجودات غیرمحسوس‌اند و با حواس طبیعی و عادی، قابل درک نیستند.

در اصل معنا و مفهوم «پوشیدگی» دارد، از چشم انسان پوشیده است. قرآن وجود این موجودات را تصدیق کرده و سوره‌ای هم به نام «جن» در قرآن وجود دارد. در قرآن گاهی از این موجود به «جانّ» نیز یاد می‌شود. (که قبلاً در قسمت جن به طور مفصل به آن پرداخته شد) در برخی از نسخه‌ها این موجود با نامی از ریشه‌ی آلمانی «دابلگور» تصویری از خود شخص است که واقعاً ترسی منحصر به فرد را به مورد مشاهده القاء می‌کند. تا به امروز ترس از همزاد در ملل مختلف مشهود بوده و این ترس در آداب برخی از ملل در پوشاندن تمام آینه‌های منزلی که در آن فردی متوفی هست؛ نمایان است.

برخی هم معتقدند کلاً همزاد شبیه نسخه‌ای از کالبد اثیری ما هنگام برون‌فکنی است و اکثراً برای هشدار خود را به فرد نمایان می‌کند. در قرون وسطی این تصوّر را داشتند که یک جادوگر می‌تواند همیشه یک همزاد را هر وقت بخواهد تولید کند که هم‌اکنون در عصر ما این نظریه کاملاً رد شده و می‌دانیم که این در واقع همان کالبد اثیری جادوگر است که در برون‌فکنی، فرافکنی می‌شود و نه همزاد. متأسفانه در آن زمان بانوان ساحر زیادی بی‌گناه در اثر همین سوءظن که ثابت می‌کرد در کارهای جادوگری هستند سوزانده یا به سیاه‌چاله‌های مخوف برده شدند.

در فرهنگ معین ج، ۴، ص ۵۱۸۳، درباره‌ی همزاد نوشته است: «موجودی متوهم (از جن) که گویند با شخص در یک زمان متولد می‌شود و در تمام حیات با او همراه است. بنا به اعتقادی عامیانه همزاد گاهی ممکن است؛ باعث زحمت و صدمه زدن به همزاد انسان خویش شود و گاه هم او را به سعادت و مکنت و ثروت می‌رساند و نیز عامه معتقدند که بعضی از مردم (خاصه جن‌گیران و جن‌ها) با همزاد خویش رابطه‌ی دوستانه یا خصمانه دارند و با آنها روبرو و هم‌کلام می‌شوند».

موکّل کیست؟

در بین مخلوقات خداوند انواع مختلفی از مخلوقات هستند که تعدادشان شاید از نظر عقلِ محدود ما، به ده‌ها و یا صدها مورد برسد. ما تنها تعداد معدودی از نام آنها را شنیده‌ایم و اکثریت ما فقط با انسان، حیوان، گیاهان، نباتات و در نهایت جامدات سر و کار داریم. یکی از این موجودات موکلین هستند. موکّل یعنی محافظ و نگهبان یا گماشته ... که نمی‌شود روی موجود خاصی نام آن را گذاشت. چرا که موکّلین می‌توانند به شکل هر موجودی ظاهر شوند. در این میان هر دسته از این گروه‌های موکّلین نیز زیردسته‌ها و نژادهای مختلفی دارند.

مانند انسان‌ها که سیاه‌پوست، سفیدپوست و زردپوست دارند آنها هم به صورت‌های مختلف هستند. در مورد موکّلین سفلی نیز قضیه چنین است؛ وقتی انسان مراتب تکاملی خود را بر روی زمین با موفقیت به پایان رسانید و به درجه‌ی کمال مطلوب رسید. از دنیا رفته و به سرای دیگری پا می‌گذارد که نام آن سرا «عالم معنا» است؛ در آنجا است که او می‌تواند ادامه‌ی سیر تحولات تکاملی خود را انتخاب کند؛ لذا در آنجا از او سئوال می‌شود که آیا می‌خواهی هم‌چون ارواح دیگر به سرای عقبی بروی؟ یا اینکه می‌خواهی به دنیای ناسوتی بازگردی تا به انسان‌های روی زمین کمک و یاری دهی و آنها را راهنمایی کنی. در این جا است که او می‌تواند انتخاب کند بماند و یا برگردد. هنگامی‌که او انتخاب می‌کند بازگردد مسئولیت‌اش از همان زمان آغاز می‌شود. او چون تجربه‌های زیادی در طول حیاتش داشته است و امتحانات فراوانی داده؛ قادر است به خوبی هدایت بندگان خدا را به واسطه‌ی راهنمایی‌هایی که از راه اشراق و الهامات و شهودات که به او می‌شود دریافت کرده و انجام وظیفه کند.

ماهیت یک موکّل هم‌چون فرشته است با این تفاوت که او باید سال‌ها خدمت بندگان خدا را در روی زمین بدون هیچ چشم‌داشت و پاداشی بکند تا به قرب الهی

نزدیک شود و او را قبول کنند. سلسله مراتب مقامات الهی بدین طریق است که وقتی نور الهی از بالا به سمت پایین می‌آید. این انوار ابتدا به انبیاء و اولیاء و بعد به فرشتگان مقرب درگاه و سپس به موکّلین علیا می‌رسد و بعد از موکّلین علیا به موکّلین سفلی رسیده و در نهایت به انسان‌ها و دیگر موجوداتی که در روی کره‌ی زمین زندگی می‌کنند منتقل و در نهایت به آنها حیات می‌بخشد.

کلیه‌ی ارتباطات موکّل با عالم «علیا و سفلی» به صورت الهام و شهود است. هم‌چنین او قادر است ارتباطاتی با موجودات غیرارگانیک داشته باشد. گذشته و آینده را به خوبی می‌داند و قادر است حوادث حال و آینده را درک کند ولی هرگز نمی‌تواند به رأی خود چیزی را عوض کند و یا تغییر بدهد؛ مگر به اذن خداوندی. ارتباطات او با جهان موازی دائماً در جریان است؛ علل بسیاری از امور را به خوبی می‌داند؛ اما اجازه‌ی بیان آن را ندارد. می‌تواند به هر صورتی که بخواهد با سنگ، گیاه، حیوان، ارتباط برقرار کند ضمناً می‌تواند به صورت انسان معمولی درآید. سن و سال، پول و مقام، سیاست، و دنیا برایش ارزش و مفهومی ندارد؛ زیرا همه‌ی بازی‌های دنیا را بارها دیده است؛ فقط باید نقش خودش را خوب بازی کند. راضی به رضای حق و قانع به آنچه برایش مقدر کرده‌اند می‌باشد. خدا را به خوبی می‌فهمد و به تمامی انبیاء و اولیاء مؤمن و وفادار است. در کل کار او خدمت به بندگان خدا است و هیچ برتری نسبت به کسی نباید احساس کند. با هرگونه خرافه و خرافه‌پرستی مخالفت دارد؛ سحر و جادو را قبول ندارد و با آنها مخالفت می‌کند؛ حق را می‌گوید حتی اگر به ضرر او باشد. مخالف هرگونه ریا و تظاهر است. اهل مملکت‌داری و قضاوت نیست؛ تقاضای مزد و پاداش از کسی ندارد. خود را درگیر کارهای دنیایی نمی‌کند و رتبه و مقام انسان‌ها برایش مهم نیست. بی‌جهت کاری را انجام نمی‌دهد و موجب اذیت و آزار کسی نمی‌شود. اجازه‌ی توبیخ و تنبیه کسی را ندارد. در همه‌ی شرایط خدا را مدنظر دارد و سعی می‌کند هر کاری را با رضایت او انجام دهد.

هر حرف در ملکی نگهبان است و در نتیجه برای هر شخص یا هر موجود در جهان که نامی بر او مترتّب است موکّلی، نگهبان و فرشتگانی از جانب خالق هستی گماشته شده‌اند.

حروف	موکل
الف	اسرافیل
ب	جبراییل
ت	عزراییل
ث	میکاییل
ج	کاکاییل
ح	تنکفاییل
خ	مهکاییل

حروف	موکل
د	درداییل
ذ	اهراییل
ر	امواکیل
ز	سرفاییل
س	همواکیل
ش	همراییل
ص	اهجماییل

حروف	موکل
ض	عطکاییل
ط	اسمانییل
ظ	توراییل
ع	لوماییل
غ	لوغاییل
ف	سرحماییل
ق	عطراییل

حروف	موکل
ک	حروزاییل
ل	طاطاییل
م	روماییل
ن	حولاییل
و	رفتماییل
ه	دوریاییل
ی	سرکیطاییل

امام علی علیه‌السلام فرمود «انسان عفیف نزدیک است که فرشته‌ای از فرشتگان شود».

فرشتگان

آنگاه اراده‌ی خداوند به آفرینش موجودات تعلق گرفت و نخستین مخلوق پیر بنیامین را خلق نمود و نام او را جبرائیل گذاشت. فرشتگان موجوداتی هستند که ما (انسان‌ها) نمی‌توانیم آنها را با چشم حسی ببینیم. فرشته‌ها گناه نمی‌کنند؛ از عبادت خسته نمی‌شوند و همواره مشغول تسبیح و تقدیس و عبادت خداوند هستند. در زمین درختی و کلوخی نباشد مگر آن که فرشته‌ای بر آن گماشته شده که هر روز گزارش آن را به خدا بدهد. در حالی که خداوند خود به حال آن آگاه‌تر است. فرشته‌ها جسم نیستند؛ جسمانی نیستند و اصطلاحاً به آنها مجرّد (یعنی بدون جسم و عوارض جسمانی) می‌گویند. لذا به شمارش درنمی‌آیند.

موجوداتی قابل شمردن هستند که جسم و یا جسمانی باشند؟ فرشته‌های برتر الهی فرشته‌هایی هستند که از آنها به (فرشته‌ی مقرّب) یاد می‌شود؛ از جمله فرشته‌های برتر الهی که نوعاً مردم با اسم آنان بیشتر آشنا هستند: حضرت میکائیل، اسرافیل، جبرائیل و عزرائیل است. حضرت میکائیل مسئول رساندن رزق و روزی به انسان‌ها است و اسرافیل در هنگام برپائی قیامت در صور می‌دمد و جبرئیل مأمور آوردن وحی و کلام خدا به پیامبران است که در واقع معلم و آموزگار بشر است. عزرائیل ملکی است که به هنگام مرگ بر بالین انسان می‌آید و انسان‌ها را از دنیا به عالم دیگر منتقل می‌کند و در واقع مأمور قبض ارواح است.

رابطه‌ی خداوند با فرشتگان

در قرآن می‌فرماید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَّثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» به نام خداوند رحمتگر مهربان: سپاس خدای را که پدیدآورنده‌ی آسمان و زمین است [و] فرشتگان را که دارای بال‌های دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند پیام‌آورنده قرار داده است در آفرینش هر چه بخواهد می‌افزاید زیرا خدا بر هر چیزی توانا است. (سوره‌ی فاطر- آیه‌ی ۱)

فرشتگان را خداوند بر سنّت خود آفریده و به آنها مأموریّت‌های این عالم را داده است. پس فرشتگان فقط واسطهٔ بین خدا و خلق‌اش هستند در فیض و رحمت الهی و این معنی بر سبیل اتّفاق نیست که گاهی واسطه باشند و گاهی بدون واسطه امورات خلق انجام گیرد؛ چون خداوند آنها را جعل برای این معنی نموده است؛ «جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلاً» و این وظیفه و محدودهٔ مأموریّت آنها است.

«إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُم مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ» در حقیقت من بر خدا پروردگار خودم و پروردگار شما توکل کردم هیچ

جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او مهار هستی‌اش را در دست دارد به راستی پروردگار من به راه راست است. (سوره‌ی هود- آیه‌ی ۵۶)

ملائکه موجوداتی هستند مخلوق خدا و واسطه‌هایی بین او و بین عالم مشهود که خداوند آنان را موکل بر امور عالم تکوین و تشریع کرده است.

قرآن کریم کارهای فراوانی را برای فرشتگان برشمرده است؛ وساطت در نزول وحی و ابلاغ پیام الهی به پیامبران، تدبیر امور عالم و وساطت در وصول فیض الهی به مخلوقات، استغفار و شفاعت برای مؤمنان و امداد آنان، لعن کافران، ثبت اعمال بندگان و قبض روح آنان در هنگام مرگ از جمله مأموریت‌های الهی است که فرشتگان آنها را اجرا می‌کنند. اما درباره‌ی این پرسش که علل و فلسفه‌ی وجودی ملائکه چیست و چه نیازی است که آنها مقسمات امر باشند باید بگوییم: خداوند تبارک و تعالی جهان هستی را بر اساس قانون علت و معلول و رعایت ترتیب میان سلسله علل، خلق نموده است و بر اساس حکمت الهی که همان رعایت قانون علت و معلول و لزوم تناسب و سنخیت میان آنها است و اراده و خواست خدای متعال، فلسفه‌ی وجود ملائکه و نقش آنان در جهان هستی، تبیین می‌گردد. علاوه بر این که از نظر عقلی نیز خلقت و علیت بدون رعایت تناسب میان علت و معلول و سنخیت بین آن دو محال است. برای ایجاد سنخیت و تناسب بین خدایی که از وحدت ذاتی برخوردار است و کثرات امکانی (موجودات مادی) به موجوداتی نیاز است که نقش واسطه را بازی کنند و کثرت محض نداشته باشند و از این جهت این قابلیت پدید آید که فیض از عرش به فرش سرازیر گردد. فرشتگان الهی موجوداتی هستند که در آموزه‌های دینی صاحب این نقش هستند و از کارگزاران الهی محسوب می‌شوند.

با وظایف ملائکه آشنا شویم!

در بین ملائکه‌ی الله، چهار ملک وجود دارند که در پیشگاه خداوند قرب خاصی دارند و در لسان حکما و فلاسفه‌ی الهی از آنها تعبیر به رئوس ملائکه می‌شود، آنها

عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل. در روایات و اخبار به این چهار ملک مقرب معروف، به صراحت اشاره شده؛ از جمله روایتی از رسول گرامی اسلام (ص) وارد است که فرمود: «ان الله تبارک و تعالی اختار من کل شیء اربعه، و اختار من الملائکه جبرئیل و میکائیل اسرافیل و ملک الموت» خداوند متعال از هر چیزی چهار تا را اختیار و انتخاب فرموده و از فرشتگان نیز جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک‌الموت (عزرائیل) را اختیار کرده است.

فرشته‌ی جبرئیل: فرشته‌ای است که وحی الهی را به پیامبر اکرم (ص) می‌رساند. او ملک مقرب خدا و بزرگ‌تر از جمیع فرشتگان است که علم حضرت حق در او تجلی می‌کند و از او در طریقه‌ی وحی به فرشتگان پایین‌تر و کوچک‌تر که تعدادشان بسیار است تجلی و ظهور می‌کند و از آنها بر پیامبر (ص) تجلی می‌یابد. جبرئیل یکی از چهار فرشته‌ی مقرّب بلکه برترین آنها است.

جبرئیل صاحب وحی است : «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأمینُ عَلَی قَلْبِکَ» و خداوند نام او را پس از خود قرار داده است: «فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المومنین» نام او را پیش از فرشتگان دیگر در قرآن بیان نموده است : «من کان عَدُوّاً لِلّهِ وَ ملائکَتَهُ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرئیلَ وَ میکَال» خداوند او را به صفات شش‌گانه در قرآن ستوده است که عبارتند از: رسالت او، ارجمندی او، نیرومندی او، منزلت و مقام او، فرماندهی او بر فرشتگان و امین وحی بودن او: مطاع ثم امین.

فرشته‌ی میکائیل موکل بر ارزاق: یکی از رئوس چهارگانه ملائکه، میکائیل است و قرآن مجید (در سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۹۸).

از میکائیل به عنوان میکال یاد فرمود و دشمنی با او را در ردیف دشمنی با خدا و ملائکه و انبیا قرار داده و دشمن او متهم به کفر است: « من کان عَدُوّاً لِلّهِ وَ ملائکَتَهُ وَ

رُسُلِهِ وَ جِبْرئیلَ وَ میکَال فَإنَّ اللهَ عَدُوٌّ لِّلْکَافِرِینْ» میکائیل موکل بر ارزاق موجودات بوده و اعوان و یارانی نیز در جمع عالم دارد. در روایتی که از رسول خدا (ص) رسیده: اسم میکائیل عبیدالله است. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: جبرئیل مؤذن اهل آسمان‌ها و میکائیل امام آنها، که در بیت‌المأمور به او اقتدا می‌کنند. امامت مقام بلندی است که شایسته‌ی آن نیست مگر کسی که مقام بالاتر و دارای شرایط جامع‌تر باشد. میکائیل و به تعبیر قرآن میکال فرشته‌ی رزق است. در حدیث آمده است: «میکائیل بر ملائکه‌ای که بر ارزاق موکل‌اند همچون ابر و ملائکه‌ی رعد و برق و ملائکه‌ی باد و باران و غیره سروری دارد» (بحارالانوار، ج ۵۹، ص ۲۲۱).

فرشته‌ای به نام اسرافیل: اسرافیل، فرشته‌ی نفخ صور است. امام سجاد (ع) می‌فرماید: «خداوند به اسرافیل امر می‌کند تا به دنیا فرود آید و صور با او است ... و در آن می‌دمد». امام سجاد (ع) می‌فرماید: «نفخه‌ی مرگ از سوی اسرافیل است و بعد از آن خود اسرافیل هم می‌میرد و نفخه‌ی حیات از سوی خود پروردگار عالم انجام می‌گیرد». (پیام قرآن، ج ۶، ص ۷۲.)- (بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۲۴).

فرشته‌ی ملک الموت (عزرائیل): قبض‌کننده‌ی اصلی، ذات پاک خدا است؛ آن‌گاه در عالم اسباب فرشته‌ی مرگ، یعنی عزرائیل مجری این فرمان است و او نیز به وسیله‌ی گروهی از فرشتگان و رسولان الهی این مأموریت را انجام می‌دهد. قبض ارواح گاهی به خدا نسبت داده شده؛ گاهی به ملک الموت (عزرائیل) و گاهی نیز به فرشتگان مرگ. در حدیث آمده است: «الله یتوفی الانفس حین موتها» خداوند جان‌ها را به وقت مرگ کاملاً دریافت می‌دارد و در جای دیگر فرمودند: «قل یتوفاکم ملک الموت الذی و کل بکم» بگو: جان شما را فرشته‌ی مرگ که بر شما گمارده شده دریافت می‌دارد.

«حتی اذا جاء احدکم الموت توفت رسلنا و هم لایفرطون» تا اینکه چون مرگ یکی از آنان فرا رسد؛ رسولان ما جان او را می‌گیرند و ایشان کوتاهی نمی‌کنند. کمی دقت

در آیات فوق، نشان می‌دهد که هیچ‌گونه تضادی در میان آنها نیست؛ زیرا قبض‌کننده‌ی اصلی، ذات پاک خدا است؛ آن‌گاه در عالم اسباب فرشته‌ی مرگ، یعنی عزرائیل مجری این فرمان است و او نیز به وسیله‌ی گروهی از فرشتگان و رسولان الهی این مأموریت را انجام می‌دهد.

شیطان

«شیطان» یک واژه‌ی عربی است بر وزن فیعال و از ماده‌ی «شطن» مشتق می‌شود که به معنای دور شدن است و به هر عصیان‌گر متمرّد از انس، جن و حیوان در اصطلاح «شیطان» گفته می‌شود و «شاطن» به معنای خبیث است و به ابلیس و ذریّه و اعوان او به مناسبت همان تمرّد، عصیان‌گری و خباثت و وسوسه‌گری، شیطان اطلاق می‌شود. به طوری که می‌توان گفت: از افراد بشر هم ممکن است کسی شیطان باشد. همان‌گونه که در آیات زیر آمده است. شیطان از جنس جن و مانند انسان موجودی مختار است و هر موجود مختار می‌تواند راه‌های خوب و بد برگزیند و نتیجه‌ی آن را دریافت کند. در قرآن کریم، واژه‌ی شیطان به شیطان‌های انسانی و جنّی که از نظر ما پنهان هستند؛ اطلاق شده است.

امّا ابلیس

ابلیس، اسم خاص برای شیطان است؛ همان موجودی که در برابر آدم (ع) قرار گرفت و بر او سجده نکرد. خداوند جن و انس را اساساً برای سعادت و رسیدن به کمال آفریده و آن دو را به راه سعادت هدایت فرموده؛ لیکن برخی از انسان‌ها و جنیان راه هدایت را پذیرفته و برخی دیگر آن راه را قبول نکرده؛ راه انحراف و دعوت به انحراف را پیش گرفته و در نتیجه خود و دیگران را به راه باطل می‌کشانند. شیطان در تمام داستان‌های کهن و در تمامی ادیان وجود داشته؛ نام او

بارها و بارها در کتاب‌ها و قرآن برده شده؛ شیطان به سان تاریکی مطلق است که در مقابل روشنایی و نور رحمت الهی قرار گرفته است.

«وَ إِذَا لَقُواْ الَّذِینَ آمَنُواْ قَالُواْ آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْاْ إِلَی شَیَاطِینِهِمْ قَالُواْ إِنَّا مَعَکُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُونَ» و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند می‌گویند ایمان آوردیم و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند می‌گویند در حقیقت ما با شماییم ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم. (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۱۴)

ابلیس، موجودی است حقیقی و زنده، باشعور، مکلّف، نامرئی و فریب‌کار؛ همان که از امر خدا سرپیچی نمود. چهره‌ی ابلیس، چهره‌ی تکبّر و عصیان، نخوت و تمرّد، خودخواهی و خودمحوری و مظهر غرور و خودبرتربینی است. (غرور، تکبّر، عناد).

«وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبْلیسَ أَبی وَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرینَ». (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۳۴)

و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبّر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبّرش) از کافران شد.

برای شیطان اسامی و صفات متعددی ذکر شده که از این قرارند:

ابلیس؛ این کلمه‌ای است مفرد و دارای دو جمع (ابالیس و بالسه) از ماده‌ی بلی و ابلاس گرفته شده. معنای آن ناامیدی، مأیوس شدن از رحمت خدا؛ تحیّر و سرگردانی، حزنی که از شدت یأس پیدا می‌شود؛ اندوهگین و سر در گریبان آمده؛ ابلیس، کلمه‌ی عربی و اسم خاص است و معروف شده برای همان کسی که آدم را فریب داد و باعث بیرون شدن او و همسرش از بهشت گردید. لفظ ابلیس، به صورت مفرد، یازده بار در قرآن آمده که جز دو مورد بقیه مربوط به خلقت آدم علیه‌السلام است. از جمله: (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۱۱)

«وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلآئِكَةِ اسْجُدُواْ لِآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ» و در حقیقت شما را خلق کردیم سپس به صورتگری شما پرداختیم آنگاه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس [همه] سجده کردند جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۱۱)

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُواْ لِآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» و چون فرشتگان را فرمودیم برای آدم سجده کنید پس به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد [همه] به سجده درافتادند. (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۳۴)

«إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَن يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» جز ابلیس که خودداری کرد از این که با سجده‌کنندگان باشد. (سوره‌ی حجر- آیه‌ی ۳۱)

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ» فرمود ای ابلیس تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی. (سوره‌ی حجر- آیه‌ی ۳۲)

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا» و [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آن که آنها دشمن شمایند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند. (سوره‌ی کهف- آیه‌ی ۵۰)

«قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَاْ خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» فرمود چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را بازداشت از این که سجده کنی گفت من از او بهترم مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۱۲)

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَن تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» فرمود از آن [مقام] فرو شو تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۱۳)

«قَالَ أَنظِرْنِی إِلَی یَوْمِ یُبْعَثُونَ» گفت مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۱۴)

«قَالَ إِنَّکَ مِنَ المُنظَرِینَ» فرمود تو از مهلت یافته گانی. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۱۵).

«قَالَ فَبِمَا أَغْوَیْتَنِی لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَکَ الْمُسْتَقِیمَ» گفت پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۱۶)

«ثُمَّ لآتِیَنَّهُم مِّن بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ ایمانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَ لَاتَجِدُ أَکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ» آن‌گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آنها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۱۷)

«قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْؤُومًا مَّدْحُورًا لَّمَن تَبِعَکَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنکُمْ أَجْمَعِینَ» فرمود نکوهیده و رانده از آن [مقام] بیرون شو که قطعاً هر که از آنان از تو پیروی کند جهنم را از همه‌ی شما پر خواهم کرد. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۱۸)

وسواس؛ به معنای وسوسه‌گر؛ وسوسه‌کننده؛ به کلامی که در باطن انسان می‌گذرد از درون خود انسان بجوشد از شیطان و یا از کس دیگری، که از بیرون عامل آن شود وسواس گویند. وسواس در اصل صدای آهسته است که از به هم خوردن زینت‌آلات برمی‌خیزد و به هر صدای آهسته‌ای هم گفته می‌شود. معنای دیگر آن افکار بد و نامطلوب و مضرّی است که به ذهن انسان خطور می‌کند؛ یا با صدای آهسته به سوئی دعوت کردن و مخفیانه در قلب کسی نفوذ نمودن هم وسوسه نام دارد. کلمه و ماده‌ی وسواس در قرآن پنج بار استعمال شده:

«مِن شَرِّ الوَسواسِ الخَنّاس، الَّذی یُوَسوِسُ فی صُدُورِ النّاس» خنّاس؛ به معنای کنار رفتن؛ عقب‌گرد کردن و پنهان شدن است؛ چون هنگامی که انسان به یاد خدا بیفتد و نام او را ببرد؛ شیطان عقب‌گرد می‌کند. پنهان و مخفی می‌شود این واژه نیز به چند

اعتبار معنای خاصی پیدا می‌کند؛ مثلاً رجوع کردن و برگشتن به این اعتبار که انسان وقتی از خدا غافل شد و او را فراموش کرد؛ شیطان برای وسوسه و اغوا نمودن برمی‌گردد. پنهان‌کاری، از این‌رو که انسان وجود وسوسه را کمتر حس می‌کند؛ همه جا هست؛ با ظاهری می‌آید و خود را در لعابی از حق، در پوسته‌ای از راست در لباس عبادت و گمراهی در پوشش هدایت، جلوه‌گر می‌کند. بر اساس بعضی از آیات قرآن، جن مانند انسان موجودی مختار، انتخابگر و صاحب اراده است و هنگامی‌که بر سر دو راهی قرار می‌گیرد، یکی را برمی‌گزیند. بنابراین، شیطان از آنجا که جن بوده است؛ موجودی انتخاب‌گر و صاحب اراده بوده و توان سرپیچی از فرمان خداوند را هم داشته است.

ماهیت فرشتگان

در قرآن کریم، سخن صریحی درباره‌ی ماهیت و چیستی فرشتگان نیامده است. آنچه مسلّم است؛ فرشتگان ماهیتی مغایر با انسان و دیگر مخلوقات ذی‌شعور (جن و حیوانات) دارند؛ اما این مسأله که ماهیت آنها چیست؛ مورد اختلاف است. گروهی از دانشمندان مسلمان، فرشتگان را موجوداتی مجرد و غیرمادّی می‌دانند؛ گروهی دیگر آنان را دارای جسم لطیف که با جسم غیرلطیف، دارای ابعاد سه‌گانه، وزن، حجم و نیز قابل ادراک حسی است؛ تفاوت دارد به شمار می‌آورند. با این حال، هر دو گروه بر این مطلب اتفاق نظر دارند که فرشتگان به کمند حواس ظاهری بشر درنمی‌آیند و قابل ادراک حسی نیستند. فرشتگان شفابخش می‌توانند در زمانی که شما اصلاً انتظارش را ندارید انبوهی از انرژی را به سوی شما حواله کنند و یا در مواقعی که از حق خود در ایجاد یک زندگی شگفت‌انگیز غافل شده‌اید شما را بیدار سازند. رسالت فرشتگان این است که شما را در پرورش ذهن و بدنتان یاری و راهنمایی نمایند. فرشتگان حتی در زمانی که شما خواب هستید به فعالیت می‌پردازند.

عرفای اسلامی بر این عقیده‌اند که ابلیس از فرشتگان درگاه نبوده بلکه یکی از طایفه‌ی جنیان است که در اثر عبودیت بسیار زیاد به درگاه مقرب الهی راه یافته و با رموز احدیت آشنا است؛ این قدرت و مهلت به خاطر ۶۰۰۰۰ سال عبادت خالصانه به او داده شده و آن را دلیل قابل بحث این مدعا می‌دانند که بر اساس اصول کائنات هیچ فرشته‌ای خطاکار نیست. چون فرشته فقط اطاعت بی‌چون و چرا از فرامین خداوند را در وجود خود دارد؛ فقط آفریده شده تا اطاعت نماید و در وجود فرشتگان جبری است که هیچ اختیار برای هیچ عملی به جز دستور خدا قرار داده نشده و در نتیجه چون شیطان قادر به عصیان و نافرمانی بود پس نمی‌توانست فرشته باشد بلکه از جنیان است؛ در روایات شیعیان هم همین موضوع تأکید شده است.

خدایا اگر شیطان مرا بدآموزی کرد به من بگو گندم آن را که روزی کرد

متأسفانه انسان‌های این دوره و زمانه، موضوع ابلیس برای‌شان امری مبتذل و پیش‌پا افتاده شده که اعتنایی به آن ندارند؛ فقط روزی چند بار او را لعنت کرده و از شرّش به خدا پناه می‌برند و بعضی افکار پریشان خود را به این جهت که از ناحیه‌ی او است تقبیح می‌کنند؛ لیکن باید دانست که این موضوع، موضوعی است بسیار قابل تأمّل و شایان توجه و بحث، متأسفانه تاکنون انسان‌ها درصدد برنیامده‌اند تا شناخت خود را نسبت به این موجود «شیطان» و سناریویی که خداوند رحمان بوجود آورده را بیشتر و بهتر درک کنند؛ در نتیجه همیشه دانسته‌های افراد نسبت به شناخت شیطان یا افراط بوده یا تفریط . آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده‌اید که چگونه شیطان با این که دورترین و به ظاهر دشمن‌ترین مخلوقات الهی بوده؛ چرا و چگونه توانسته است با خدا حرف بزند و خداوند هم با او تکلّم کند؟ بیش‌ترین موضوعی که تا به حال برای اکثر اندیشمندان سؤال بوده این است که آیا این سناریو خداوند بوده که به شیطان امر کرد تا این بازی را انجام بدهد و در حضور همه بر آدم سجده نکند؟

از دیدگاه عرفانی: مگر این نیست که سراسر عالم هستی رحمت عام الهی است. مؤمنان و کافران، خوبان و بدان، حقیقت‌طلبان، حقیقت‌ستیزان و حتی شیطان و

فرشتگان غرق در رحمت عام یا رحمت رحمانی هستند. رحمانیت خداوند هیچ مقابل و متضادی ندارد اما رحمت خاصه یا رحیمی خدا مخصوص خوبان، حقیقت‌جویان و دوستان خدا است و در مقابل آن قهر و غضب الهی است. خداوند با رحمانیت‌اش به شیطان فرصت داد و به بدکاران، زندگی و نعمت، تا یا خود را تغییر دهند و به رحیمیت خداوند راه یابند یا در قهر او غوطه‌ور شوند. بنابراین رحمانیت او هیچ خصوصیتی ندارد و همه را دربرگرفته است از یک جهت هم شامل رحیمیت خدا و هم شامل قهر و غضب او است و نتیجه‌ی برخورداری از رحمانیت، هم هدایت است و هم گمراهی و اضلال. اگر در فرصتی که رحمانیت خداوند به انسان داده شده به رحیمیت او بیندیشد و آن را بجوید به راستی اهل رحمت است و به زودی در آغوش عشق و رحمت خاصه‌ی خداوند آرام خواهد گرفت و از او خواهد شنید: «ای جان به آرامش رسیده به سوی پروردگارت بازگرد در حالی‌که شادمان و راضی هستی و او نیز از تو خشنود و راضی است.» (سوره‌ی فجر- آیه‌های ۲۷ و ۲۸).

«يَأَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّه» (۲۷) «ارْجِعِي إِلىَ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّة» (۲۸).

ای روح آرامش یافته،(۲۷) خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت بازگرد، (۲۸).

باری عده‌ای معتقدند که: کسانی که به رحمانیت تکیه نکرده و در آن فرومانده‌اند؛ همچون انسان‌های انسان‌نما که به نوعی اعمال و رفتارشان همان رفتارهای شیطانی و خنّاسی است که از فرصت‌ها و نعمت‌های الهی برای دور شدن و دشمنی با خدا استفاده می‌کنند؛ مورد قهر و ناخشنودی او قرار می‌گیرند. خداوند به ابلیس مأموریت داد که به فرمان سجده بر آدم اعتنا نکند و او نیز این مأموریت را به خوبی پذیرفت و برخلاف ملائکی که بر آدم سجده کردند. از فرمان سجده سرپیچی کرد و به اذن خداوند تا پایان سیر او در جهان دوقطبی، به سجده در برابر وی درنخواهد آمد. یعنی تا مقطع معلومی بر سر نقش خود پابرجا خواهد بود و اگر خداوند نمی‌خواست؛ به او چنین مهلتی نمی‌داد و آن‌گاه در جهان تک‌قطبی هیچ بستری برای ظهور اختیار انسان و رشد او فراهم نمی‌شد. شیطان موجود است؛ پس مرحوم می‌باشد!

جمیع کائنات تجلّی ذات خداوند می‌باشند؛ منتهی خداوند در هر کدام به صورتی ظاهر شده و تجلّی نموده ولی با تمامی شرارتش از مصادیق خیرات است! چرا که اگر خیر او بر شرّش غالب نبود؛ هرگز آفریده نمی‌شد و مورد رحمت عام خداوند واقع نمی‌شد؛ پس او شرّ محض نیست!!! در قرآن می‌خوانیم که: روزی شیطان در جواب به حضرت موسی (ع) چنین گفت که مگر خداوند نمی‌گوید: «رَحمَتی وَسِعَت کُلَّ شَیء؟!» رحمت من همه‌ی اشیاء را فراگرفته است. آیا من هم جزو اشیاء و موجودات نیستم؟!!! پس رحمت او شامل من هم شده است!!! البته برخی هم بر این باورند که او را بر سبیل مطایبه موحدترین خلایق می‌دانند! چرا که حاضر نشد حتی یک لحظه هم، به فرمان خود خداوند، بر غیر خدا سجده کند!!! به طور مثال در داستانی نقل می‌کنند:

یک روز بین یکی از عرفا و شیطان مباحثه‌ای درگرفت! عارف به او گفت: تو کافری و فاسق.

شیطان با خونسردی گفت: بگذار برایت قصه‌ای بگویم! کاروانی عازم شهری دور بود و در این کاروان شاهزاده خانم بسیار زیبایی بود. شخصی زاهد و عابد هم در این کاروان بود. بعد از مدتی طی مسیر، در محلی کاروان ایستاد و ناگهان نسیمی پرده‌ی محل استقرار شاهزاده خانم را به کنار زد. عابد نگاهش به او افتاد و با همان نگاه اول، عاشق و دیوانه‌ی بی‌قرار او شد! در ادامه‌ی مسیر تمام کاروانیان فقط از او اشک و آه و گریه دیدند و بس (از شدّت محبت و عشقش به شاهزاده خانم)!

تا جایی که داستانش به گوش شاهزاده هم رسید. شاهزاده عابد را خواست و به او گفت: حقیقتاً عاشق زار من هستی؟! عابد گفت: آیا این تن و روح خسته و اشک و آه و ناله‌ام گواه کافی بر این حقیقت نیست؟!

شاهزاده گفت: چرا؟ عابد گفت: چون به حسن و جمال تو تاکنون کسی را ندیده‌ام! شاهزاده گفت: پس اگر خواهر مرا می‌دیدی که اکنون از پشت سر تو می‌آید و به مراتب از من زیباتر است؛ چه می‌کردی؟!

عابد ناگهان به عقب نگریست؛ ولی کسی آنجا نبود! شاهزاده خانم گفت: ببرید گردن این دروغگو را بزنید که اگر در عشق‌اش صادق بود؛ به دیگری غیر از من نمی‌نگریست!

و من (ابلیس)، چنان در عشقم صادق بودم که با مشاهده‌ی جمال خداوند، حاضر نشدم به کسی دیگر نظر کنم و بر غیر او سجده نمایم!

تنها فردی که جسارت آن را داشت تا این مسائل را به طور شفاف مطرح کند، پدر عرفان نظری، «محی‌الدین عربی» بود. محی‌الدین عربی کسی است که بزرگانی چون ملاصدرا و ملاهادی‌سبزواری و شیخ بهایی و آیت‌الله حاج میرزا علی آقای قاضی (آیت الله علامه طباطبایی و ... صدها مستشرق و حکیم در سراسر جهان از شرق و غرب) نهایت احترام و خضوع را برای او و نظریات جنجالی‌اش قائل‌اند مکتب «ابن عربی» را فقط موکول و متوقف بر شناخت عمیقی می‌دانند که با سال‌ها خون دل خوردن و تفحّص و تحقیق میسّر می‌گردد. «محی‌الدین عربی» می‌گوید که هیچ موجودی از رحمت خدا محروم و بی‌نصیب نیست؛ چرا که همان خلقت و موجودیتش دلیل بر رحمت خدا است. (اساساً وجود مساوی و مساوق با رحمت است؛ به هر چه و به هر که تعلق گیرد ولو ابلیس)!

خداوند می‌فرماید: «رَحْمَتِی وَسِعَتَ کُلَّشَیء» رحمت من همه‌ی موجودات را دربرگرفته؛ آیا ابلیس جزو موجودات و اشیاء نیست؟!!! همین فرصت خداوند به ابلیس تا روز قیامت، علی‌رغم نافرمانی او، نوعی رحمت و شفقت به او نیست؟! البته عده‌ای هم معتقد بودند که:

عناد و خودخواهی شیطان او را از توبه بازداشت؛ به دلیل این که وقتی خدا به فرشتگان فرمان داد تا برای آدم سجده کنند؛ او به جای فرمان‌بری نافرمانی کرده و برای خلاف خود متکبّرانه دست به بهانه‌جویی زد؛ او آفرینش خود را با آفرینش آدم مقایسه کرد و گفت: «مرا از آتش آفریدی و او را از گِل» به نظرش آتش بر

گِل شرافت داشت و خود را بزرگ‌تر از آن دید که برای آدم سجده کند و سجده نکرد؛ با آن نافرمانی «از کافران شد» خدا به او فرمود: «تکبّر کردی» از سجود «یا از برتران هستی»؟ ابلیس گفت: «من از او بهترم» چون من از آتشم؛ او از خاک و آتش بر خاک شرافت دارد. وقتی خودخواهی، عناد، نافرمانی و اصرار شیطان بر عصیان برملا شد و حاضر به توبه نبود؛ خدا به او فرمود: «تو رانده شده‌ای.» یعنی از رحمت من رانده شدی «و لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود».

سؤال استاد دانشگاه

آیا شیطان وجود دارد؟ آیا خدا شیطان را خلق کرد؟

استاد دانشگاه با این سوال‌ها شاگردانش را به چالش ذهنی کشاند.

آیا خدا هر چیزی که وجود دارد را خلق کرد؟

شاگردی با قاطعیت پاسخ داد: «بله او خلق کرد»

استاد پرسید: «آیا خدا همه چیز را خلق کرد؟»

شاگرد پاسخ داد: «بله، آقا»

استاد گفت: «اگر خدا همه چیز را خلق کرد؛ پس او شیطان را نیز خلق کرد. چون شیطان نیز وجود دارد و مطابق قانون که کردار ما نمایانگر ما است؛ خدا نیز شیطان است» شاگرد آرام نشست و پاسخی نداد. استاد با رضایت از خودش خیال کرد بار دیگر توانست ثابت کند که عقیده به مذهب افسانه و خرافه‌ای بیش نیست.

شاگرد دیگری دستش را بلند کرد و گفت: «استاد می‌توانم از شما سؤالی بپرسم؟»

استاد پاسخ داد: «البته»

شاگرد ایستاد و پرسید: «استاد، سرما وجود دارد؟»

استاد پاسخ داد: «این چه سؤالی است البته که وجود دارد. آیا تاکنون حسش نکرده‌ای؟» شاگردان به سؤال مرد جوان خندیدند.

مرد جوان گفت: «در واقع استاد، سرما وجود ندارد. مطابق قانون فیزیک چیزی که ما از آن به سرما یاد، می‌کنیم در حقیقت نبودن گرما است. هر موجود یا شیء را می‌توان مطالعه و آزمایش کرد وقتی که انرژی داشته باشد یا آن را انتقال دهد؛ گرما چیزی است که باعث می‌شود بدن یا هر شیء انرژی را انتقال دهد یا آن را دارا باشد. صفر مطلق (۴۶۰ F) نبود کامل گرما است تمام مواد در این درجه، بدون حیات و بازده می‌شوند؛ سرما وجود ندارد. این کلمه را بشر برای این که از نبودن گرما توصیفی داشته باشد خلق کرد».

شاگرد ادامه داد: «استاد تاریکی وجود دارد؟»

استاد پاسخ داد: «البته که وجود دارد».

شاگرد گفت: «دوباره اشتباه کردید آقا! تاریکی هم وجود ندارد؛ تاریکی در حقیقت نبودن نور است؛ نور چیزی است که می‌توان آن را مطالعه و آزمایش کرد؛ اما تاریکی را نمی‌توان، در واقع با استفاده از قانون نیوتن می‌توان نور را به رنگ‌های مختلف شکست و طول موج هر رنگ را جداگانه مطالعه کرد. اما شما نمی‌توانید تاریکی را اندازه بگیرید. یک پرتو بسیار کوچک نور دنیایی از تاریکی را می‌شکند و آن را روشن می‌سازد. شما چطور می‌توانید تعیین کنید که یک فضای به خصوص چه میزان تاریکی دارد؟ تنها کاری که می‌کنید این است که میزان وجود نور را در آن فضا اندازه بگیرید. درست است؟ تاریکی واژه‌ای است که بشر برای توصیف زمانی که نور وجود ندارد بکار ببرد».

در آخر مرد جوان از استاد پرسید: «آقا، شیطان وجود دارد؟» زیاد مطمئن نبود.

استاد پاسخ داد: «البته همان‌طور که قبلاً هم گفتم ما او را هر روز می‌بینیم. او هر روز در مثال‌هایی از رفتارهای غیرانسانی بشر به هم‌نوع خود دیده می‌شود. او در جنایت‌ها و خشونت‌های بی‌شماری که در سراسر دنیا اتفاق می‌افتد وجود دارد. اینها نمایان‌گر هیچ چیزی به جز شیطان نیست.» و آن شاگرد پاسخ داد: «شیطان وجود

ندارد آقا یا حداقل در نوع خود وجود ندارد. شیطان را به سادگی می‌توان نبود خدا دانست؛ درست مثل تاریکی و سرما، کلمه‌ای که بشر خلق کرد تا توصیفی از نبود خدا داشته باشد؛ خدا شیطان را خلق نکرد. شیطان نتیجه‌ی آن چیزی است که وقتی بشر عشق به خدا را در قلب خودش حاضر نبیند. مثل سرما که وقتی اثری از گرما نیست خود به خود می‌آید و تاریکی که در نبود نور می‌آید» آری نام آن شاگرد جوان: «آلبرت انیشتین» بود.

شیطان‌پرستی

فرقه‌هایی در دنیا وجود دارند که از هیچ‌گونه استقلال فکری برخوردار نیستند و از همه بدتر آن که این گروه کمتر به خردمندان تمایل دارند و بیشترشان میل به کسانی دارند که هوی و هوس را سرلوحه‌ی کار خود قرار داده‌اند. یکی از این فرقه‌ها که خود دارای اشکالات مختلفی است «شیطان‌پرستی» می‌باشد. شیطان‌پرستی؛ نزدیکی بسیار زیادی با جادوگری «witchcraft» دارد و جوانان بسیاری را به دنبال خود کشانده و بیشتر از همه خود را در غالب گروه‌های مختلف فرقه‌ای به جوامع معرفی می‌کند. گذشته از اعتقادات‌شان، این گروه دارای سمبل‌ها و نشانه‌هایی نیز هستند. شیطان‌پرستان جدید به خدایی اعتقاد ندارند و شیطان را تنها نوعی کهن نماد «archetype» می‌دانند؛ آنها اعتقاد به آن دارند که انسان‌ها تنها در برابر خود مسئول هستند و می‌توانند به تنهایی راه درست و غلط را تشخیص دهند. به همین دلیل این اعتقاد بیشتر به عنوان یک اعتقاد فلسفی شناخته می‌شود.

شیطان در این اعتقاد نماد نیروی تاریکی طبیعت، طبیعت شهوانی، مرگ، بهترین نشانه‌ی قدرت و ضد دین بودن است. شیطان‌پرستی به جای اطاعت از قوانین خدایی یا قوانین طبیعی و اخلاقی، عموماً بر پیشرفت فیزیکی خود با راهنمایی‌های موجودی مافوق یا قوانینی فرستاده شده تمرکز دارند. به همین دلیل بسیاری از شیطان‌پرستان

معاصر از باورها و گرایش‌های ادیان گذشته اجتناب می‌کنند؛ بیشتر گرایشات خودپرستانه دارند. به گونه‌ای که خود را در مرکز هستی و قوانین طبیعی می‌بینند و بیشتر شبیه به مکاتبی چون ماده‌گرایی و یا خودمحوری و جادومحوری هستند. به هر حال بعضی شیطان‌پرستان به طور داوطلبانه بعضی از قوانین اخلاقی را انتخاب می‌کنند؛ این یک جریان وارونه‌سازی را نشان می‌دهد. بر این مبنا شیطان‌پرستان به دو گروه اصلی شیطان‌پرستان فلسفی و شیطان‌پرستان دینی تقسیم‌بندی می‌شوند. این اعتقاد دارای شاخه‌های متعددی است می‌توان گفت آن‌ها دارای اصول زیر می‌باشند:

Atheism: آنها به هیچ عنوان خدایی را قبول ندارد.

Not dualistic: معتقدند روح و جسم غیرقابل دیدن هستند؛ هیچ جنگی بین عالم خیر و شر وجود ندارد.

Autodeists: **خودپرستی**: اعتقاد دارند که خدایی جز خود انسان وجود ندارد؛ هر انسانی خود یک خداست.

Materialistic: **اعتقاد به اصالت ماده**، می‌گویند: خدا در دل ما است و ما یعنی همه چیز، عدم پرستش شیطان زیرا شیطان جسم نیست و وجود خارجی ندارد.

Wordliness: **دنیاپرستی**: اعتقاد به استفاده از لذت در حد اعلای آن زیرا تمام خوشی دنیایی است و این خوشی‌ها خصوصاً لذات جنسی، پتانسیل لازم را برای کارهای روزانه آماده می‌کنند و به هر شکلی انجام آنها لازم و ضروری است. شاید وقتی آن ماجرای بزرگ در بارگاه ربوبی اتفاق می‌افتاد و ابلیس یا همان شیطان از دستور الهی مبنی بر سجده بر حضرت آدم (ع) سرپیچی می‌کرد؛ به ذهن خودش هم خطور نمی‌کرد که روزی برای عده‌ای از انسان‌ها در مسند خدایی قرار بگیرد و به اصطلاح برای خدای لاشریک هم، عرض اندام شریکی و انبازی بکند!

به هر حال قدما گفته‌اند «دنیا» هم‌ریشه با واژه‌ی «دنی» و پست است و از پستی این دنیا همین بس که اشرف مخلوقات آن یعنی انسان به درجه‌ای از انحطاط فکری و رفتاری برسد که شیطان را در مقابل خداوند متعال قرار دهد. «پناه بر خدا».

البته برخی می‌گویند: شیطان‌پرستی به معنای واقعی کلمه خیلی نادر است. این فرقه در برخی از کشورها رواج داشته و ادا و اطوار جوانان و نوجوانان است. بیشتر نوعی رفتارهای طبیعی برای جلب توجه و کسب جایگاه اجتماعی در این سنین است. مهم‌ترین و جدی‌ترین خطری که ممکن است در تمایل به این فرقه‌ها و گروه‌ها و ورود به آنها دامن‌گیر انسان شود؛ انحراف‌های فکری و جنسی است. هر چند در ابتدا بشر سعی داشت تا از شیطان دوری کند و از شرّ او در امان باشد؛ اما متأسفانه بشر امروزی در پی فنا شدن در نیروی شیطان است. او خیال می‌کند با گفتن این جمله که من شیطان‌پرستم یا من از یاران شیطانم، می‌تواند خلاءهای درونی خود را پر کند در حالی که چنین نیست. البته خداوند در کتاب آسمانی خود نیز این‌گونه انسان‌ها را به یاران شیطان معرفی نموده‌اند؛ زیرا اعمالی که آنها انجام می‌دهند؛ هم‌چون اعمالی شیطانی است. قرآن مجید هر انسان یا جنّی که دست به اعمال ناثواب می‌زند و (خلاف اراده‌ی خداوند و برعلیه بشر) یا این که دیگران را به کارهای شَر دعوت می‌کند؛ شیطان می‌نامد.

مهم‌ترین عوامل شیطان‌پرستی

در بسیاری از آیات قرآن کریم، پیروی از شیطان به عنوان سمبل ضد اخلاق معرفی شده تا آنجا که در بعضی آیات آمده است انسان دو راه در پیش دارد: یکی راه خدا و دیگری راه شیطان.

در قرآن شیطان‌پرستی، نقطه‌ی مقابل خداپرستی قرار داده می‌شود؛ نظیر آیه: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ وَ أَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ» آیا پیمان نبستیم با شما ای فرزندان آدم که عبادت نکنید شیطان را که او برای شما دشمنی آشکار است و این که مرا عبادت کنید؛ این راه مستقیم است؟»

(سوره‌ی یس- آیه‌های ۶۰ و ۶۱)

اکنون سؤال می‌شود که شیطان چیست؟ همان دنیا یا هوای نفس است و یا چیزی مستقل و جدای از آن دو خواهد بود؟ البته همان طوری که در تمامی ادیان گفته‌اند موجودی به نام شیطان وجود داشته و دارد. قرآن شیطان یا ابلیس را موجودی مستقل از طایفه‌ی جن می‌داند که از آتش آفریده شده؛ مستقل از انسان است. ولی در ماهیت و ساختار این ابلیس صفاتی قرار داده که همان صفات در انسان نیز نهاده شده؛ تا انسان را به چالش و امتحان بکشاند و ببیند این انسان با وجود داشتن صفات نفسانی و از طرفی داشتن صفات الهی در ماهیت خویش، در نهایت به کدام سمت حرکت می‌کند و کدام راه را انتخاب می‌نماید. آیا انسان به سمت نیروی الهی درون خود حرکت می‌کند یا به صفات شیطانی که در اطرافش فراوان گذاشته شده تمایل پیدا می‌کند.

لذا به نظر بنده، نفس امّاره‌ای که خداوند متعال در درون انسان قرار داده؛ در حقیقت همان نیروی شیطانی درون انسان است که باید آن را به خوبی شناسایی و مهار کند؛ تا در نهایت بتواند راه الهی و راه شیطانی را به خوبی تشخیص داده و به سمت نیروهای الهی حرکت کند. قطعاً در این موارد منظور خداوند در قرآن، هوای نفس یا نفس امّاره و نظایر آنها است؛ مثل آیه: «يَا بَنِي آدَمَ لاَيَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِّنَ الْجَنَّةِ» ای فرزندان آدم (مراقب باشید) که شیطان فریب‌تان ندهد؛ چنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۲۷)

نظیر آیه: «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَّايَبْلَى» پس شیطان به او وسوسه کرد، گفت: ای آدم آیا تو را هدایت کنم به درخت ابدیت و قدرتی که کهنه نشود (سوره‌ی طه- آیه‌ی ۱۲۰)

سؤالی که در این زمینه طرح می‌شود؛ این است که وسوسه در دل انسان و به تعبیر قرآن در سینه‌ی انسان به وسیله‌ی شیطان است یا نه؟ این وسوسه چگونه انجام

می‌شود؟ از چه راه‌هایی و به وسیله‌ی چه عواملی در ذهن انسان ایجاد می‌گردد؟ قرآن در این زمینه روی چند عامل تأکید دارد. کارهایی که انسان متأسفانه انجام تمامی آنها را به گردن شیطان «ابلیس» می‌اندازد و تقصیر را هم گردن نمی‌گیرد؛ در قرآن تحت چند عنوان دسته‌بندی شده که توجه به آنها برای انسان ضروری است. اجمالاً می‌توان گفت: عمده‌ی کار انسان‌های شیطان‌صفت، وسوسه کردن خود و دیگران است؛ نظیر آیه: سوره‌ی ناس که عمومی است و به همه‌ی انسان‌ها مربوط می‌شود: «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ... مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» بگو پناه می‌برم به پروردگار و صاحب اختیار آدمیان ... از شرِّ وسوسه‌ی شیطان که وسوسه می‌کند در دل انسان.

دادن وعده‌های دروغ انسان‌های شیطان‌صفت، یعنی خودشان به خودشان که اگر این کار را بکنی، چنین و چنان می‌شود که در بعضی آیات از چنین وعده‌ای سخن رفته است؛ مثل آیه: «يَعِدُهُمْ وَ يُمَنِّيهِمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (شیطان) درون به آنها وعده می‌دهد و به آرزو کردن وادارشان می‌کند و جز فریب، شیطان وعده‌شان ندهد.

تزئین اعمال زشت: نفس یا همان شیطان درون، کارهای زشت شما را در نظرتان تزئین می‌کند. آیات فراوانی موضوع تزئین شیطانی را گوشزد کرده‌اند؛ نظیر آیه: «تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» به خدا قسم که (انبیا را) فرستادیم به سوی امت‌هایی پیش از تو، سپس شیطان کردار (بد) ایشان را در نظرشان زینت داد؛ پس او امروز دوستدارشان است و درگیر عذابی دردناکند. (سوره‌ی نحل- آیه‌ی ۶۳)

و آیه: «وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَايَهْتَدُونَ» و شیطان کردارشان را برای‌شان زینت داد؛ پس ایشان را از راه (خدا) بازداشت؛ پس آنان هدایت نیافتند. (سوره‌ی نمل- آیه‌ی ۲۴)

ترسیدن انسان: یکی دیگر از کارهای نفسانی که باعث انجام امور شیطانی در آدمیان می‌شود؛ ترس آدمیان نسبت به آینده‌ی خود بوده؛ آنها نسبت به آینده‌ی خویش بیمناک هستند و همین ترس باعث می‌شود تمایل به کارهای شیطانی بیشتر از امور خیر و الهی باشد؛ زیرا کارهای شیطانی بسیار آسان و راحت صورت می‌گیرد ولی آینده‌ی دردناکی را برای او رقم می‌زند؛ اما کارهای الهی سخت و دشوار است و نیاز به ممارست و تلاش فراوان دارد ولی عاقبت شیرین و دل‌چسبی دارد. خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ؛ شیطان به تهی‌دستان وعده می‌دهد». و بدین وسیله شما را از کار مفید اجتماعی اخلاقی انفاق باز می‌دارد. (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۲۶۸)

پس هواهای نفسانی خود فرد است که باعث بوجود آمدن تمایلات شیطانی در او می‌شود، نه شیطان. گرایش به سمت نفس؛ صفات شیطانی را در انسان زیاد کرده و هنگامی‌که هواهای نفسانی را کنار می‌گذارد و به سمت نیروی الهی گرایش پیدا می‌کند؛ جزء لشکریان الهی خواهد شد و زمانی که وجود خود را به نفس خویش تسلیم می‌نماید؛ جزء یاران شیطان و ابلیس می‌شود. چرا که او اختیار دارد در این امتحان الهی که از پیش تعیین و تدوین شده شرکت کرده و راه خود را خودش انتخاب کند؛ تصمیم بگیرد که کدام راه به صلاح او است نه شیطان. زیرا خداوند بارها و بارها در زمان‌های مختلف توسط پیامبران و اولیاء خود که برای راهنمایی و ارشاد انسان‌ها فرستاده؛ روایات و داستان‌های زیادی را نقل کرده تا عبرت بگیرند، اشتباه نکنند، از آنها کمک بگیرند و از راهنمایی و ارشاد آنها استفاده ببرند. در نتیجه راه را اشتباه نروند. ولی متأسفانه تعدادی از این انسان‌ها هرگز به نصایح آنها توجه نکرده و راه را اشتباه پیمودند.

کسانی که اعمال شیطانی را فرامی‌گیرند و از رفتار سالم و درست و پاک الهی سر باز می‌زنند؛ به دنبال شیطان رفته و حلقه‌ی عبودیت و بردگی وی را گردن می‌نهند؛ کم‌کم شیطان بر آنان مسلّط می‌شود و عامل این تسلّط سوءاختیار خود شخص است نه چیز

دیگر؛ چنان که خداوند در این زمینه می‌فرماید: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَىَ الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّـذِينَ هُم بِهِ مُشْرِكُونَ» تنها تسلّط وی (شیطان) بر کسانی است که ولایـت او را مـی‌پذیرنـد و آنان که به وسیله‌ی او (نسبت به خدا) مشرک باشند. (سوره‌ی نحل- آیه‌ی ۱۰۰)

و نیز می‌گوید: «إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّـذِينَ لَـا يُؤْمِنُونَ» مـا شـیاطین را دوسـتان کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۲۷)

گرچه شیطان موجودی است مسـتقل از هـوای نفـس؛ امـا مسـتقل از هـوای نفـس نمی‌تواند کاری بر ضد انسان انجام دهد؛ بلکه همان هواها و خواسته‌های نفسانی ما را تأیید می‌کند؛ یعنی در برابر هوای نفس، استقلال وجودی دارد؛ ولـی اسـتقلال عملـی ندارد یعنی ایشان با سوء اختیار خود ایمان نمی‌آورند و بدین وسیله زمینـه را فـراهم می‌کنند تا شیطان بر آنان مسلّط شود.

و نیز در آیه‌ی دیگری می‌گوید: «وَ مَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَاناً فَهُـوَ لَـهُ قَرِينٌ» و آن که از یاد خدا چشم پوشد؛ برای او شیطانی را برانگیزیم؛ پـس او بـرایش همدم باشد. (سوره‌ی زخرف- آیه‌ی ۳۶)

بنابراین نخست او است که از خدا غافل می‌شود؛ ولی پس از غفلت‌اش از خـدا، ایـن اعمال شیطانی او است که قرین و همدم و همراه او خواهد شد؛ افساری بـر گـردنش می‌اندازد و به هر جا که خاطرخواه او است می‌کشاندش؛ پس ایـن سـوءاختیار خـود انسان است که باعث این اوضاع و احوال ناراحت‌کننده می‌شود.

این اعمال با قوه‌ی وهم و خیال در انسان اتفاق می‌افتد یعنی شیطان توسط قوه‌ی وهم و خیال انسان، بدی‌ها را در وجود او مـی‌پـرورد؛ نمـایش مـی‌دهـد و بـه نحـوی بـه ذهن‌اش می‌آورد که آن بدی‌ها در نظر او زیبا جلوه کرده و بـه سـمت آنهـا جـذب شود. بنابراین تسلّط شیطان بر انسان تا زمانی است که در وجود خود انسان، بدی به عنوان اخلاق رذیله وجود داشته باشد.

زمانی که این دو از وجود انسان پاک شود شیطان دیگر تسلّطی بر وجودش نداشته و از وجود او خارج می‌شود. آن خودخواهی، تکبّر و سرپیچی از امر خود بود که شیطان را گمراه کرد و اگر انسان نیز این رذائل را از وجود خود بیرون نکند؛ او نیز این چنین گرفتار قهر خداوند خواهد شد. وجود انسان همان شیطانی است که هنگام جاری بودن در وجود آدمی، در وجود انسان می‌چرخد مانند چرخیدن خون در بدن، بنابراین مرحله‌ی کامل عدم تسلّط، زمانی اتفاق می‌افتد که فرد، مؤمن حقیقی شده و توکل کاملی نسبت به خدا داشته باشد؛ یعنی از ظلمات و حیوانیت خارج شده و به نور رسیده باشد.

در این صورت است که چیزی در وجود انسان باقی نمانده تا شیطان بتواند به وسیله‌ی آن انسان را وسوسه نماید؛ بنابراین حقیقت طلب پناهندگی به خدا از دست شیطان، خروج از ظلمات می‌باشد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که گرچه شیطان موجودی است مستقل از هوای نفس؛ اما مستقل از هوای نفس نمی‌تواند کاری بر ضد انسان انجام دهد؛ بلکه همان هواها و خواسته‌های نفسانی ما را تأیید می‌کند یعنی در برابر هوای نفس، استقلال وجودی دارد؛ ولی استقلال عملی ندارد. ممکن است ارتکاب گناه و سرپیچی از دستورات الهی مدتی بین بنده و خدا فاصله ایجاد کند؛ اما انسان می‌تواند با توبه‌ی واقعی و پشیمانی از کارهای بد خود، آثار بد گناهان را پاک سازد و به دامان مهر و محبت خداوند بازگردد؛ خداوند نیز در این راه یار و مددکار انسان است و همواره در کنار او خواهد بود و او را تنها نخواهد گذاشت.

علوم مختلف متافیزیک عبارتند از:

۱- کیمیا: علمی که در مورد تبدیل مس، فلزّات، یا حتّی سنگ به طلا بحث می‌کند. تلاش در این زمینه منشاء به وجود آمدن علم شیمی شد.

۲- هیمیا یا علم و فنّ طلسم‌ها: روش ترکیب قوای عالم بالا با موجودات عالم پایین.

۳- علم و فنّ اعداد و اوفاق: درباره‌ی ارتباط اعداد و حروف مطالب با هم و تشکیل جداول خاصّی به صورت مثلّث یا مربّع و قرار دادن حروف و اعداد در خانه‌های آن برای رسیدن به مطالب مختلف به طرزی مخصوص.

۴- علم و فنّ خافیه: در مورد چگونگی تغییر، تکثیر حروف و اسامی چیزی که موردنظر است و استخراج نام‌های ملائکه و شیاطین موکّل بر آنها، سپس دعا کردن با وردی که از آنها تشکیل شده.

۵- علم و فنّ احضار ارواح: چگونگی ارتباط با ارواح قدرتمند عالم بالا.

۶- لیمیا یا علم و فنّ تسخیرات: چگونگی ارتباط با ارواح قدرتمند عالم بالا. (شبیه احضار ارواح) مانند تسخیر جن.

۷- سیمیا: درباره‌ی چگونگی ترکیب اراده و قوای فیزیکی خاص برای کارهای عجیب از انواع آن ریمیا یا علم و فنّ «چشم‌بندی» در فارسی یا «شعبده» در عربی.

۸- سحر: روش استفاده از قوای فیزیکی و خطاهای حس برای وانمود کردن آثار خاصّی به حواس یعنی به کمک قوّه‌ی خیال بیننده، آثاری عجیب در نظرش مجسّم می‌کند که وجود ندارند.

۹- پیشگویی یا غیب‌گویی: علم خبر دادن از حوادث آینده، که انواعی دارد: بر سه قسمت تقسیم می‌شوند، عبارتند از:

الف- عرّافی: عرّاف کسی است که از کلمات، حالات و رفتار سؤال‌کننده پی به آینده‌ی او ببرد. غیب‌گویی با نگاه کردن به ظاهر فرد، به کمک جادوی سیاه. مشورت با فردی غیرقابل رؤیت.

ب- کهانت: کاهن کسی است که برای او صاحب‌رأیی از طایفه‌ی جن باشد و او را به آینده خبر دهد یا به امور مخفی خبر دهد مثلاً فلان مال دزدیده شده کجا است؟ چه کسی فلانی را کشت؟ ... اگر با فردی از نوع جن مشورت انجام شود؛

آن را کهان و مشورت‌گر را کاهن گویند؛ این لغت معانی دیگری هم دارد نوع خاصّی از آن را ئی‌چینگ می‌نامند.

پ- غیب‌گویی: یک عمل جادوگری مشهود دیگر است که هدف آن دادن اطلاعات درباره‌ی گذشته، حال و آینده پیشگویی است این کار اغلب با ابزاری انجام می‌شود.

انواع غیب‌گویی عبارتند از:

- طالع‌بینی، فال‌گیری و تفسیر فال یا طالع
- فال ورق: غیب‌گویی به کمک ورق فال‌گیری
- غیب‌گویی به کمک رصد ستارگان
- غیب‌گویی به کمک رمل و اسطرلاب
- غیب‌گویی به کمک گوی‌بینی

۱۰- تله‌پاتی: که عبارت است از ارتباط بین دو یا چند نفر بدون استفاده از حواس پنجگانه و با استفاده از نیروی فکر.

۱۱- سفر روح: که عبارت است از خروج اختیاری روح از بدن و بازگشت اختیاری آن به بدن.

۱۲- سایکومتری: که عبارت است از سنجش و استخراج خاطرات ثبت شده در اشیاء بی‌جان.

۱۳- هاله‌شناسی: که عبارت است از بررسی انرژی‌های لطیف و ظریف اطراف بدن انسان که منشاء آن جسم، روان و روح بوده و با حواس پنج‌گانه قابل احساس و ادراک نمی‌باشد و هم‌چنین چگونگی انتقال و تبادل این انرژی‌ها بین افراد (ارسال و دریافت آن) هم‌چنین ارتباط هاله‌ی نورانی با بهداشت و سلامت جسم و روان.

۱۴- پیشگویی: که عبارت است از تلاش جهت کسب اطلاعات و اخبار در مورد آینده با استفاده از روش‌های مختلف.

۱۵- حس ششم: که عبارت است از دریافت برخی اطلاعات و احساس برخی چیزها بدون استفاده از حواس پنجگانه.

۱۶- هیپنوتیزم: که عبارت است از قرار گرفتن فرد در وضعیت خاصی که ناخودآگاه او فعال شده و در حالت تمرکز ذهن قرار می‌گیرد.

۱۷- مراقبه (مدیتیشن): که عبارت است از توجه و تمرکز بدون تلاش بر یک موضوع خاص دیداری، شنیداری، گفتاری، فکری و قلبی به عنوان ابزاری برای درک و احساس جهان هستی و رهایی موقت و محدود از دنیای فیزیکی و مسائل و مشکلات آن و سوق دادن توجه و تمرکز به درون.

۱۸- مراقبه‌ی دیداری: که عبارت است از قرار گرفتن جسم در یک وضعیت بی‌حرکت و تمرکز بر یک منظره و یا تصویر و ثبت آن در ذهن و سپس بستن چشم و تجسم آن منظره و یا تصویر و تداوم این کار به منظور رها شدن از دنیای فیزیکی و فراموش کردن آن و درک و احساس تمام جهان هستی.

۱۹- مراقبه‌ی گفتاری: که عبارت است از قرار گرفتن جسم در یک وضعیت بی‌حرکت و تکرار یک کلمه و یا عبارت مقدس به زبان و یا به دل همراه با تمرکز بر آن.

۲۰- مراقبه‌ی شنیداری: که عبارت است از قرار گرفتن جسم در یک وضعیت بی‌حرکت و تمرکز بر حس شنوایی و گوش دادن به یک صدا و یا صوت طبیعی و یا گوش دادن به یک نوار موسیقی.

۲۱- مراقبه‌ی فکری: که عبارت است از قرار گرفتن جسم در یک وضعیت بی‌حرکت و تمرکز بر یک موضوع خاص فکری و اندیشیدن در مورد آن. این موضوع فکری می‌تواند مربوط به دنیا و یا عقبی باشد. مثلاً اندیشیدن در مورد علوم

مختلف مرسوم در دانشگاه‌ها و اندیشیدن در مورد علت خلقت، خودشناسی، مرگ، حساب و کتابِ آخرت و...

۲۲- مراقبه‌ی احساسی: که عبارت است از قرار گرفتن جسم در یک وضعیت بی‌حرکت و تمرکز بر قلب و ایجاد یک احساس خوب و مطلوب در آن و تداوم تمرکز بر آن حس.

۲۳- روح و روح‌شناسی: که عبارت است از تحقیق و تفحص در مورد ماهیت روح، منشاء و مرجع آن، خصوصیات و ویژگی‌های آن، غایت و مقصد آن، تشابه و تفاوت‌های آن با جسم و روان.

۲۴- روح پزشکی: که عبارت است از شناسایی و درمان بیماری‌های روحی.

۲۵- ارتباط با ارواح: که شامل تلاش برای ایجاد ارتباط با ارواح زندگان و مردگان به صورت مستقیم و یا با واسطه‌ی ابزار و وسایل بوده و این ارواح می‌توانند متعلق به افراد معمولی یا افراد تکامل‌یافته و پاک باشند.

سایکومتری (psychometry)

روان‌سنجی یا روان‌نگری را این‌گونه می‌توان تعریف کرد: استخراج اطلاعات نهفته در حافظه‌ی (نهان) اشیاء، بازسازی اطلاعات تاریخی، اماکن تاریخی و در کشف جنایات، ارتباط با همه‌ی مخلوقات جهان هستی، ارتباط با دنیا و هستی. ارتباط با همه‌ی اشیاء، ابزار و همکاری بهتر آن‌ها که راندمان کمّی و کیفی آدمی را بالا می‌برد. تشخیص بیماری‌ها و تشخیص اصل از بدل هر چیز. در سایکومتری اشیاء موردنظر هستند. اشیاء همه جان دارند؛ هاله دارند و حافظه دارند. «یونگ» نظریه‌ی شعور جمعی را مطرح کرد و گفت هر کسی در اعماق ناخودآگاه خود مستقیماً با این

شعور جمعی در ارتباط است. توانایی سایکومتری یکی از جالب‌ترین و آموزنده‌ترین مقولات فراروانی می‌باشد.

سایکومتری از نظر علمی، دینی و عملی قابل اثبات می‌باشد. دانشمندان توانسته‌اند صدای آوازی را که کوزه‌گر در موقع ساختن کوزه می‌خوانده از آن استخراج کنند. اولین شخصی که روی سایکومتری کار کرد «پروفسور دنتون» است و نیز «دبلیو اچ باتلر» که فراروانشناس مشهوری است و کتابی دارد تحت عنوان «هاله‌بینی» که بخشی از آن به سایکومتری اختصاص دارد. علم فراروانشناسی که به بررسی پدیده‌های ماورایی نشأت گرفته از نیروی ناشناخته‌ی ذهن انسان می‌پردازد؛ نمونه‌ی جدید علومی است که در گذشته در بین مردم به عنوان جادوگری شناخته شده بود. در واقع اصول و قوانین همان است که در دوره‌ی باستان وجود داشته و تنها راه‌کارهای علمی و قواعد کار علمی نکات جدیدی هستند که به آن اضافه شده و این علم را از حالت شفاهی و تجربی به صورت مدرن و تکنیکال تبدیل کرده است. (Psychometry) سایکومتری یکی از نمونه‌های جالب و کاربردی پدیده‌های فراروانی می‌باشد که به عنوان یکی از تکنیک‌های عملی جادوگری در قدیم نیز شناخته شده بوده.

در این تکنیک فرد سایکومتریست با لمس یک شیء می‌تواند به تاریخچه‌ی آن شیء آگاهی یابد از این تکنیک در اداره‌ی پلیس لندن بسیار استفاده می‌شود به این صورت که این افراد با لمس یکی از اشیاء مربوط به یک شخص گمشده محل او را پیدا می‌کنند و یا با لمس آلت قتل صحنه‌ی قتل را مشاهده می‌کنند؛ سایکومتری چنان شایع و فراگیر است که به هیچ وجه قابل انکار نیست و به نوعی حدیث متواتر است. در یک طبقه‌بندی کلی می‌توان انواع پدیده‌های مورد مطالعه‌ی فراروانشناسی را به دو دسته‌ی کلی تقسیم کرد:

۱- مشاهده‌ی فراروانی «Remote Viewing» یعنی مشاهده‌ی اتفاقاتی که در خارج از محدوده‌ی فیزیکی محل ناظر قرار دارند.

۲- «Remote Hearing» به معنای شنیدن اصواتی که در خارج از محدوده‌ی فیزیکی شنونده قرار دارند.

«ویلیام جیمز» می‌گوید: امواج خروشان سطح اقیانوس هرگز آرامش اعماق آن را برهم‌نمی‌زند؛ کسی که متکی به خدا، حقایق بزرگ و معنوی است؛ از تغییرات، فراز و نشیب‌های زندگی دستخوش تشویش و نگرانی نخواهد شد؛ بنابراین این شخص واقعاً متدین، تزلزل‌ناپذیر، فارغ از دغدغه و تشویش است و برای هرگونه وظیفه‌ای که روزگار پیش آورد با خونسردی آماده و مهیّا می‌باشد.

انرژی چیست؟

انرژی، در یک جمله یعنی توانایی انجام کار، در فیزیک نیز این گونه تعریف می‌شود که انرژی باعث وقوع پدیده‌های مختلف در اطراف ما می‌شود. در خلال روز، خورشید روشنایی و انرژی گرمایی تولید می‌کند؛ اما در شب لامپ‌ها با استفاده از انرژی الکتریکی، مسیر خیابان‌ها را برای ما روشن می‌سازند. ماشین توسط بنزین، که یک نوع انرژی ذخیره‌ای است؛ حرکت می‌کند حتی غذایی که ما می‌خوریم حاوی انرژی است. از این انرژی برای کار و بازی استفاده می‌کنیم.

بدین ترتیب همان‌طوری که قبلاً گفته شد انرژی را می‌توان «توانایی انجام کار» تعریف نمود. قوانین انرژی در فیزیک می‌گوید که حالت تعادل ماکروسکوپی یک سیستم با کمیتی به نام انرژی درونی (U) بیان می‌شود. انرژی درونی دارای خاصیتی است که برای یک سیستم منزوی (ایزوله) داریم (مقدار ثابت = U) اگر به سیستم اجازه‌ی برهم‌کنش با محیط داده شود؛ سیستم از حالت ماکروسکوپی اولیه‌ی خود به حالت ماکروسکوپی دیگری منتقل می‌شود و این جریان حیات است.

به ساده‌ترین عبارت می‌توانیم بگوییم که این جریان حیات، صدای خود پروردگار متعال است که در فضا در ارتعاش است. تنها کیفیت خداوند است که همه چیز را

در سراسر کیهان لمس می‌کند و آنچه که ما دریافت می‌کنیم؛ انعکاس صدای سخن خدا است. بنابراین، از موج حیات معنوی که از سرمنشأ الهی در حال منتشر شدن به سوی هر آنچه که در هستی است توسط این جریان موجی، همه چیز را آفریده است و بقاء همه چیز هم توسط او است. در این جریان است که همگان زندگی می‌کنند؛ هستی دارند و به واسطه‌ی همین جریان هم به منشأ و هستی بازمی‌گردیم.

توضیح طبیعت این جریان صوتی ممکن است آسان نباشد؛ نمی‌توان آن را در قالب کلمات تعریف و تشریح کرد. اکنون برای این که تصویری از این جریان موسیقی داشته باشیم باید بدانیم که این جریان فواصل بین ستارگان و سیارگان را می‌پوشاند حتی تا اعماق دوردست جهان‌های بسیار بالاتر. از نظر قوانین انرژیکی وجود ما متشکل از تراکم انواع انرژی است و ما در زندگی فعلی خویش با عملکردهایمان در دو جهت متفاوت می‌توانیم؛ پیش برویم.

هر چه تراکم انرژی و فشار در زندگی کم‌تر باشد؛ شخص آزادتر و رهاتر است و این رهایی با پیروی از قوانین باطنی و نزدیک شدن انسان به لطافت روحی همراه است. هر چه شخص از مسائل معنوی دورتر و وابستگی‌های مادی در او بیشتر باشد؛ از نظر انرژیکی به تراکم و فشردگی هسته‌ی انرژیکی خود نزدیک‌تر می‌شود؛ به طوری که طبق تعاریف فیزیکی وارد سیاه‌چاله‌های فضایی شده و در آن می‌ماند. تراکم در انسان‌ها با آگاهی‌شان صورت می‌گیرد یعنی زمانی که خواسته‌های دنیوی (غیرضروری) بیشتر باشد؛ تراکم هم بیشتر است و هر چه از آمال و آرزوها کاسته شود؛ تراکم کمتر می‌شود. ما انرژی اضافی برای ورود به دنیاهای ناشناخته و سر درآوردن از آن را نداریم.

ترک عادات غیرضروری و ریشه‌کن کردن آنها در فروغ آگاهی انسان تأثیر می‌گذارد. بدین شکل که آگاهی را، از تعمق درباره‌ی خود می‌گسلد و به آن اجازه می‌دهد تا توجه خویش را به چیز دیگری معطوف بدارد؛ دنیای ناشناخته جزء فوق‌العاده ضروری هستی انسان است.

حیات عنصری، تنها شکل زندگی موجود در کره‌ی زمین نیست. هم‌پایه‌ی زمین چیزی وجود دارد که نواحی تاریک است و در این نواحی با عناصری سروکار داریم که فاقد زندگی عنصری هستند. موجودات زنده‌ای که روی کره‌ی زمین حضور دارند و همراه سایر موجودات عنصری جمعیت زمین را تشکیل می‌دهند.

«فبای الاء ربکما تکذبان» پس کدامین نعمت‌های خدا را شما دو تا تکذیب می‌کنید (سوره‌ی الرحمن)

آنها تنها آفریدگانی نیستند که جان دارند؛ معنای جاندار بودن آگاه بودن است. آنها در وجود خویش غیر از تولیدمثل، عمل سوخت و ساز از تجلیات آگاهی و ویژگی‌های حیات بهره‌ورند. موجودات غیرعنصری (غیرآلی)، در مقابل ما موجودات عنصری (آلی) خلق شده‌اند. ما کالبد داریم؛ ولی آگاهی نداریم و آنان کالبد ندارند و آگاهی دارند. تجلیاتی که علت آگاهی محسوب می‌شوند مثل وابستگی عاطفی، اندوه، شادی، خشم و ... است و بهترین آنها عشق می‌باشد.

گونه‌ای عشق که انسان حتی از تصورش عاجز است. موجودات غیرآلی (همزادان) بی‌فایده که شمار آنها زیاد است؛ جلوه‌هایی در درون خود دارند، که برای آن جلوه‌ها معادلی در درون ما وجود ندارند و موجودات غیرآلی دیگر مانند ما هستند؛ بدین معنا که گاه جلوه‌هایی در درون خود دارند؛ که با جلوه‌های خود ما تطبیق می‌کند و قابل بهره‌برداری انسان است. واژه‌ی بهتر به جای بهره‌برداری مبادله‌ی منصفانه‌ی انرژی است.

این مبادله از طریق تجلیات مطابق با آنان صورت می‌پذیرد و آن تجلیات طبعاً در آگاهی سمت چپ انسان جای دارند؛ آن سویی که انسان متوسط هرگز آن را به کار نمی‌گیرد. همزادان، خواهان کانون انرژی بزرگ‌تر هستند و با آن حتی می‌توانند به خود عینیت بخشند. آنها مجذوب انرژی رها شده به وسیله‌ی عواطف و هیجانات می‌شوند. ترس حیوانی چیزی است که بیش از هر چیز دیگر آنان را می‌رباید. این

ترس آن نوع انرژی را که با آنها سازگار است رها می‌کند. تجلیات درون آنها با ترس حیوانی پیوستگی دارد. عشق نیز افزوده بر نفرت یا اندوه و ترس به همان اندازه کارساز است.؟

عشق اسطرلاب اسرار خداست. «عشق یعنی خلاصه کردن عالم خلقت در یک موجود و بزرگ کردن یک موجود تا مقام خدایی»

انرژی را چگونه به دست آوریم؟

کلمه‌ی انرژی را برای اولین بار در سال ۱۸۰۷ توماس یانگ دانشمند انگلیسی به کار برد. در واقع او کلمه‌ی انرژی را از عبارتی یونانی به مفهوم چیزی که در آن توانایی انجام کار وجود دارد؛ گرفت. انرژی چیزی است که، موجب انجام کار می‌شود؛ انرژی با کار و حرکت همراه است. هر قدر ما کار بیشتری انجام دهیم؛ برای انجام آن به انرژی بیشتری نیاز است. انرژی جنبشی نوعی از انرژی است که وابسته به حرکت اجسام است و بستگی به جرم جسم و سرعت آن دارد.

پتانسیل، انرژی ذخیره شده در یک جسم است مثلاً وقتی یک فنر را تحت کشش یا فشار قرار می‌دهید؛ در هر دو حالت در آن انرژی ذخیره می‌شود که با رها شدن فنر این انرژی آزاد می‌شود. وقتی سنگی را در یک ارتفاع قرار می‌دهید در آن انرژی ذخیره می‌شود به طوری که وقتی آن را رها می‌کنید این انرژی آزاد می‌شود. انرژی ذخیره شده در فنر را انرژی پتانسیل کشسانی فنر می‌گویند؛ که بستگی به تغییر طول فنر دارد. انرژی ذخیره شده در سنگ را انرژی پتانسیل گرانشی می‌گویند که بستگی به وزن جسم و ارتفاع آن نسبت به سطح زمین دارد.

هنگامی که توپی را رو به بالا پرتاب می‌کنید، به آن انرژی جنبشی می‌دهید. هر چه بالاتر رود حرکت آن کندتر و انرژی جنبشی آن کم‌تر می‌شود؛ اما انرژی پتانسیل گرانشی آن زیاد می‌شود. وقتی توپ به بالاترین نقطه‌ی ممکن می‌رسد؛ تماماً دارای

انرژی پتانسیل است و انرژی جنبشی ندارد. اگر آیات قرآن را مطالعه کرده باشید و یا با معنای دعاها آشنا باشید؛ حتماً به واژه‌ی پرمعنای نور برخورد کرده‌اید. این نور چیست؟ و چرا این قدر زیاد از آن یاد شده؟ در واقع نور همان انرژی است.

انرژی ماهیت ما انسان‌ها و تمام هستی است. حتماً می‌دانید که نور خصوصیات استثنایی دارد که از جمله‌ی آنها می‌توان به سرعت حرکت آن و عدم تأثیرپذیری این سرعت نسبت به محل شروع حرکت نام برد. البته این نوری که ما می‌بینیم دقیقاً همان انرژی نیست؛ ولی می‌توان از آن به عنوان نزدیک‌ترین شکل به انرژی نام برد.

دانشمندان می‌گویند هر چیزی که به سرعت نور برسد؛ به نور تبدیل می‌شود. این خصلت در انرژی هم هست؛ اما نه دقیقاً. در مورد انرژی به این صورت است که، اگر چیزی در حوزه‌ی یک انرژی قوی قرار بگیرد؛ خصوصیات همان حوزه‌ی انرژی را پیدا می‌کند؛ البته این مهم به آمادگی آن نیز بستگی دارد. یعنی هر چه آن چیز آمادگی بیشتری داشته باشد، شباهت‌های بیشتری به آن حوزه‌ی انرژی پیدا می‌کند. این فرآیند یک فرآیند دفعاتی نیست، بلکه تدریجاً صورت می‌گیرد.

ما انسان‌ها صفات زیادی داریم که این صفات جلوه‌ای از صفات خداوند متعال هستند. حالا هر چقدر ما بیشتر پذیرای انرژی خداوند باشیم؛ بیشتر به او شباهت پیدا می‌کنیم. فکر می‌کنید چرا عشق و عاشقی این قدر در نزد ما انسان‌ها مقدس است. به نظر بنده علت این است که همه‌ی ما در حوزه‌ی انرژی خداوندی قرار داریم که عشق مطلق است. او مهربان‌ترین است. او همه‌ی ما و تمام مخلوقات‌اش را عاشقانه دوست دارد پس طبیعی است که ما هم از این که به او شباهت پیدا کنیم لذت ببریم. همه چیز انرژی است کل جهان را در نظر بگیرید؛ کهکشان‌ها، سیاره‌ها و سپس آدم‌ها و بعد درون بدن‌مان، اندام‌های حیاتی، آن‌گاه سلول‌ها، بعد مولکول‌ها، اتم‌ها و دست آخر هم انرژی.

بنابراین، ظاهراً لایه‌های مختلفی در این دنیا وجود دارد؛ ولی در واقع همه چیز انرژی است. همه‌ی خواسته‌ها و آرزوهای شما نیز از انرژی ساخته شده‌اند و در حال

ارتعاش هستند. اما واقعیت شگفت‌انگیز این است؛ وقتی در مورد چیزی که می‌خواهید فکر می‌کنید و آن فرکانس را تولید و منتشر می‌کنید؛ باعث می‌شوید انرژی چیزی که می‌خواهید نیز با همان فرکانس به ارتعاش درآید و به سمت شما حرکت کند! وقتی روی چیزی که می‌خواهید تمرکز می‌کنید؛ در واقع در حال تغییر ارتعاش اتم‌های آن هستید و باعث می‌شوید آن چیز به سمت شما و برای شما به ارتعاش دربیاید.

آموزه‌های دین اسلام به ما یاد داده است؛ که ذات مقدس پروردگار ماده نیست؛ یعنی فراتر است. هم‌چنین ما می‌دانیم که ذات خداوند متعال قابل شناخت با عقل ما نیست؛ چون عقل ما خود آفریده‌ی خداوند است. ما فقط می‌توانیم اوصاف خداوند را به اندازه‌ی درک خود بشناسیم و از آن بهره‌مند شویم. پس نمی‌توان خداوند را با انرژی مقایسه کرد؛ انرژی نیز خود توسط خداوند خلق شده است. دانشمندان بارها سعی کرده‌اند که موجودات آزمایشگاهی را خلق کنند.

ولی چون آن موجودات زنده دارای روح نبودند؛ تنها زمان کوتاهی دوام آورده‌اند و دچار تباهی شده‌اند. باید بگویم انرژی که به طور طبیعی در جهان وجود دارد برای ادامه‌ی حیات و فعالیت یک موجود زنده کافی نیست. این شامل ما انسان‌ها نیز می‌شود. زمانی که ما به اندازه‌ی کافی از انرژی برخوردار نباشیم، دچار مشکلات روحی، روانی، جسمی و رفتاری می‌شویم.

مشکلات روحی هم‌چون افسردگی، خودکوچک‌بینی، نداشتن اعتماد به نفس و ... مشکلات جسمی مثل سرطان، بیماری قلبی، کم‌خونی، کاهش بینایی و ... اما از همه‌ی اینها بدتر مشکلات رفتاری است. چرا که موجب به‌هم‌ریختگی در جامعه می‌شود. ما برای ادامه‌ی حیات خودمان به انرژی نیاز داریم. پس طبیعی است که وقتی از این نعمت به قدر کافی بهره‌مند نباشیم؛ عملکرد حیاتی جسم ما هم دچار اشکال می‌شود. حتماً برای شما هم زمان‌هایی پیش آمده که دچار پریشان‌حالی شده باشید. در این

مواقع توانایی‌های ما دچار اخلال می‌گردد. نمی‌توانیم درست تصمیم بگیریم. نمی‌توانیم به مانند قبل کارها را با دقت و بدون نقص انجام دهیم.

این دقیقاً همان اتفاقی است که برای سلول‌های بدن ما می‌افتد. آنها نیز در اثر کمبود انرژی، دیگر نمی‌توانند به وظایف خود عمل کنند و اما مشکلات رفتاری که بدترین نوع عکس‌العمل ما نسبت به کمبود انرژی هستند؛ انواع گوناگونی دارند. توسل به زور، تحقیر دیگران، اظهار عجز و ناتوانی از این جمله‌اند. واقعیت این است که در تمام طول زندگی خود، جهان هستی در حال پاسخ دادن به شما بوده، ولی شما تا هوشیار نباشید نمی‌توانید آنها را دریافت کنید. به همه‌ی چیزهای اطرافتان توجه کنید؛ زیرا در هر لحظه از روز در حال دریافت پاسخ‌های‌تان هستید. روش‌های دریافت پاسخ نامحدود هستند. این شما هستید که باید آنها را پیدا کنید.

متأسفانه باید اقرار کرد که بیش از نود درصد ما انسان‌ها دچار کمبود انرژی هستیم. پس همه‌ی ما لااقل دچار یکی از پیامدهای کمبود انرژی خواهیم بود. گفته بودم مشکلات رفتاری بدترین نوع واکنش نسبت به کمبود انرژی است. دلیل این مطلب کاملاً واضح است. این مشکلات رفتاری ارتباطی به مجنون بودن یا عدم هم‌آهنگ بودن با معیارهای عرف ندارد؛ بلکه عبارت است از هر رفتاری که مخالف با فطرت انسان باشد. چه کم و چه زیاد، چه دائمی و چه غیردائمی؛ در هر صورت مشکل رفتاری است.

اگر نسبت به سعادت و بدبختی هم‌نوع خود بی‌تفاوت باشیم؛ دچار مشکل رفتاری هستیم. اگر از معرفت بویی نبرده باشیم؛ دچار مشکل رفتاری هستیم. بیاییم قدری با خود روراست باشیم. کدام‌یک از ما می‌توانیم ادّعا کنیم که هیچ مشکل رفتاری نداریم؟! بهتر نیست به جای این که پیکان بازجویی را به سمت دیگران نشانه برویم؛ این بار جهت آن را به سمت خودمان برگردانیم؟! حالا باید ببینیم چطور می‌توانیم این کمبود انرژی را جبران کنیم. راه‌های مختلفی هست که همه‌ی آنها منشأ الهی

دارند. چون منشأ همه‌ی انسان‌ها الهی است. پس کسب انرژی به غیر از راه‌هایی که منشأ الهی دارند؛ عواقب بدی را در پی خواهد داشت. راه‌های کسب انرژی به دو نوع کلی تقسیم می‌شوند:

۱- راه‌های ابتدایی

۲- راه‌های تکامل‌یافته

راه‌های ابتدایی

در واقع همان فعالیت‌های ابتدایی و حیاتی ما انسان‌ها است. که شامل تنفس، غذا خوردن، ورزش کردن، حضور در طبیعت و ... است. البته هر چه بیشتر به این قبیل فعالیت‌ها اهمیت دهیم، (اهمیت به معنای زیاده‌روی نیست) انرژی بیشتری کسب می‌نماییم. ولی باید موقع انجام هر یک از این اعمال حیاتی تمرکز کافی داشته باشیم مثلاً نباید موقع غذا خوردن، به فکر مشکلات زندگی باشیم یا زمانی که در یک هوای پاک مشغول تنفس هستیم. این نفس‌ها را با تمام وجود بکشیم این روش زندگی باید برای ما به صورت عادت دربیاید؛ تا به تدریج کمبود انرژی‌مان جبران شود.

راه‌های تکامل‌یافته

راه‌هایی هستند که بیشتر به بُعد معنوی ما مربوط می‌شوند. وجه اشتراک تمام این راه‌ها یک چیز است. برقراری یک ارتباط پایدار و عاشقانه با خالق هستی. هر چه که بیشتر خود را بشناسیم توان برقراری یک چنین ارتباطی در ما افزایش پیدا می‌کند. صحبت کردن با خدا، دعا کردن، درددل کردن با او، ستایش او و ... از جمله راه‌های برقراری ارتباط هستند. بدون شک در هر کاری، هر چه ابزار کار بهتر باشد نتیجه‌ی بهتر یا بیشتری بدست می‌آید ولی باید قبل از آن با خود آن کار و ابزار ابتدایی آن آشنایی داشته باشیم. خداوند ما خداوند عشق است خداوند رحمت است. پس اگر می‌خواهیم از او انرژی کسب کنیم باید عاشقش باشیم؛ چون او نیز به ما عشق می‌ورزد.

باید سعی کنیم در همه حال به او بیاندیشیم و از او یاد کنیم. همان‌گونه که عاشق و معشوق مدام به یاد هم هستند. این امر میسّر نمی‌شود؛ مگر این که ما فطرت انسانی‌مان را دوباره بیدار کنیم. بهتر است ما دست از دزدیدن انرژی از هم‌نوعان‌مان برداریم و رو به خالق هستی بیاوریم. هر چه بیشتر به او وابسته شویم؛ بیشتر از دنیا بی‌نیاز می‌شویم. اگر بتوانیم دیدمان را وسعت دهیم و پا از دیوارها و مرزهای بی‌اساسی که برای ما کشیده‌اند فراتر بگذاریم؛ بدون شک چیزهایی را تجربه خواهیم کرد، که تاکنون آنها را معجزه و یا حتی افسانه می‌پنداشتیم. باید پذیرفت که هیچ انسانی نمی‌تواند واقعاً عاشق خالق‌اش باشد؛ مگر این که اول از همه خود را به عنوان مخلوق همان خالق به طور درست و کامل شناخته باشد.

اغلب می‌دانیم که به نفع ما نیست اطراف خود را آکنده از افکار منفی کنیم؛ حتی اگر در وضعیتی باشیم که این تصمیم‌گیری را مشکل می‌سازد. مع‌هذا، وقتی افکار منفی به سوی دیگران منعطف می‌شوند؛ برای ما دشوار می‌شود که ضرر آن را متحمل شویم یا از عادت ایراد گرفتن و قضاوت کردن چشم بپوشیم. چرا؟ چرا که قضاوت در مورد دیگران به ما نوعی احساس قدرت موقت می‌دهد. ولی واقعیت با این نتیجه‌گیری فرق به سزایی دارد. افکار منفی شما مثل تیری نیستند که به شخص دیگری صدمه بزنند. در عوض، مثل بادکنکی می‌مانند که به نخی وصل شده‌اند؛ روی سرتان شناور هستند و این منفی‌بافی، شما را در همان دایره‌ی انرژی خود نگه می‌دارد.

علم و تجربه ثابت کرده افراد مثبت‌اندیش با آرامش بیشتری لحظات را سپری می‌کنند. افکار منفی نوعی تشنّج فکری را در ذهن افراد به وجود می‌آورد؛ که مدام آنها را در ناآرامی غوطه‌ور می‌سازد و فرصت لذت بردن از وقایع، و بودن در کنار اطرافیان را به بدبینی و سوءظن مبدّل می‌سازد. بنابراین، شرط عقل این است که هر فردی برای استفاده‌ی بهینه از فرصت‌ها نهایت تلاش خود را داشته باشد. پس حال که فرصتی به این باارزشی را می‌توان به دست آورد؛ سزا است که در یافتن آن بکوشیم.

مکانیک کوانتوم و کیهان‌شناسی کوانتومی این موضوع را تأیید می‌کنند، که جهان اساساً از فکر به وجود می‌آید و همه‌ی امور دوروبرمان از فکر ساخته شده‌اند! منشأ دنیا نهایتاً ما هستیم و وقتی نیروی درونی‌مان را مستقیماً از راه تجربه درک کنیم؛ می‌توانیم نفوذ و قدرت‌مان را به کار بیاندازیم و به دستاوردهای بیشتر برسیم. هر چیزی را خلق کنیم و هر چیزی را از طریق آگاهی درونی‌مان، که در واقع همان آگاهی جهانی است که دنیا را به حرکت درآورده است؛ بفهمیم.

راه‌های به دست آوردن انرژی و قدرت بخشیدن کدامند؟

۱- انجام دادن فعالیت‌های فیزیکی مانند ورزش و یا یوگا.

۲- مصرف غذاها و نوشیدنی‌های مفید خصوصاً گیاهی.

۳- استفاده و بوییدن روغن‌ها و گل‌های معطر مانند سرو کوهی، اکالیپتوس، کاج، نعنا و سدر، سنبل، گل یاس و مگنولیا.

۴- شنیدن موسیقی و یا در صورت امکان نواختن ساز.

۵- به همراه داشتن سنگ‌های معدنی مفید مانند مرجان، عقیق سرخ، مسی، کهربا، یاقوت زرد، لاجوردی، یاقوت کبود.

۶- حمام معطّر و ماساژ عمیق.

۷- شنیدن موسیقی طبیعی، مثل صدای پرندگان، آب روان، امواج دریا.

۸- رفتن به کلاس‌های مفید و خواندن کتاب‌های آموزنده، حل پازل، جدول و معما، پرورش حافظه‌ی تصویری، نور شمع.

۹- استفاده از رنگ شاد در خانه و محیط کار و پوشیدن لباس راحت.

۱۰- پیاده‌روی در طبیعت، گذراندن وقت با خانواده و دوستان، قرار دادن گیاهان در اطراف محیط خودتان.

۱۱- نگریستن به ستارگان. چرخاندن چشم‌های خود. مراقبه کردن که بینش، بصیرت و توانایی روحی به همراه دارد.

۱۲- بر رؤیاهای خود تمرکز کنید و تصورات خود را بنویسید؛ تفکر کنید؛ به تمرین مراقبه و یوگا بپردازید.

۱۳- همیشه یادتان باشد که شما تنها نیستید؛ خداوند با شما است.

۱۴- اگر آدم خوب باشد و خیرش به دیگران برسد؛ یعنی نیک بیند؛ نیک گوید و نیک‌کردار باشد؛ اول خیرش به خودش می‌رسد.

۱۵- از آنچه که دارید نهایت لذت را ببرید و استفاده کنید و با دیگران نیز سهیم شوید.

۱۶- به طبیعت احترام بگذارید تا طبیعت هر چه را که لازم دارید، در اختیار شما بگذارد.

۱۷- همیشه شکرگذار نعمت‌های خداوند باشید و خطاهای دیگران را ببخشید و فقط به خوبی‌های دیگران و اطرافیان نگاه کنید.

۱۸- دوری از گناهان و انجام کارهای نیک و داشتن ایمان قوی باعث قوی شدن سطح انرژی حیاتی می‌شود.

امواج پرانا

پرانا، ماحصل کلی نیروهایی است که در جهان متجلی هستند؛ پرانا نیروی حیاتی است و تنفس، تجلی ظاهری پرانا! با اجرای روش‌های درست کنترل تنفس می‌توان این ماده‌ی لطیف را در درون، کنترل و جذب کرد. کنترل پرانا کنترل فکر است؛ در واقع فکر بدون پرانا نمی‌تواند عمل کند. پرانا ماحصل انرژی نهفته‌ای است که در جهان و انسان وجود دارد؛ گرما، روشنایی، الکتریسیته و مغناطیس همه تجلیات پرانا هستند. قرارگاه پرانا قلب انسان است؛ نیروی واحدی است که وظایف بسیاری را

انجام می‌دهد، از این‌رو متناسب با وظایفی که انجام می‌دهد، نام‌های مختلفی دارد که عبارتند از: پرانا، آپانا، سامانا، اودانا، ویانا.

هدایت پرانا به وسیله‌ی فکر و تحت کنترل اراده است. نیروی حیاتی مجددی است که می‌توان آن را هشیارانه برای پیشرفت خود یا شفای بسیاری از بیماری‌های غیرقابل‌علاج و یا برای مقاصد مفید دیگر به کار برد. اگر شما به طریقه‌ی کنترل یک موج کوچک پرانا طی اعمال فکری پی ببرید. آن وقت راز پرانای عالم‌گیر بر شما آشکار خواهد شد. پیرو یوگا یعنی کسی که آگاه بر دانش این راز است از هیچ نیرویی بیم ندارد؛ زیرا او بر کلیه‌ی تجلیات نیروهای عالم تسلط یافته. ما نباید خود را به ادراک ماوراء حواس مدیتیشن، تله‌پاتی، پیشگویی و احساسات مافوق بشری محدود کنیم؛ وراء دیدن یا لمس کردن و یا شنیدن، فهم ماورایی حواس جسم است.

اشیاء انعکاسی از ماده هستند که به صورت جرمی از اتم‌های مرتعش و پیوندخورده به یکدیگر در «فضای اتری» تلاقی می‌شود؛ اما آنچه در ذهن مجسم می‌شود باید حیات و زندگی پیدا کند. قدرت خلّاقه‌ی شما باید فعال شود تا جایی که به شرایط لازم دور و بر شما قدرت جذب بدهد؛ و بتواند منابع و شرایط لازم را برای تحقق خواسته‌ها جذب کند. مهم این است که آنچه برای خود تصور می‌کنید؛ باور داشته باشید. موفقیت حاصل اعتماد است.

در این جا باید گفت: ذکر گفتن؛ تعمق یا مدیتیشن یا مدیتراپی یا یوگا با روش تنفس پرانایی باعث می‌شود، در درون ما منبع قدرتمندی ایجاد شود و به طور عمیق ضمیر درونی را باور می‌کنیم. اما متأسفانه، مدیتیشن و حالات ذکر، پیامدهای دراماتیک و گاهی ترسناک را نیز در دوره‌ی کوتاهی از زمان دارد. همان‌طور که گفته شد اگر آگاهی و دانش خود را بالا برده، و از استاد کمک بگیریم؛ می‌توانیم به خوبی تشخیص دهیم و دیگر به اوهامات و خرافات دچار نشویم.

شناخت سنگها و خاصیت آنها در زندگی بشر

سنگ‌های مربوط به ماه تولد

ماه تولد	سنگ‌های مربوط به ماه تولد
فروردین	آمیتیست. کریستال. کارنلین. هماتیت. جاسپر قرمز
اردیبهشت	اون تورین. عقیق آبی. کوارتز صورتی. لاجورد. مالاکیت
خرداد	عقیق خزه‌ای. سنگ سلیمان. کوارتز صورتی. رودونیت. چشم ببر
تیر	سودالیت. جید، اون تورین. عقیق خزه‌ای. رودونیت
مرداد	آبسیدان رنگین‌کمان. کارنلین. اون تورین. کوارتز صورتی. چشم ببر
شهریور	آمازونیت. کوارتز دودی. آمیتیست. کارنلین. چشم ببر
مهر	فلوریت. کوارتز دودی. آمیتیست. کارنلین. چشم ببر
آبان	کارنلین. هماتیت. عقیق آبی. رودونیت. مالاکیت
آذر	سودالیت. کوارتز دودی. آمیتیست. لاجورد. لابرادوریت
دی	آبسیدان لکه برفی. آمیتیست. کریستال. کارنلین. کوارتز دودی
بهمن	آمازونیت. عقیق آبی. کوارتز صورتی. لاجورد. فلوریت
اسفند	آمیتیست. جید. لابرادوریت. فیروزه. فلوریت

انواع سنگ‌ها

نوع سنگ	خواص درمانی روانی	خواص شفابخش
آکوامارین	افزایش قدرت بیان و ضریب هوشی، سودمند برای هنرمندان و موسیقی‌دانان	مخصوص بیماری‌های مجرای تنفسی، برونشیت، ریه‌ها و ناراحتی‌های ناحیه‌ی گردن، افزایش قدرت سیستم دفاعی در بدن و غده‌ی تیموس
آبسیدان رنگین‌کمان	درمان منفی‌بافی و حساس بودن بیش از حد کنترل ضربه‌های احساسی	باعث تسکین عفونت‌ها و التهابات می‌شود و علیه باکتری‌ها مبارزه می‌کند و همچنین ما را در برابر زخم معده محافظت می‌کند
آبسیدان لکه برفی	افزایش قدرت بیان، محافظ در برابر تشویش و اضطراب، برطرف‌کننده‌ی افسردگی	عملکرد روده‌ها را آسان می‌کند و دارای عمل تقویت‌کنندگی بر روی استخوانها، ستون مهره‌ها و قسمت پایین است.
آمازونیت	ایجاد انرژی حیاتی و جنب‌وجوش در طول زندگی	تقویت مغز، اعصاب و شاخه‌های عصبی، آرام‌بخش
کهربا	ایجاد تعادل درونی، افزایش قدرت و اراده	شگفت‌انگیز علیه آلرژی‌ها، اگزما و ناراحتی‌های پوستی
آمتیست	پرورش نیروی خلاقیت و ابتکار، افزایش شهامت، محافظت در برابر فشار عصبی شدید	مخصوص دردهای ناحیه سر، میگرن و فشارهای عصبی و سیستم کلی بدن را بهبود می‌بخشد.
اون تورین	کاهش فشار عصبی، تعادل بخشیدن به احساسات، افزایش استقلال فردی، کمک به شفافیت ذهن	مناسب بیماری‌های چشمی، ریزش اشک و شوره سر، به وسیله‌ی ارتعاشات ملایم این سنگ ناراحتی‌های قلبی و سیستم عصبی درمان می‌شود.
پریدوتیت	محافظت در برابر تأثیرات منفی اطرافیان، تقویت بینش (بصیرت)، مقابله با غم و اندوه	عموماً انرژی خوب بر اصلاح بافت‌ها دارد همچنین برای بیماری‌های اندام داخلی و گردش خون مفید است.

نوع سنگ	خواص درمانی روانی	خواص شفابخش
توپلز آبی	تقویت تنفس، افزایش انعطاف‌پذیری عاطفی ایده‌آل برای هنرمندان و موسیقی‌دانان	صدا را تقویت می‌کند. برای التهابات گلو و گرفتگی صدا موثر است، اعصاب را قوی و افسردگی را درمان می‌کند.
تورمالین	محافظت از شخص، بهبود روابط اجتماعی، افزایش شور و نشاط اجتماعی	اعصاب را آرام و قدرت تمرکز را زیاد می‌کند در ضمن سرطان در مرحله‌ی اولیه‌اش توسط تورمالین مداوا می‌شود.
چشم ببر	از بین بردن احساسات ناخواسته، ایجاد تناسب در نیازهای مادی و جسمی	این سنگ فعال‌کننده‌ی مراکز حرکتی در بدن از جمله استخوانها و مفاصل می‌باشد
رودونیت	تقویت اعتماد به نفس، حافظ نیروی جوانی، تقویت حافظه، آرام نمودن ذهن	اثری بسیار قوی بر شنوایی دارد. شش‌ها را تقویت می‌کند و مناسب برای درمان دیابت نیز می‌باشد در ضمن قدرت فراگیری را افزایش می‌دهد.
سنگ سلیمان	افزایش شهامت، کمک به کشف حقایق، برطرف نمودن استرس و افسردگی	ناخن، پوست، چشم را تقویت می‌کند و از ریزش مو می‌کاهد، این سنگ جریان خون را تقویت می‌کند
سنگ کریستال	محافظت در برابر نیروهای منفی، تأثیر مثبت برای مدیتیشن	مناسب برای قلب، بافت لنفاوی، غدد و جریان‌های خون می‌باشد در ضمن موجب تقویت چشم و ریه نیز می‌شود.
سنگ لاجورد	تقویت بیان، کاهش استرس و درمان افسردگی	تسکین دردهای سر، موثر برای فشار خون بالا
سودالیت	ایجاد نظم و هماهنگی درونی، شهامت و توان برقراری ارتباط با اطرافیان	اعصاب را آرام و موزون می‌کند، تیرویید و غدد دیگر را تقویت می‌کند، محرکی برای مغز و بافت‌های لنفاوی است

نوع سنگ	خواص درمانی روانی	خواص شفابخش
سیترین	مقابله با افسردگی، بهبود نگرش به زندگی	روشنایی و گرمی قلب، رفع افسردگی، عصبانیت و نگرانی
عقیق آبی	تقویت تنفس، افزایش شهامت، تقویت تمرکز، شادی‌بخش	موثر در درمان سردردها، گرفتگی‌های عضلانی
عقیق خزه‌ای	مقابله با افسردگی، حفظ تعادل ذهنی و عاطفی	موثر برای دیابت و متعادل ساختن درصد قند خون
کارنلین	شادی‌بخش، گرمی در برخورد و اجتماعی بودن، تقویت تمرکز، ایجاد تعادل درونی	به پاک کردن و تصفیه کردن دستگاه گوارش کمک می‌کند
فلوریت	از بین بردن تشویش و اضطراب	درمان مخصوص بیماری‌ها و عوارض مغزی و مشکلات ذهنی
فیروزه	تقویت بنیه، محافظت در برابر انرژی‌های منفی، بهبود ارتباطات اجتماعی	کمک به عوارض عملکردهای نادرست کبد و غدد و تقویت چشم‌ها
کوارتز دودی	افزایش خلاقیت و نشاط، ایجاد تعادل در احساسات	مناسب است جهت افراد کم‌انرژی به علاوه برای شکم، کلیه، لوزالمعده و اندام‌های جنسی بسیار مناسب است
کوارتز صورتی	افزایش اعتماد به نفس و تقویت قدرت بیان و خلاقیت، ایجاد آرامش و آسودگی	به عمل تخمدان‌ها و بیضه‌ها در هر دو جنس کمک می‌کند و برای عمل باروری موثر است
گارنت	ایجاد نشاط و انرژی زندگی، مناسب برای مدیتیشن	مناسب جهت دستگاه تولیدمثل، تقویت قسمت میانی ستون مهره‌ها
لابرادوریت	شادی‌بخش، مقابله با افسردگی، تقویت سیستم ایمنی بدن	افزایش عمل مرکز درمانی در بدن، درمان رماتیسم

نوع سنگ	خواص درمانی روانی	خواص شفابخش
مالاکیت	برطرف‌کننده‌ی فشار عصبی، افزایش قدرت بیان	خاصیت تصفیه‌کنندگی، ضد التهاب
مرجان	درمان افسردگی، تقویت‌کننده‌ی قلب، ایجاد آرامش، ایجاد مقاومت و انعطاف‌پذیری	برای بیماری‌های کم‌خونی و همچنین برای ناراحتی‌های عادت ماهیانه مناسب است.
هماتیت	افزایش اعتماد به نفس	درمان واریس، انعقاد خون، بازسازی خون و سلول‌های بدن
جید (یشم)	ایجاد آرامش و خونسردی، افزایش توانایی بیان	نوسانات موزون یشم باعث تعادل در تمامی اعضای بدن می‌شود.
جاسپرقرمز	کاهش استرس، افزایش تحمل و بردباری	مناسب جهت مفاصل، پادرد، استخوان‌ها و کمر

یاقوت ارغوانی (cluster Amethyst)

یاقوت ارغوانی یکی از بهترین سنگهای شفابخش است. خاصیت این سنگ عمدتاً به خاطر این است که می‌تواند هر نوع احساس منفی را از وجود شخص بیرون بکشد و ضمیر او را پاک و شفاف کند. در مورد کودکان می‌تواند اضطراب و آشفتگی ناشی از

بلوغ، یا هر نوع غـم و افسـردگی مربـوط بـه شکسـت تحصـیلی، یـا شـنیدن اخبـار ناخوشایند مثل طلاق یا مرگ، و غیره را در آنها از بین ببرد.

یاقوت ارغوانی در این گونه موارد تمام احساسات منفی را بـه طـرف خـود جـذب می‌کند و به کودک آرامش می‌بخشد. برای بچه‌هایی که ناتوانی‌های گوناگون دارند و یا دچار مشکلات جسمی و روحی هستند چند تکه سنگ یاقوت ارغوانی در اتـاق آنها باعث می‌شود این نیروهای منفی از وجود آنها تخلیه شود و اتاق آنها به یـک وضعیت آرام و متعادل برگردد. بـرای درمـان دردهـای موضـعی، سـنگ یـاقوت ارغوانی را به طور مستقیم به مدت ۲۰ دقیقـه در روی محـل درد یـا اطـراف آن بگذارید تا تسکین یابد.

سنگ یاقوت ارغوانی برای استفاده در کارهای درمانی، برای درمانگران مبتـدی و یـا حرفه‌ای- بسیار عالیست. همچنین کریستال یاقوت ارغوانی برای افزایش حس شادی و نشاط استفاده می‌شود.

یاقوت ارغوانی خوشه‌ای (CATHEDRAL AMETHYST)

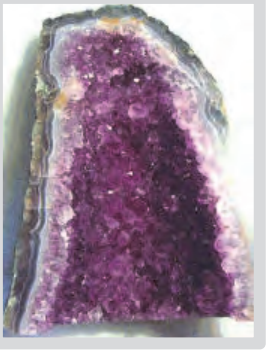

این سنگ انرژی صلح، تعادل، جرأت و قدرت درونی را به ارمغان می‌آورد. همچنـین این سنگ اثر آرام‌بخشی در محیط دارد.

یاقوت ارغوانی کاسدرال (crystal Amethyst)

حضور این سنگ در خانه و یا باغ بسیار عالی است. همچنین این سنگ برای محافظت علیه حمله‌های روانی بسیار مؤثر است و برای استفاده در تله‌پاتی و سایر فعالیت‌های سایکیک نقش بازکننده دارد.

کریستال یاقوت ارغوانی

این نوع کریستال، آگاهی روحانی، مدیتیشن، قدرت فعالیت‌های سایکیک، صلح و آرامش درونی، انتقال انرژی مثبت را افزایش می‌دهد و استرس را از بین می‌برد.

سری متنوعی از سنگ کوارتز بنفش، بنفش کمرنگ و ارغوانی را کریستال آمتیست می‌نامند. این کریستال در طیف رنگی بنفش کمرنگ و بنفش پررنگ قرار دارد و بصورت نوک‌تیز، خوشه‌ای و کاسدرال موجود است.

کریستالها و سنگها از مدتهای طولانی برای درمان، حفاظت و همچنین تزئینات استفاده شده‌اند. امروزه انسان بدلیل کیفیت آرام‌بخشی و انتقال‌دهندگی کریستالها، به سوی

آنها جذب شده‌اند. همچنین خاصیت نمادی (سمبلیک) این کریستالها برای انسانها جذاب است. امروزه همچنین کریستالها در صنعت نیز بیشتر استفاده می‌شوند.

برای مثال، زمانی که شما سنگی را انتخاب می‌کنید که سمبلی از کیفیت نیازهایتان در یک رابطه را دارا می‌باشد، این سنگ اغلب اوقات این کیفیت را در روابط شما به ارمغان می‌آورد.

کریستالها، انرژی را جذب و منتقل می‌کنند. این انرژی قادر به از بین بردن انسدادها، ازبین بردن استرسها، حمایت از مقصدهای جدید می‌باشد. همچنین خاصیت خنثی کردن انرژی منفی و تجدید انرژی را دارا می‌باشد.

سنگهای معدنی (MINERALS)

سنگهای معدنی، قدرتهای درمانی متفاوتی دارند. این سنگها عبارتند از: آزوریت، رز کویر، مالاشیت، کیانیت، کارولیت، همیتسیت و مکسیت. انواع سنگهای معدنی هر کدام قدرت درمانی خود را دارا می‌باشند و برخی از آنها با هم، هم قدرت هستند.

هر سنگ معدنی، در بسامد مخصوص به خود، دارای ارتعاشاتی است و هنگامی که در ارتباط با سایر کریستالهای مرتعش استفاده شوند می‌توانند قدرت یکدیگر را تقویت کنند. در جهان پیرامون ما، نمونه‌های فراوانی از سنگهای معدنی وجود دارند که برای موضوعات بسیار زیادی استفاده می‌شوند.

نمونه سنگهای مالاشیت (Malachite specimens)

این سنگ قدرت فوق‌العاده‌ای برای برانگیختن دید فیزیکی و سایکیک (روانی) را دارا می‌باشد. به تمرکز کردن کمک می‌کند و همچنین در درمان دردهای احساسی

می‌تواند بعنوان همکار شما، در انتقال صلح مؤثر باشد. همچنین این سنگ، سنگ پشتیبان مسافران است.

آزوریت (AZURITE)

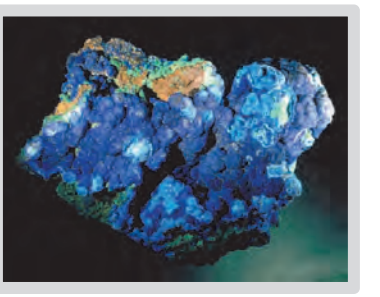

این سنگ در از بین بردن اعتقادات کهنه از سیستم ذهنی بسیار مؤثر و قدرتمند است و شما را به سوی واقعیت بالاتری هدایت می‌کند و فهم عمیق و درک بالاتری از معنای زندگی را برایتان میسر می‌سازد.

عقیق نوار آبی (Blue lace agate)

این سنگ، سنگ آرام‌بخش و ملایم است و در رسیدن به روح برتر شما را کمک می‌کند و به شما یاری می‌رساند.

عقیق نوار آبی سنگی الهام‌بخش است که در رسیدن به تعادل درونی مـؤثر اسـت و در انجام معجزات، از این سنگ استفاده شده است.

کریسوکولا (CHRYSOCOLLA)

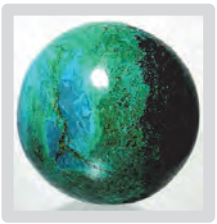

این سنگ برانگیزاننده‌ی آرامش، صلح و صبر اسـت. همچنـین ایـن سـنگ، بـا تعادل درونی و عشق بلاشرط در ارتباط است. و خاصیت ملایمـت و لطافـت را عرضه می‌کند.

هماتیت (HEMATITS)

سنگ هماتیت آرامش ذهنی را فراهم می‌آورد و حافظه و تمرکز را قوی می‌کند. ایـن سنگ همچنین باعث بالا رفتن فرایند منطقی ذهن می‌شود.

کارولیت (CARROLLITE)

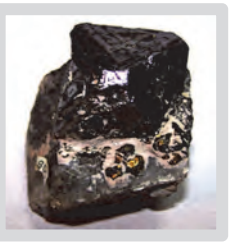

این سنگ بر ضد حمله‌های روانی استفاده می‌شود و همچنین قادر است هاله را قوی کند.

رز کویر (DESERT ROSE)

این سنگ قدرت فکر کردن و دید ذهنی را روشن می‌کند، و همچنین ادراک را قوی می‌سازد و ذهن را آرام می‌گرداند.

کیانیت (KYANITE)

این سنگ هیچگاه به پاکسازی نیازی ندارد و انرژیِ منفی را به خود جذب نمی‌کند. این سنگ آورنده‌ی صداقت و وفاداری، راستگویی و آرامش است و

همچنین به رویاها (خوابها) کمک می‌کند. همچنین این سنگ یک انتقال‌دهنده‌ی انرژِی فوق‌العاده است.

یشم سبز

یشم سبز یا «سنگ تسکین‌دهنده‌ی احساسات» را به راحتی می‌توان برای بچه‌ها تهیه کرد و مثل جواهرآلات معمولی مورد استفاده قرار داد. بچه‌های حساس و هیجانی، اغلب به یک وسیله‌ی محافظت‌کننده احتیاج دارند که همراهشان باشد و از این طریق مطمئن شوند که احساساتشان بر آنها غلبه نمی‌کند و آنها را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد. این سنگ اعتماد به نفس، و اتکا به خویشتن را در بچه تقویت می‌کند. یشم سبز به فرد ایمان می‌بخشد تا در زندگی به تک‌تک آرزوهای خود برسد.

چشم ببر

سنگ «چشم ببر» با لایه‌های نازک قرمز رنگی که در آن وجود دارد هنگامی‌که به سمت جلو و عقب تکان داده می‌شود نور را در مسیر معینی منعکس می‌کند و به

نظر می‌رسد چشم یک ببر به شما خیره شده است! اجازه دهید کودکتان نیروی این سنگ را کشف کند. این سنگ برای بچه‌هایی که از نظر روحی سرکوب شده‌اند بسیار خوب است و قوای روحی- روانی آنها را تقویت می‌کند.

کوارتز سرخ

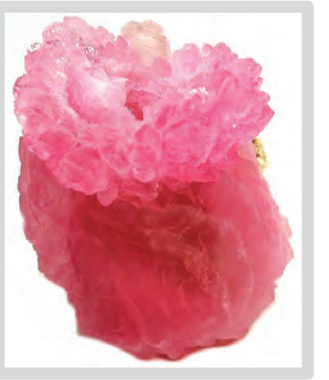

کوارتز سرخ یا «سنگ عشق و دوستی» یکی دیگر از سنگ‌های چندمنظوره‌ی شفابخش است به ویژه برای کودکانی که احساسات آزاردهنده و یا تمایلات پرخاشگرانه دارند. کوارتز سرخ می‌تواند زخم‌های یک قلب شکسته را که در اثر رودررویی با واقعیتی تلخ و خشن، آسیب‌دیده است التیام بخشد.

کوارتز سرخ برای بچه‌هایی که بی‌قرار و بسیار فعال هستند و مبتلا به تشویش و نگرانی، ترس، اضطراب، دلواپسی و بسیاری از اختلالات روحی دیگر هستند آرامش را به ارمغان می‌آورد.

برخی فواید عصب‌شناسی نیز دارد. یعنی اگر این سنگ را در بالای مراکز عصبی مربوطه نگه داریم، گرفتگی عضله را از بین می‌برد و عضله شل می‌شود. در مورد قلب‌های جوان، کوارتز سرخ می‌تواند کمک کند تا چاکراهای قلب باز نگه داشته شود، و به قلب حیات می‌بخشد و آن را حفظ می‌کند. این سنگ انرژی‌های خوب را وارد قلب کرده و از ورود انرژی‌های بد جلوگیری می‌کند

کوارتز شفاف

کوارتز شفاف یا «سنگ شفابخش» نوعی کریستال است که برای همه نوع درمان بکار می‌رود. هر سنگ کوارتز در واقع نیرو و انرژی خاصی دارد و از خاصیت شفابخشی ویژه‌ای برخوردار است.

وقتی که کودک تکه‌ای از سنگ را در دست می‌گیرد، انرژی آن یا خیلی آهسته تخلیه می‌شود یا خیلی سریع و ناگهانی. در حین خالی شدن انرژی سنگ، کودک احساس می‌کند که گویا در معرض یک شوک الکتریکی ملایم قرار گرفته است. همین انرژی طبیعی، کافی است که هرگونه احساس ناراحتی و غم را از کودک دور کند و حالت منفی احساسی در او تغییر کند و احساس شادابی و نشاط کند. اگر کسی چندین تکه از این سنگ را به همراه داشته باشد انگار از انواع مختلفی از سنگهای شفابخش را به همراه دارد زیرا هر تکه از سنگ کوارتز شفاف دارای خاصیت درمانی خاصی است و او می‌تواند از آنها در موارد و موقعیتهای گوناگون استفاده کند. مجموعه‌ی این سنگها همچنین برای سازماندهی افکار پراکنده و از بین بردن نیروهای منفی مفید هستند.

سنگ شفاف (حجرالبرق)

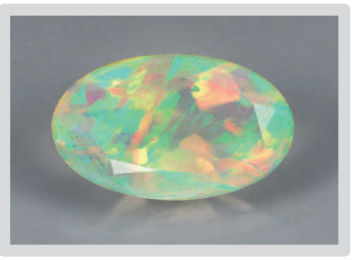

حجرالبرق یا «سنگ رهبری» یک سنگ تقویت‌کننده و نیرودهنده است که انرژی قلب را احیا می‌کند و میان انرژی‌های زنانه و مردانه در بدن تعادل ایجاد می‌کند. این سنگ سبز رنگ است و بسیار دوست داشتنی و محافظ قلب است. بسیاری از بچه‌هایی که خجالتی، ترسو و مطیع و سربه زیر هستند، برای بازیابی اعتماد به نفس نیاز به چنین سنگی دارند. این سنگ به شخص کمک می‌کند تا فعال باشد و کارش را آنطور که خودش می‌خواهد شروع کند و خلاصه ابتکار عمل را در دست می‌گیرد و بچه‌هایی که دچار تنگی نفس هستند، به سوی این سنگ جذب می‌شوند زیرا این سنگ ریه‌ها را باز می‌کند و باعث می‌شود احساس سبکی و آرامش کنند.

لعل بنفش

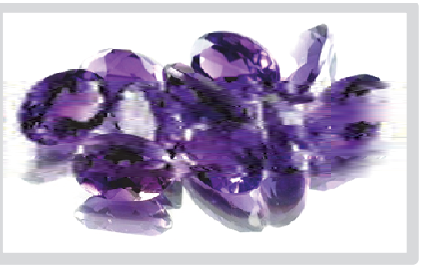

لعل بنفش یا «سنگ شفادهنده» بدبینی و منفی‌گرایی را از وجود فرد دور می‌کند و به او صفا و پاکی می‌بخشد. این سنگ احساس حقارت و خودکم‌بینی را در فرد ازبین

می‌برد و به او یک چشم‌انداز معنوی می‌بخشد. آرامش و صبر را در شخص افـزایش می‌دهد و قلب را سبک می‌کند.

اشک سرخپوست

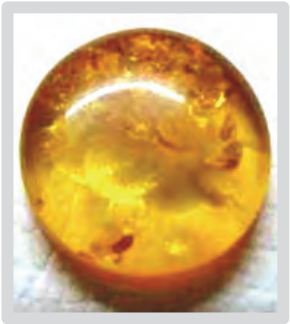

اشک سرخپوست یا «سنگ غم» خیلی تیره است ولی در عین حال نور را از خود عبـور می‌دهد، اگر شما تکه‌ی کوچکی از آن را جلوی نور نگه دارید می‌توانید همچون شیشـه، طرف دیگر را ببینید. به هرحال، اگر شـما از سـنگ اشـک سرخپوسـت بـرای جـذب احساسات منفی استفاده کنید، خواهید دید که قسمتی از فضای درونی آن تیـره و کـدر می‌شود و گاهی اوقات بعد از برطرف شدن غم و اندوه، دوباره شفاف می‌گردد.

کهربا

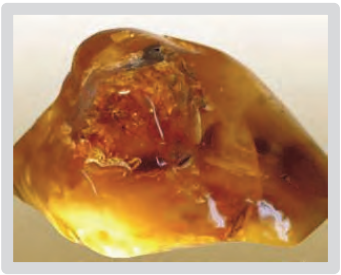

کهربا یا «سنگ آرامش‌دهنده» نوعی کریستال است که به اعصاب شـخص آرامـش می‌بخشد. انرژی‌های منفی را از فرد دور می‌کند و او را تشویق می‌کند که زنـدگی را

زیاد سخت نگیرد. این سنگ همچنین در طی مراقبتهای بعد از عمل جراحی می‌تواند آرامش‌دهنده‌ی هیجانات و عواطف باشد.

لاجورد

مزاج لاجورد، گرم و خشک می‌باشد، ناراحتی‌های سینه و گلو و خلط را درمان می‌نماید، خصوصاً دافع بیماری‌های سوداوی بوده و بیماریهای سوداوی قلب را درمان میکند. تقویت‌کننده‌ی قلب می‌باشد و نکسیر «خونریزی معده و دل» را بند می‌کند و سرمه‌ی آن بیماری‌های چشم را درمان نموده و برای آب مروارید و اشک چشم مفید می‌باشد. اعصاب چشم را درمان نموده و از افتادن پلکها جلوگیری می‌نماید.

خواص سحری: اگر لاجورد را به گردن بچه‌ها بیندازیم خوف را از آنها دور نموده و آنان را حفاظت می‌کند. استفاده از انگشتری آن خوف و ترس را از آدمی دور ساخته و به آدمی آرامش می‌دهد.

مهم‌ترین خواص لاجورد:

۱- تسکین دردهای سر

۲- موثر برای فشار خون بالا

۳- تحریک‌کننده‌ی قوای ذهنی

۴- تقویت‌کننده‌ی قوه‌ی درک شهودی

سنگ لاجورد یا «سنگ موازنه‌ی روحی» یک متعادل‌کننده‌ی باور نکردنی برای کودکانی است که قابلیتهای روانی فوق‌العاده‌ای را از همان دوران اولیه‌ی زندگی خود نشان می‌دهند. رنگ آبی تیره‌ی این سنگ باعث تحریک هوشیاری و خودآگاهی و پالایش بصیرت معنوی در کودک می‌شود. سنگ لاجورد زمینه را برای قبول خود و پذیرش نعمت‌هایی که به او ارزانی شده است آماده می‌کند و به کودک کمک می‌کند که به آگاهی معنوی برسد. این سنگ دارای قدرت‌های محافظ است و همه‌ی حس‌های روحی روانی را تحریک می‌کند و از همین رو بسیار ارزشمند است.

طریقه‌ی استفاده: یک قطعه سنگ لاجورد را درون مقداری آب ولرم قرار داده و زمانی که آب سرد شد، آب را بر روی صورت، کف دست‌ها و کف پاها ریخته و سنگ را نیز بر روی چشم سوم خویش بگذارید. (در مکانی آرام بر روی زمین دراز کشیده و کف دست‌ها به سمت بالا باشد). پس از مدتی، گرم شدن سنگ را احساس خواهید نمود. بهتر است این روش در هنگام ظهر انجام شود و هنگامی که احساس گرم شدن سنگ به وجود آمد، ده دقیقه‌ی دیگر نیز به همان حالت باقی بمانید. هنگامی که سنگ لاجورد را بر روی چشم سوم خویش قرار می‌دهید، به کسب انرژی‌های مثبت و آرام‌بخش کمک می‌نماید.

عقیق سرخ

سنگ عقیق یا «سنگ عزت نفس»: برای تقویت حس احترام به نفس و ارزش قائل شدن برای خویشتن به کار می‌رود. رنگ‌های نارنجی تیره‌ی این سنگ به خوبی بیانگر نیروی تقویت‌کننده‌ی چاکراهای اول و دوم و سوم در این سنگ است و باعث حس امنیت و عشق به خویشتن می‌شود.

رگه‌های صورتی رنگ موجود در این سنگ، عشق و علاقه را در بین والدین و فرزند تقویت می‌کند. این سنگ همچنین برای بیماری‌های پوستی از جمله آکنه بکار می‌رود. برای این کار باید سنگ را در بالای پوست نگه داشته و برای مدت چند دقیقه بصورت دایره‌وار حرکت دهید.

انرژی‌های موجود در سنگ عقیق قرمز دارای اثرات شفابخش زیر می‌باشد:

درمان بیماری‌های کمردرد، پادرد، استخوان‌درد و همچنین دردهای ماهیچه‌ای، درمان استرس، اضطراب، میگرن، انواع سردرد و بیماری‌های عصبی مناسب و مفید است. چرا که حرکت فوق‌العاده‌ی آن باعث گردیده است که مدارات و ذرات شفابخش را به سوی خویش جذب نموده و تشکیل یک انرژی شفابخش قوی دهد.

شما می‌توانید با کمی تمرکز، امواج ساطع شده از این سنگ را به رنگ سبز مشاهده کنید. این انرژی در عقیق قرمز همیشه به رنگ سبز است.

طریقه‌ی استفاده: یک قطعه سنگ عقیق قرمز را به مدت ده دقیقه داخل مقداری آب نمک قرار داده و پس از آن عقیق را خارج نموده و به مدت پنج دقیقه در آفتاب بگذارید. سپس آن را به مدت ده الی پانزده دقیقه بر روی محل درد قرار دهید. این عمل را روزی یک الی دو بار تکرار کنید. چنانچه سه بار محل درد داغ شد، نشانه‌ی بهبودی می‌باشد و دیگر نیاز به انجام این روش نیست.

بهتر است در این مدت استراحت نموده و محل درد تکان نخورد؛ چرا که منجر به خارج شدن انرژی‌های درمانی می‌شود (داغ شدن محل درد گویای انجام عمل شفادرمانی می‌باشد). این سنگ دارای خواص درمان استرس، اضطراب، میگرن، انواع سردرد و بیماری‌های عصبی است. سنگ عقیق قرمز دارای انرژی مغناطیسی است. این انرژی چنانچه سنگ عقیق قرمز تراش خورده باشد، ضعیف است و فقط در صورتی که سنگ تراش نخورده باشد، جهت درمان استرس، اضطراب، میگرن، انواع سر درد و بیماری‌های عصبی مفید است. در این روش وجود انرژی درمان و تلقینات مثبت نیز موثر است

جید

گردنبند شفادهنده از سنگ جید (اصل) و عقیق چشمی (صنعتی)

خواص درمانی: ایجاد آرامش و خونسردی، افزایش توانایی بیان.

خواص شفابخش: باعث تعادل در تمامی اعضای بدن می‌شود. ناراحتی‌های مربوط به اندام‌های دستگاه گوارشی که شامل شکم، کیسه صفرا، معده، کبد، طحال است را بهبود می‌بخشد.

کوارتز شیری

گردنبند کوارتز شیری یا سنگ (شفابخش اعظم)

خواص و فواید کوارتز شیری (شفاف): کوارتز فوق کوارتز شیری می‌باشد که به جهت زیبایی بیشتر به رنگ صورتی ارائه می‌گردد.

امروزه به طور وسیعی از کوارتز شیری در درمان استفاده می‌کنند. لذا به آن کوارتز شفابخش اعظم نیز می‌گویند.

کوارتز شیری در هر جای بدن که قرار گیرد، انرژی آن قسمت را فوق‌العاده افزایش می‌دهد. لذا برای رفع خستگی و ترمیم و بازیابی قوا بسیار مناسب است.

کوارتز شیری سیستم عصبی بدن را تقویت می‌کند و غدد و هورمون‌ها را فعال و تنظیم می‌نماید. رومیان نیز در گذشته برای کاهش تب، درد و ورم از آن استفاده می‌کرده‌اند به طوری که هنگام تب قطعه‌ای کوارتز را روی زبان بیمار می‌گذاشتند.

گذاشتن قطعه‌ای از کوارتز شیری را در محل کار و خانه سفارش می‌کنند زیرا علاوه بر دفع نیروهای منفی از محیط، سبب تعادل روح و تحرک و پرانرژی شدن بدن می‌شود.

گارنت (حجرسیلان- نارسنگ)

گردنبند از سنگ شفادهنده گارنت (حجرسیلان- نارسنگ)

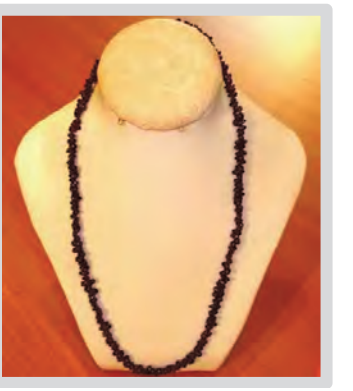

خواص جادویی: سنگ وفور و باروری خوبی است.

اگر به عنوان هدیه باشد یک نماد خوشی و وفاداری به شمار می‌رود. برای قاعدگی زنان خوب است. در برابر دزدها محافظ است. سیستم انرژی را متعادل می‌کند و

میل‌ها را برمی‌انگیزد. اگر هنگام خواب این سنگ همراهتان باشد شما می‌توانید رویاهایتان را به خاطر بیاورید.

از دیگر خصوصیات: دریافت خوشی، نیرو، دارایی و ثروت، صلح، بردباری، اصرار، تمایلات نفسانی، تطهیر، تیز شدن ادراکات، قوی شدن بدن و بالا رفتن تحمل، کمک به کالبد عاطفی.

رودونیت

گردنبند بسیار زیبا از سنگ شفادهنده‌ی رودونیت

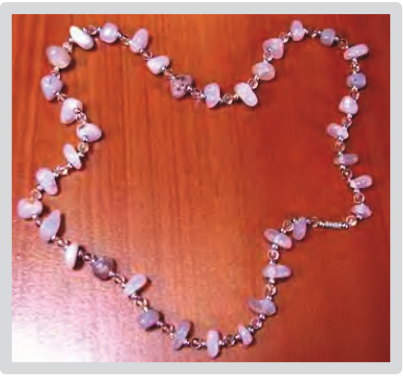

هم شفادهندگی و هم زیبایی رودونیت که به رنگ صورتی کثیف در طبیعت یافت میشود، باعث تقویت اعتماد به نفس و حفظ نیروی جوانی شده و همچنین تأثیری بسیار قوی بر شنوایی دارد.

رودونیت: تقویت اعتماد به نفس، حفظ نیروی جوانی، تقویت حافظه، آرام نمودن ذهن، اثری بسیار بر شنوایی دارد. شش‌ها را تقویت می‌کند و مناسب برای درمان دیابت نیز می‌باشد در ضمن قدرت فراگیری را افزایش می‌دهد.

آبسیدان لکه برفی

دستبند بسیار زیبا از سنگ شفادهنده آبسیدان لکه برفی

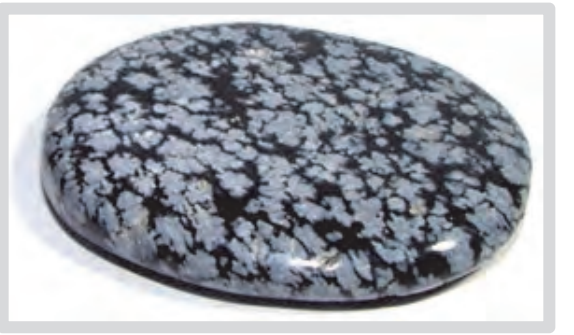

آبسیدان لکه برفی، به رنگ صد و یک سگ خالدار می‌ماند، که جهت محافظت بدن در برابر تشویش و اضطراب بکار میرود.

از دیگر خصوصیات: افزایش قدرت بیان، محافظت در برابر تشویش و اضطراب، برطرف‌کننده‌ی افسردگی. عملکرد روده‌ها را آسان می‌کند و دارای عمل تقویت‌کنندگی بر روی استخوان‌ها، ستون مهره‌ها و قسمت پشت است.

شناخت بهتر چاکراها

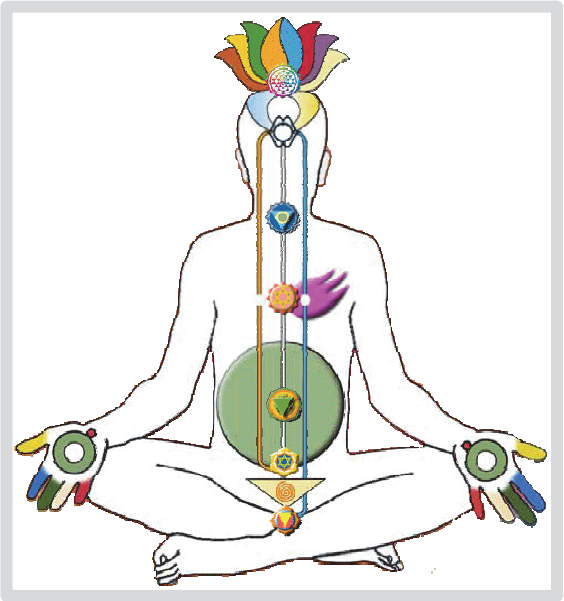

مرکز اول: چاکرای مولادهارا

جایگاه فیزیکی: مولادهارا در پایینی‌ترین استخوان لگن خاصره و اطراف پروستات قرار دارد.

عنصر: زمین و کربن

خواص این چاکرا: سادگی، فرخندگی، معصومیت، دانایی، طهارت، حس جهت‌یابی، تعادل، نشاط و پاکی.

دلایل مسدود شدن این چاکرا: شهوت‌رانی، هرزگی، اعمال تانتریک چپ، اعمال منافی عفت در ملإعام و ...

نقاط مربوط به این چاکرا: پروستات، بیضه، دهانه‌ی رحم، لوله‌ی ارتباطی رحم به تخمدان و ...

همان طور که در قسمت سیستم ظریف بدن شرح داده شد. مولادهارا در ابتدای کانال سمت چپ قرار گرفته است. یعنی ریشه‌ی همه‌ی احساسات انسانی، هرزگی، شهوت‌رانی و هرگونه سوء استفاده بیش از حد مجاز یا غیرمجاز، مثل تشکیل حرمسراها و روابط خلاف، سبب ضعیف شدن این مرکز می‌شوند. این اعمال نه فقط بیماری‌های تناسلی را بوجود می‌آورند، بلکه ریشه‌ی بسیاری از بیماری‌های روانی و فرسودگی کلی سلول‌های بدن انسان نیز می‌باشند.

احساس گناه و عذاب وجدان بدنبال اعمال غیرمجاز عامل دیگر بیماریهای روحی و جسمی بشر می‌باشد. برای بهتر توضیح دادن این مرکز، می‌توان عالم ناخودآگاهی را به یک درخت تنومند تشبیه کرد، این درخت از هفت مرکز انرژی و سه کانال تشکیل شده است.

این سه کانال و مرکز اول، مستقیماً به مرکز هفتم یا مرکز هزار گلبرگ «ساهاسرارا» متصل می‌شوند. هر یک از این هفت مرکز، تأثیر بسیار بارزی در تکامل انسانها دارند. خداوند متعال برای هر یک از این مراکز در زمانهای متعدد پیامبران و مظاهران الهی خاصی را به منظور تکامل و رشد بشریت تعیین و منصوب کرده است. در علم پزشکی این مراکز را بنام پلاکسوس می‌شناسند. آنها در انتقال پیامها، از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر، در کل سیستم عصبی بدن رُل مهمی را بازی می‌نمایند. می‌توان این هفت مرکز را به هفت روز خلقت جهان نیز تشبیه کرد.

عدد هفت در خیلی از ادیان و فرهنگها، از جمله در کشور ما دارای اهمیت ویژه‌ای می‌باشد، مثل هفت خان رستم یا هفت شهر عشق که در بین مردم مشهور هستند این مراکز مثل منشورهای بلوری می‌مانند که نور الهی را از بدو تولد تا آخرین روز زندگی به عناوین مختلف، به ما منعکس می‌نمایند. مولادهارا در پایین‌ترین قسمت استخوان لگن خاصره قرار گرفته است. در زبان سانسکریت «مولا» بمعنای ریشه و

«دهارا» بعنوان حامل و حفاظت‌کننده می‌باشد. این مرکز زیر کندالینی قرار گرفته و حامل و محافظ آن می‌باشد.

تنها راه رسیدن به این مرکز از طریق کانال چپ یا کانال ماه «احساسات ما» می‌باشد. این مرکز در همه‌ی موجودات زنده‌ی روی زمین موجود است. بقاء زندگی در روی زمین مدیون فعالیتهای فیزیولوژیکی این مرکز می‌باشد. مولادهار، از یک گل با چهار گلبرگ تشکیل شده است. عدد چهار بنیان، سیستم ظریف بدن ما را تشکیل میدهد، این عدد بطور تصادفی و یا اتفاقی انتخاب نشده است، بلکه از قدیم‌الایام همواره مورد توجه عرفا و دانشمندان ایرانی و خارجی مثل پیلاتو، یونگ و سایرین بوده است. همانطور که می‌دانید بسیاری از بناهای باستانی و معماری بر چهار ضلع، که همان مربع می‌باشد، ساخته شده‌اند.

طبیعت هم از چهار فصل تشکیل شده است، همانند چهار جهت اصلی، چهار قسمت ماه و همچنین کربن که پایه شیمی آلی را تشکیل میدهد، دارای چهار ظرفیت می‌باشد. میتوانیم حتی، بدن خود را هم در چهار بخش اصلی تعریف کنیم. تن، فکر، احساس و انرژی ظریف که با هم چهار ستون زندگی انسانها را تشکیل می‌دهند. صلیب و سواستیکاء نیز هر دو دارای چهار ضلع می‌باشند. مظهر و الهه مرکز اول «شیری گنشاء» می‌باشد. او را در متولوژی هند با چهار بازو نشان میدهند. خواص مربوط به این مرکز هم دارای چهار آیفیت مهم می‌باشد که عبارتند از: پاکی، معصومیت، خرد و آگاهی و به طوری که مشاهده می‌کنید عدد چهار چه از نظر عرفا و چه از نظر ادیان معتبر یا دانشمندان و معماری کهن و همچنین در طبیعت، همواره نقش بارزی ایفا کرده است. به همین جهت نیز صلح درونی، وجود مرکز مولادهارا را آغاز زندگی در روی زمین می‌داند.

اگر ما خواص بارز این مرکز را مطالعه نماییم، خواهیم فهمید که بدون وجود این مرکز ما حتی قادر به ادامه‌ی حیات و یا تولیدمثل نخواهیم بود. این مرکز مهمترین

مرکز بدن ما انسانها را تشکیل میدهد. معصومیت یکی از صفات بارز این مرکز می‌باشد، که آن هم بطور طبیعی از طرف خداوند در بنیان هر شخص نهاده شده است. بنابراین معصومیت یک غریزه‌ی طبیعی و خودجوش است و بدون خواست و یا اراده‌ی ما جلوه می‌کند. خصایص معصومیت، درست همانند رفتار طبیعی کودک است که از خواست و آرزوهای بزرگسالان مبرّی است.

معصومیت هر کودک پایه‌ی خرد و دانایی طبیعی او می‌باشد و براحتی قابل پایمال شدن و یا از بین رفتن نیست. توسط این معصومیت است که کودک می‌تواند بزرگسالان را حتی از رخداد بعضی از سوانح آگاه نماید، این همان آگاهی است، که همه‌ی حیوانات هم از آن بهره‌مند می‌باشند. مثلاً نوزاد هر موجودی بطور طبیعی میداند، که بایستی از شیر مادر خود تغذیه کند، آنها می‌توانند اعتراض و خوشحالی درونی خودشان را با زبان بی‌زبانی به ما بفهمانند، اگر طفلی بدون نفوذ دیگران و اطرافیان به زندگی خویش ادامه بدهد، در هر حال تبدیل به انسانی کاملاً آگاه، متعادل و آزاد خواهد شد

ولی متأسفانه ذهنیت والدین روند رشد طبیعی کودک را تغییر می‌دهد. این تغییرات به مرور معصومیت، خرد و دانایی ذاتی کودک را کمتر کرده و ازبین می‌برد.

معصومیت جوهر طبیعی و خدادادی است که رفتار و اعمال ناشایست و غیرمجاز می‌توانند روی آن را مثل گرد و غبار بگیرند. بیدار شدن کندالینی مثل آتشی است زیر خاکستر، که با درخشش خود، مرکز اول «مولادهارا» را ارشاد و احیاء خواهد کرد. توسط این احیاء ما قادر خواهیم بود ازدست‌رفته‌های باارزشمان را که همانا معصومیت، پاکی و صداقت می‌باشند، را مجدداً احیا کرده و به تعادل برگردانیم.

زندگی دوباره بخشیدن به، پاکی و معصومیت، نشاط‌آور و لذت‌بخش است. هرگز نمی‌توانید، به کسی آزار و اذیت برسانید، حس آزادی که از آن نشأت می‌گیرد به اشکال مختلف در ظاهر و باطن ما نمایان می‌شود. چنین انسان تحقق یافته یا ارشاد

شده‌ای به هر جایی برود یا به کاری اقدام نماید، فقط آرامش خاطر را برای دیگر افراد بوجود می‌آورد. اگر با کسی ملاقات نماید، یا در هر کار اجتماعی شرکت نماید، اطرافیان و اشخاص نزدیک به او نیز این مسرّت و نشاط را کاملاً احساس می‌نمایند.

متأسفانه به دلیل سوءاستفاده از معصومیت و پاکی، در این کره‌ی خاکی، مشکلات بزرگی در درون جامعه و در صلح جهان بوجود آمده است. به جرأت می‌توان گفت آنچه تابحال اتفاق افتاده نتیجه‌ی بی‌احترامی به معصومیت و پاکی انسانها بوده است. اگر ما قدرت آنرا داشته باشیم که این پاکی را دوباره برقرار نماییم، ریشه و بنیان فساد نیز به خودی خود کنده خواهد شد. دیگر نیازی به اسلحه‌های مرگبار و مدرن برای نابود کردن تروریستها، جانیان و دشمنان بشریت پیدا نخواهیم کرد، با به دست آوردن مجدد معصومیت و پاکی در من و شما تمام این مسائل به خودی خود حل خواهند شد. اغلب تعصب‌ها و افراط‌های فناتیکی ما باعث از بین رفتن پاکی و معصومیت درونی ما می‌شوند.

با از دست دادن پاکی و معصومیت در مرکز اول، نمی‌توانیم در جهان صلح برقرار کنیم، در این دنیای متلاطم و مشوش خیلی مهم است که هر کسی معصومیت و برائت و پاکی خویش را حفظ نماید چرا که با ارشاد این مرکز و توسط کندالینی خودمان می‌توانیم بر فسادهای اخلاقی و اجتماعی و بر قتل و جنایت و خونریزی در جهان، بدون هیچ‌گونه وسیله و جنگ‌افزار مدرن مبارزه کنیم.

تنها برائت و پاکی ماست که این جهان را نجات خواهد داد. هر مطلبی که نوشته می‌شود و یا بیان می‌شود، در هر لحظه از زندگی، بایستی با نهایت توجه از معصومیت و پاکی خویش و دیگران مراقبت کنیم. برای تمامی دردهای امروزه‌ی بشریت فقط یک دارو و یک راه علاج وجود دارد و آنهم معصومیت و پاکی می‌باشد. با آشنائی بیشتر با این مرکز دریافتید که این مرکز از چه اهمیّت والائی برخوردار می‌باشد و برای حفاظت و صدمه نخوردن این مرکز که ریشه‌ی ما می‌باشد از چه کارهائی باید

پرهیز کرد. دریافتید چه کارهائی این مرکز مهم را آلوده می‌کنند، ما باید این مرکز را پاک نگه بداریم زیرا که او حفاظت‌کننده‌ی ما در درونمان «کندالینی» می‌باشد.

توسط بیداری کندالینی و پاک نگهداشتن مرکز اول به معصومیت از دست رفته‌ی خودمان دست پیدا خواهیم کرد. حراست از این مراکز همانند شاه‌کلیدی است که تمام درب‌های بسته را به روی شما باز خواهد کرد.

کندالینی

کندالینی قدرت امیال پاک هر انسان است، همانند فنری می‌باشد که سه دور و نیم به دور خویش پیچیده است. بطور غیرفعال و نهفته در انتهای ستون فقرات و مابین استخوان مثلث شکلی بنام اُ ساکرُم (استخوان مقدس) قرار گرفته است.

استخوان مقدس از کنار
(اُ ساکرُم)

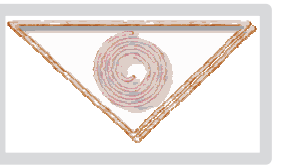

نماد کندالینی

استخوان مقدس از روبرو
(اُ ساکرُم)

زمانی که این نیرو در وجود ما ارشاد می‌شود، در کانال مرکزی (سوشومنا) شروع به حرکت میکند و بعد از عبور از شش چاکرا وارد مخچه و قسمت تحتانی مخ یعنی منطقه‌ی لیمبیک شده و بدین ترتیب مغز را روشن می‌نماید و از (براهماراندهارا) یعنی از ملاج سر به بیرون فوران میکند و این عمل باعث برقراری ارتباط بین نیروی فردی با نیروی کائنات یا همان نیرویی که بشر را از نیستی به هستی آفریده است، می‌شود.

«ما این ارتباط را تحقق نفس یا خودپردازی می‌نامیم».

نشانه و اثر این اتحاد را که مابین ما و خالق ما برقرار شده است بصورت «نسیمی خنک» در کف دستها، صورت، پاها و همچنین دیگر اعضای بدنمان احساس می‌کنیم.

ما امروزه می‌دانیم که هزاران نفر که طالب حقیقت بوده‌اند، بیداری کندالینی را عملاً تجربه نموده‌اند و هم‌اکنون بیش از ۶۵ کشور دنیا با صلح درونی آشنایی دارند و با بیداری کندالینی به نیروی بیکران کائنات پیوند خورده‌اند.

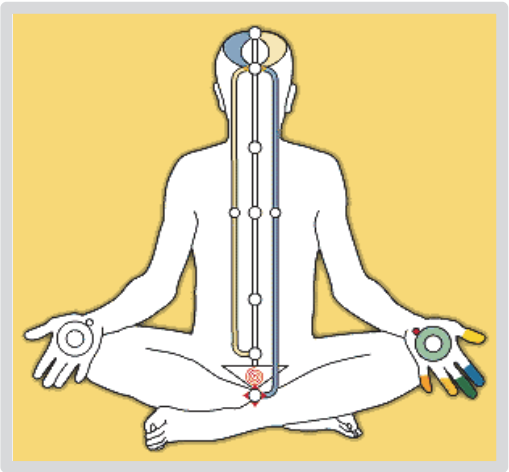

نمای حرکت کندالینی

بیداری کندالینی یک امر کاملاً طبیعی مانند نفس کشیدن، دیدن یا شنیدن است. بیدار شدن این نیرو در بدن انسان تولید هیچ‌گونه مشکل یا ناراحتی نخواهد کرد. ما اثرات سودبخش و مفیدی را که بعد از بیداری این نیرو احساس میکنیم نمیتوانیم به صورت عبارت بیان کنیم، ولی ما سعی میکنیم بعضی از خصوصیاتی را که بعد از فعال شدن این نیروی بیکران در بدن هر شخصی رُخ میدهد برای شما عزیزان شرح دهیم:

زمانی که کندالینی به آگنیا (مرکز ششم) می‌رسد، طالب ساکت شده و احساس آرامش می‌کند. برای اینکه طالب بتواند تمام حواس خود را به درون خویش جلب

کند، می‌بایست چشمانش را در حین بیداری کندالینی بسته نگاهدارد. بنابراین در این حالت شخص در هیچ‌گونه از حالات هیپنوتیزم یا از خود بی‌خود شدن و مستی و .... قرار ندارد و طالب کاملاً آگاه به پیرامون خویش می‌باشد.

در این حالت طالب بسیار آرام است و توجهش مدام بوسیله‌ی افکار مختلف دنیوی پریشان نمی‌شود. این حالت بدون هیچ‌گونه فشار یا عملیات فیزیکی یا تمرینات روحی انجام نمی‌گیرد. یکی از علائم بیداری کندالینی در بدن این است که وقتی این انرژی به ملاج سر می‌رسد یک نسیم خنک را پدیدار می‌سازد، این امر در مفهوم خودش یک پیشرفت غیرقابل پیش‌بینی از هوشیاری و ذهن انسان است.

اگر در مسیر حرکت کندالینی به ملاج سر یکی از چاکراها بنا به دلایلی مسدود یا گرفته شده باشد، در هنگام عبور از آن چاکرا نیرو متوقف میشود و نمی‌تواند به چاکرای بعدی صعود نماید. در این هنگام ما می‌توانیم ضربات کندالینی را به حالت گرما یا سوزشی که در حوالی آن چاکرا ایجاد میشود توسط دستها و همچنین گوشی طبی احساس نماییم. و از شدت گرما و سرمایی که بر روی دستها احساس مینماییم می‌توان وضعیت چاکراها را در خود و یا بر روی شخص ثالثی کاملاً معین نماییم.

بدین طریق است که نادی‌ها (کانالها) و چاکراها، شروع به ابراز وجود می‌نمایند و آنچه که تا به امروز یک فرضیه تلقی می‌شد بعنوان بخشی از تجربه‌ی روزمره‌ی شخص محسوب می‌شود.

بدین ترتیب است که ما توسط این روش توانسته‌ایم ظرف اندک مدتی به آن مرحله از رشد و خودآگاهی برسیم که بتوانیم حالات خود و دیگران را از طریق انگشتانمان احساس کنیم.

همانطور که کندالینی از طریق آگنیا (چاکرای ششم) به سمت بالا حرکت میکند، باعث خنک شدن سیستم ظریف بدن و همچنین مایع درون نخاع میشود. این

موضوع باعث از بین رفتن و تهی شدن دو بادکنک سمت چپ و سمت راست آگنیا (اگو و سوپراگو) می‌شود. به مجرد چنین اتفاقی، کندالینی قادر است که خود را به قله‌ی سوشومنا یعنی چاکرای ساهاسرارا برساند.

در این لحظه می‌گوییم که ما با نیروی بیکران کائنات اتحاد پیدا کرده‌ایم و صلح درونی به معنای واقعی انجام گرفته است. اگر کسی از طریق دانش صلح درونی و بیداری کندالینی بیاموزد که چگونه چاکراها را تغذیه نماید، می‌تواند چاکراهای خسته و ضعیف خود را فعال نماید. همانطوری که در بالا توضیح داده شده، بیداری کندالینی هر انسان را قادر می‌سازد تا تشعشعات چاکراهای خود و دیگران را احساس نماید، احساسی که مؤید تغییرات کیفی از آگاهی انسان است که در سیستم مرکزی عصبی بروز می‌کند. لذا این خلاصه‌ای از پروسه‌ی تکاملی هستی ماست که بوسیله‌ی نیروهای زنده‌ی طبیعت بارور می‌شود. حال ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که ما قادر خواهیم بود تا سیستم عصبی خود را کنترل و از انرژی‌های سیستم پاراسمپاتیک بهره‌برداری نماییم.

توجه

هر کسی قادر به حرکت دادن انرژی کندالینی در افراد نیست. مگر آن که شخص، خود به‌خود به آگاهی کامل و صلح درونی رسیده باشد و نیروهای کائنات در او ارشاد شده باشند. از شما خواهشمندیم که، از انجام هرگونه آزمایشات غیرمجاز با نیروی کندالینی بپرهیزید. و نکته‌ی دیگر اینکه کندالینی یک انرژی زنده در بدن ما می‌باشد و بیداری و احیای آن امریست بسیار طبیعی و هیچکس از طالبان صلح درونی حق دریافت هیچگونه وجه مادی و دادوستد مالی را ندارند و بیداری کندالینی به صورت رایگان در اختیار مردم جهان قرار می‌گیرد.

مرکز دوّم: چاکرای سوادیستانا

جایگاه فیزیکی: اطراف مثانه، جگر، پانکراس، طحال و پایین تنه قرار دارد .

عنصر: آتش برای سمت چپ و آب برای سمت راست.

خواص این چاکرا: خلاقیت هنری، هوش، آرزوهای پاک، الهامات، نیروی تمرکز اعصاب، دانش معنوی و ...

دلایل مسدود شدن این چاکرا: خرافات، مصرف الکل و موّاد مخدر، افکار غیرقابل‌کنترل، برنامه‌ریزی مدام در زندگی، عادات بد، زندگی مستبدانه، دیکتاتوری، اطاعت از اساتید و گروه‌های دروغین و ...

امراضی که از مسدود شدن این چاکرا در بدن فیزیکی بوجود می‌آیند: دیابت، سرطان خون، امراض مثانه، اختلال در کلیه، دردهای مجاری ادرار و ...

نقاط مربوط به این چاکرا: پانکراس، جگر و طحال

به محض اینکه کندالینی در بدن ما به حرکت درآمد، وارد این مرکز، یعنی مرکز خلاقیت میشود. تمایلات هر انسان در قسمت چپ و قدرت اجابت این تمایلات، در طرف راست می‌باشد. بطوریکه ملاحظه خواهید کرد، این خواستها توسط کانال چپ، وارد سوپراگو قسمت طرف راست نیمکره‌ی مغز شده، به همان ترتیب قدرت اجابت این (خواستها) همزمان توسط کانال راست، وارد قسمت چپ نیمکره‌ی مغز، یعنی اکو می‌شود.

در ضمن این مرکز محل تولید خشم و غضب‌ها و ناراحتی‌های هر شخص می‌باشد. یکی از امیال و آرزوهای دیرینه‌ی بشر پی بردن به راز خلقت می‌باشد، «که از کجا می‌آییم و به کجا می‌رویم. از چه خلق شده‌ایم، و چرا دوباره به سوی او برمی‌گردیم.» تلاش ما برای یافتن جواب قانع‌کننده به این سئوالات تابحال بدون نتیجه مانده است. در تصوّر بشر این بوده است که رسیدن به این جوابها کار مشکلی است، ولی به مرور زمان بشر به آن پی برده است که کاشف این اسرار نیاز مبرمی به شیوه‌های

عمیقتری دارد، برای اینکه بشر هنوز به این آگاهی نرسیده که درک نماید، که راز تمامی خلقت در وجود خودش نهفته است، بدین جهت است که ما دائماً به دنبال گمشده‌ای هستیم، که حتی نمی‌توانیم نام خاصی به آن بدهیم، به قولی:

آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم یار در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم

تمام شواهد حاکی بر این امر هستند که از هزاران سال، اجداد و نیاکان ما هم در جستجوی جوابی برای این معمّا بوده‌اند، ولی هیچکدام تاکنون موفق به حلّ آن نشده‌اند و بدین ترتیب هم نتوانسته‌اند راه مشخصی را برای رسیدن به راز خلقت بیابند. متأسفانه انسان از ذات طبیعی که خداوند در نهادش گنجانده است، بوسیله‌ی امیال، افکار، اندیشه و درک خویش دور شده است. به همین دلیل است که، نتوانسته‌ایم، به این راز پی ببریم، و از این ظلمت و نادانی بیرون بیاییم و جواب قانع‌کننده‌ای برای سؤالات خویش پیدا نماییم.

با رعایت و آشنایی با اصول صلح درونی نه تنها جواب، بلکه روش دست یافتن به گمشده‌ی درونی‌مان را نیز پیدا خواهیم کرد، زیرا که خداوند نمی‌خواهد که سوالی بدون جواب برای انسان بماند زیرا که خداوند انسان را با عشق و همانند خودش خلق کرده، تا تصویر خودش را در انسان ببیند، پس برای رسیدن به این هدف می‌بایست سرنخی را بدست ما بدهد، که همانا احیاء و بیداری کندالینی در ما می‌باشد. انسان را اشرف مخلوقات میدانیم زیرا معتقدیم که در درون او نیروی الهی خارق‌العاده‌ای بنام کندالینی نهاده شده است. این نیرو در وجود ما حکم مادری را دارد که به ما درک لازم برای جوابگویی به تمام سئوالات فوق‌الذکر را عطا می‌کند.

شناخت ما از کانون افکار محدودمان نشأت می‌گیرد. کسب معرفت از امور خلقت مستلزم داشتن درک و شعوری نامحدود می‌باشد، که آن توسط بیداری کندالینی و وارد شدن آن به مغزمان انجام می‌شود. شناخت، افکار و اندیشه‌های ما توسط حواس پنجگانه، از بیرون به درونمان منتقل می‌شوند. گوشهایمان صدا را از بیرون، به درون

هدایت می‌کنند. چشمهایمان، تصاویر محیط اطراف را به درونمان ارسال می‌کنند، و ما را از زیبایی آن تصاویر آگاه می‌گردانند.

با دستهایمان اجسام را لمس می‌کنیم. به وسیله‌ی بینی عطر و بوی محیط خویش را حس می‌کنیم. با زبان خویش طعم مواد غذایی و آشامیدنی‌ها را می‌چشیم. ولی با تمامی این نعمت‌ها که خداوند در اختیار ما گذاشته، تا بحال قادر به درک او نبوده‌ایم و تا به امروز، این آرزوی دیرینه‌ی ما انجام نشده است. با وجود پیشرفتهای عظیم علمی، انسان هنوز قادر به شناخت و درک خویش و خدا نبوده است، چرا که آن حس خارق‌العاده هنوز در ما احیاء نشده است.

درک، ذهن، هوش و حافظه‌ی ما هر چقدر هم قوی باشند، باز بطور ناقص کار می‌کنند. برای شناخت خداوند، نیاز به ابزار و وسیله‌ای صددرصد کامل و بدون نقص داریم. اگر چه انسان از حواس پنجگانه‌ی خود به نسبت از حیوانات بهتر استفاده می‌کند، ولی عملاً باز درمی‌یابیم که نیاز به قدرتی داریم، که ما را به آگاهی برتر برساند، که ما آنرا در زبان عامیانه حس ششم می‌نامیم، با داشتن این حس و پنج حس دیگر طالب آن هستیم که با کائنات و همچنین با او که خالق ما است ارتباط برقرار نماییم. ولی متأسفانه حواس پنجگانه‌ی ما وسایل ناقصی هستند که با آن ما هرگز نخواهیم توانست به وجودی کامل پی ببریم.

در حین غذا خوردن بیشترین تعداد حواس پنجگانه‌ی خویش را به کار می‌بریم. برای درک مفهوم واقعی موسیقی مثل موتزارت نیز تنها گوش ما کافی نیست، بلکه شناخت زبان آن موسیقی و هارمونی آن هم لازم است. بنابراین ما به نیرویی بالاتر و قویتر از حواس پنجگانه‌ی خود نیازمندیم. البته اگر بخواهید به آگاهی برتر که برایتان شرح خواهیم داد برسید، با کمک صلح درونی، شما خواهید توانست با نیروی مادری، که در درونتان از آغاز خلقت نهاده شده است، آشنایی پیدا کنید.

به نظر ما، این همان نیرویی می‌باشد که تمامی جستجوگران، از آغاز خلقت تا به حال، به دنبال آن گشته و می‌گردند. این نیروی مادری، طبق (تصویر سیستم ظریف) در پایین‌ترین قسمت ستون فقرات یعنی در استخوان مقدس یا لگن خاصره مستقر شده است. همانطور که قبلاً توضیح دادیم، بدن ما قادر نیست تمامی حواس پنجگانه را توأماً با هم بکار بیاندازد و هر کاری که انجام می‌دهیم، تنها بخشی از اعصاب ما تحت تأثیر قرار می‌گیرد، قسمت زیادی از اعصاب و عضلات حسی و حرکتی ما بی‌استفاده می‌ماند.

پس ملاحظه می‌فرمایید که اولاً حواس پنجگانه با هم نمی‌توانند بطور همزمان فعالیت کنند و به فرض هم اگر بتوانند هیچگاه قادر به کاراندازی کل سیستم عصبی نخواهند بود، در نتیجه برای فهم این مطلب پیچیده و کامل با چنین ابزاری که در اختیار داریم دچار مشکل خواهیم شد. حال توجه خود را به جایی که کندالینی (در پایین‌ترین قسمت ستون فقرات) در آن مستقر شده است بدهید. زمانی که کندالینی ارشاد شود در امتداد ستون فقرات شروع به حرکت می‌نماید و بعد از احیاء تمامی اعصاب منشعب شده از ستون فقرات وارد نخاع و از آن به طرف مغز رفته و آن را منوّر می‌نماید و در آخرین مرحله از ملاج سر خارج می‌شود. از بازتاب حرکت این نیرو در بدن ما نسیم خنکی بوجود می‌آید، که ما آنرا نسیم الهی می‌نامیم.

هر آن‌چه که در بدن ما وجود ندارد، در بیرون و اطراف ما وجود دارد. بیرون و خارج بدن را تمامی کائنات یعنی خدا احاطه کرده است. در ایام ارشاد یا تحقق نفس، تمامی اعصاب موجود در بدن تحریک و فعال می‌شوند. این امر برای مغز واقعه‌ای بسیار نو و جدید می‌باشد، چون مشابه آن را در خزانه‌ی افکار و تجارب گذشته‌ی خویش ندارد، بدین وسیله مغز ما برای مدت خیلی کوتاهی به زمان حال برمی‌گردد و تمام ارتباط خود را با گذشته و آینده از دست می‌دهد. در این زمان نسبتاً کوتاه ما قدرت تفکر نداریم، یعنی حالت مخصوصی به وجود می‌آید که ما آن را نظارت بدون تفکر می‌نامیم.

توسط این نیروی ظریف و حرکت آن آمادگی کامل پیدا می‌نماییم تا قدرت لایزال را در وجود خویش احساس نماییم. از این به بعد برای زمان کوتاهی، تمامی اعصاب ما و هر یک از سلولهای بدن ما را ارتعاشات دربرمی‌گیرند که آن را ویبریشن می‌نامیم. در ابتدا درک این ارتعاشات زیاد محسوس نیست ولی به مرور زمان که بدن شما واقعاً پاک می‌شود و دوباره معصومیت خودتان را کسب می‌نمایید، جریان این ارتعاشات خیلی شدیدتر می‌شود، از آنجایی‌که ارشاد و تحقق نفس از هیچ زمان و مکانی تبعیت نمی‌کند، ما می‌توانیم در هر حال و در هر جایی مثل خانه، سینما، مسجد یا کلیسا آنرا حس نماییم. از این به بعد این ویبریشن هدایت شما را در دست می‌گیرد. شما می‌توانید با این نیروی سازنده در هر مکان و در هر زمان در تماس باشید، تا تجربیات شخصی خود را کسب نمایید وقتی‌که تجربیات شما کامل شد، آنرا در اختیار دیگران خواهید گذاشت.

در بالا اشاره شد که در طرف راست مرکز دوم محل تولید خشم، غضب، زور و قدرت می‌باشد که ما می‌توانیم از آنها بطور مثبت برای دفاع خویش استفاده نماییم ولی امروزه فقط از خواص این مرکز برای زور گفتن به دیگران استفاده می‌شود، یا اینکه مردم به زور می‌خواهند خشم خویش را از نظرها پنهان نمایند و خود را آدم رئوف و مظلوم جلوه بدهند.

تنها راهی که ما می‌توانیم بر خشم و غضب خویش چیره شویم، این است که بتوانیم کسی را عفو کنیم و ببخشیم، چونکه از خشم، انتقام به وجود می‌آید که متضاد آن عفو می‌باشد. به طوری‌که خواهید دید خشم و غضب در مرکز دوّم شروع می‌شود و توسط کانال راست راهیِ مرکز پنجم شده و در آنجا به‌صورت خشم بروز می‌کند که این عمل باعث بسته شدن مرکز ششم شده و آن به‌طوری‌که شرح داده شد فقط و فقط توسط عفو و بخشش باز می‌شود. چنانکه تا بحال فهمیده‌اید تمامی این مراکز، بصورت زنجیر به یکدیگر وصل شده‌اند، اگر یک مشکلی در یکی از آنها به بار بیاید

باعث بلوکه و مسدود شدن تمامی سلسله مراکز شده و شما بدین ترتیب نخواهید توانست نسیم الهی را حس نمایید.

مرکز سوم: چاکرای نابی

جایگاه فیزیکی: نابی در اطراف کبد، معده، روده‌ی کوچک، طحال و پانکراس قرار دارد.

عنصر: آب

خواص این چاکرا: سخاوت، رضایت کامل از زندگی، فرخندگی، خجستگی، وظیفه‌شناسی، درستکاری، مهمان‌نوازی، طهارت کامل درونی و ...

دلایل مسدود شدن این چاکرا: خساست، تغذیه‌ی نادرست، عادات بد، مشروبات الکلی، مواد مخدر، وابستگی‌های خانوادگی، اختلافات خانوادگی و زناشویی، مرد یا زن‌سالاری، عجول بودن، نگرانی، استرس و فشارهای بیش از حد در زندگی و ...

نقاط مربوط به این چاکرا: غده‌ی فوق‌کلیوی، پانکراس، کلیه، رحم و بخشی دیگر از جگر و طحال.

همانطوری که در کتاب تورات، انجیل و قرآن مطالعه کرده‌اید. آغاز آفرینش و خلقت آدم را چنین شرح داده‌اند، که خداوند انسان را از خاک آفرید و سپس در دماغ او روح حیات دمیده و به او جان بخشید و آدم، موجود زنده‌ای شد و بعد از آدم، حوا را خلق کرد. به طوری‌که روایت شده است، حضرت آدم زمان خاصی را به صورت ملائکه بسر برده است، ما هرگز قدرت تخمین این زمان را نخواهیم داشت. زیرا که قدرت تصوّر و تجسّم بشر از زمانی شروع می‌شود که آدم و حوا میوه‌ی نیک و بد یا به عبارتی میوه‌ی شناخت را میل فرموده‌اند. آنچه مسلّم است برای کسب درک و شناخت، حتماً شرایط بخصوصی لازم بوده است که آدم و حوا بایستی آنرا طی می‌کردند تا به مقام انسانیت نائل شوند.

خداوند به بشر حق انتخاب داده است، انسان می‌تواند با خدا زندگی کند و بسوی او بازگردد. یا اینکه تباه و نابود شود. برگشت به سوی خداوند در همه‌ی ادیان معتبر وجود دارد، که در سنت ما رفتن به بهشت یا جهنم می‌باشد. حق انتخاب، اوّلین پایه‌ی جستجوی بشر است، که خداوند بزرگ بنای آن را در مرکز سوّم یعنی (نابی) نهاده است. انسان از بدو تولّد جستجوگر بوده است. این جستجوها اخیراً به دو دسته‌ی بزرگ تقسیم شده است. دسته‌ی اوّل را تحقیقات دانشمندان و دسته‌ی دیگر را تحقیقات علمای ادیان مختلف تشکیل می‌دهند که تا این اواخر این دو گروه همیشه متضاد همدیگر بوده‌اند.

این تضاد بیانگر تردید و شک هر انسان می‌باشد، شک و تردید پایه‌ی دوّم این مرکز را بنا می‌نماید. البته هر جا که شک موجود باشد، ما اعتماد به عملی و یا شخصی پیدا نمی‌نماییم. نداشتن اعتماد و مشکوک بودن ما به هر موضوع، حس کنجکاوی ما را تحریک می‌نماید، که این خود پایه‌ی دیگر مرکز سوّم می‌باشد. عدم اعتماد به نفس باعث بروز یک تعداد نارضایتی‌ها در بشر می‌باشد که مبنای این نارضایتی‌ها را می‌بایست در مکان امن، یعنی در خانواده‌ی خویش جستجو نمائیم.

اولین تکاپوی بشر بعد از غذا، جستجوی همسر می‌باشد، از نظر ما تنها پیوند متعادل ازدواج یک مرد و یک زن می‌باشد. این عمل ساده‌ی غریزی، طبیعی بودن جستجو را به ما پاسخ می‌دهد که امروزه قسمت اعظم نارضایتی‌های بشر را تشکیل می‌دهد. که در زیر چند نمونه‌ی بارز آن را برایتان شرح می‌دهیم، با علم به اینکه مرد و زن مکمل همدیگر هستند. آن‌ها می‌توانند بهتر نقایص همدیگر را رفع نمایند و به یاری همدیگر به سوی خدای متعال حرکت نمایند. ولی متأسفانه این تناسب ایده‌آل که موردنظر ما است امروزه به آسانی در جامعه قابل اجرا نمی‌باشد، امروزه از هزاران خانواده شاید یکی هم این‌گونه نباشد در عوض شاهد آن هستیم، خانواده‌ای که باید کانون عشق و محبت باشد، تبدیل به میدان مبارزه، جنگ و جدال، بگو و مگو و میدان زورآزمایی شده است.

البته بهانه‌های موجود برای از هم پاشیدن خانواده‌ها در غرب و شرق با همدیگر فرق دارند. ولی اثر آن در جامعه یکسان می‌باشد. محصول این نارضایتی‌ها، طلاق‌های بی‌شماری هستند،که ما همگی شاهد عینی آنها می‌باشیم، در غرب، عده‌ی کثیری از یکدیگر جدا می‌شوند، زیرا آنها آزاد هستند که رابطه‌ی نامشروع با همدیگر داشته باشند. به این دلیل است که عشق، عرفان و اخلاق اجتماعی کلمات ناشناخته‌ای در زندگی زناشویی آنها می‌باشند. درست نقطه‌ی مقابل این‌گونه افراد افراطی، اشخاصی هستند مثل پدران و خواهران روحانی کاتولیک و یا صومعه‌نشینان و یا کشیش‌های دیگر فرقه‌های زن‌گریز، یا اگر زن باشند از مردگریزان هستند.

آنها به حساب خویش به یک غریزه‌ی طبیعی یعنی جستجوی همسر غلبه نموده‌اند و می‌خواهند بدون وابستگی به خانواده به شناخت خویش و خدا برسند. این‌گونه افراد، به اصطلاح دنیا را ترک کرده‌اند و آدم‌های تنهایی می‌باشند، که خویشتن را از هر لذت دنیایی محروم نموده‌اند. به نظر ما هر افراطی در این مورد نمی‌تواند راه درستی برای رسیدن به خدا باشد، چون پیروی از این راه، یک‌جانبه است و تعادل بخصوصی در زندگی اینگونه افراد موجود نیست، زیرا که زندگی آنها یک تحریم عمدی است، بدین ترتیب آنها تبدیل به آدم‌های سرد، خشک، بدون عاطفه و دل‌مرده می‌شوند یا مثل یک درخت خشکیده می‌مانند که از یک درخت خشکیده نمی‌توان میوه‌ای انتظار داشت. پس جستجو و تلاش برای امرار معاش پلّه‌ی پنجم ما را تشکیل می‌دهد. خودنمایی، چشم‌وهم‌چشمی، حسادت ورزیدن به دیگران انعکاس‌های جدیدی برای تلاش و جستجو هستند.

برای اجابت امیال و آرزوهای کاذب خویش خودمان را به هرگونه آب و آتش می‌زنیم. مثلاً همسایه‌ی ما ماشین جدیدی خریده ما هم بایستی مشابه همان را بخریم. یا به مکه رفته ما هم باید به مکه برویم و ... عده‌ی بی‌شماری در تکاپو هستند، ولی نمی‌دانند به دنبال چه هستند! آنها مدام فکر می‌کنند، هر چیزی که لازم

دارند در جای دیگری است، یا خواسته‌ها و آرزوهای آنها در زمان دیگر یا در قیامت اجابت خواهد شد، تعداد اینگونه افراد و این طرز تفکر به اندازه‌ای بالا رفته است که سبب انواع استرس و فشارهای روحی و ناراحتی‌های روانی و هیجان‌های شدیدی شده است که حتی در موقع خواب هم آرامش ندارند.

حاصل این‌گونه ناراحتی‌ها، کم‌خوابی‌ها، احساس کوچک‌بینی و عقده‌ی حقارت ما، به کجا خواهد رسید. یک دقیقه بنشینید و فکر کنید، آیا شما واقعاً چه می‌خواهید؟ چه چیز را جستجو می‌نمایید؟ آیا فقط دنبال مقام هستید؟ شما نگاه کنید به آن‌هایی که به مقام رسیده‌اند در چه شرایط روحی و درونی بسر می‌برند. آیا ثروت و مال‌اندوزی پایه‌ی امیال شما را تشکیل می‌دهد؟ نگاه کنید به ثروتمندان، آیا هدف نهایی شما بهشت است؟

ورزشکاران و قهرمانان را نگاه کنید، تا زمانی‌که به قهرمانی نرسیده‌اند، تمامی کوشش و تلاش آن‌ها برای رسیدن به مقام قهرمانی است ولی بعد از رسیدن به آن همه چیز برای آن‌ها تمام می‌شود. خیلی‌ها بعد از رسیدن به قهرمانی تازه درمی‌یابند که آن‌چه جستجو می‌کرده‌اند این نبوده است، آن وقت پرده‌ی بعدی نمایش زندگی با نارضایتی‌های مخصوصی شروع می‌شود. اکثر انسان‌های ناراضی زخم معده دارند و اندام‌های گوارشی آن‌ها به طور کامل کار نمی‌کنند، برای اینکه عامل نارضایتی در مغز آن‌ها است. برای اینکه بتوانیم به هدف واقعی خود برسیم، نیاز به راه و روش‌های دیگری داریم. تابحال که با تلاش‌های روزمره‌ی خودمان به آنها نرسیده‌ایم. بلکه مایه‌ی سردرد، بی‌خوابی هیجان، پریشانی، تشنج و بیماریهای دیگر شده است. پس ما باید رضایت و تعادل داشتن در زندگی را یاد بگیریم، تا زمانی که ما قادر نیستیم درون خویش را متعادل نماییم و با آنچه داریم خشنود شویم، ما بجایی یا به مقام والا نخواهیم رسید. این تعادل توسط ارشاد نیروی کندالینی، این مادر درونی در اختیار ما گذاشته شده است.

مرکز چهارم: چاکرای آناهاتا

چاکرای آناهاتا (قلب)، محلی است که روح پاک ما در آن مستقر شده است.

جایگاه فیزیکی: قلب و شُشها

عنصر: هوا

خواص این چاکرا: عشق پاک، اطمینان و اعتماد کامل، خجستگی، نشاط درونی، خلاقیت، شناخت و اطاعت از اصول و قوانین صلح درونی، تقویت سلول‌های سفید برای بدن، ترمیم زخمها، اعتماد به نفس و ...

دلایل مسدود شدن این چاکرا: ناامنی، ترس، طالب و جستجوگر نبودن، کُفر.

امراضی که از مسدود شدن این چاکرا به وجود می‌آیند عبارتند از: نفس تنگی، کلیه بیماری‌های مربوط به قلب و عروق و ...

نقاط مربوط به این چاکرا: ماهیچه‌های قلب و ریه می‌باشند.

همانطور که در اول متن مطالعه کردید متوجه شدید که قلب، چهارمین مرکز بدن ما می‌باشد که در وسط قفسه‌ی سینه قرار دارد. این مرکز، انرژی لازم بدن را تأمین کرده و آنرا به تمامی قسمتهای دیگر بدن ارسال می‌کند. همچنین این مرکز، مکان و انعکاس روح پاک و مقدس خداوند مقتدر در بدن هر انسان می‌باشد. همانطور که مرکز دوم، مکان امیال و آرزوهای ما را تشکیل می‌دهد، به همان ترتیب هم این مرکز، مکان آرزو و خواست خداوند رحمان در بدن هر انسان می‌باشد. به این جهت این مرکز از همه‌ی مراکز حساس‌تر بوده و اگر مشکلی یا انرژی منفی در هر یک از مراکز بدن ما ایجاد شود روی این مرکز اثر خیلی مهمی می‌گذارد و آنها باعث مسدود شدن این مرکز و قطع شدن رابطه‌ی انسان با خدای متعال می‌شوند.

این مرکز متشکل از سه قسمت می‌باشد:

۱- شش‌ها، که در سمت راست مرکز چهارم می‌باشند. از آنها هوای زندگی‌بخش جاری می‌شود. آنها مسئول حیات بدن ما می‌باشند.

۲- در سمت چپ این مرکز، قلب می‌باشد جایی که سرچشمه‌ی همه‌ی موجودیت‌ها، سرچشمه‌ی تمامی امیدها و خواسته‌ها، کینه‌ها، نفاقها، شرارت‌ها، عشقها و شادیهای ما می‌باشد. در هر مکانی که عشق و محبت و شادی باشد، همانجا هم آینه‌ی نفاق و شرارت موجود می‌باشد.

۳- مابین قلب و ششها مرکز دفاعی بدن می‌باشد.

همانطوری‌که خواسته‌های ما پایه‌های خودبینی و شروط ما را تشکیل می‌دهند، ترس هم در ریشه‌ی گناهان ما قرار گرفته است. ما هر چه بیشتر بترسیم و سعی نماییم که این ترس را از خودمان و از دیگران پنهان کنیم، به همان اندازه بیشتر در مرداب گناه فرو می‌رویم. جالب اینجا است ما اکثراً خودمان متوجه نمی‌شویم که در چه مردابی هستیم و اگر کسی هم از راه دلسوزی بخواهد به ما کمک نماید ما آن محبت را متوجه نمی‌شویم و فوراً در مقابل آن شخص جبهه می‌گیریم و این تصور باعث کینه ورزیدن ما به آن شخص می‌شود. با این کینه‌ورزی خویش دریچه‌ی محبت را به روی خویش و به روی دیگران می‌بندیم و سرانجام این ترسها به عصبانیت و خشم، کینه و انتقام مبدّل می‌شود.

با انتقام‌جویی و یا کینه‌ورزی شما نخواهید توانست به ترستان چیره شوید و از مرداب گناه خودتان را نجات بدهید. به راستی عامل ترس ما چیست؟ از طرف دیگر شجاعت بیش از حد هم مضر است. پس ما بایستی برای رفع ترس و شجاعت‌های خود راه‌حلی پیدا کنیم.

عوامل بزرگ ترس

۱- غایب بودن: آنچه که قابل رویت نیست و پنهان می‌باشد، در مکان خود باقی می‌ماند و هر چیزی که غایب است قابل رویت هم نیست و یک راز و سرّ است. یکی از عوامل بزرگ ترس بشریت آن‌طور که به ما تلقین کرده‌اند ترس از قیامت و آتش جهنم و دوری از بهشت می‌باشد. ما خودمان می‌ترسیم یا ما را عملاً می‌ترسانند. هر چیزی که می‌بینیم یا درک و لمس می‌کنیم در فکر و اندیشه‌ی ما رخنه می‌کند و ما آن را یک واقعیت مشخص می‌پنداریم. برعکس هر حقیقت یا واقعیتی که ما به آن دسترسی نداریم و آن را نمی‌بینیم، یا از نظر ما پنهان است یا خارج از فهم و درک ما می‌باشد و برای ما مجهول و ناآشنا است. در شرایطی که برای ما یک حقیقت، غایب و مجهول است که ما به آن دسترسی نداریم و یا آن را به‌طور کلی رد می‌کنیم، یا ناشناخته به آن ایمان می‌آوریم. مثلاً ما به وجود خدا ایمان داریم ولی او را به طریقی که ماه و خورشید را دیده‌ایم و می‌شناسیم نمی‌بینیم و نمی‌شناسیم. چگونه ما به آن ایمان می‌آوریم و به او معتقد هستیم؟

ما خداوند را نمی‌بینیم، و هر چیزی که ما نمی‌بینیم ظاهراً نباید برای ما واقعیت داشته باشد، ممکن است یک تجسّم، خیال یا اندیشه‌ای بیش نباشد، چیزی برای ما وجود دارد که قابل رویت باشد. بنابراین شما کسی را نخواهید یافت که به وجود کوه دماوند ایمان نیاورد، برای اینکه اکثراً ما آنرا دیده‌ایم و آنرا می‌شناسیم.

این سئوال پیش می‌آید که ما حیوانات وحشی را هم دیده‌ایم و می‌شناسیم، ولی چرا از آنها می‌ترسیم؟ اگر ما شب در جنگل باشیم امکان اینکه این حیوانات به ما حمله کنند خیلی زیاد است، پس ما اگر در چنین شرایطی ترس داشته باشیم، یک امر طبیعی و منطقی است. پس برای ترسیدن از این حیوانات، بایستی شرایط به‌خصوصی بوجود بیاید، اما ما بایستی از خداوند در هر شرایطی بترسیم! چه در محل امن چه در

خانه و چه در شهر و در بین مردم که قرار داریم. ما همیشه این کلمه را به هم می‌گوییم که مگر شما از خدا نمی‌ترسید؟ آیا خودتان این جمله را به دیگران نگفته‌اید، یا به شما نگفته‌اند؟ پس اگر ما بخواهیم از خدا بترسیم بایستی شرایط بخصوصی بر ما حاکم شود.

بشر قادر است به وسیله‌ی تکرارهای متوالی یک فکر خیالی و تجسمی را برای خود و دیگران به یک واقعیت تبدیل نماید. تا مردم بتوانند آن را باور کنند. اگر ما یک دروغ را خیلی تکرار کنیم به واقعیت تبدیل می‌شود، با وجود اینکه ما صددرصد می‌دانیم که آن دروغ است. البته این یک امر روانشناسی است که آن را روانشناسان می‌توانند برای شما بهتر توضیح بدهند. پس ما می‌توانیم از یک موجود خیالی هیولایی درست نماییم و از آن بترسیم و دیگران را هم بترسانیم و نیازی نداریم که از خدای دانا و رحیم و بخشنده بترسیم. آنچه ما را به واهمه می‌اندازد شاید سکون است، آیا خدا می‌تواند سکون ابدی باشد؟ به همین جهت ما ازآن واهمه داریم.

۲- اگر شخصی اعمال مذهبی خود را انجام ندهد، طبق شریعت آن مذهب جهنمی خواهد شد. مسلماً با چنین دیدگاهی ما همواره در جهنم هستیم، چرا از رفتن به آن هراسی داشته باشیم. تمامی این ترسها را به ما عمداً القا می‌کنند. ولی اگر ترس را ازبین ببریم، دیگر خداپرست نخواهیم شد؟ اگر ترس کنار گذاشته شود احساس گناه هم بخودی خود از بین می‌رود و در نتیجه عذاب وجدان هم نخواهیم داشت. بدین ترتیب هم ما جهنمی نخواهیم شد،که در آتش آن بسوزیم. انسانهایی که ما را مدام به ترس از خدا دعوت می‌کنند، ما را به سوی او هدایت نمی‌کنند بلکه عملاً ما را از خدا دور می‌سازند، چرا که شما از هر چیزی که می‌ترسید طبیعتاً نزدیکش نمی‌شوید.

بدین ترتیب ترس و وحشت باعث فرار کردن و دور شدن از وجود پرمحبت و بی‌کران خداوند می‌باشد. ما بایستی هر چه زودتر وسیله‌ای برای نزدیک شدن به او و نجات خود پیدا کنیم. یکی از این راه‌ها صلح درونی می‌باشد، با آشنایی با صلح درونی

با روش و راه حلی آشنا خواهید شد که تا حد امکان شروع به آشنایی و بررسی تمام رازها و تمام انرژی‌های موجود در بدنتان خواهید کرد. مثلاً بدن خود شما یک واقعیت است، شما آن را به خوبی می‌شناسید و می‌توانید بدن خودتان را لمس نمایید و خودتان را در محک آزمایش قرار بدهید و ثمره‌ی کارهای خود و هم‌چنین افکار و اندیشه‌های‌تان را نسبت به شروط و خواسته‌های خودتان بسنجید و تجربه نمایید. شما هرگز به وجود خودتان شک نخواهید کرد.

با آشنایی به بدن خود می‌توانید به تجربیاتی دست بیابید، بر پایه‌ی هر تجربه، عملی موجود است، مباحث تئوری را تاکنون زیاد شنیده‌ایم و یادگرفته‌ایم، ولی مباحث تجربی که صلح درونی از آن دسته می‌باشد، را باید عمل کنیم، کل این مجموعه تجارب علمی و عملی و اطلاعات از خودمان را می‌توان خودشناسی نامید. وقتی‌که من خودم را شناختم و به قدرت‌های درونم پی بردم، به‌طور خودکار، خدا را هم خواهم شناخت و به شخص و یا موجود دیگری نیاز نخواهم داشت. تمامی ادیان و تمامی عرفا هم این نوید را به ما داده‌اند، که از خودشناسی به خداشناسی خواهید رسید. البته این مطلب بدان معنا نیست که، با تحقیقات و جمع‌آوری نتایج آن، ما باز دوباره شروع به تحقیقات جدیدی کنیم و اگر تمامی تحقیقات و اعمال و رفتار و روش‌های ما خوب و از نظرخودمان مطلوب باشد به بهشت خواهیم رفت. نه این طور نیست، بلکه شناخت خدا اساساً به شناخت خود شما، از درونتان، بستگی دارد. از آنجایی که می‌دانید هیچ انسانی چه در ظلمت و چه در تنهایی یا در اجتماع و یا دور از جماعت از خودش ترسی ندارد، پس امکان اینکه شما از خالق مهربان خودتان بترسید مفهومی نخواهد داشت.

در مقدمه گفتیم ترس، آغاز و محرک گناهان ما است. اگر شما از خداوند متعال ترس داشته باشید، نمی‌توانید بی‌گناه بمانید. شما نمی‌توانید یک انسان معصوم و بی‌گناه و محبوب خداوند باقی بمانید. فقط کسی می‌تواند با خداوند، ملاقات نماید که

به خودشناسی رسیده و قدم به پاکی خود نهاده باشد. از آن به بعد شما از او نه تنها نمی‌ترسید، بلکه به او عشق خواهید ورزید و او را دوست دارید و شفقت و دلسوزی او را حس می‌نمایید، رحمان و رحیم بودنش، بزرگی، اقتدار و قدرت خالق را درک خواهید کرد و عاشق او می‌شوید و عاقبت با او در زمان حال زندگی خواهید کرد.

در جمع‌بندی این مبحث باید گفت مرکز چهارم، مرکز خواست و آرزوی خداوند رحمان در بدن ما می‌باشد و متوجه شدید که این مرکز از چه حساسیت والایی برخوردار است، ما با رعایت و عمل به مطالب بالا به خود و خداوند اجازه خواهیم داد که این مرکز که، مکان انعکاس روح خداوند در بدن ما می‌باشد، باز شده و خداوند بتواند با انعکاس نور خود به رشد و تعالی ما کمک کند و باعث ارتباط مستقیم ما با او شود.

مرکز پنجم: چاکرای ویشودهی

جایگاه فیزیکی: ویشودهی در اطراف گلو، گردن، دهان، صورت، بینی، چشمها و پوست قرار دارد.

عنصر: اِتر (قسمت بالایی جو)

خواص این چاکرا: بهبود بخشیدن به روابط سیاسی و اجتماعی، عزت نفس، روابط پاک، آگاهی اجتماعی، مقام نظارت و اتصال با کائنات از خواص این چاکرا می‌باشد.

دلایل مسدود شدن این چاکرا: احساس گناه، احساس تقدم و برتری، احساس نفرت، احساس پوچی و بی‌ارزشی، فحاشی به مقدّسین، مسخره کردن، عیب‌جویی، اعتراض کردن، نظارت نداشتن بر اعمال خویش و ...

نقاط مربوط به این چاکرا: تیرویید و فوق‌تیرویید

مرکز پنجم بزرگترین مرکز بدن ما می‌باشد. این مرکز مابین مرکز چهارم (قلب) و مرکز ششم (پیشانی) قرار گرفته است. وظیفه‌ی آن کنترل و تحریک عضلات

صورت، بینی، دهان، زبان، گلو و قسمتی از پوست بدن است، ما به هر چیزی که فکر می‌کنیم، توسط کلام خویش آن را آشکار و بیان می‌نماییم، آهنگ صدای ما به همراه افکارمان عوض می‌شود. اگر افکار ما با خشم همراه باشد یا یک فکر منفی یا فکر مثبت و سازنده از نظرمان عبور بکند، آهنگ صدایی که از دهان ما خارج می‌شود، به همان طریق خشن، عصبانی و یا ملایم می‌باشد.

بینی ما در دَم و بازدَم همراه با آهنگ صدایمان به ما نشان می‌دهد که ما عصبانی و یا ترسیده‌ایم. خودتان حتماً متوجه شده‌اید وقتی که کسی می‌ترسد نفسش تندتر می‌شود دستهایش سرد شده و حالتی پیدا می‌نماید که هر آن می‌خواهد فرار کند اگر کسی در این حالت حرف بزند کلماتش منقطع و اکثر جملاتش کامل و واضح نمی‌باشد برای اینکه ترس یا خشم وجود او را فراگرفته است. کارگاه تولید ترس در مرکز چهارم می‌باشد، یا مستقیماً از مرکز چهارم روی ما اثر می‌گذارد و یا قادر است توسط کانال چپ به طرف بالا و پایین حرکت نماید. اگر به طرف بالا یعنی مرکز پنجم حرکت کند ما احساس گناه می‌کنیم. اگر به طرف مرکز سوم حرکت نماید ما احساس عذاب وجدان و ندامت می‌نماییم. اکثراً همه‌ی این سه حالت با هم روی ما اثر می‌گذارند. دلیل بارز آن این است که ما خیلی مسائل را قبول یا آنها را رد می‌کنیم بدون اینکه به آن توجه خاصی داشته باشیم یا اینکه توجه ما به آن اندازه قوی نیست که بتواند همه‌ی واقعیتها را درک نماید. ناگفته نماند که کارگاه تولید توجه ما کبد (چیتا) می‌باشد. ولی کم و یا زیاده‌روی در آن، در مرکز پنجم نمایان می‌شود.

برای درک این موضوع ما بایستی در دوران کودکی خویش بازنگری نماییم. ما از کودکی عادت کرده‌ایم که در مقابل سنتها و رسومات مخصوص خانوادگی، جامعه یا سنتهای تاریخی و فرهنگی خاموش باشیم در مجالس عمومی آرام و بدون هرگونه اعتراضی بنشینیم. تمامی مغز ما را با اینگونه تربیت‌ها پُرکرده‌اند دیگر جایی برای توجه (چیتای) ما باقی نمانده است. به خاطر هر اتفاقی که در خانواده اتفاق افتاده

است، ما را سرزنش نموده‌اند والدین ما برای اینکه از رفتار ما خجالت‌زده و سرافکنده نشوند با لقب‌های زیادی مثل (سر به هوا) یا امثال این تمثیل‌ها قوه‌ی خلّاقیت را در ما کشته‌اند و متأسفانه چنان قدرت تشخیص واقعیت را از ما گرفته‌اند که ما قادر نخواهیم بود، حداقل مسائل کوچک را هم برای خودمان تجزیه و تحلیل نماییم، حالا برای بررسی درست یا غلط بودن این نوع تربیتها مثالی می‌آوریم.

ما در قضاوت نیاز به تمامی آنچه که در نهادمان ذخیره شده است، داریم. نهاد ما پُر از ترس، احساس حقارت، حسد و پُر از شرمندگی و خجالت است، نهاد ما حاصل تنبیه‌ها، سرزنش‌ها یا اعمال زوری دیگر است، وقتی که ما ترس خویش را با اینگونه چیزها مقایسه می‌کنیم، عذر بدتر از گناه می‌شود یا احساس عصبانیت، یا احساس ندامت و گناه می‌کنیم، یا اینکه یک حالت بی‌توجهی، بی‌علاقگی، بی‌میلی مخصوصی به ما دست می‌دهد. مثلاً در مدرسه کافی است که قصه‌ای را برای ما تعریف نمایند که با ترس، تنبیه و سرزنش همراه باشد علائم بر ویشودهی ما (مرکز پنجم) آشکار می‌شود.

ما به خودی خود بدون اینکه بتوانیم آنرا کنترل نماییم از کوره درمی‌رویم، عصبانی و ناراحت می‌شویم. یا مثل خیلی از مطالب روزمره فرهنگ ما که در خیلی محافل بحث و بررسی می‌شود که شما هم خیلی آن را شنیده‌اید اینگونه افکار ما را وادار می‌کند که دائماً از خود فرار کنیم و در هراس، نفرت، کینه، انتقام و عصبانیت زندگی نماییم. روزی می‌رسد که ما به همه چیز بی‌اعتنا می‌شویم و از آن به بعد گم شده‌ای بیش نیستیم. در چنین اتمسفری و در چنین فضایی ما در کجا هستیم؟ در جهنم یا در بهشت؟ حتماً در جهنم هستیم، اینطور نیست؟

ما نمی‌دانیم چکار می‌کنیم و شروع می‌نماییم عیب خویش را در وجود دیگران جستجو کردن و اشخاصی که در خط ما نباشند به آنها پرخاش می‌نماییم یا به آنها با چشم حقارت نگاه می‌کنیم، یا برعکس عصبانیت خود را جلوی رییس خویش طور دیگری وانمود می‌کنیم، در مقابل ارباب رجوع خویش سعی ما بر این است که گرگ

شویم، امّا در پوست بّره‌ی بی‌گناه می‌رویم، یا سعی می‌کنیم که خود را نوع دیگری به مردم نشان بدهیم. بدین صورت که ما، فقط به فکر مردم و خدمتگذار آنها هستیم و کارهای ما همه فی‌سبیل‌الله می‌باشد.

با این کار، یواش یواش تعصب که مقوی‌ترین غذای مرکز پنجم ماست، در زندگی ما ریشه می‌کند. ما در مقابل بعضی از اعمال حساسیت بخصوصی نشان می‌دهیم، همه چیز را خیلی جدی می‌گیریم، همه چیز را تا آنجا که ممکن است برای خود و خانواده خویش مشکل می‌کنیم، ما نمی‌توانیم بخندیم زیرا که خندیدن از نظر چنین شخصی یا از نظر چنین قانونی صحیح نیست، یا آنکه باعث می‌شود که مردم ما را سبک بدانند، از آن به بعد به ما بی‌احترامی می‌نمایند. هر فیلم ایرانی مخصوصاً فیلمهای قدیمی را که تماشا می‌کنیم، بدون شک یک قلندر یا کلاه مخملی آنجاست که او همه چیز را با قدرتش سروسامان می‌دهد.

شما هرگز قلندر و یا پهلوان خندان دیده‌اید؟ چرا ! برای اینکه آنها فکر می‌کنند که خندیدن باعث سبک شدن ایشان در جامعه مخصوصاً در جایی که زندگی می‌کنند خواهد شد. البته قلندری فقط در فیلم‌هاست ولی سناریوی این فیلمها را بر حسب سنت‌های قدیمی ما نوشته‌اند، همین سنتها است که ما را از خندیدن، نشاط، از لذت بردن زندگی بازمی‌دارد. زندگی یک بازی بیش نیست. شما هر چقدر سخت بگیرید، در این بازی باخته‌اید. زندگی بایستی بطور عادی طی شود، اگر شما بخندید یا گریه کنید، به هر حال وقت و عمر شما به خودی خود سپری خواهد شد. اما خندیدن از خصوصیات (کریشنا) الهه‌ی مرکز پنجم است.

گویند خنده بر هر درد بی‌درمان دواست. برای چه خنده‌ی خودتان را کنترل می‌کنید. جدی بودن و خود را گرفتن نیز هم یک عامل ترس، ترس از رسوایی است، رسوای چه می‌خواهید بشوید. هر چه هستید، هستید، شما رسوا شوید یا نشوید، مقام شما در پیشگاه خداوند فرقی نخواهد کرد، خیال نکنید آنهایی‌که بیشتر گریه می‌کنند

یا سینه و قمه می‌زنند در روز قیامت در ردیف اول خواهند بود، شما که می‌خندید و خوش می‌گذرانید و زندگی را بازی می‌دانید در ردیف آخر، فقط این لحظه که در آن هستیم عمر شماست نه دیروز نه فردا. ترسها، وابستگی کامل به دیروز یا فردای ما دارند، به امروز، به دقیقه «حال» اثری ندارند.

حالا خودتان قضاوت کنید، باز هم می‌خواهید غمگین باشید؟ ولی این دقیقه هم که شما غمگین هستید، باز لحظه‌ای از زندگی شماست، چه بهتر که آنرا با شادی بگذرانید، البته شادی این نیست که مزاحم دیگران شوید و فریاد بزنید و بگویید که شادید، شادی یک منبع و یک سرچشمه دارد که شما هنوز آن را لمس نکرده‌اید. اگر آن شادی مطلق که ما از آن صحبت میکنیم به آن رسیده باشید، حتی در دم آخر عمر هم مثل تمامی عرفا و انسانهای والا خوشحال خواهید بود و چیزی جز معشوق خویش نمی‌خواهید. ما همگی می‌خواهیم پیش معبود خویش برگردیم، اگر غمگین باشید او هم از غم شما خوشش نمی‌آید.

شما در هر زمان و مکان که هستید، فکر خودتان باشید، بی‌خودی سنگ دیگران را به سینه‌ی خویش نزنید، بدون علت توجه خودتان را به اعمال خوب و بد دیگران ندهید، هر کس مسئول اعمال و کردار و رفتار خویش است، خودتان را بی‌خودی در پرتگاه زندگی قرار ندهید، همه چیز را انجام یافته ننگرید، شب آبستن است تا چه زاید سحر. در سر راه هر کسی فراز و نشیب‌های بیشماری موجود است از اولین تپه‌ای که سُر خوردید ناامید نشوید این را بدانید، چیزی که در زندگی حاکم است، مادر درون و شمع فروزان (کندالینی) می‌باشد که در وجود خود شما مستقر است.

توسط این نور که در درون شما فعال و روشن می‌شود، میتوانید در هر حالت و در هر کیفیت یا وضعیت، با درون خود، و با خداوند در تماس باشید. شمعی‌که درون تاریک شما را، برای اولین و آخرین بار روشن می‌کند تا شما همیشه توسط این نور هدایت شوید. دیگر شما قدمی در تاریکی برنمی‌دارید، قدم‌های بعدی را بعد از

ارشاد کندالینی در اشعه‌ی نور وجود خودتان برمی‌دارید. شما همیشه و در هر حال که هستید می‌توانید با او ارتباط برقرار کنید، شما همواره با او و در ملکوت او هستید، یعنی همین الان و در این زمان با او هستید.

بیایید زندگی کردن را با او در زمان حال بیاموزیم.

مرکز ششم: چاکرای آگنیا

جایگاه فیزیکی: غده‌های مغزی، هیپوفیز، غده‌ی مخاطی، هیپوتالاموسها (ناحیه مغز).

عنصر: نور

خواص این چاکرا: بخشش، انسانیت، از بین رفتن خودپسندی، شروط و قید و بندها، عقاید دروغین و هویت نامعلوم و ...

دلایل مسدود شدن این چاکرا: چشمان ناپاک و حریص، خودبینی و خودپسندی، بخشش نداشتن، خشونت، مستبد بودن، قادر نبودن به بخشیدن خویش، آینده‌نگری بیش از حد، آزار و اذیت دیگران و ...

هر زمانی که خورشید حقیقت تلاش کرده که در آسمان درون انسانها بتابد، همزمان با آن سنت‌های قدیم و آداب و رسوم دیرینه‌ی ما قدرت بیشتری گرفته و ما را از شناخت آن خورشید منوّر بازداشته است. ما به انتظار کشیدن و امید داشتن عادت کرده‌ایم، ما انتظار بیهوده می‌کشیم، زیرا که سنت‌های ما نخواهند گذاشت تا ما به حقیقت پی ببریم. رسومات کهنه و گرد و غبار گرفته و تکرار آنها برای ما عادت شده است ما بوسیله‌ی آنها نابینا و ناشنوا می‌شویم، دیگر قدرت آن را نداریم که ندای الهی را بشنویم، یا او را ببینیم.

محبت و عشق او را هم درک نمی‌کنیم، همه‌ی انتظارهای ما به فاجعه‌ی بسیار غمناکی ختم شده است، بعد از فاجعه، تازه شاید او را بشناسیم. آنوقت تازه عشق او به آن صورتی که باید در دلمان جای گیرد نخواهد بود. تمامی فرمایشات، هدایت و عشق او،

به قوانینی خشک و تکراری تبدیل می‌شوند، از فردای آن فاجعه، زورگویی‌های مجریان و خادمان این ادیان شروع می‌شود. زیرا که آنها نه چشم دارند که ببینند نه گوش دارند که بشنوند، نه قلب دارند که عشق را احساس نمایند، آنها چاره‌ای جز این ندارند که اعمال و رسومات و رفتار تکراری خودشان را تکرار نمایند.

این برخوردها و اعمال کورکورانه همه را از آن راه الهی، سیر و متنفر کرده است. مردم می‌ترسند عادات دیرینه‌ی خویش را کنار بگذارند. اگر چه پایه‌های ساختمان کهنه و قدیمی تفکرات و آداب و رسوم و شریعت آنها لرزان شده و این ساختمان پوسیده در حال ویران شدن است، با وجود اینکه هیچ اطمینان و امیدی ندارند که در زیر همچون ساختمانی بتوانند ادامه‌ی زندگی بدهند، ولی نمی‌توانند از آنها دل بکنند ولی هرگز حاضر نیستیم یک واقعه‌ی جدید را قبول نمائیم. اگر آنرا هم از نظر کنجکاوی و یا اجبار خانواده قبول کنیم، باز سعی می‌کنیم که بنای جدید را با آجرهای ساختمان قدیمی بسازیم. فقط شکل و رنگ نو به آن اضافه می‌کنیم. در چنین قلبی که صددرصد از عشق خدا پر شده است، محال است که کینه بتواند در آن رخنه کند.

توسط این نوع بخشش ما خواهیم توانست از افکار خویش آزاد شویم. امروز بخشش و گذشت هم یکی از بازی‌ها و درگیری‌های افکار ما شده است. شما در عصبانیت و خشم به همسایه‌ی خودتان توهین می‌کنید و بعد از اینکه آتش خشم شما خاموش شد، به خودتان می‌آیید به خود می‌گویید، عجب کار بدی انجام دادم و درصدد آن برمی‌آیید که از همسایه‌ی خویش عذرخواهی نمایید. این به خاطر پشیمانی شما نیست بلکه به قول معروف می‌خواهید به این وسیله توپ را به زمین حریف بیاندازید و حالا که او طرح انتقام از شما را کشیده است، از او عذرخواهی می‌نمایید. حالا آن همسایه است که در مقابل حمله‌ی افکارش قرار گرفته است، اگر او عذر شما را قبول کرده و یا رد بکند بازنده است، در عوض خودپسندی و غرور شما شاد و برنده می‌شود.

حالا او بایستی تصمیم بگیرد که آیا از شما انتقام بگیرد یا نه، در این صورت شما مظلوم می‌شوید و او ظالم، با این چنین بازیها شما نخواهید توانست وارد ملکوت خداوند شوید. مرکز ششم تنها مرکزی است، که هر سه کانال از آنجا عبور می‌کنند و در آنجا به همدیگر متصل و مخلوط شده و راه تنگ و غیر قابل عبوری را درست می‌نمایند، که غرور و خودپسندی، قیود، فروتنی تظاهری، تواضع و صالح بودن دروغین و عوام‌فریبی آن‌را باز نمی‌کند، تا ما بتوانیم ازآن عبور نمائیم. شاه کلید آن فقط یکی است! شما بایستی یاد بگیرید از صمیم قلب همه را ببخشید. زیرا که تمامی افکار شما از گذشته سرچشمه می‌گیرند، یا طرح‌هایی هستند که توسط این افکار طرح شده‌اند. شما اگر در آینده یا گذشته باشید نمی‌توانید کسی را ببخشید، شما بایستی به زمان حال برگردید، شما بایستی اول خودتان را ببخشید، البته ما نمی‌خواهیم که شما را به یک دین یا آئین یا روش جدیدی راهنمائی کنیم، بلکه منظور رسیدن به یک آگاهی جدیدی است که آن نقاب‌های الوان ما را کنار زده و چهره‌ی واقعی ما را برملا خواهد کرد.

تا زمانیکه ما به زمان حال برنگشته‌ایم هنوز در گذشته و آینده سیر می‌نماییم و امکان همچون بخششی واقعاً وجود ندارد، زیرا بخشش فقط در زمان حال امکان‌پذیر است افکار و پریشانی و احساس ندامت ما، مثل دو طرف یک سکه می‌باشد، اول این و بعداً آن، اگر شما توانستید افکار خودتان را کنار بگذارید دیگر نیازی به پشیمانی نیست، زیرا که آن در هر صورت اتفاق خواهد افتاد. شما با بخشیدن افکار خویش موفق شدید که به غرور خویش غلبه کنید.

اکنون زمان آن رسیده است که از دست قیود و شروط رهایی پیدا نماییم. بعد از بخشیدن نوبت آن میرسد که، شما از خالق خویش طلب بخشش نمایید، به همین جهت است که شما بلافاصله دستان را از پیشانی خویش برمی‌دارید و در پشت سر خودتان قرار میدهید، این عمل بدین معنی می‌باشد که ای خالق من، اگر دانسته یا

ندانسته گناهی انجام داده‌ام (در مقابل شما) که در شأن و مقام شما نبوده، مرا عفو بفرمائید. در چنین زمانی امکان دارد که شما از خودپسندی خارج شده و قیود و شروط شما برای چند ثانیه‌ای ساکت شده باشد.

حالا وقت آن رسیده است که شما قدم به بالا بگذارید، یعنی قدم به سرزمین پاک و مطهّر ساهاسرارا مرکز هفتم بگذارید. اگر چه این گشت و گذار چند ثانیه‌ای یا چند صدم ثانیه بیشتر طول نمی‌کشد، ولی شما خواهید دید که در زندگی شما اثر بسیار بزرگی را خواهد گذاشت. از فردا شما کاری را انجام خواهید داد، که قلبتان به شما گواهی می‌دهد. شما حتماً داستان معروف موسی و شبان را شنیده‌اید، وقتیکه حضرت موسی طریقه‌ی نیایش شبان را شنید، از او ایراد گرفت و به وی گفت که این نوع پرستش خدا بت‌پرستی بیش نمی‌باشد.

خداوند از عمل و گفتار او خشمگین شد و به وی وحی نازل کرد. چرا؟ برای اینکه خداوند نمی‌خواهد ما از همه چیز، وظیفه و قانون و شریعتی برای خودمان درست نمائیم، بعداً هم وکلا و مجریانی هم پیدا بشوند که آنرا موبه‌مو به میل و نظر خود به اجرا درآورند و به ما یاد بدهند و یا از ما ایراد بگیرند، یا اینکه اجباراً به شما بگویند باید در صلح درونی حتماً این کار را انجام بدهید، یا چه باید بکنید، و چکار نکنید. راه و روش صلح درونی به هیچ وجه اینگونه نیست و هیچگونه اجبار و زوری در آن وجود ندارد. از فردا شما جهان را به چشم دیگری خواهید دید و از برکت ارشاد کندالینی، بصیرت و بینائی و آگاهی شما بسیار رشد خواهد کرد و شما همه چیز را بدون آلایش و با پاکی می‌بینید، مغز شما هم مغز دیروزی نیست، زیرا که او برای چند ثانیه‌ای با روح و با خدای لایزال ملاقات کرده است و نمی‌توانید مثل سابق باشید.

آن جرقه‌ی کوچک، زندگی شما را دگرگون ساخته است. قلب شما از محبت او پر شده، شما شروع کرده‌اید ماورای پرده‌ی اسرار را ببینید و پشت آن را تماشا نمائید.

هر چیزی که ما می‌بینیم نیاز به ایمان آوردن به آن نیست، ما آنرا خواهیم شناخت. زمانی که مغز ما روشن و باز شد، به طرف او راهنمائی می‌شود، قلب ما بسوی او باز خواهد شد، چشم ما بطرف او دوخته خواهد شد و ندای او را خواهیم شنید که می‌گوید، من از این فرزندم رضایت کامل دارم، او عزیزترین موجود روی زمین است. شما کاری برای رسیدن به این مقام انجام نخواهید داد، زیرا که همه چیز برایمان به خودی خود انجام خواهد گرفت.

فقط مدیتیشن (خود درونی) کنید و لذّت ببرید. در جمع‌بندی کوتاه باید گفت که مرکز ششم، مرکز آگاهی و دید جدید است و برای باز شدن این مرکز باید از تعصبات مذهبی و شریعت‌های ساخت انسانها دوری کرد. باید پذیرفت که این خداست ولی هنوز که هنوزه بشر سرگرم تعصبات قومی و مذهبی خویش می‌باشد، تعصباتی که به آن پایبند نیستیم. بلکه کورکورانه از چیزی که نمی‌دانیم و درک نمی‌کنیم از آن دفاع می‌کنیم. و اینگونه افکار و اعمال هیچ وقت به ما اجازه نمی‌دهد که در جستجوی آگاهی جدیدی برای پیوستن به خدا باشیم. تا زمانی که همه چیز را نفی می‌کنیم، از این مرکز عبور نخواهیم کرد.

مرکز هفتم: چاکرای ساهاسرارا

همانند گل نیلوفر با هزاران گلبرگ

جایگاه فیزیکی: ملاج سر، مخچه و سطحی از مخ

خواص این چاکرا: آگاهی کامل و درک حقایق توسط سلسله اعصاب مرکزی، نظارت بدون تفکر، پاکی مطلق

دلایل مسدود شدن این چاکرا: شک و تردید بر وجود خالق، کفرگویی، مخالفت و یا هرگونه فعالیتی بر ضد مسیر خدا.

نکته

ساهاسرارا هفتمین مرکز و بالاترین مرکز در سیستم ظریف بدن است و اجتماع و استقرار تمامی چاکراها در ساهاسرارا باعث بوجود آمدن هزاران گلبرگ رنگارنگ بر روی این چاکرا می‌شود.

هر دانه‌ای مجهز به قدرت زندگی است از هزاران هزار دانه که یک درخت تولید می‌کند، ممکن است که همه‌ی آنها جوانه بزنند ولی فقط چندتایی دوباره به درخت دیگری تبدیل شوند و به گل و میوه بنشینند. همچنین هر درخت قدرت آنرا دارد که تمامی جهان را از همنوعان خویش پُر کند. ممکن است هم از تمامی دانه‌های این درخت حتی یک درخت دیگری نتواند ببار بیاید، و تمامی آنها قبل از رسیدن به هدف، طعمه‌ی موانع داخلی یا خارجی شوند، و عاقبت از بین بروند.

این خواص تنها اختصاص به موجودات زنده ندارد، بلکه هر جسم جامد هم به نوبه‌ی خود انرژی‌هایی را در خود حفظ کرده است، که اگر به طریقه‌ی مخصوص بخواهیم آنرا تجزیه نماییم، نیروهای سازنده‌ی مثبت یا نیروهای مخرب یا منفی آن آشکار می‌شود. آنچه مسلّم است این خواص در تمامی موجودات و جامدات به یک نوع رفتار می‌نماید. یا آنها بطرف تکامل یا به طرف انهدام در حرکت‌اند، به عبارت دیگر هر موجود در هر حال و هر مکان، دائماً در حال تبدیل و تحوّل است فقط نیاز داریم که جهت این تحوّل را تشخیص بدهیم.

عقل و دانایی و خودآگاهی انسان همانند دانه‌های این درخت دارای دو جهت می‌باشد. اگر دانایی و آگاهی ما بطرف مثبت حرکت نماید، یعنی تحول پیدا کند ما به مقام والای انسانیت یعنی «ارشاد» ارتقاء پیدا می‌کنیم. اگر جهت حرکت منفی باشد، ما به اعماق خوی حیوانی یعنی «دیوانگی و پستی» نزول می‌کنیم. پس خودآگاهی و دانایی هر شخص مثل قدرت رشد هر دانه می‌ماند که آنها در نهاد هر

انسانی گذاشته شده است، تنها چیزی‌که ما لازم داریم این است که روش مناسبی برای تعیین جهت تحوّل آنها پیدا نماییم، تا بتوانیم از این نیروهای نهفته در درون خودمان به نحو احسن برای زندگی روزمره‌ی خویش استفاده نماییم. خواست شما بین دو دروازه‌ی بزرگ قرار گرفته است اگر این خواست با خوش‌بینی و اعتماد به نفس باشد، شما بطرف مثبت حرکت می‌نمایید و کامیاب خواهید شد.

اگر با بدبینی و منفی‌گرایی پایه‌گذاری شده باشد، شما جهت منفی را انتخاب کرده‌اید، می‌بینید که در هر صورت، هر طوری که شما بخواهید خواهید شد، بدین ترتیب جهت انتخاب به شخص شما مربوط می‌شود. دوم اینکه برای کسب این مقام ده دقیقه شب و ده دقیقه صبح به خود درونی (مدیتیشن) نیازمندید. همانطوری که مریض به دارو نیازمند است، تا شفا پیدا نماید همانطور روح هر شخص به خوددرونی نیاز دارد تا بهبود بیابد.

البته ناگفته نماند که برای کسب آگاهی هیچگونه زور و اجباری نیست زیرا که هر انسانی آزاد است که راه و جهت خویش را انتخاب نماید. طبق تجربیاتی که ما در این چند سال اخیر اخذ کرده‌ایم، می‌دانیم که عده‌ای سعی خواهند کرد بعد از دست‌یابی به این دانش جدید روحانی، از آن به عنوان یک حربه و یا یک اسلحه برای خودنمایی کردن در مقابل دیگران استفاده نمایند. عده‌ای دیگر آنرا بدون مفهوم و معنا تصّور خواهند کرد و ارزشی برای آن قائل نخواهند شد.

هر دانشی که مجانی عرضه شود به نظر مردم نبایستی خوب باشد. ولی اگر شما در حالت اضطراب قرار گرفته باشید که در آنجا مسئله‌ی مرگ و زندگی شما مطرح باشد همواره در تلاش هستید تا خودتان را نجات بدهید آنوقت در همان حال دستی به سوی شما دراز می‌شود تا شما را از این مرداب بیرون بکشد، دیگر شما فکر نخواهید کرد و کنجکاو هم نخواهید بود و تمامی سوالها درباره‌ی این دانش به خودی خود جواب داده خواهد شد و شما متوجه خواهید شد که آن دست‌گیری ارزش والایی دارد که خودتان را از گرداب نجات بدهید. زیرا که شما به ادامه‌ی زندگی

علاقه دارید آنوقت تنها چیزی که ما نیاز خواهیم داشت این است که به شما ثابت نماییم که آن زمانِ اضطراب همین دقیقه است که شما آن‌را شروع نموده‌اید شما بایستی خودتان را نجات بدهید راه دیگری برای ادامه‌ی حیات شما موجود نیست.

همه‌ی انسان‌ها شبیه به هم هستند خداوند هیچ کس را نسبت به شخص دیگر برتر و یا پست‌تر خلق نکرده است، پس این سوال پیش می‌آید که چطور ممکن است خدا شخصی را از میان افراد انتخاب نماید و با او از راز خلقت و بهشت و جهنم صحبت کند، اما با من و شما این کار را انجام ندهد. دلیلش این است که ما انسان‌ها از نقطه‌نظر انرژی‌های درونی با همدیگر متفاوت هستیم هر انسانی در سطح انرژی مخصوص خودش قرار دارد.

مثلاً در یک سری افراد مرکز ثقل انرژی آن‌ها روی مرکز دوّم یعنی مرکز خلّاقیت است. مثل انسانی که قدرت شعرگویی و کارهای هنری عالی دارد. در ضمن کسانی‌که تمرکز انرژی آن‌ها روی مرکز پنجم باشد، این‌گونه افراد سیاست‌مدار و هادی خوبی برای اداره‌ی خانواده می‌باشند. البته نبایستی، این‌گونه افراد که در این سطوح انرژی مراکز نامبرده هستند، دانش و قدرت خود را در ارتقاء تکامل بشریت استفاده نمایند. مثلاً هیتلر از جمله کسانی بود که جزو گروه دوّم و پنجم بود ولی نیروهای خلاقیت و سیاست خویش را در راه منفی به کار گرفته و باعث کشتن میلیون‌ها انسان شد.

برای شناسایی خصوصیات همه‌ی مراکز انرژیکی، سیستم ظریف زندگی‌های مکرر را اجباراً می‌بایست طی نماییم. فرض بر این باشد که همه چیز برای ما، در تمامی زندگی‌های گذشته مثبت باشد، یعنی کارمای (کارهای زندگی‌های قبلی) خوبی داشته باشیم. آن‌وقت ممکن است ما به یاری کسی به نام گورو (هدایت‌کننده)، به ارشاد برسیم. آن چیزی به جز جهت دادن انرژی مرکز هفتم نمی‌باشد. پس ما برای رسیدن به ارشاد، بایستی میلیون‌ها سال منتظر بمانیم و اگر به دلیلی ارشاد هم ممکن باشد، از کجا معلوم که این ارشاد نصیب شما نخواهد شد.

از نقطه‌نظر آماری ممکن است که در این جهان افرادی زندگی کنند یا زندگی کرده‌اند که مرکز ثقل انرژی آن‌ها روی مرکز هفتم یعنی مرکز ارشاد باشد. اگر چنین انسانی به دنیا بیاید، بدون شک یکی از مقربین درگاه خداوند خواهد بود. ۱۲۴۰۰۰ نفر تا بحال در این سطح انرژی به دنیا آمده‌اند، بطوری‌که شما می‌دانید و می‌شناسید همه‌ی آن‌ها به نوبه‌ی خویش در زمان خویش به شیوه‌ی مخصوص خودشان به ارشاد مردم پرداخته‌اند. ارشاد قدم اوّل ما به سوی خدا می‌باشد ارشاد در ماورای اندیشه، درک و شعور و افکار ما قرار گرفته است. به این دلیل ما به آسانی به آن دسترسی نمی‌یابیم. احیایِ کندالینی باعث می‌شود که همه‌ی مراکز ما به طور منظم کار نماید، به عبارتی توسط کندالینی مابین مرکز اوّل و هفتم ارتباط برقرار می‌شود.

شاه‌راهی را که کندالینی پشت سر می‌گذارد همیشه منوّر نیست، اغلب چاله‌های بزرگ وکوچک، خار وخاشاک و پستی و بلندی‌های متعددی موجود است که ما باید روزانه از آن‌ها عبور نماییم تا بتوانیم خودآگاهی خویش را عمیق‌تر نماییم.

شش دشمن اصلی یا شیطان درونی داریم که روزانه مانع و سدّ راه ما می‌شوند. **دشمنِ مرکز اوّل** شهوترانی، **مانع مرکز دوّم**، غضب **سدّ محکم مرکز سوّم**، خساست و طمع، **در مرکز چهارم**، ترس و نفرت و کینه **دشمن مرکز پنجم**، حسودی و نگرانی بیش از حد و دروغ **در مرکز ششم**، اوهام‌پرستی و خیالبافی امّا **مرکز هفتم** دشمنی ندارد. به همین جهت است که هر کسی به آنجا وارد شود معصوم می‌شود.

این مرکز خورشید درخشانی است که هیچ کس قادر نیست که جلو آن را بگیرد. از وجود این دشمنان درونی می‌باشد که ما چشم بصیرت و پیشرفت‌های جدید و نو را نداریم، مثل حلزونی هستیم که همیشه نگران آن هستیم که در دام شکارچی بیافتیم و در هر فرصت سراغ خانه‌ی قدیمی خویش می‌گردیم و خویشتن را در ماورای آن پنهان می‌نماییم. بزرگترین پناهگاه ما که به آن متوسّل می‌شویم عادت‌های دیرینه‌ی

ما می‌باشد. خیلی تلاش می‌کنیم از این حالات خودمان را نجات بدهیم، ولی از راه سنگلاخش می‌ترسیم، دلمان شاید بوی عطر گل را می‌خواهد ولی از خارهای نوک‌تیز آن هراس داریم.

اگر هم کسی بالأخره به مقام والای فضیلت رسیده باشد و یا به بالاترین پلّه‌ی انسانیت قدم نهاده باشد، ما کاری جز حسودی پیشه نمی‌کنیم. همه چیز را در دیگران می‌بینیم ولی هرگز به خودمان توجه نمی‌کنیم ممکن است من هم دشمنی داشته باشم که مرا از رسیدن به او باز می‌دارد. این من هستم که بایستی تلاش کنم تا به آزادی مطلق برسم. مقامی که حضرت رسول به آن رسیده بود برای انسان‌های معمولی تحقق نیافته و تا به حال ممکن نشده است. او سدها و موانع ماورای ارشاد را شکسته است و راه رسیدن به حضرت حق را برای طالبان حقیقت هموار نموده است. اگر ما راه رسیدن به او را بلد نیستیم، یا اینکه آن‌را نمی‌خواهیم دیگر تقصیر هیچ مرشدی نمی‌باشد.

او شخصی بود که دلش مالامال از عشق خدا بود. او جان، مال و خانواده و زندگیش را در راه این عشق باخته بود. از خودتان صادقانه بپرسید آیا شما هم همینطور هستید؟ البته در صلح درونی نیازی به اینگونه فداکاری‌ها نیست، منتهی زمانی که موقعش رسیده باشد که ما بتوانیم حقیقت را بشناسیم وآزادی و ارشاد را کسب نماییم، دشمنان درونی ما به ما حمله می‌کنند و ما را از دریافت ارشاد محروم می‌نمایند. بعد از خواندن این مطالب شاید شما عشق نویسنده‌ی این مطالب را کاملاً درک نکنید و برایتان این سوال پیش بیاید که منظور ما از این مطالب در این جا چه می‌باشد؟ دقیقاً سئوال ما هم از شما از اینجا شروع می‌شود.

ما می‌خواهیم اوّلین کسانی باشیم که مژده‌ی رسیدن به آزادی مطلق را به شما عزیزان بدهیم. اگر شما کوچک‌ترین حرکتی در ضمن خواندن این مطالب یا کوچک‌ترین نسیمی و یا کوچکترین جرقه‌ای را حس کرده‌اید، اگر واقعاً در درون خود تحوّلی می‌بینید، پس دنبال آن را بگیرید کلید آزادی را کسب کرده‌اید، تا

درهای زندان‌های درون خویش را باز نمایید. به دشمنان دیرینه‌ی خویش فائق آیید و پس از آن بال‌های خود را باز کرده و به سوی او پرواز نمایید. شما می‌توانید آزاد بشوید این کار را ادامه بدهید، بدانید که راه آسانی نیست، این نسیم ملایم و ضعیف باید باد صبا و تندی شود که بتواند آرزوی دیرینه‌ی شما را به پیشگاه او ببرد.

با کمی تلاش راه و چراغ و قدم اوّل را از طریق این مطالب پیدا می‌کنید. حال باید سعی نمایید قدم‌های دوم و سوم را، خودتان بردارید. ممکن است در قدم بعدی این نسیم الهی باز ضعیف‌تر شود و یا آنکه کاملاً واضح نباشد، ناامید نباشید. نور هر چقدر هم ضعیف باشد، باز دل تاریکی را می‌شکافد. اینجا فقط بستگی به بینش و روشن‌بینی شما دارد، شما می‌توانید آن را به طور مثبت قضاوت نمایید. خدا را شکر نمایید که جرقه‌ای در آسمان ظلمت شما نمایان شده است. از این جرقه نورهای خورشیدی ساخته خواهد شد، که در آسمان آزادی شما خواهد درخشید.

شما را به روح، به کائنات و به آرامش مطلق خواهد رسانید. بدانید که خود درونی (مدیتیشن) تنها راه موفقیت شما خواهد بود. به‌طوری‌که می‌دانید، حضرت محمّد (ص) برای ملاقات با خدا، روزها و شب‌های متمادی در غار حرا خلوت و خوددرونی می‌کرد و به عالم سکون برمی‌گشت. هیچ یک از آیات قران در ملإعام الهام نشده است. منظور ما این نیست که شما غارنشین بشوید و از خانه و زندگی فرار نمایید و بگویید که من می‌خواهم تنها باشم. هر خلوتی ملاقات با خدا نمی‌باشد، اگر شما فقط چشم‌های‌تان را ببندید و توجه‌تان را به درون خویش معطوف نمایید آن‌وقت با خودتان تنها هستید. سعی نمایید با هیچ کس در این مورد مصلحت یا مشورت نکنید.

این شما هستید که می‌خواهید به این آرزوی دیرینه‌ی خویش برسید نه پدر نه مادر و نه خویشاوندان شما، بلکه تنها شما البته اگر آنها هم مایل باشند این تجربه را کسب نمایند، مسلماً می‌توانند با شما همراه شوند. در هیاهویی که در زندگی روزمره‌ی ما موجود است، شاید نتوانید ندای ظریف درونتان را بشنوید.

اول برای چند دقیقه‌ای آرام و ساکت بنشینید، چشم‌هایتان را ببندید اگر در درون‌تان هنوز آرامش برقرار نشده و هنوز با خودتان بگو مگو دارید و در جنگ و

جدال هستید به همه‌ی آن‌ها دستور بدهید که من با شما کاری نـدارم. تمـامی ایـن افکار، بگو مگو، این جنگ و جدال را می‌بخشم. ما بایستی به گنجینه‌ی بزرگـی رخنـه نماییم که آن ناخودآگاهی ما می‌باشد.

کلید این گنجینه فقط و فقط سکون است هیچ‌گونه شکی به خودتان راه ندهید. شـری ماتاجی می‌فرماید: بودا، بعد از تلاش‌های مکرر زمانی بـه ارشـاد واقعـی رسـید کـه مصمم به آن شد تا که تلاش خود را به نتیجه‌ی نهایی برساند و بعد از ایـن تصـمیم او به ارشاد واقعی نایل شد. این ارشاد نه به خاطر اینکه خـدا از او ترسـید و او را بـه درجه‌ی ارشاد رسانید، بلکه این بودا بود که به وجود خدا اعتماد و اطمینان کـرد تـا به روشن‌بینی دست یافت. اگر شـما هـم مصـمّم بـه رسـیدن بـه ارشـاد شـده‌ایـد، چشم‌هایتان را ببندید توجه خویش را به درونتان بدهید دسـت‌هایتـان را کـاملاً بـاز نمایید بدین صورت که کف دست‌های شما به طرف بالا و و پشت آنها در روی زانو باشد در این حالت شما می‌توانید نسیم الهی را احساس نمایید.

احساس می‌کنید که کندالینی در امتداد ستون فقرات شروع به حرکـت مـی‌نمایـد و کم‌کم از ملاج سرتان (مکان نرم سر نوزاد در زمان تولد) بیرون می‌آید. بعد از مدتی تکرار خوددرونی جریان افکار شما کم می‌شود، شما ناظر اعمال خـویش مـی‌شـوید و قدرت آن را پیدا می‌نمایید همه چیز را با چشمان بسته یـا بـاز و چـه در خـواب یـا بیداری نظارت نمایید. درون شما به کلی سکون است، و بدون هر گونه فکر، آرامـش صددرصد در بدن شما حکمفرما است و شما مثل شخص ثالثی می‌مانید که خودتـان، خود را نظارت می‌نمایید.

بعد از مدت کوتاهی روح و جسم شـما در همـدیگر ذوب مـی‌شـود چنـان‌کـه شـما نمی‌توانید ما بین این دو فرقی پیدا کنید. شما اینجا هسـتید ولـی روح شـما در جـای دیگر سیر می‌کند. شاید کالبد شما در روی زمین، در خانه، همراه عزیـزان‌تـان باشـد ولی روح شما در کهکشان‌ها سیر نماید این حالت قدم آخر است که ما آنـرا معـراج می‌نامیم. از آن به بعد شما در حضور حضرت حق هستید.

جایگاه چاکراها روی بدن

چاکرای اول	چاکرای دوم	چاکرای سوم	دایره وید

چاکرای چهارم	چاکرای پنجم	چاکرای ششم	چاکرای هفتم

جایگاه چاکراها از نمایی دیگر

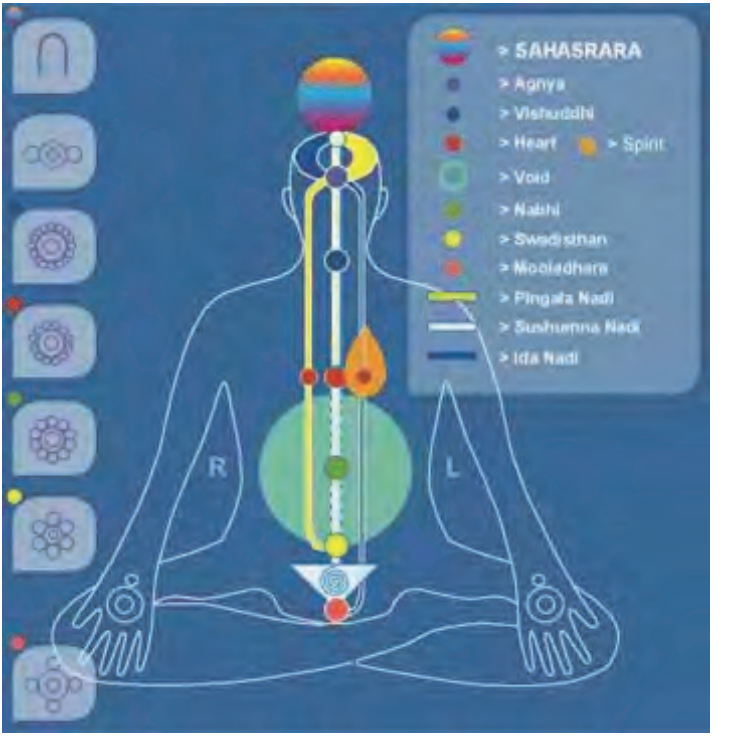

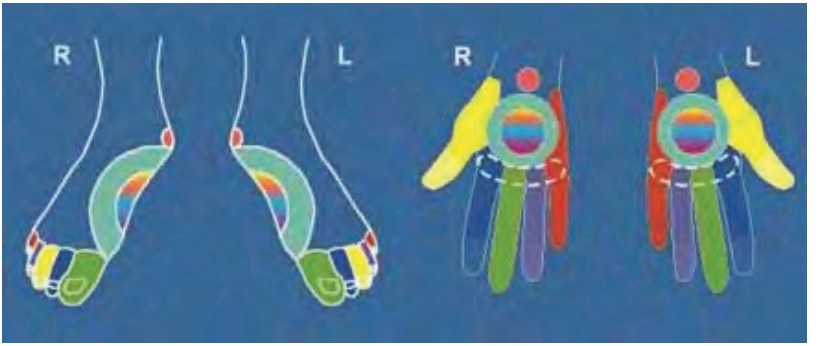

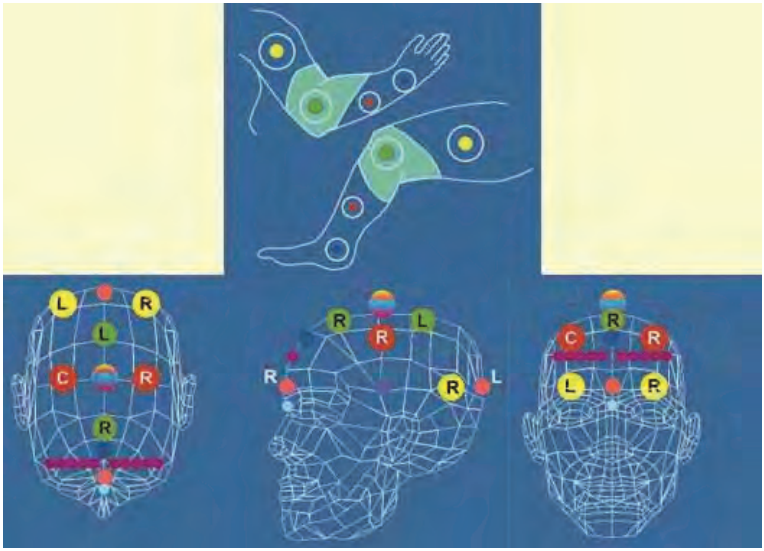
L
R
L
C
R
R
R
R
L
R
R
L
C
R
R
L
R

روح
بدن
ذهن
خوبی
یگانگی
برابری
شناخت
تحقق نفس
وحدت
نسیم الهی
روان
نیکی
حُسن
شایستگی
صلح درونی
برازندگی
تندرستی

علم اعداد

از دیرباز در بیشتر سنت‌ها و فرهنگ‌ها اعداد و اشکال از تقدس و یا شومی و همچنین کارکردهای خاصی برخوردار بوده‌اند، تا جایی که امروزه هم از اهمیت آن‌ها کاسته نشده است... متأسفانه درباره‌ی بیشتر مباحث نامبرده، بحث‌هایی مطرح شده یا بصورت افراط بوده و یا بصورت تفریط. حتی در تاریخ تفکر بشر، عددشناسی و حتی ستایش اعداد هم دیده شده است. بطوری که تا نهایت خرافه و خیال‌پردازی پیش رفته‌اند. همچون: طالع بینی، ستاره‌شناسی، کیمیاگری و علومی از این قبیل. هر کدام به نوعی احتیاج به دانش و علوم مربوطه می‌باشند تا بشر به بیراهه نرود.

از طرف دیگر، وقایع بسیاری که در ماورای درک بشر اولیه قرار داشته‌اند، او را بر آن داشتند تا برای بیان اندیشه‌ها و دریافت‌هایش نظامی از علائم گوناگون ابداع کند. این علائم که به «نماد» تبدیل شده‌اند در حقیقت گویای چیزی فراتر از معنای آشکار و مستقیم خود هستند. نمادها همچون اعداد نقش مهمی در زندگی و البته ناخودآگاه انسان دارند و تفسیر این نمادها یکی از دغدغه‌های روانشناسان بزرگی همچون فروید و یونگ بوده است. از سوی دیگر اعداد فقط برای شمارش نیستند بلکه از ایام قدیم با نمادها در ارتباط تنگاتنگ بوده‌اند و تفسیر اعداد یکی از قدیمی‌ترین علوم در بررسی نمادها محسوب می‌شود، نمادها زبان مشترک انسانها از دیرترین روزگار تا به امروز بوده‌اند و در پیچ و خم جریانهای زندگی تا اندازه‌ای دگرگون شده‌اند. اما با وجود این تغییرات توانسته‌اند خود را با شرایط مکان و زمان، هماهنگ کنند و همچنان به زندگی خود ادامه دهند.

شاید کمتر کسی باشد که در طول روز با اعداد سر و کار نداشته باشد. به طور مثال وقتی از خواب شبانه بیدار می‌شوید به نزدیکان خود می‌گویید یک خواب دیدم، یا در سر سفره می‌نشینید و درخواست یک تکه نان می‌کنید، یا سئوال می‌کنید آدرس فلانی کجاست؟ خیابان .... پلاک .... واحد .... و یا هنگامی که شماره‌ی منزل و یا

محل کار همکارانتان را با تلفن همراه خود می‌گیرید و یا وقتی سر کار شروع به شمارش اجناس و وسایل می‌کنید و هزاران اعداد دیگر که تا آخر شب هنگام خوابیدن، با آنها درگیر هستید. آیا تا بحال از خود سئوال کرده‌اید که این اعداد دارای چه نیرو و انرژی‌ای هستند؟

تا بحال فکر کرده‌اید چرا از سالیان قبل، «دو، دو تا می‌شود چهار تا؟ چرا دو، دو تا پنج تا نشده»؟، چرا چهار عمل اصلی رمزگشای این همه فرمول های ریاضی و فیزیک و .... بوده؟ انرژی این اعداد از کجاست؟

وقتی به دنیا می‌آییم نواری را بر دور دست نوزاد می‌زنند که فقط یک شماره‌ی چندرقمی است که نوزاد، با آن شناسایی می‌شود. که پدر و مادر او با آن شماره شناسایی می‌گردد.

شناسنامه برایمان می‌گیرند که شمارش؛ تا آخر زندگی با ماست که هویت ما را معلوم می‌کند.

هنگامی که فوت می‌کنیم باز تبدیل به یک شماره‌ی چند رقمی می‌شویم و آن را به دور شست پایمان می‌زنند و در نهایت شماره‌ی قبر و ....

ده‌ها هزار سال طول کشید تا انسان توانست، لنگان‌لنگان، با شمردن آشنا شود. زیرا جهان پیرامون ما چنان وسیع است، که در طبیعت نیاز فراوانی به این اعداد وجود دارد. پیشرفت دانش و تمدن بشری مرهون علم ریاضی و عددشناسی است. به طوریکه علم ریاضی و عددشناسی پایه و اساس کلیه‌ی علوم اعم از علوم انسانی (روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه، تاریخ، جغرافیا، ادبیات، شعر و موسیقی، هنر و ...) می‌باشد.

در دوره‌ی صفویه در ایران، معماران و مهندسان، همه از ریاضیدانان قابلی بودند؛ معروف‌ترین چهره‌ی ریاضیدان (بهاءالدین‌عاملی) است. همچنین علوم‌تجربی (زیست‌شناسی، زمین‌شناسی، فیزیک، شیمی، پزشکی، نجوم، فنون، مکانیک، عمران، ساختمان...). ریاضی جزئی از اجزاء لاینفک زندگی معمولی در معاملات، تغذیه و فنون و کارهای معمولی که بشر در روزمره با آن سر و کار دارد، به حساب می‌آید ...

علم ریاضی و عددشناسی در علوم اجتماعی به ویژه جامعه‌شناسی نیز دارای ارزش و قطعیت معتبری است. چنانکه از آمار بعنوان یکی از وسایل مهم تحقیق استفاده می‌گردد و محققین در اغلب موارد مانند تحقیق در موضوع خودکشی ها، کثرت ازدواج ها، شیوع و افزایش طلاق‌ها و بالا رفتن و یا پائین آمدن نرخ ها و موارد زیادی مانند آنها با استفاده از اطلاعات آماری تحقیقات خود را ارزش علمی می‌بخشند. می‌توان از اهمیت و لزوم هندسه در معماری ، حساب در بانکداری و صدها موارد کاربرد ریاضیات در زندگانی عملی، سخن به میان آورد.

در مورد ارزش و قطعیت و اعتبار علم ریاضی و عددشناسی در علوم نیز کافی است تکرار نمائیم که دانشمندان اغلب کشفیات و معلومات حاصله را هنگامی روشن و قطعی می‌شمارند که می‌توان آنها را به صورت اعداد یا فرمول‌های ریاضی نشان داد و به عبارت دیگر کیفیت را به صورت کمیت عرضه داشت و در این راه به اندازه‌ای پیش رفته‌اند که گفته‌اند:

(شناخت عبارتست از اندازه‌گیری). اگر امروز قسمت عمده‌ی وسایل و لوازم کارگاه‌ها و آزمایشگاه‌ها را وسایل اندازه‌گیری تشکیل می‌دهند علتش همین قطعیت علوم ریاضی است که موضوع آن کمیت و مقدار است.

دانشمندان برای علم ریاضی اهمیت فراوانی قائل بوده‌اند. علمائی همچون ابن‌سینا، خیام، ابوالوفای بوزجانی شارح کتاب جبر خوارزمی، ابن‌هثیم، اخوان‌الصفا، ابوسهل کوهی که یکی از علمای جبر بوده، فارابی که نظریه‌ی موسیقی ایران زمان خود را تکمیل کرده و همین موسیقی سنتی زنده‌ی حاضر از آن باقی مانده است، همچنین ابوریحان بیرونی چند تألیف ریاضی و نجومی بسیار مهم از دوره‌ی قرون وسطائی اسلام بر جای گذاشته و در مسائلی همچون رشته‌های عددی و تعیین شعاع زمین کار کرده است.

در قرن پنجم تا یازدهم که در آن سلجوقیان به قدرت رسیدند چندین ریاضیدان بزرگ در این دوره وجود داشته‌اند، بزرگترین ایشان عمر خیام بود و گروهی از

منجمان و ریاضیدانان دیگر در گاه‌شماری ایران تجدیدنظر و آن را اصلاح می‌کردند و برجسته‌ترین آنان خواجه نصیرالدین طوسی است که به شیوائی و راهنمائی او و چند تن دانشمند و بالخاصه ریاضیدانان رصدخانه‌ی مراغه، گرد یکدیگر جمع آمده و به کار رصد و دیگر کارهای علمی مشغول شده بودند.

در دوره‌های مختلف تاریخی دانشمندان زیادی روش‌های متعدد و متنوعی برای تدریس درس ریاضی ذکر کرده‌اند که انواع این روش‌ها را بعضی زبانی، فعال و مکاشفه‌ای گفته‌اند. گروهی روش‌های تدریس ریاضیات را گفتاری، پرسشی و سقراطی و آمیخته ذکر کرده‌اند. برای سال اول روش‌های ویژه‌ای معرفی کرده‌اند. از آنجا که علم ریاضی در پیشرفت سایر علوم نقش عمده‌ای داشته، یکی از عوامل توسعه ی فن‌آوری در دهه‌های اخیر بوده است. لذا توجه بیشتر به آموزش همگانی به این علم در دنیای امروز ضروری به نظر می‌رسد.

اعداد، تقریباً بر تمام جنبه‌های زندگی ما تأثیر می‌گذارند، از حساب کردن دقیق پول غذا گرفته تا ریختن طرح یک صندوق بازنشستگی. البته اعداد، نقش‌های مهم‌تری نیز در جهان پیرامون ما ایفا می‌کنند، آن هم به گونه‌ای که ما اغلب متوجه نمی‌شویم. یک ثابت ریاضی، برداشت ما را از زیبایی تعیین می‌کند و یک عدد، بر تعداد دوستان ما تأثیر می‌گذارد. ریاضیات بر ژن‌های ما نگاشته شده است.

اعداد، تنها ثابتی است که در سراسر گیتی، بیش از هر چیز دیگری کاربرد دارد. تنها انسان ها نیستند که از آن در مد، اسباب منزل، هنر، موسیقی و حتی اقتصاد بهره می گیرند، بلکه در بدن انسان، طبیعت و حتی شکل راه شیری نیز این عدد وجود دارد. نسبت طلایی که اولین بار توسط یونانی‌ها کشف شد، در تمام طبیعت یافت می‌شود و ذهن تمام انسان‌ها به گونه‌ای است که آن را زیبا می‌داند. کتاب‌های بسیاری درباره‌ی چگونگی کارکرد نسبت طلایی و این که چرا علم ریاضی و عددشناسی زیبایی، یک دانش عینی است، وجود دارد. اعضای چهره و بدن انسان سالم نیز، با توجه به نسبت طلایی، هماهنگی یافته‌اند.

پنج عددی که به گونه‌ای غیرمنتظره، بر زندگی ما تأثیر دارند عبارتند از!: عدد سه، عدد پنج، عدد هفت، عدد نه، عدد صفر

منشا عددشناسی

عددشناسی دانش اعداد و ارقام می‌باشد و نیروهایی که در ورای آنان مخفی هستند را به معرض نمایش می‌گذارد. اولین کتاب در زمینه ی عددشناسی توسط چیرو نوشته شد. اما حتی قبل از چیرو، عده‌ای از برهمایی‌های زمان ودا در زمینه‌ی علوم اعداد، نجوم و مطالعه‌ی اجسام سماوی متبحّر و زبردست بودند. این برهمایی‌ها از نسل ماهاراشی بزرگ بودند که خود لرد دتاترایا دانش اعداد را بر اساس نجوم و سیاره‌شناسی به او یاد داد. چیرو در مدت زمانی که جوانتر بود و زمانیکه به جنوب هند سفر می‌کرد با گروه‌های مختلفی از مردم برهمایی آشنا شد که دانش خود را از آنها بدست آورده است.

برهمایی‌ها بر تمامی موضوعاتی که به علوم رمزی و یا معانی مخفی اعداد در رابطه با زندگی انسان مربوط می‌شود تسلّط داشتند. با این حال،آنها به چیرو اجازه دادند تا اینکه در مورد نظریه‌های مربوط به طبیعت مرموز اعداد و همچنین کلمات سانسکریتی مرتبط با آنها یاد بگیرد، این یادگیری به رابطه‌ی اعداد با سیارات و تأثیراتشان بر روی زندگی بشر و مواردی از این دست گسترده بود. چیرو بعد از اینکه این اسرار را به چنگ آورد به سرزمین بومی و موطن خود بازگشت. بعد از چندین کاربرد تجربی که در مورد اعداد و سیستم‌های صوتی آن داشت در نهایت او با دقت کامل موفق به تعیین کردن حروف انگلیسی معادل با حروف سانسکریتی شد.

بعد از اینکه او به نتیجه‌ی مطلوب رسید، اسرار مربوط به دانش اعداد و نیروی صوتی ماورای آنان و تأثیرات سیارات بر روی این اعداد و غیره را بوسیله‌ی نوشتن کتاب‌هایی در زمینه‌ی عددشناسی فاش کرد. جهان به اهمیت عددشناسی و اینکه

چگونه می‌تواند این مسئله بر روی شانس انسان تأثیر بگذارد واقف شد. بنابراین تنها هند باستان را می‌توان زادگاه اینگونه علوم دانست. حتی قبل از چیرو، جان هیدن کتابی با عنوان «راهنمای مقدس» در زمینه‌ی سیارات و غیره را نوشت. چیرو از راهنمایی این کتاب استفاده کرد و کتاب مربوط به عددشناسی را برای اولین بار به جهان آورد. زمانی که اسرار این کتابها و نقش اعداد بیان شد، این مسئله در سرتاسر جهان گسترش پیدا کرد و امروزه هر کسی به خوبی در مورد این علم اطلاعاتی دارد.

علم اعداد علمی است که به ما کمک می‌کند تا بتوانیم به ماهیت اصلی اعداد و همچنین نقش آنان در برپایی نوعی نظم در چهارچوب ارگانیزم جهان مادی پی ببریم. همچنین اعداد دارای پیام‌های متنوعی در روند گسترش آگاهی دارند. اعداد دارای زبانی زیبا هستند که هر کدام آنان دارای خواص و معانی بنیادینی می‌باشند.

عدد یک

عدد ذات ازلی

در هر عددی نفوذ می‌کند

همه‌ی اعداد را در خود متحد می‌کند اما هیچ کثرتی نمی‌پذیرد.

در هندسه یک را با نقطه نشان میدهند

عدد یک تراکمی از واحدهاست.

یک عدد نیست، مولد است، آغاز و بنیاد تمام اعداد، پدیدآورنده‌ی اعداد

مشکل واقعی مؤمن این است که آیا واقعاً می‌تواند شهادت لااله‌الّا الله بگوید. صوفیان معتقدند فقط پس از فنای کامل سالک در الوهیت، خود خدا با دهان او وحدانیت خویش را خواهد گفت.

عرفای هندی می‌گویند هر کثرتی از آنجا که کثرت وحدت‌هاست، خود کثرت وحدت را مفروض می‌گیرد.

ارزش عددی یک برای حرف الف و حرف نخست نام الله است.

اگر نخستین حرف الفبا و ارزش عـددش را بشناسـیم همـه‌ی حکمـت و معرفـت را دربردارد و چون به معرفت خدای واحد دست یابیم چیز دیگری لازم نداریم.

آغـازین اعـداد بـوده و پایه‌ی حیات است این عدد معرف به عـدد خـالق یکتاسـت «خداوند حکیم قادر است»، و دارای خواص مثبت نیز می‌باشد. در علـم عددشناسـی عدد «۱» معرّف و سمبل خورشید است. عدد یک نوعی وحـدت و پیونـد را بـه مـا شناسایی می‌نماید و معنی اصلی آن وحدانیت خداوند را تعریف می‌نماید. عـدد یـک گویای نوعی وحدت شعوری و پیوندی مستحکم بین مخلوق و خالق است.

خالق و مبتکر: «یک»ها پایه و اساس زندگی هستند. همیشـه عقایـد جدیـد و بـدیع دارند و این حالت در آنها طبیعی است. همیشه دوست دارند تمامی کارها و مسـائل بر حول محوری که آنها می‌گویند و تعیین می‌کنند در گردش باشـد و چـون مبتکـر هستند، گاهی خودخواه می‌شوند. با این حال «یک»ها به شدت صادق و وفادارند و به خوبی مهارتهای سیاسی را یاد می‌گیرند. همیشه دوست دارند حـرف اول را بزننـد و غالباً رهبر و فرمانده هستند، چون عاشق این هستند که «بهترین» باشند. در استخدام خود بودن و برای خود کار کردن بزرگترین کمک به آنهاست ولی باید یـاد بگیرنـد عقاید دیگران ممکن است بهتر باشد و باید با رویی باز آنها را نیز بشنوند.

عدد دو

دو یعنی جدایی، دو دلی، مخالفت، دوگانگی

بدلیل اینکه دو باعث ناهماهنگی می‌شود به ندرت در جادو بکار می‌رود.

دو فقط با آفرینش بوجود آمد

دو برابر با «ب» است و اشاره به جهان آفرینش می‌کند برای همـین قـرآن بـا «ب» شروع می‌شود.

مولوی نیز جهان را به دو تار تنیده شده تشبیه می‌کند.

در ادیان چینی (یین) و (یانگ) هست

موجود از آسمان یانگ

ماه، آب، ملکه یین

سالومه از عیسی پرسید ملکوت تو کی می‌آید؟

خداوند پاسخ داد: هنگامی که دو یک شود، مرد زن شود و دیگر زنی وجود نداشته باشد. یعنی دوگانگی از بین برود.

دوگانگی هنگامی پدید آمد که انسان از درخت معرفت خورد و از نیک و بد، حیات و مرگ آگاه شد.

معرّف کره‌ی ماه است که دارای صفات مؤنث خورشید است. به همین علت افراد متعلق به این گروه با افراد گروه یک با آن که از دو شخصیت مخالف می‌باشند ولی با یکدیگر سازگارند. افراد عدد «۲» افرادی باشخصیت، دارای طبیعت بخشنده، تخیّلی، هنرمند، و رومانتیک می‌باشند. عدد دو نخستین تجلی زیبایی طبیعت را تعریف می‌نماید و دارای معنی شادی و زیبایی است. منتها عدد دو معرف ورود دو نوع نیرو در این جهان است به همین خاطر است که آنرا دو می‌نامیم یک نیروی منفی و دو نیروی مثبت. این دو نیرو مانند دو خط موازی به صورت مکشی دوگانه به این جهان راه می‌یابد و نیروی آنان از عدد دو در این جهان متجلّی می‌گردد.

پیام‌آور صلح: «دو»ها سیاستمدار به دنیا می‌آیند! از نیاز دیگران خبر دارند و غالباً پیش از دیگران به آنها فکر می‌کنند. اصلاً تنهایی را دوست ندارند. دوستی و همراهی با دیگران برایشان بسیار مهم است و می‌تواند آنها را به موفقیت در زندگی رهنمون سازد. اما از طرف دیگر، چنانچه در دوستی با کسی احساس ناراحتی کنند

ترجیح می‌دهند تنها باشند. از آنجایی که ذاتاً خجالتی هستند باید در تقویت اعتماد به نفس خود تلاش کنند و با استفاده از لحظه‌ها و فرصت‌ها آنها را از دست ندهند.

عدد سه

عدد سه به یک ترکیب جدید می‌انجامد. ترکیبی که دوگانگی قبل را را انکار نمی‌کند بلکه بر آن چیره می‌شود همانطور که کودک پدر و مادر را متحد می‌کند.

نخستین عددی است که شکل دوبعدی ایجاد می‌کند که با حواسمان درک می‌کنیم همه‌ی تجربه‌هایمان در فضا: طول، عرض، ارتفاع و در زمان: گذشته، حال، آینده

سه حالت مواد (جامد، مایع، گاز)

گیاه (ریشه، ساقه، گل)

میوه (پوست، گوشت، هسته)

فیثاغورثیان تصوّر می‌کردند وحدت کاملی برای آفرینش جهان به دو نیروی متضاد و پس از آن برای تولید حیات به سه گانگی تقسیم می‌شود. سه نخستین عددی است که می‌توان کلمه‌ی همه را برای آن بکار برد.

عدد «۳» را می‌توان آغاز نیرو و خطوط قوائی دانست که دقیقاً از بین اعداد ۳ تا ۹ عبور می‌کند. عدد سه عدد ارتباط و رابطه نیز خوانده می‌شود و زمانی که سه رکن معنوی کامل شود، نیروهای فرد به درجه‌ی بالای خود خواهد رسید و او انسانی کامل خواهد بود. حقیقتاً عددی بنیادین در هستی است و گویای عنصر آفرینش است. این عنصر به جز عشق الهی نیست. عدد «۳» پیغام‌آور این نیرو و مجرای ظهور آن در زندگی است. چون می‌تواند دو قطب مخالف دو را به هم پیوند دهد. بنابراین تنها این عدد است که در راستای جهان اعداد که هستی را بنیاد می‌نهند می‌تواند بستر پیوند عناصر آفرینش را به ثبوت برساند.

قلب تپنده‌ی زندگی: «سه»ها ایده‌آلیست هستند، بسیار فعال، اجتماعی، جذاب، رمانتیک و بسیار بردبار و پرتحمل. خیلی کارها را با هم شروع می‌کنند اما همه‌ی

آنها را پیگیری نمی‌کنند. دوست دارند که دیگران شاد باشند و برای این کار تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند. بسیار محبوب اجتماعی و ایده‌آلیست هستند اما باید یاد بگیرند که دنیا را از دید واقع‌گرایانه‌تری هم ببینند.

عدد چهار

عدد نظم مادی چهار جهت اصلی مختصاتی، شکل یونانی نام آدم به نام‌های چهار جهت شرق، غرب، شمال و جنوب اشاره دارد و نماد کوچک شده‌ی جهان مادی چهار بخشی تبدیل شده.

تمام ویژگی‌های چهار به جهان مبتنی بر ماده ارتباط دارد.

۴ عنصر، ۴ طبع، ۴ فصل، ۴ جهت، ۴ نوع باد، ۴ کتاب مقدس تورات، انجیل، زبور، قرآن

عروج به لاهوت ۴ مرحله دارد. شریعت، طریقت، حقیقت، معرفت

انسان از ناسوت و از طریق ملکوت و جبروت به لاهوت سیر می‌کند.

کسانیکه دارای عدد «۴» هستند دارای کاراکتر مشخص اخلاقی هستند و همه چیز را از زاویه‌ی مخالف می‌بینند و در بحث و گفتگو در طرف مخالف بحث قرار دارند ولی اهل دعوا و نزاع نیستند. این صفت آنان سلب می‌شود که همیشه دشمنان مخفی زیادی داشته باشند. عدد چهار نشانه ی شهامت و ماجراجویی است. این عدد مابین دو آگاهی انسانی و خودآگاهی قرار گرفته و گویای این است که تنها با شهامت و درایت می‌توان از آگاهی انسانی به آگاهی روح صعود نمود.

معرّف سیاره‌ی تیر یا عطارد است. صفات مشترک افراد متعلق به این روز تیزهوشی، قدرت فهم و استعداد تعبیر در آن‌هاست. عدد تکامل و بازیافت تمامی آگاهی درونی در سطح خودشناسی است این عدد گویای به تکامل رسیدن و بدست آوردن خودشناسی و خودآگاهی است. بنابراین به عدد آگاهی روح لقب دارد.

محافظه‌کار: «چهار»ها بسیار حساس و سنتی هستند. آنها عاشق کارهای روزمره، روتین و پیرو نظم و انضباط هستند و تنها زمانی وارد عمل می‌شوند که دقیقاً بدانند چه کاری باید انجام دهند. به سختی کار و تلاش می‌کنند. عاشق طبیعت و محیط خارج از خانه هستند. بسیار مقاوم و با پشتکار هستند. اما باید یاد بگیرند که انعطاف‌پذیری بیشتری داشته و با خود مهربانتر باشند.

عدد پنج

پنج عدد عشق و زندگی، عدد نفس انسان است همانطور که انسان از خوب و بد تشکیل شده، پنج اولین عددی است که از زوج و فرد تشکیل شده.

پنج را معمولاً به زندگی انسان، پنج حس و گاهی به عشق و گاهی هم به ازدواج مربوط میدانند.

پنج انگشت که در فرهنگ اسلامی دست فاطمه نام دارد برای دور کردن زخم چشم بکار می‌رود که یادآور ذکر الله است. ستاره‌ی پنج پر را برای حفاظت خانه خدا از شیطان و دیوها استفاده می‌کردند. ۵ ستون دین، ۵ نماز یومیه، ۵ دسته حکم اسلامی، در جنگ غنیمت ۵ قسمت می‌شود، ۵ تن، ۵ پیامبر اولوالعزم و هیچ مجموعه‌ای از حروف مقطعه‌ی قرآن بیشتر از ۵ حرف ندارد بعضی می‌گویند اسلام بر پایه ۵ است.

ناهماهنگ با جماعت: «پنج»ها جهانگرد هستند و کنجکاوی ذاتی، خطرپذیری و اشتیاق سیری‌ناپذیری آنها به جهان هستی و دیدن محیط اطراف خود، غالباً برایشان دردسرساز می‌شود. آنها عاشق تنوع هستند و دوست ندارند مانند درخت در یک جا ثابت بمانند. تمام دنیا مدرسه‌ی آنهاست و در هر موقعیتی به دنبال یادگیری هستند. سوالات آنها هرگز تمام نمی‌شود. آنها به خوبی یاد گرفته‌اند که قبل از اقدام به عمل، تمامی جوانب کار را سنجیده و مطمئن شوند که پیش از نتیجه‌گیری، تمامی حقایق را مدنظر قرار داده‌اند. عدد پنج عدد راهنما و استاد معنوی شما است.

عدد شش

عدد شش تام‌ترین عدد جهان آفرینش است زیرا برابر با جمعهای کسرهای خود (۱، ۲، ۳) است.

این عدد همه‌ی اشکال ساده هندسی (نقطه، خط و مثلث) را خلاصه می کند و چون مکعب از شش مربع ساخته می‌شود، شکل آرمانی هر ساختمان بسته است.

به همین جهت آفرینش جهان بدست خداوند در شش روز طول کشیده است. رابانوس ماوروس می‌گوید:

شش از آن جهت تام نیست که خدا جهان را در شش روز آفریده است؛ بلکه خدا از این جهت جهان را در شش روز تمام کرد که این عدد تام است.

آموزه‌ی خلقت در شش روز باعث منظم کردن هفته به شش روز کاری و یک روز تعطیل شد.

در سنت زاهدان دیده می‌شود که می‌گویند ستاره‌ی شش پر که از دو مثلث در هم رفته یکی به سوی بالا و دیگری به سوی پایین تشکیل می‌شود، به عالم کبیر اشاره دارد.

نقش شش با مشاهدات علمی روشن‌تر شده و به عنوان اصل ساختمانی آرمانی در طبیعت پدیدار می‌شود مثل کندو و دانه برف و حلقه‌ی بنزن و ...

عدد «۶» معرّف سیاره‌ی ونوس (ناهید) است. متولدین روزهای (۶، ۱۵، ۲۴) هر ماه میلادی در گروه عدد ۶ قرار دارند خواص این عدد در مورد متولدین دوره‌ی «۶» قویتر می باشد. دنیا به نقل از کتاب آسمانی قران در شش روز درست شد. نشانه‌ی عمیق‌ترین و برترین آگاهی ذهن است که آنرا عقل سلیم می‌نامیم. که عقل تا نهایت توان خود دارای استدلالی قوی است که شعور کیهانی را در وجود ما احیا می‌سازد عدد شش گویای عقل سلیم است.

رمانتیک و احساساتی: «شش»ها ایده‌آلیست هستند و زمانی خوشحال می‌شوند که احساس مفید بودن کنند. یک رابطه‌ی خانوادگی بسیار محکم برای آنها از اهمیت

ویژه‌ای برخوردار است. اعمالشان بر تصمیم‌گیری‌هایشان موثر است و آنها حس غریب برای مراقبت از دیگران و کمک به آنها دارند. بسیار وفادار و صادق بوده و معلمان بزرگی می‌شوند. عاشق هنر و موسیقی هستند. دوستانی صادق و در دوستی ثابت‌قدم هستند. «شش»ها باید بین چیزهایی که می‌توانند آنها را تغییر دهند و چیزهایی که نمی‌توانند، تفاوت قائل شوند.

عدد هفت

عدد هفت از زمان‌های دور برای انسان جذابیت داشته است. دزموند وارلری در اثری با عنوان (هفت، عدد آفرینش) کوشیده همه چیز در جهان را به عدد هفت کاهش دهد.

درباره‌ی عدد هفت می‌توان گفت که هیچ عددی به اندازه ی هفت، با حافظه‌ی کوتاه‌مدت و بلندمدت ما پیوند ندارد. روانشناس مشهور »جورج میلر» در یک مقاله‌ی شگفت‌انگیز ثابت کرد حافظه‌ی کوتاه‌مدت یا همان حافظه ی فعّال ما، پیش از آن که بتواند اطلاعات جدید را نادیده بگیرد یا اطلاعات پیشین را فراموش کند، تنها می‌تواند ۷ مورد را در خود نگاه دارد.

به عبارت دیگر؛ اگر کسی ده نام بگوید و از شما بخواهد آن‌ها را بنویسید، شما تنها می‌توانید هفت تای این نام‌ها را به یاد بیاورید. این موضوع، بارها طی آزمون‌های بسیار زیادی، با حداکثر اختلاف متوسط دو مورد به اثبات رسیده است (یعنی ممکن است بعضی افراد، ۲ مورد را بیشتر یا کمتر به خاطر بیاورند).

بسیاری از فرهنگ ها و تمدن های قدیم و جدید، برای عدد هفت احترامی بیش از سایر اعداد قائلند. مثلاً هفت بار چرخیدن به دور کعبه برای طواف کعبه، هفت روز هفته، هفت طبقه‌ی آسمان و زمین در نظر مردم قدیم بابل، هفت بار زنده شدن انسان در مذهب برهما، هفت قدم همراهی عروس و داماد در هند، هفت فرشته‌ی مقرب درگاه، هفت روح پلید و هفت گناه کبیره ی مسیحیت، طبقات هفتگانه ی

آسمان در اسلام، هفت گاو لاغر و هفت گاو فربه در روایت حضرت یوسف (ع) در قرآن، قراء سبع (هفتگانه)، قرار گرفتن هفت قسمت بدن در سجده‌ی نماز مسلمانان بر زمین، هفت وادی سلوک در تصوف، هفت انسان نقش شده در بالای درب آرامگاه داریوش هخامنشی، هفت خوان رستم در شاهنامه، پله‌های هفتگانه‌ی آرامگاه کورش کبیر در پاسارگاد.

در ادبیات فارسی نیز عدد هفت نقش مهمی دارد. هفت پیکر نظامی و هفت اورنگ جامی از کتب معتبر شعر فارسی هستند. در فرهنگ امروزه نیز عدد هفت نشانگر زیادی و بیشی است همچون؛ هفت قلم آرایش، مجلس هفتمین روز درگذشت، هفت پشت دورتر نیز مثالهایی از این دستند.

و اما جادوی عدد هفت، ویژگی‌های عدد هفت: ۷ عددی فرد است. ۷ عددی طبیعی است. ۷ عددی اول است.

هفت طبقه‌ی بهشت: بر اساس آیات قرآن و مفسران احادیث، بالاترین درجه‌ی سعادت معنوی، ورود به طبقه‌ی هفتم بهشت است. مسلمانان به وجود هفت طبقه یا مرحله‌ی آمرزش و بهشتی شدن اعتقاد دارند.

عجایب هفتگانه در طبیعت: کوه اورست در مرز نپال و چین، آبشار ویکتوریا در مرز زامبیا و زیمبابوه، گراند کانیون در آمریکا، ساحل مرجان بزرگ در استرالیا، سپیده‌دم شمالی در قطب شمال، آتشفشان پاریکوتین در مکزیک و بندر ریودوژانیرو در برزیل.

هفت هنر: نقاشی، مجسمه‌سازی، معماری، رقص، موسیقی، تئاتر، سینما

هفت دریا: شامل دریاهای قطب شمال و قطب جنوب، اقیانوس آرام شمالی و جنوبی، اقیانوس اطلس شمالی و جنوبی و اقیانوس هند.

هفت حس: بر اساس تعلیمات باستانی، روح انسان یا «بدن مقدس درون» او مرکب از هفت خاصیت است که هر یک تحت تأثیر یکی از سیارات هفتگانه‌اند. آتش

موجب زندگی، خاک به وجودآورنده ی توانایی احساس کردن، آب موجب قدرت بیان، هوا حس چشایی، مه موجب حس بینایی، گلها به وجودآورنده ی حس شنوایی و باد جنوب به وجودآورنده‌ی حس بویایی هستند.

عجایب هفتگانه: هرم بزرگ جیزه، باغهای معلق بابل، نیایشگاه آرتمیس، تندیس زئوس، آرامگاه هالیکارناسوس، تندیس غول‌پیکر رودس و فانوس دریایی اسکندریه.

عجایب هفتگانه‌ی قرون وسطی: ۱) آمفی‌تئاتر روم، ۲) کاتاکومبهای (سرداب) اسکندریه، مصر ۳) دیوار بزرگ چین ۴) استون هنج در ویلتشایر انگلستان ۵) برج کج پیزا ۶) برج چینی (از جنس چینی) نانکینگ، چین ۷) مسجد ایاصوفیه در استانبول.

هفت آسمان: هفت طبقه ی آسمان به اعتقاد بابلیان، هفت فلک، هفت گنبد خضرا، هفت گردون، هفت افلاک، هفت آسیا.

هفت گاو لاغر که هفت گاو فربه را خوردند: فرعون خوابی دید که اینک بر کنار نهر ایستاده است که ناگاه از نهر هفت گاو خوب‌صورت و فربه گوشت برآمده بر مرغزار می‌چریدند و اینک هفت گاو دیگر بدصورت و لاغرگوشت در عقب آن‌ها از نهر برآمده به پهلوی آن گاوان اول به کنار نهر ایستادند و این گاوان زشت صورت و لاغرگوشت آن هفت گاو خوب‌صورت و فربه را فروبردند و فرعون بیدار شد.

هفت سنبله‌ی لاغر و هفت سنبله‌ی پُر: و باز (فرعون) بخسبید و دیگرباره خوابی دید که اینک هفت سنبله‌ی پُر و نیکو بر یک ساق برمی‌آید و اینک هفت سنبله‌ی لاغر از باد شرقی پژمرده بعد از آنها می‌روید و سنبله‌های لاغر آن هفت سنبله‌ی فربه و پُر را فروبردند و فرعون بیدار شده دید اینک خوابی است.

هفت سال قحطی در مصر: یوسف به فرعون گفت: همانا هفت سالِ فراوانی بسیار در تمامی زمین مصر می‌آید و بعد از آن هفت سالِ قحطی پدید می‌آید و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش می‌شود و قحطی زمین را تباه خواهد ساخت.

هفت دستگاه موسیقی: ۱- شور ۲- همایون ۳- ماهور ۴- چهارگاه ۵- نوا ۶- راست‌پنجگاه ۷- سه‌گاه.

هفت نت موسیقی: Do Re Mi Fa Sol La Si

هفت سین: شش چیز از سفره‌ی هفت‌سین که حرف آغازین آنها سین است؛ به اضافه‌ی خود سفره یا هفت چیز در این سفره که نام آنها با حرف سین شروع می‌شود؛ از قبیل سیب، سنجد، سماق، سرکه، سبزه، سیر و سمنو.

هفت دوره‌ی انسان که شکسپیر ذکر کرده در دوران باستان معروف بوده است.

در قرن هفدهم سرتامس براون نوشت هر هفت سال تغییری در زندگی، در وضعیت بدن یا ذهن و گاه حتی در هر دو رخ می‌دهد.

در چین هفت با حیات انسانی و بویژه حیات مونث مربوط است؛ دختر در هفت ماهگی دندان شیری درمی‌آورد و در هفت سالگی از دست می‌دهد و در ۲ × ۷ سالگی به سن بلوغ می‌رسد و در ۷ × ۷ سالگی یائسگی پیش می‌آید. این سخن از نظر پزشکی کاملاً درست بوده و می‌توان اضافه کرد که قاعدگی هر ۴ × ۷ روز یکبار اتفاق می‌افتد و همچنین بارداری را با جمع ۴۰ × ۷ روز از آغاز آخرین قاعدگی می شمارند. پیش از ظهور پزشکی مدرن، گفته می شد که نوزاد اگر در ماه هفتم بارداری زاییده شود زنده می‌ماند اما نه در ماه هشتم.

زیگورات بابل هفت طبقه بود و معبد پادشاه سومری گوده آ «خانه ی هفت بخش جهان» نامیده می‌شد.

در آمریکای سرخ‌پوستی به آسمان هفت لایه اعتقاد داشتند.

در یهودیت روز هفتم روز استراحت الهی و از این‌رو مقدس است.

هفت پله‌ی معبد سلیمان با هفت طبقه‌ی معابد بابلی مرتبط است. نوح هفت روز برای فرستادن کبوتر از کشتی صبر می‌کند. فرات به هفت نهر تقسیم می‌شود. در عهد عتیق علاوه بر قربانی هفت‌گانه، هفت بار غسل در رود اردن و نیز هفت بار عطسه‌ی شخص زنده شده از مرگ ذکر شده است.

دوگانگی هفت به خوبی در رویای فرعون درباره‌ی هفت گاو فربه و هفت گاو لاغر و هفت سال خدمت یعقوب برای گرفتن لیه و هفت سال دیگر برای رحیل دیده می‌شود.

در مکاشفه‌ی یوحنا بره ی پیروز هفت شاخ دارد؛ هفت مهر گشوده و نامه‌هایی به هفت کلیسا فرستاده می‌شود؛ سرانجام هفت شیپور به صدا درمی‌آید تا روز داوری آغاز شود.

نخستین سوره‌ی قرآن فاتحه دارای ساختاری شامل هفت آیه می‌باشد که سه آیه خطاب به خداست و چهار آیه به خواست‌ها و نیازهای انسان اشاره دارد. لفظ شهادتین از هفت کلمه ساخته شده است.

عطار سفر پرندگان روح از هفت دره‌ی نفس را به نظم درآورده است. حماسه‌ی ملی ایرانی شاهنامه‌ی فردوسی داستان هفت‌خوان رستم و هفت‌گانه دیگری از اسفندیار را روایت می‌کند. گرشاسپ شاه هفت پسر داشت و گیو باید هفت سال در ترکستان سرگردان می‌بود.

هفت سبک خوشنویسی فارسی وجود دارد.

در قرآن آمده که خدا آسمان و زمین را در هفت طبقه آفرید. طواف دور کعبه باید هفت بار انجام شود، همچنین سعی بین صفا و مروه هفت بار است و در پایان حجذ در منا رمی شیطان سه بار و هر بار با هفت سنگ صورت می‌گیرد.

در آیه‌ی هشتاد و هفت سوره‌ی حجر، هفت مثانی ذکر می‌شود که شاید به هفت آیه‌ی سوره فاتحه که دو بار نازل شده اشاره دارد. در میان حروف مقطعه، ترکیب حم هفت بار آمده است و این ترکیب را بعداً به عنوان حبیبی محمد تفسیر کرده‌اند.کلمه‌ی سلام نیز در قرآن هفت بار آمده است.

هفت حرف الفبای عربی که در سوره‌ی فاتحه نیامده بعداً در جادو یا ساختن مربع‌های وفقی بکار رفت.

تصوّف متاخر از لطایف هفتگانه سخن می گوید؛ این لطایف در چاکراهای معروف در نظامهای عرفانی هندی معادل‌هایی دارد و از طریق حرکت در لطایف می‌توانند به سطوح عالی‌تری از معرفت برسند.

سلسله مراتب عرفانی در اسلام هفت درجه دارد.

نمونه‌ی عالی استفاده از عدد هفت در ادبیات حماسه‌ی هفت‌پیکر نظامی است. هفت سفر سندباد نمونه‌ی دیگری از این مجموعه‌هاست. رساله‌هایی به نام هفت فلک یا هفت اقلیم نیز وجود دارند.

اما نقش هفت در تعالیم فرقه‌ی اسماعیلیه به اوج می‌رسد و نام دیگر این فرقه شیعه‌ی هفت امامی است.

فیلسوفان اسماعیلی با نگاه کردن به هفت کلمه‌ی خلّاقه‌ی الاهی «کن فیکون» اصولی را که هفت چشمه‌ی ازلی از آنها می‌جوشد، می‌دیدند.

هفت = ستونهای حکمت

زندگی هر فردی در این سیاره یا سیاره‌ی دیگر به بخش‌هایی از هفت تقسیم شده است. یعنی در هر هفت سال دوره‌ای را به پایان می‌رسانیم و دوره‌ی جدیدی را آغاز می‌کنیم و درون این دوره‌های هفت ساله باز هم ضرائبی از هفت وجود دارد. عدد هفت عددی است که سالهای بسیار به نام عدد جادویی و یا عدد مقدس معرفی شده است. این عدد نشانگر مبحث روحی اشیاء و موجودات بوده و راز نهفته در خاصیت آن را می‌توان در شکل هندسی آن دریافت. به معنای واقعی پیام‌آور تجلّی و تحوّل است. این عدد دارای سابقه‌ی دیرینه‌ای برای بشر بوده و آنرا عدد مقدّس نیز می‌نامیدند. حضور عدد «۷» در زندگی و دریافت آن به معنای هفت بار تحوّل و تغییرات مهم زندگی است و تجلّی آگاهی ناب درون است. به همین خاطر می‌توان آنرا نیز عدد رشد نامید.

عاقل و خردمند: «هفت»ها جستجوگر هستند. آنها همیشه به دنبال اطلاعات پنهان و مخفی بوده و به سختی اطلاعات به دست آمده را با ارزش حقیقی آن می‌پذیرند. احساسات هیچ ارتباطی با تصمیم‌گیری‌های آنها ندارد. با اینکه در مورد همه چیز در زندگی سوال می‌کنند اما دوست ندارند مورد پرسش واقع شوند و هیچگاه کاری را ابتدا به ساکن با سرعت شروع نمی‌کنند و شعار آنها این است که به آرامی می‌توان مسابقه را برد. آنها فیلسوف‌های آینده هستند؛ طالبان علم که به هر چه می‌خواهند می‌رسند و سوال بی‌جوابی ندارند. مرموز هستند و در دنیای خودشان زندگی می‌کنند و باید یاد بگیرند در این دنیا چه چیزی قابل قبول است و چه چیزی نه!.

عدد هشت

این عدد از دوران باستان به دلایل ریاضی مورد علاقه بوده است. بطور مثال تفاضل مربعهای اعداد فرد بزرگتر از یک مضربی از هشت است. در طراحی معماری، نخستین شکل برای انتقال از مربع به دایره هشت ضلعی است و این نکته در ساخت گنبدها اهمیت فراوانی دارد.

در بابل باستان این عدد را عدد خدایان می دانستند، در عرفان میترایی گزیده با گذر از این (کوه تبدل ماهیت) می‌تواند پس از مرگ به وطن روحانی و نورانی بازگردد.

رابطه‌ی هشت با بهشت در تمام اعصار ادامه یافته، مسلمانان عقیده دارند که هفت دوزخ و هشت بهشت وجود دارد؛ زیرا رحمت خدا از غضبش پیشی گرفته است. این مفهوم را می‌توان در ادبیات فارسی با اثری با عنوان هشت بهشت دید. تقسیم باغها به هشت بخش در ایران و هند مسلمان بخصوص هنگامی که باغها گرداگرد مرقدی باشند بسیار محتمل است؛ زیرا قرآن «باغ‌هایی که رودها در زیر آن جاری‌اند» را وعده داده و تقسیم هشت‌بخشی می‌تواند نشان‌دهنده‌ی سعادت بهشتی باشد. در ادبیات فارسی نیز گلستان سعدی به هشت باب تقسیم شده که در تقلیدهای بعدی این کتاب به همین ترتیب حفظ شده است. اساطیر اسلامی هشت فرشته‌ی حامل عرش الاهی را به تصویر می‌کشد.

عدد هشت را می‌توان آغازی دیگر در سطحی بالاتر نیز دانست. برای همین یهودیان روز تطهیر و ختنه را در روز هشتم انجام می‌دهند. مفسران مسیحی از آن برای اندیشه‌ی تجدّد حیات استفاده کردند. متکلم آلمانی گرنوت می‌گوید: هشت به عنوان اولین مکعب کامل در جسم و روح ما آرامش سعادت ابدی را نقش می‌کند. دانته در کمدی الهی کلیسای پیروز را در آسمان هشتم قرار می‌دهد.

بودا راه شریف هشتگانه را به تعادل کیهانی نشان داده و قوانین اصلی برای صوفی سالک در هشت جمله‌ی معروف به طریقت جنید آمده است.

این عدد بر متولدین روزهای «۸، ۱۷، ۲۶» هر ماه تأثیر می‌گذارد این افراد همواره در طول زندگی خود در سوءتفاهم به سر می‌برند و شاید به همین دلیل است که قلباً به شدت احساس تنهایی می‌کنند. عدد «۸» از خواص بهترین هستی‌های طبیعت برخوردار می‌باشد. تعریف عدد هشت بر اساس تکامل در زندگی است از جمله خانواده، شغل، ازدواج و اقتصاد. به همین خاطر آنرا عدد تکامل بیرونی می‌نامند.

آدم کله‌گنده: «هشت»ها حلّال مشکلات هستند. اساسی و حرفه‌ای سراغ مشکل رفته و آن را حل می‌کنند. قضاوتی درست دارند و بسیار مصمّم هستند و طرحها و نقشه‌های بزرگی دارند و دوست دارند زندگی خوبی داشته باشند. مسوولیت افراد را برعهده می‌گیرند و مردم را با هدف خاص خود می‌بینند. با شرایط ویژه‌ای این امکان را به وجود می‌آورند که دیگران همیشه آنها را رئیس ببینند.

عدد نه

رمز موفقیت در زندگی نه‌ها عقل و درایت آنهاست. نه‌ها در وقت لزوم می‌توانند دیگران را هدایت و راهنمایی کنند. اگر از استعداد خود خوب بهره بگیرند، مدیران، رؤسا و رهبران خوبی می‌شوند، اینان اغلب قوی، پرجاذبه و دارای افکار مثبت هستند، آنان اغلب به دنبال اهداف بزرگی در زندگی هستند، ولی یک احساس عدم اطمینان به خود و آسیب‌پذیری از گفتار دیگران، در درون خود دارند.

با آن که همه‌ی ما کم و بیش استعداد رهبری دیگران را داریم، اما نه‌ها به خوبی از این استعداد برخوردار هستند. این افراد دارای نیروی جاذبه بوده به خوبی می‌توانند نظر دیگران را به خود جلب نمایند. حال اگر این نیرو را در جهت مثبت به کار گیرند، رهبری مثبت خواهند شد و اگر در جهت منفی به کار گیرند، رهبری منفی خواهند شد.

استعدادهای بالقوه‌ی خوبی در ذات وجود نه‌ها وجود دارد، اگر این افراد به قلب و احساساتشان رجوع کنند و با الهامات درون هماهنگ شوند، به خرد و دانش خوبی دست می‌یابند.

ضمیر ناخودآگاه ما، مانند کودکان، بیشتر متأثر از اعمال و رفتار ماست، لذا لازم است از طریق اعمال و رفتار درست، ضمیر ناخودآگاه همان را به یاری بطلبیم و از این طریق راه را برای تظاهر استعدادهای درونی باز کنیم.

نه‌ها می‌بایست گفتار و اعمالشان را یکی کنند. بایستی تردیدها را کنار بگذارند. وقتی هدفی را در نظر می‌گیرند، بایستی تمام وجودشان در راستای آن هدف متحد شود.

نه‌ها در وجهه‌ی مثبت، در هر کاری می‌توانند موفق شوند. از معلمی و استادی تا ریاست و مدیریت، از مشاغل آزاد گرفته تا منشی- پستچی و ....

نه‌ها در امور اعتقادی متغیر هستند. بسیاری از نه‌ها بین سرحد مسئولیت اخلاقی و تقوا یا انکار کلی قوانین اخلاقی، در نوسان هستند. بعضی در اوج اخلاق و تقوا ظاهر می‌شوند، و بعضی دیگر بی‌اعتنا به این دو خواهند بود.

نه‌ها هرگاه به بلوغ فکری و درکی برسند و در ضمن از همت و اراده‌ی مثبت خود بهره بگیرند، معلمان و راهنمایان خوبی برای افراد خواهند بود. البته این افراد لازم است بین اراده مثبت و اراده منفی تفاوت قائل شوند. همچنین بایستی تفاوت بین اراده شخصی و اراده روحانی و بلکه اراده الهی را درک نمایند.

نه‌ها در وجوه منفی زندگی، ممکن است به خود بی‌اعتماد و بی‌اعتقاد گردند. حتی ممکن است از روی ناامیدی و از طریق مصرف الکل، مواد مخدر، یا آلوده شدن به برخی گناهان، روح و جسم خود را تخریب نمایند و یا به بیماری‌های مختلف مانند دردهای پشت و آرتروزها، گرفتار شوند. بعضی از نه‌ها نسبت به گفتار دیگران مقلّد و بلکه متعصب هستند. در چنین مواقع به افکار و ایده‌های خود بی‌توجه می‌شوند.

نه‌ها اغلب ظاهرشان با باطن‌شان یکی نیست. در ظاهر آرام جلوه می‌کنند، اما در باطن منقلب هستند. گویی چیزی گم شده را جستجو می‌کنند. البته این در نه‌های مثبت‌اندیش و موفق کمتر دیده می‌شود.

نه‌ها در وجوه مثبت، انسان‌هایی آرام و صبور، درستکار، هوشمند، صادق و مهربان هستند. آنان مشاور و راهنمای خوبی برای خویشان و دوستان و بلکه همه‌ی مردم خواهند بود. این افراد استعداد تأثیرگذاری دارند و از طریق گفتار و اعمال و رفتار خود، اراده را به سوی خود جلب می‌کنند.

دارای عمیق‌ترین آگاهی‌های جدید و بوجود آمدن نوعی دگرگونی از لحاظ رشد و دانایی است. عدد نه عددی قدرتمند است که دارای ارتعاشات خاصی است که هیچ کدام از اعداد دارای توانایی عدد نه نیستند. عدد نه گویای اراده و مصمم بودن و همچنین عزت نفس کامل است و همچنین به معنای سکوت و آرامش مطلق است. اگر افراد دارای خواص عدد «۹» به نظم و ترتیب توجه نمایند به شرط آن که خود را نیز کنترل کنند خواهند توانست با نیروی اعجاب انگیز خود بر تمام اشیاء تأثیر بگذارند.

اجرا کننده و بازیگر: «نه»ها ذاتاً هنرمند هستند. بسیار دلسوز دیگران و بخشنده بوده و آخرین پول جیب خود را نیز برای کمک به دیگران خرج میکنند. با جذابیت ذاتی‌شان اصلاً در دوست‌یابی مشکلی ندارند و هیچ کس برای آنها فرد غریبه‌ای به حساب نمی‌آید. در حالات مختلف شخصیت‌های متفاوتی از خود بروز می‌دهند و برای افرادی که اطرافشان هستند شناخت این افراد کمی دشوار به نظر می رسد. آنها

شبیه بازیگرانی هستند که در موقعیت های مختلف رفتارهای متفاوتی نشان می دهند. افرادی خوش شانس هستند اما خیلی وقتها از آینده ی خود بیمناک و نسبت به آن هراسان هستند. آنها برای موفقیت باید به یک دوستی و عشق دوجانبه که می‌تواند مکملشان در زندگی باشد دست یابند.

اما درباره‌ی صفر

امروزه «صفر» به نظر عدد چندان مهمی نمی‌رسد؛ اما مخترعین و ریاضیدانان، میلیون ها سال طول کشید تا به اهمیت آن پی ببرند. عدد صفر توانست دنیای ریاضیات را دگرگون کند. وجه حقیقتاً انقلابی عدد صفر، مفهوم پشت آن است. صفر، به تنهایی نمایش‌دهنده‌ی فقدان اعداد است، اما می توان از آن در ضرب اعداد به صورت نمایی استفاده کرد.

اساساً صفر، بسته به این که در کدام قسمت یک عدد گذاشته شود، مفهوم متفاوتی پیدا می کند. به این سیستم شمارش، دستگاه شمارش مکانی گفته می شود و نسبت به یک سیستم ثابت همچون ارقام رومی، امکان شمارش بسیار پیچیده‌تری در اختیار ما قرار می‌دهد. به لطف صفر، ما نه تنها می‌توانیم از مفهومی غیرممکن همچون فقدان اعداد سخن بگوییم، بلکه قادریم اعداد را تا بی‌نهایت افزایش دهیم.

در اینجا، سخنی از ریاضیدان برجسته، «جورج هالستد» را نقل قول می کنیم که نشان می دهد صفر نه فقط برای ریاضیدانان، که برای تمام اعضای جامعه‌ی مدرن، ارزش به سزایی دارد. «اهمیت ایجاد علامت صفر، هرگز مبالغه‌آمیز نیست. هیچ اختراع ریاضی دیگری وجود ندارد که به اندازه‌ی صفر، برای حرکت در مسیر آگاهی و قدرت، نیروبخش باشد».

عدد ده: عدد کمال و تمامیت

از قدیم این عدد را بزرگ می‌داشتند؛ زیرا آن عدد انگشتان دست است که برای شمردن بکار می‌بریم. بیشتر نظامهای شمارش در دوران باستان بر مبنای ده بوده است.

در میان فیثاغورثیان عدد ده اهمیت فراوانی داشت؛ زیرا آن را «مادر» جامع و مانع می دانستند. این عدد به عنوان حاصل‌جمع چهار عدد طبیعی نخست با وجود یگانه ازلی، دوگانگی تجلی، فعالیت سه‌گانه روح و وجود چهارگانه ماده همراه بوده است. بدین ترتیب ده همه چیز را در برمی‌گرفت و در هندسه می‌شد آن را با یک مثلث متساوی‌الاضلاع نشان داد.

عدد ده در سطحی بالاتر بازگشت کثرت به وحدت را نشان می‌دهد. از اینرو ارسطو از مقولات عشر سخن گفت و همین حس در بسیاری از سنتها بازتاب می‌یابد: مانند ده کتاب در ریگ ودای قدیمی هند یا ده فرمانی که به موسی داده شد. در بودیسم نیز ده فرمان دیده می‌شود. قدیمی‌ترین نظام نامه‌ی صوفیان در تاریخ عرفان اسلامی که ابوسعید ابوالخیر در آغاز قرن یازدهم تنظیم کرد، از ده فقره تشکیل شده است.

یهودیان نیز همواره از نقش محوری ده آگاه بودند، همانطور که در زوهر می خوانیم، جهان با ده کلمه آفریده شد؛ زیرا در آغاز سفر پیدایش عبارت «و خدا گفت» ده بار آمده است. به علاوه بین آدم و نوح ده نسل وجود دارد. می‌توان کل ساختار کیهانی و فعالیت الاهی درونی را از رابطه ی میان ده سفیرا به دست آورد، همان ده تجلی نمادین که در عرفان وجود است.

مفسران مسیحی عدد رومی ده را نشان‌دهنده‌ی صلیب مسیح، یا حرف اول واژه مسیح در خط یونانی می‌دانستند. به علاوه ارزش عددی حرف یوتا که نام عیسی در زبان یونانی است، برابر با ده است.

عدد ده در سنّت اسلامی نیز اهمیت داشته است، به صورتی که گروهی از اصحاب حضرت محمد (ص) را عشره مبشره می‌نامیدند. اولیای عرفانی مهم با پیروی از الگوی پیامبر ده شاگرد بسیار وفادار داشتند.

گروهی از شیعیان معنای دیگری برای ده قائلند. نوه ی پیامبر حسین بن علی (ع) در کربلا در ده محرم سال ۶۱ (ده اکتبر ۶۸۰) به قتل رسید.

در پایان اشاره کنیم که روانشناسان ده را با توجه بـه ۲ × ۵ تعبیـر کردنـد کـه در نتیجه این عدد نماد ازدواج است؛ زیرا عدد دو اروس را که در پنج ظاهر می شود، به رفتاری آگاهانه‌تر تبدیل می‌کند.

قداست و اهمیت برخی دیگر از اعداد مثل عدد چهل در ختومات:

در میان اعداد عدد ۴۰ از قداست و اهمیت بیشـتری برخـوردار اسـت چـه از نظـر تکوین و چه از نظر تشریع تردیدناپذیر می‌باشد.

۱- آفرینش انسان از نطفه است که چهل روز در رحم می‌ماند، سپس تبدیل به علقه می‌شود، چهل روز به حالت علقه می‌ماند.

۲- عقل انسان در چهل سالگی به کمال می‌رسد.

۳- حضرت موسی علیه‌السلام در چهل سالگی به پیامبری مبعوث شد.

۴- اشرف کائنات در چهل سالگی مبعوث شد.

۵- سایر پیامبران نیز در چهل سالگی مبعوث شدند.

۶- پس از چهل سالگی عقل آدمی افزایش می‌یابد.

۷- از چهل‌ساله‌ها عذری پذیرفته نمی‌شود.

۸- ترک حیوانی و نخوردن گوشت تا ۴۰ روز موجب بدخلقی می‌شود.

افسانه‌هایی درباره‌ی «چهل طوطی» و یا اصطلاح‌هایی مثل «لباس چهل‌تکه» از همین جا سرچشمه گرفته‌اند. همچنین حیوانی خزنده به نام «هـزار پا» در واقع بـه معنـای جانوری نیست که درست ۱۰۰۰ پا داشته باشد؛ هـزار پـا: یعنـی جـانوری بـا پاهـای بسیار. اگر بخواهیم وارد مقوله‌ی عددنویسی شویم، مثنوی ۷۰ من کاغذ می‌شود، کـه در این جمله نیز خود عدد ۷۰ مرزشمار به حساب آمده است که مربوط به زمـانی خاص است.

تفسیرهای دیگر برای علم اعداد

در تفسیر اعداد روش‌های متنوعی وجود دارد. که هر فرد بر اساس تجربه و دانشی که آموخته است، اعداد را تفسیر می‌کند. تفسیر اعداد نیاز به شهود یا کنترل نیروهای ذهن دارد. عددشناسی یعنی تفسیر اعداد به وسیله‌ی اعداد.

عددشناسی پایه‌ی علم حروف است. باید توجه داشت که ذهنیت و تلقین در عددشناسی خود یک ترفند برای معنادار کردن اعداد است. البته عده‌ای هم باور دارند که عددشناسی یک تفریح و شاید یک خرافات باشد. قضاوت با شما است!!

تأثیر اعداد (ارتعاش اعداد)

در حقیقت چیزی به نام شانس در دنیا وجود ندارد و این تنها افزایش نیروی جاذبه است که موجب هماهنگی در ارتعاشات ما می‌شود. ارتعاش کلمات، ارتعاش اعداد و ارتعاش حروف. علم اعداد و علم حروف، در الهیات مسیحی برای تفسیر گذشته یا پیش‌گویی آینده به کار می‌رود. فیثاغورث و شاگردانش اعداد را بسیار مقتدر می‌دانستند و بر این باور بودند که اعداد، حروف و کلمات، ماهیت واقعی جهان را به تصویر می‌کشند.

روش‌های دیگر عددشناسی

اول تجزیه: تجزیه در عددشناسی روش‌های گوناگونی دارد.

مثلاً: ۲۷ برابر است با ۳ × ۳ × ۳ سه ضرب در سه می‌شود نه؛ و نه ضرب در سه می‌شود بیست و هفت و در نهایت ۲۷ تشکیل شده از ۲ و ۷ = ۹

اجماع: در عددشناسی برای رسیدن به ریشه و تفسیر یک عدد تمامی اعداد آن را با هم جمع می‌کنند. تا حاصل یک رقمی می‌شود. اجماع ۵۳۱ می‌شود. ۱+۳+۵ = ۹

اجماع ۷۸۹۶ ⟸ ۶ + ۹ + ۸ + ۷ = ۳۰ و ادامه‌ی اجماع ۳۰ ⟸ ۰ + ۳ = ۳

البته در برخی از موارد خاص تنها اعداد ۲۲ و ۱۱ هستند که به عددهای یک رقمی تبدیل نمی‌شوند. این عمل در جفر ترتیبی اعمال می‌شود.

نحوه‌ی محاسبه‌ی عدد شخصی شما یا همان عدد تقدیر

محاسبه ی این عدد به داشتن تبحر خاصی نیاز ندارد و خودتان می‌توانید با چند جمع ساده به تقدیرتان پی ببرید. در ابتدا باید چند عدد را به دست آورید. یعنی عدد سرنوشت و عدد علامت خورشیدی، تا از این طریق بتوانید به عدد تقدیرتان پی ببرید. برای محاسبه‌ی عدد سرنوشت باید عدد سال تولد، عدد ماه تولد و عدد روز تولد خود را با هم جمع کنید تا به یکی از اعداد ۱ تا ۹ یا عدد ۱۱ یا ۲۲ برسید. برای مثال عدد سرنوشت شخصی که در سی و یکم ماه اسفند سال ۱۳۵۹ به دنیا آمده باشد، این طور محاسبه می‌شود:

عدد سال تولد = ۱۳۵۹ = ۹ + ۵ + ۳ + ۱ = ۱۸ = ۸ + ۱ = ۹

عدد ماه تولد = ۱۲ = ۲+۱ =۳

عدد روز تولد = ۳۱ = ۱+۳ =۴

عدد سرنوشت = ۴=۳+۹=۱۶=۶+۱=۷. بنابراین عدد سرنوشت شما (۷) است.

در مرحله‌ی بعد باید عدد علامت خورشیدی خودتان را داشته باشید که در حقیقت به ترتیب ماه های سال است. مثلاً اگر در فروردین ماه به دنیا آمده‌اید عدد علامت خورشیدی شما ۱ است، اردیبهشت ۲، خرداد ۳ و ...

حالا می‌توانید عدد تقدیرتان را محاسبه کنید. کافی است عدد سرنوشت خود را با عدد علامت خورشیدی جمع کنید تا به یکی از اعداد ۱ تا ۹ یا ۱۱ یا ۲۲ برسید.

به طور مثال اگر عدد سرنوشت کسی ۷ و عدد علامت خورشیدی او ۹ باشد عدد تقدیر او «۷» است:

عددتقدیر =۹+۷=۱۶=۶+۱=۷

بدست آوردن سال تولد

برای تبدیل سال شمسی به میلادی می‌توانید بصورت زیر عمل کنید:

* ۱ فروردین تا ۱۰ دی ماه + ۶۲۱ = سال تولد به میلادی

* ۱۰ دی ماه تا ۳۰ اسفند + ۶۲۲ = سال تولد به میلادی

مثال:

* فردی که متولد خرداد ۱۳۶۰ می‌باشد ۱۹۸۱ = ۶۲۱ + ۱۳۶۰ سال تولد میلادی او : ۱۹۸۱

* فردی که متولد بهمن ۱۳۵۵ می‌باشد ۱۹۷۷ = ۶۲۲ + ۱۳۵۵ سال تولد میلادی او : ۱۹۷۷

عدد ماه:

ماه تولد؛ عدد ماه تولد

ژانویه ۱ مه ۵ سپتامبر ۹

فوریه ۲ ژوئن ۶ اکتبر ۱۰

مارس ۳ ژولای ۷ نوامبر ۱۱

آوریل ۴ آگوست ۸ دسامبر ۱۲

توضیحات تکمیلی: ابتدا سال تولد خود را با توجه به توضیحات گفته شده بدست آورید، سپس روز و ماه تولدتان را محاسبه کنید، به مثال‌های زیر خوب دقت نمائید:

مثال ۱:

فردی که متولد ۱۰ تیر ۱۳۵۴ می‌باشد:

* سال تولد شمسی او را با ۶۲۱ جمع می‌کنیم چون بین ۱ فروردین تا ۱۰ دی متولد شده

* سال تولد: ۱۹۷۵ = ۶۲۱ + ۱۳۵۴

* روز و ماه تولد: طبق جدول بالا ۱۰ تیر برابر است با: ۱ جولای یعنی روز ۱ و ماه ۷

* سپس برای بدست آوردن عدد سرنوشت تمام اعداد بدست آمده را باهم جمع می‌کنیم.

سال ۱۹۷۵ + ماه ۷ + روز ۱ ۳ = ۰ + ۳ = ۳۰ = ۱ + ۷ + ۵ + ۷ + ۹ + ۱ عدد سرنوشت: ۳

عدد سرنوشت:

مثال ۲:

فردی که متولد ۱۵ بهمن ۱۳۶۲ می‌باشد.

* سال تولد شمسی او را با ۶۲۲ جمع می‌کنیم چون بین ۱۰ دی تا ۳۱ اسفند متولد شده.

* سال تولد: ۱۹۸۴ = ۶۲۲ + ۱۳۶۲

* روز و ماه تولد: طبق جدول بالا ۱۵ بهمن برابر است با: ۴ فوریه یعنی روز ۴ و ماه ۲

* سپس برای بدست آوردن عدد سرنوشت تمام اعداد بدست آمده را باهم جمع می‌کنیم:

سال ۱۹۸۴ + ماه ۲ + روز ۴

۱ + ۹ + ۸ + ۴ + ۲ + ۴ = ۲۸ = ۸ + ۲ = ۱۰ = ۱ + ۰ = ۱

عدد سرنوشت: ۱

نکته

این محاسبات کمی دقت و حوصله می‌خواهد. آنقدر اعداد سال، ماه و روز تولدتان را با هم جمع کنید تا به اعداد ۱ تا ۹ یا ۱۱ و ۱۲ برسید، یعنی اگر عدد موردنظر شما ۱۱ یا ۱۲ شد دیگر آن‌ها را با هم جمع نکنید که به ۲ یا ۳ برسید.

روان‌شناسی اعداد

روان‌شناسان شخصیتی بر این عقیده‌اند که شماره‌ی تولد، شما را از آن چیزی که می‌خواهید باشید دور نمی‌کند، بلکه مانند رنگی است که نوع آن و زیبایی‌اش برای افراد مختلف متفاوت است. به مثال زیر توجه کنید:

فرض می‌کنیم که شما متولد ۸ مهر ۱۳۵۵ هستید. ماه مهر؛ هفتمین ماه سال است پس:

$$۸+۷+۱۳۵۵=۱۳۷۰ \implies ۱+۳+۷+۰=۱۱=۱+۱=۲$$

شماره‌ی تولد به دست آمده عدد «۲» است و اکنون می‌توانید به کمک راهنمایی که در قسمت پایین آمده است آنچه را که مربوط به تفسیر این شماره است با خود مطابقت دهید.

سپس می‌رسیم به تفسیر اعداد تقدیر:

عدد «۱» می‌گوید که شما خودساخته‌اید.

عدد «۲» یعنی مطیع و گوش به فرمان هستید.

عدد «۳» نشان‌دهنده‌ی برون‌گرا بودن شماست.

عدد «۴» نشان‌دهنده‌ی منضبط بودن شماست

عدد «۵» از آزادمنشی شما خبر می‌دهد.

عدد «۶» می‌گوید که فردی سازمان‌گر و هماهنگ‌کننده هستید.

عدد «۷» از درونگرایی حکایت دارد.

عدد «۸» از محکم و پرقدرت بودن حکایت دارد.

عدد «۹» یعنی فردی ایثارگر و از خودگذشته‌اید.

عدد «۱۱» به معنی روشنفکری

عدد «۲۲» به معنی خویشتنداری است.

آموزش علم جفر

چـرخ و مـه و مهـر، در تمنـای توانـد　　جـان و دل و دیـده، در تمنـای توانـد
ارواح مقدسـان علـوی، شـب و روز　　ابجـدخوانان لـوح سـودای توانـد

(حضرت ابوسعید ابوالخیر)

علوم غریبه

علوم غریبه به پنج قسمت تقسیم می‌شود: کیمیا، لیمیا، هیمیا، سیمیا، ریمیا.

کیمیا: از شناخت گیاهان و جمادات و معدنیات و فلزات و خواص آنها بهم می‌رسد که خدای تعالی چنان قرار داده که اگر قطره بر فلزی چکد آنرا به فلز دیگر تبدیل میکند به تحقیق رسیده که (اکی) گیاهی است که در ریگستان پیدا میشود. برگ آن به شکل برگ اک است ولی فرقش آن است که اک شاخها دارد اگر برگ یا شاخش را بشکنند شیری بیرون آید ولی اکی یک شاخست به قدر دو وجب از زمین بلندتر و به همان متصل است مثل برگهای اک و در شکستن شیره بیرون نیاید باید از بیخ کنده خشک کند صفوف باریک ساخته حفظ کند وقت لزوم یک طوله قلع گداخته را به قدر یک ماشه از آن صفوف بر آن ریزد به حکم خداوند نقره گردد.

لیمیا: و آن علم طلسمات است که از کنوز اسرار به قلم آید و با آن دانسته می‌شود کیفیات تمزیج قوای فاعله عالیه به منفعله‌ی سافله تا از آنجا حاصلی غریب بدست بیاید و در این باب کتاب زیاد است از این قبیل می‌توان به کتب طلسم اسکندر و نقش سلیمانی و آفاق و ... اشاره نمود.

هیمیا: آن علم تسخیرات باشد که از معرفت به احوال سیارات سبعه از حیث تصرف آنها که فواعل علوی‌اند در قوابل سفلی اثر دارند و موضوع آن دعوات و

خواتیم و بخورات آنها و تسخیر روحانیات و عزائم جنیان و معرفت اقداح و منـازل و افسونها و احراز است.

سیمیا: اساس آن خیالات باشد که مخیّله فعالیت دارد و جز احداث مثالات خیالیـه حاصلی نیاورد و وجود خارجی ندارد بلکه کلیات وجود ذهنی است و در اسلام حـرام است و جایگاهی ندارد.

ریمیا: این علم شعبده است که قوای جوهر ارضیه را با مـزج بـه یکـدیگر حاصـل و اشکال تازه میدهد و کتاب بحرالعیون مشتهر به ابن حلاج مشتمل بـر علـم سـیمیا و ریمیا است و حل‌المشکلات حاوی لیمیا و سرالمکتوم شامل هیمیا مـی‌باشـد و کتـاب اسرار قاسمی نیز خلاصه‌ای از این پنج علم را دارد.

آموزش کامل علم جفر (مرحله‌ی اول)

هر چند این علم شریف را قواعد بسـیاری اسـت و طـرق بیشـماری و هـر کـدام از صاحبان این فن بطوری خاص طی طریق فرمـوده و راهـی بـه آن یافتـه‌انـد و جمـع بسیاری هم به دروغ مدعّی داشتن این علم بوده و هستند و اوراق پاره‌های زیـادی از خود بساختگی انتشار داده و موجبات سرگردانی بسیاری شده‌اند که کم‌تـر ضـرر آن بیهوده وقت گذرانیدن بوده و هست و از این باب مسئولیت عظیمی گردن‌گیـر آنهـا است لکن اصل این علم بر مبنای صحیحی است که بسیاری از بزرگان به آن دسـت یافته و از جهت اینکه مبادا موجب اختلال نظام و ملعبه‌ی عوام گردد.

علم جفر: جفر در واقع به معنی پوست بزغالـه‌ای اسـت کـه وسـیع باشـد و چیزهـای زیادی را در خود جا دهد. بر اساس برخی روایات اوراق جفر را ملک جبرائیـل در غـار حرا نزد محمد آورد که بنا به باورها، تمامی علم عالم از اول خلقت تـا بـه آخـر در آن مستودع است و چون بر روی پوست بزغاله نوشته شده بود، به این نـام خوانـده شـده است. این اوراق طبق عقاید مسلمانان از حضـرت محمـد (ص) بـه حضـرت علـی (ع)

رسید؛ این کتاب در حال حاضر در نزد حضرت مهدی (عج) است. هر کس می‌خواهد به علم جفر (جعفر اسمه جفر علمه) برسد باید صاحب درک و معرفت باشد، وگرنه این علم چیزی نیست که به راحتی بدست بیاید. فقط با عبادت خدا و رسیدن به درجات بالای کمال و اینکه آقا امام زمان (عج) به آن شخص نظر کند می‌تواند صاحب درک آن شود.

برخی هم بر این باورند که این علم از نظر علوم تجربی قابل توضیح نبوده و از علوم غریبه شمرده می‌شود. به همین جهت از دیدگاه علم حصولی، جفر نوعی خرافه به حساب می‌آید. از دیدگاه باورمندان به علم جفر، علوم تجربی قدرت کافی جهت اثبات بسیاری از علوم را نداشته و اساساً اسم علم بر روی این مقوله حاکی از معلومی است که در پرده مانده.

علم جفر شاخه‌ای شریف از علوم غیبیّه اهل بیت (ع) است که بنا به روایات اهل بیت (ع) رسول خدا آن را بیان و امیرمومنان آن را نوشته است و آن نوشته دست به دست در بین ائمه‌ی اطهار (ع) گشته و به امام عصر (عج) رسیده است.

۱- {أَبَاعَبْدِاللَّهِ (ع) يَقُولُ إِنَّ عِنْدِيَ الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ قَالَ قُلْنَا وَ أَيُّ شَيْ‌ءٍ فِيهِ قَالَ فَقَالَ لِي- زَبُورُ دَاوُدَ وَ تَوْرَاةُ مُوسَى وَ إِنْجِيلُ عِيسَى وَ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ مَا أَزْعُمُ أَنَّ فِيهِ قُرْآناً وَ فِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَ لَا نَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ حَتَّى إِنَّ فِيهِ الْجَلْدَةَ وَ نِصْفَ الْجَلْدَةِ وَ ثُلُثَ الْجَلْدَةِ وَ رُبُعَ الْجَلْدَةِ وَ أَرْشَ الْخَدْشِ وَ عِنْدِي الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ أَيُّ شَيْ‌ءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ قَالَ السِّلَاحُ وَ ذَلِكَ أَنَّهَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَيَعْرِفُ هَذَا بَنُو الْحَسَنِ قَالَ إِي وَ اللَّهِ كَمَا يُعْرَفُ اللَّيْلُ أَنَّهُ لَيْلٌ وَ النَّهَارُ أَنَّهُ نَهَارٌ وَ لَكِنْ يَحْمِلُهُمُ الْحَسَدُ وَ طَلَبُ الدُّنْيَا وَ لَوْ طَلَبُوا الْحَقَّ لَكَانَ خَيْراً لَهُم}؛

راوی گوید شنیدیم که حضرت صادق علیه‌السّلام می‌فرمودند: در نزد من است جفر ابیض. ما گفتیم چه چیز در آن است؟ فرمود: زبور داود و تورات موسی و انجیل

عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه و در نزد من است جفر احمر. عرض کردم فدایت شوم در جفر احمر چیست؟ فرمود: سلاح، و آن سلاح در هنگام خون‌ریزی گشوده می‌شود. آن کس که مأموریت شمشیر دارد، برای کشتن، آن را می گشاید. عبد اللّه بن ابی یعفور گفت: خدا خیرخواه شما باد، آیا این مطلب را بازماندگان امام حسن هم می‌دانند؟ فرمود: آری به خدا قسم همان طوری که شب را از روز تشخیص می‌دهند. ولی حسد و دنیادوستی آنها را بر این کارها واداشته. اگر به دنبال حقیقت بروند برای آنها بهتر است.» (بحار الأنوار، ج۲۶،ص۳۸).

۲- {عن أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی (ع) قَالَ: ابْنِی عَلِیٌّ أَکْبَرُ وُلْدِی وَ آثَرُهُمْ عِنْدِی وَ أَحَبُّهُمْ إِلَیَّ وَ هُوَ یَنْظُرُ مَعِی فِی الْجَفْرِ وَ لَمْ یَنْظُرْ فِیهِ إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِی.}؛

حضرت موسی بن جعفرعلیهما السلام فرمودند: فرزندم علی (امام رضا) بزرگترین فرزندان و برگزیده‌ترین ایشان و محبوبترین آنان در نزد من است، و با من در جفر نگاه می‌کند؛ و در جفر نمی‌نگرد، جز پیامبر یا وصی پیامبر.» (الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد،ج۲،ص ۲۵۰)؛

۳- حضرت باقر العلوم (ع) فرمودند: «در نزد ما جفر است که پوستی از بازار عکاظ است آن چنان نوشته شده که ساقهایش را هم پر کرده در آن آنچه بوده و آنچه تا روز قیامت به وقوع می‌پیوندد هست». (ترجمه جلد هفتم بحارالانوار،بخش امامت،ج۴،ص۴۰)؛

از نظر دسته‌بندی علوم غریبه، جفر در سطوح عالی آن قرار دارد و با فال، سحر، طلسمات، هیئت و نجوم و... در یک سطح قرار داده نمی‌شود. از جمله مواردی که به اشتباه به علم جفر (خارج از گفته استادان اولیه) نسبت داده شده موارد ذیل می باشد: یافتن عناصر چیره بر سرشت هر فرد و میزان سازگاری افراد با یکدیگر، پیشگویی برای هر فرد، پیدا کردن زمان‌های خوش‌شگون و بدشگون از راه اخترشماری، شرایط برآورده شدن آرزوها، بهبود بیماری‌ها با خواندن ورد و افسون، خواص واجها، دریافت «رازهای» نام های پیشوایان اسلام از راه آیه ی تطهیر، تأثیر

نام‌های خدای متعال، شماره‌شناسی شماره‌های آریایی، لرزشی، مادی و شماره‌های نیرومند. البته موارد بالا بعضاً از علم حروف مستخرج می‌شود ولی ربطی به علم شریف جفر در لغت خاص آن ندارد.

انتساب‌دهندگان این موارد به علم جفر می‌کوشند تا بر پایه‌ی زمان زایش هر شخص، ویژگی‌ها و منش او را بازگو کنند. مثلاً استفاده از زمان تولد فرد در سوالِ جفری سبب این باور شده است که طالع و ویژگی‌ها و منش افراد را می‌توان با علم جفر بازگو کرد. گرچه پرسش از موارد فوق در علم جفر فرد را به جواب می‌رساند اما کاربرد جفر خاص این موارد نبوده و دیده نشده است که استادان این علم، علم جفر را در چنین مواردی استفاده کنند.

یادگیری این علم مشروط به دو شرط است:

۱- فراگیری قواعد این علم از راه کتاب که با توجّه به پیچیدگی آن، بدون استاد کار آسانی نیست.

۲- طی نمودن مراحلی از سیر نفسانی که نفس را آماده‌ی دریافت فیوضات ملکوتی می‌کند. و آن حاصل نمی‌شود مگر با عمل به شریعت و ترک حرام و اتیان واجب و خلوص نیّت. لذا حتّی اگر کسی تهذیب نفس کند برای رسیدن به علم جفر و امثال آن، بعید است که به نتیجه‌ی مطلوب برسد؛ چرا که این امر خلاف اخلاص است. لذا شیخ العرفا محی الدین ابن عربی گفته است: «علم‌الحروف هو علم الاولیاء» (الفتوحات مکیّه، چهار جلدی، جلد ۱، ص ۱۹۱).

شیخ بهایی برای نتیجه‌گیری درست از محاسبات این علم، شروط چندی ذکر نموده که خلاصه‌ی آن چنین است:

۱- قصد قربت و رضای خدا.

۲- یقین کامل.

۳- تطهیر بطن از حرام به وسیله‌ی روزه

۴- توبه‌ی کامل از جمیع گناهان.

۵- دائم‌الوضو بودن.

۶- داشتن خلوت.

۷- رو به قبله بودن.

۸- انقطاع الی الله.

۹- غرضش حتماً باید امور واجب یا مستحبّ یا حدّاقل مباح باشد.

۱۰- قصد ایذاء غیر در کار نباشد و ... (السّر المستتر، شیخ بهایی، ص ۷)؛

قدمت این علم را نمی‌توان تعیین کرد ولی از علوم مشترک همه‌ی ملل باستانی مثل یهودیان و فرقه‌ی کابالا. یونانیان و فرقه‌ی فیثاغورثیان و هندیان و .... می‌باشد.

می‌توان گفت علم جفر علمی است که روش‌های خاص بـه خـود را دارد و بیشـترین کاربرد آن در حال حاضر رسیدن به پاسخ پرسش‌هایی است که عالمان جفر به نظـر خود رسیدن به آن را درست تشخیص دهند. با توجـه بـه مجهـول بـودن اصـول و ریشه‌ی علم جفر بعضی آن را خرافه مـی‌پندارنـد و یـا کاربردهـایی بـرای آن ذکـر می‌کنند که خارج از محدوده‌ی علم جفر می‌باشد و یا آن را با فال، سـحر، طلسـمات هیئت و نجوم و... یکی می‌پندارند.

در حالی که اینطور نیست و سخت در اشتباهند. برخی از افـراد از علـم جفـر بـرای رسیدن به جواب سئوالات خود از روشهای گوناگون استفاده می‌کنند که تمام افراد از آن آگاهی ندارند و هر کس به اندازه‌ی دانش خـود از جفـر، از آن روش‌هـا اطـلاع دارد. جفر برای رسیدن به جواب از ریاضی و نجوم نیز بهره می‌گیرد نام سئوال‌کننده و نام مادر او و زمان سئوال به علاوه جمله‌ی سئوال با روش ذکـر شـده در آن علـم مبنای رسیدن به جواب قرار می‌گیرد.

این علم را مخصوص امام علی (ع)، پیشوای اول شیعه می‌داننـد و کتـابی بنـام جفـر جامع که مشتمل بر ۲۸ جلد ۲۸ صفحه‌ای با جدول‌هایی که ۲۸ در ۲۸ خانه هسـتند

که با چهار حرف (الف) شروع و با چهار حرف (غ) بـه پایـان مـی‌رسـد تمـام علـوم دنیای گذشته و آینده در آن است. باید یادآور شد که یکـی از مراحـل مهـم کـه از آنها به (سطر) نام برده می‌شود سطر (مستحصله) است که آگاهان به جفـر معتقدنـد باید با طهارت روح و ... باشید تا به آن دسترسی پیدا کنید.

بعضی به روش به دست آوردن آن آگاهی یافتند و شنیده شده که بعضی از اسـاتید علم جفر آن را به شاگردان خود آموزش می‌داده‌اند. سطور آن بنابر یکـی از روشـها به ترتیب ذیل است:

سطر اساس، سطر نظیره، سطر حاصل اساس، سطر حاصل نظیـره، سـطر تتمـه اولـی سطر نسبت نظیره، سطر نسبت دوم اساس سطر تتمه ثانیه سطر تتمه تتمتـین سـطر حاصل اعداد، سطر قوا، سطر حاصل سطر مستحصله، سطر نظیره، سطر صـدر مـوخر (که سئوال‌کننده در این سطر به جواب رسیده است و چنانچه به جـواب نمـی‌رسـید باید ادامه داد تا به جواب دست یابد)؛ علم جفر علمی است که به وسیله‌ی حروف و یک سری فرمولها می‌توان به بعضی سوالات پاسخ داد این علم با حـروف و اعـداد و نجوم و صور فلکی سر و کار دارد البته در اسلام این علم بیشـتر در دسـت صـوفیان بوده و فرق متعددی بر پایه‌ی آن ایجاد شد. در جفر به هر حرف عربی وزنی عددی می‌دهند به حساب ابجد و با انجام یـک سـری محاسـبات آمـار و احتمـالاتی و وارد کردن پارامتر زمان پاسخ برخی سوالات را بدست می‌آورنـد یـا اینکـه انـرژی‌هـای متافیزیکی را از این طریق برای انجام امور مادی به کار می‌گیرند.

جفر در زبان اهل فن علمی است که به آن شناخته می‌شود اتصالات حروف ابجـدی بیست و هشت‌گانه به یکدیگر برای تحصیل ثمرات مجهوله و فائده آن دانستن وقایع و حوادث مجهوله و امور مبهمه است از گذشـته و حـال و آینـده کـه آنهـا حاصـل نمی‌شود مگر به دانستن احکام اتصالات حـروف بـه یکـدیگر و موضـوع آن حـروف بیست و هشتگانه‌ی ابجدی است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب استعلام معاویه از آن حضرت می‌فرماید «اِنَّ الْحُکْمَ کَتَمُوهَا لِکَیْلَا یتلاعب بِهِ النَّاس» یعنی حکما کتمان کردند آن را تا مردمان با آن بازی نکنند.

طریقه‌ی اخذ مستحصله آن را مخفی داشته تا دستاویز اشخاص نالایق نگردد زیرا که ارباب طمع بسیار و در طریق جهالت رهسپارند از این راه «بِحُکْمِ الْمَرْءِ عَدُوٌّ لِّمَا جَهْلُهُ» با کسانی که سالک این طریقند بجرم آنکه به آنها تعلیم داده نمی‌شود صاحبان این علم را هدف یاوه‌گویی و انتقاد خود قرار می‌دهند به هر کیفیتی که باشد. آری دشمن طاووس پروبال او است .

اتصالات

اتصالاتی که در این علم باید دانست و هنگام عمل به کار برد بر سه قسم است:

اوّل: اتصّال کلی جامع

دوّم: اتصال عنصری

سوم: اتصال مرتبه‌ای

اتصال در سه فصل بیان خواهد شد.

فصل اول

اتصال کلی جامع آنست که حروف بیست‌وهشت‌گانه‌ای که به یکدیگر اتصال پیدا می‌کنند مشتمل می‌شوند بر هفتصد و هشتاد و چهار صورت که از ضرب بیست و هشت در بیست و هشت حاصل می‌شوند زیرا که حروف ابجد بیست و هشت می‌باشند و هر یک از آنها بیست و هشت قسم اتصال می‌کند لهذا از ضرب بیست و هشت در خود حاصل ضرب هفتصد و هشتاد و چهار می‌شود و بهمین جهت است که این اتصال را اتصال کلی جامع می‌گویند.

برای اینکه عدد آن معلوم باشد و هنگام عمل معطل نمائی به جدول زیر نظر نما:

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح
۲۸	۵۶	۸۴	۱۱۲	۱۴۰	۱۶۸	۱۹۶	۲۲۴
ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع
۲۵۲	۲۸۰	۳۰۸	۳۳۶	۳۶۴	۳۹۲	۴۲۰	۴۴۸
ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ
۴۷۶	۵۰۴	۵۳۲	۵۶۰	۵۸۸	۶۱۶	۶۴۴	۶۷۲
		ذ	ض	ظ	غ		
		۷۰۰	۷۲۸	۷۵۶	۷۸۴		

و نیز برای سهولت در عمل، جدول طرح درجی اتصال کلی را نوشتم تا واضح باشد.

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
۲۸	۲۶	۲۴	۲۲	۲۰	۱۸	۱۶	۱۴	۱۲	۱۰
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر
۸	۶	۴	۲	۳۰	۲۸	۲۶	۲۴	۲۲	۲۰
	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ	
	۱۸	۱۶	۱۴	۱۲	۱۰	۸	۶۰	۴	

اتصال کلی دو طرح دارد یکی طرح درجی و یکی طرح منازلی چنانچه شرح داده خواهد شد.

برای سهولت و آسانی عمل، جدول طرح منازلی هم شرح داده می‌شود در نظر بگیرید:

جدول طرح منازلی

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر
۲۰	۲	۱۲	۲۲	۴	۱۴	۲۴	۶	۱۶	۴
ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ		
۲۰	۸	۲۴	۱۲	۲۸	۱۶	۴	۲۰		

این دایره و دایره‌های پشت این صفحه در اتصال جامع کلی بکار می‌آید برای طرح درجی و منازلی.

دایره‌ی اهطمی

آتشی	ا	ه	ط	م	ف	ش	ذ
بادی	ب	و	ی	ن	ص	ت	ض
آبی	ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ
خاکی	د	ح	ل	ع	ر	خ	غ

این دایره در اتصال طبعی بکار می‌آید و طرح آن طرح افلاکی است.

فصل دوم

باید دانست هر حرفی که بحرف دیگر متصل شود به اعتبار طبیعتی که دارند احکامی برای آنها است که باید مستخرج آنها را بداند تا در وقت عمل سرگردان نماند و این اتصال را اتصال طبعی و عنصری گویند زیرا که حروف بیست و

هشت‌گانه هفت حرف از آن آتشی و هفت حرف بادی و هفت حرف آبی و هفت حرف خاکیند که دایره‌ی اهطمی بالا از آن تشکیل داده شده و آنها از ضرب چهار در چهار شانزده صورت حاصل ضرب پیدا می‌کند باعتبار مماثل بودن و موافق بودن و مخالف بودن و ضد و نقیض بودن فلذا بواسطه‌ی اختلافی که دارند بعضی طالب و مطلوب و بعضی ضد و نقیض و بعضی مخالف با یکدیگرند برای مزید آگاهی، جدول آینده را ترسیم نمودم.

جدول طبایع حروف با همدیگر

آتش و خاک	مخالف
خاک و آتش	مخالف
باد و آب	مخالف
آب و باد	مخالف
آب و آتش	ضد و نقیض
آتش و آب	ضد و نقیض
باد و خاک	ضد و نقیض
خاک و باد	ضد و نقیض

آتش و آتش	موافق
باد و باد	موافق
آب و آب	موافق
خاک و خاک	موافق
آتش و باد	طالب و مطلوب
باد و آتش	طالب و مطلوب
آب و خاک	طالب و مطلوب
خاک و آب	طالب و مطلوب

فصل سوم

از جمله آنچه که برای استخراج در این قاعده لازم است دانستن آن احکام اتصال مرتبه‌ایست و آن عبارت است از اتصال آحاد با آحاد و عشرات با عشرات و مآت با مآت و الف با الف و این مراتب چهارگانه به چهار قسمت منقسم می‌شوند و از ضرب چهار در چهار شانزده صورت حاصل ضرب می‌شود و احکام هر یک از اتصالات ذکر خواهد شد انشاءالله تعالی.

فصل چهارم

در کیفیت و آداب سؤال کردن و آن مشتمل است بر چند امر:

اول: سؤال را با ساعت روز یا شبی که سؤال می‌شود با نام مکان سؤال به حروف مقطعه بنویس همه را در یک سطر به ردیف خود با مکرّرات حروف که این عمل را اهل این فن در اصطلاح خود رقم گویند.

دوم: رقم هندسی هر یک را بحساب ابجد کبیر در زیر آن مرتب بنویس پس از آن همه اعداد رقم‌ها را جمع کن این حاصل جمع را مدخل ابجدی می‌نامند .

سوم: اعداد رقم‌های حروف سئوال را تنزل بده یعنی عشرات حروف آن را رد بآحاد کن و مآت را رد بعشرات کن و الف را رد به مآت کن.

چهارم: هر یک از اعداد ارقام حروف را به زیاد کردن یک مرتبه ترقی بده و آن را جمع کن و حاصل آن جمع را مدخل وسیط می‌نامند لکن باید رقم‌های اعدادی که در گرفتن مدخل صغیر تنزل داده شد به حالت قبل از تنزل گذارد. یعنی اگر از عشرات بوده بهمان حال باقی باشد و اگر از مآت بوده به حال مآتی باقی باشد و اگر الف دارد چون قابل تنزل نیست آن را ده حساب کرد و آنچه در مدخل صغیر بهمان احوال باقی بوده آن را نیز ترقی باید داد.

پنجم: پس از آن دو حاصل جمع اعداد مدخل صغیر را با حاصل جمع اعداد مدخل وسیط را جمع کن این دو مدخل را مدخل کبیر گویند.

ششم: پس از آن اعداد چهار مدخل را به ترتیب سطری کن پس از استنطاق و ملفوظی کردن آن اعداد.

هفتم: مکررات سطر سؤال را که سطر اول عمل بوده بینداز و آنچه غیرمکرر است به آخر سطر استنطاق ملحق کن و همه را یک سطر کن به ترتیب این سطر را سطر اساس گویند تا اینجا همه مقدمه بود برای تشکیل این سطر .

هشتم: بعد از اینکه سطر اساس را منظّم کردی در زیر هر حرفی از آن نظیره ابجدی آن حرف را بنویس و سطر نظیره را تمام کن.

و بدانکه هر حرفی در دایره ابجد پانزدهم حرف آن نظیره آن حرف است مثلاً حرف الف در ابجد نظیره آن سین است و بالعکس و نظیره با غین است و بالعکس و هکذا باقی حروف.

جدول نظیره ابجدی از این قرار است

اساس	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
نظیره	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ

نهم: پس از آن سطر نظیره ابجدی را از دایره ایقغ نظیره بگیرد و در دایره ایقغ نیز حرف پانزدهم آن نظیره همان حرف است و بالعکس و دایره ایقغ این است:

اساس	ا	ی	ق	غ	ب	ک	ر	ج	ل	ش	د	م	ت	ه
نظیره	ن	ث	و	س	خ	ز	ع	ذ	ح	ف	ض	ط	ص	ظ

دهم: سطر نظیره اهطمی بگیر بهمان نحو که گفته شد که حرف پانزدهم نظیره آن حرفست و بالعکس دایره این است چنانچه قبلاً هم نوشته شد.

اساس	ا	ه	ط	م	ف	ش	ذ	ب	و	ی	ن	ص	ت	ض
نظیره	ج	ز	ک	س	ق	ث	ظ	د	ح	ل	ع	ر	خ	غ

برای اینکه زحمت عامل کمتر باشد جدول زیر را تنظیم کردم که در وقت نظیره گرفتن محتاج به دایره‌ی ابجد و ایقغ و اهطم نباشد و این جدول نظیره اهطمی است که از ایقغ گرفته شده و نظیره ایقغ از نظیره ابجد معروف گرفته شده که این جدول نظیره نظیره نظیره است برای اساس که بعد از تنظیم سطر اساس فقط از همین دایره نظیره گرفته شود مقصود حاصل است (و دایره اینست).

اساس	ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
نظیره	ض	ص	ث	خ	ح	ن	ق	ر	ل	د	ا	ب	ز	

آموزش کامل علم جفر (مرحله دوم)

باب اول

در بیان طریق گرفتن چهار حرف از برای هر حرفی حروف مستحضره که این چهار حرف را مستحضره مستحضره می‌نامند بدانکه این چهار حرف را از سه اتصال نام برده شده می‌باید گرفت یک حرف از اتصال جامع کلی و یک حرف از اتصال طبعی عنصری و دو حرف از اتصال مرتبه‌ای قاعده چنین است که:

دو حرف دو حرف باید عمل شود قبلاً در مقدمه گفته شد که تمام عدد اتصال کلی هفتصد و هشتاد و چهار است که عدد صفحات جفر جامع است که از ضرب بیست و هشت در بیست و هشت حاصل شده چنانچه الف در عدد یک است و با هر یک از بیست و هفت حرف باقی اتصال پیدا می‌کند و همچنین سایر حروف.

اکنون طریق حرف گرفتن از اتصال کلی را برایت شرح می‌دهم و خوب دقیق باش و بفهم که چه می‌نویسم و تصدیق کن که واضح‌تر از این کسی ننوشته بدون لغز و معما و انصاف ده که هیچ مضایقه‌ای در پرده برداشتن از روی مطلب نکرده‌ام و برخلاف روش اهل فن بی‌اغماض پرده‌دری کرده‌ام و از خدا طلب آمرزش می‌کنم.

غرض نقشی است کز ما باز ماند
که هستی را نمی‌بینم بقائی
مگر صاحبدلی روزی برحمت
کند در حق درویشان دعائی

باری بعد از آنکه سطر نظیره را چهار چهار فاصله دادی نظر کن به دو حرف اول از چهار حرف اول ببین کدام یک از حروفند پس نظر کن در دایره اتصال کلی که جدول آن در مقدمه اول نوشته شده و عدد اتصال کلی حرف ماقبل آن را ببین چقدر است با عدد ابجد وضعی حرف دوم جمع کن و حاصل جمع را سی تا؛ سی تا، طرح کن این طرح را طرح درجی گویند.

بعد از طرح ببین چند عدد باقیماند با عدد وضعی ابجدی هر دو حرف جمع کن و بیست و هشت بیست و هشت طرح کن و بعدد آنچه باقی ماند از بعد حرف اول نظیره حرف بشمار و آن حرفی را که عدد به آن منتهی شد آن حرف را مستحضره مستحضره حرف اول بدان و باز بعدد همان عددی که بعد از طرح بیست و هشت باقی ماند.

بعد از حرف دوم نیز حرف بشمار به هر حرفی که منتهی شد آن مستحضره مستحضره حرف دوم است مثلاً دو حرف اول از چهار حرف اول سطر نظیره اخیر («ظ» و «و») بود. در دایره اتصال کلی نظر کردم حرف ماقبل آن «ض» بود و عدد آن هفتصد و بیست و هشت عدد ابجد وضعی حرف «و» که شش بود بر آن افزودیم هفتصد و سی و چهار شد سی تا سی تا طرح کردیم چهارده باقی ماند عدد ابجد وضعی«ظا» که بیست و هفت است و « واو» که شش است بر آن افزودیم جمعاً چهل و هفت شد بیست و هشت از آن را طرح کردیم نوزده باقی ماند از بعد حرف «طا» در دایره ابجد نوزده حرف شمردیم بحرف «ص» رسید.

دانستیم که «ص» مستحضره مستحضره «ظ» است از اتصال کلی آن را نوشتیم و از بعد حرف «واو» در دایره ابجد نیز نوزده حرف شمردیم به حرف «ذ» رسید دانستیم که «ذ» مستحضره مستحضره «واو» است آن را نوشتیم پس از برای هر یک از این دو حرف از اتصال کلی حرفی حاصل کردیم.

قاعده‌ی کلیّه

اگر عدد اتصال کلی قابل طرح درجی یا منازلی نباشد باید به طرح بروجی برده شود مانند دو حرف «ن» و «ب» و دو حرف «ز» و «ع» و در وقت مستحصله گرفتن تلافی شود از چهار حرف مستحضره به این نحو که پس از آنکه آن چهار حرف را به طرح منازلی بردیم آن طرحی که عمل نشده اگر درجی بوده یا طرح منازلی یا هر دو هنگام مستحصله گرفتن بر عدد چهار حرف مستحضره اضافه می‌کنیم تا قابل طرح شود و به طرح می‌بریم چنانچه در دو حرف «ز» و «ع» این کار را می‌کنم مثلاً

برای اینکه این مطلب خوب واضح شود می‌گوییم عدد اتصال کلی «ن» و «ب». سیصد و شصت و شش عدد است به این بیان که حروف ماقبل «ن» در جدول اتصال کلی «م». است و آن سیزده بیست و هشت است که جمعاً ششصد و شصت و چهار می‌شود و عدد «ب» در دایره ابجد وضعی دو است که چون بر عدد مجموع کلی «ن» اضافه کنیم، سیصد و شصت و شش می‌شود پس از آنکه به طرح درجی بردیم که قاعده‌ی کلیّه این اتصال است شش عدد باقی می‌ماند با عدد ابجد وضعی «ن» و «ب» که شانزده است چون اضافه کنیم بیست و دو می‌شود که به طرح بیست و هشت نیز که قاعده کلیّه این اتصال است نمی‌رود لذا قاعده آن است که آن را به طرح بروجی ببریم و در هنگام مستحصله گرفتن تلافی کنیم.

پس از طرح بروجی ده باقی می‌ماند از بعد حرف «ن» در دایره ابجد ده حرف می‌شماریم بحرف دوازدهم می‌رسد و آن حرف «ذ» است پس مستحضره «ن» از این اتصال «ذ» می‌شود و از بعد حرف «ب» نیز ده حرف می‌شماریم یازدهم آن حرف «م» است پس مستحضره «ب» از این اتصال «م» است و برای تدارک و تلافی طرح بروجی بر عدد چهار حرف مستحضره اضافه می‌کنیم و تلافی طرح فوت شده را می‌نمائیم و مستحصله می‌گیریم.

و اما در مثل دو حرف («ز» و «ع») عدد اتصال حرف ماقبل «ن» که «و» است در دایره اتصال کلی یکصد و شصت و هشت است و عدد حرف «ع» در دایره ابجد وضعی شانزده است مجموعاً یکصد و هشتاد و چهار می‌شود پس از آنکه بحسب قاعده به طرح درجی بردیم چهار عدد باقی می‌ماند.

چون به مقتضای قاعده عدد ابجد وضعی «ن» هفت و عدد وضعی «ع» شانزده جمعاً هر سه با هم بیست و هفت حاصل می‌شود و قابل طرح منازلی که قاعده این اتصال است نیست. لذا آن را به طرح بروجی می‌بریم بعد از طرح سه باقی می‌ماند از بعد حرف «ن» در دایره ابجد سه حرف می‌شماریم حرف چهارم که «ک» است از این

اتصال برای «ز» می‌نویسیم و از بعد «ع» نیز در همان دایره سه عدد می‌شماریم حرف چهارم که راست برای «ع» می‌نویسیم و در هنگام مستحصله گرفتن طرح فوت شده به شرحی که گفته شد تلافی می‌کنیم.

اتصال عنصری طبعی و احکام آن

پس از آنکه دو حرف از اتصال کلی به قاعده معتبره مضبوطه برای دو حرف از سطر نظیره گرفتیم باید دو حرف هم از جدول و دایره اتصال طبعی عنصری برای هر دو بگیریم لذا می‌گویم بدانکه عمل این اتصال از دایره «اهطمفشذ»؛ است و این اتصال عبارت است از دانستن طبیعت دو حرفی که با هم متصل شوند که اول عامل باید طبیعت این دو حرف را بداند و بعد به احکامی که دارد آشنا شود تا در وقت عمل سرگردان نشود پیش از این در مقدمه گفته شد اتصالاتی که در حروف حاصل می‌شود از شانزده صورت بیرون نیست:

۱- آتشی با آتشی	۲- بادی با بادی	۳- آبی با آبی	۴- خاکی با خاکی
۵- آتشی با بادی	۶- بادی با آتشی	۷- آبی با خاکی	۸- خاکی با آبی
۹- آتشی با خاکی	۱۰- خاکی با آتشی	۱۱- بادی با آبی	۱۲- آبی با بادی
۱۳- آبی با آتشی	۱۴- آتشی با آبی	۱۵- بادی با خاکی	۱۶- خاکی با بادی

احکام این شانزده صورت بر چهار قسم است به اعتبار تماثل و توافق و تخالف و ضد و نقیض بودن و ما در اینجا حکم این چهار را در چهار قسمت بیان می‌کنیم:

قسمت اولی: آنهائی هستند که با هم مماثل و موافقند در طبع و آنها عبارتند: از چهار صورت اول آتشی با آتشی و بادی با بادی و آبی با آبی و خاکی با خاکی.

قسمت دوّم: آنهائی هستند که طالب و مطلوب یکدیگرند و آنها عبارتند: از آتشی با بادی و بادی با آتشی و آبی با خاکی و خاکی با آبی.

قسمت سوّم: آنهائی هستند که مخالفند با یکدیگر و آنها عبارتند از آتشی با خاکی و خاکی با آتشی و بادی با آبی و آبی با بادی.

قسمت چهارم: آنهائی هستند که ضدّ و نقیضند با یکدیگر و آنها عبارتند: از آبی با آتشی و آتشی با آبی و بادی با خاکی و خاکی با بادی و احکام هر یک از این چهار قسمت از اینقرار است.

حال قسمت اولی و دومی

پس هرگاه دو حرفی که با هم متصل می‌شوند از حروف این دو قسمتند یعنی در طبع با هم موافقند عدد مرتبه هر دو را با هم جمع می‌کنیم هرگاه جمع هر دو عدد قابل طرح افلاکی یعنی نُه نُه هستند. لذا آنها را نُه نُه طرح می‌کنیم. به نحوی که بعد از این به مثال خواهی دانست و از دایره ابجد حرف می‌گیریم و حرف مطلوب این اتصال را بدست می‌آوریم و اگر قابل طرح افلاکی که قاعده کلیّه این اتصال است نشد عدد مراتب همه‌ی حروف هم‌طبع آن را بر او می‌افزائیم و به طرح افلاکی می‌بریم و نتیجه می‌گیریم در اینجا برای اینکه خوب مطلب را دریابید چهار مثال برایتان می‌آورم. باقی آن را خودتان بر آنها قیاس کنید و غنیمت بشمارید و خدای متعال را سپاسگذار باشید.

مثال اول: در آنجائی که دو حرف موافق در طبع با هم متصل شوند و جمع عدد مرتبه هردو قابل طرح افلاکی باشد مانند «ف». و «ش» هرگاه متصل شوند بدان که هر دو آتشی و موافق‌اند عدد مرتبه هر دو را با هم جمع می‌کنیم چنانچه «ف». در مرتبه پنجم آتشی است و «ش» در مرتبه ششم آن پنج و شش را با هم جمع می‌کنیم یازده می‌شود نُه از آن را که یک طرح افلاکی و قاعده کلیّه این اتصال است طرح کرده باقی دو می‌ماند بعد از حرف «ف» در دایره ابجد دو حرف می‌شماریم حرف سوم که «ر» می‌باشد مطلوب «ف» است در این اتصال می‌نویسیم و بعد از حرف «ش» نیز در همان دایره دو حرف می‌شماریم و حرف سوم که «خ» باشد

مطلوب «ش» است می‌نویسیم و می‌فهمیم که حرف «ر»؛ مطلوب حرف «ف» و حرف «خ» مطلوب حرف «ش» است.

مثال دوّم: در آنجائی که دو حرف موافق در طبع با هم متصّل شوند و جمع عدد مرتبه هر دو قابل طرح افلاکی که قاعده کلیّه این اتصال است نباشد مثل: «ج» و «ج» که هر دو آبی و موافق و عدد مرتبه هر دو با هم دو می‌شود و قابل طرح افلاکی نیست. در چنین جائی حکم و قاعده آن این است که عدد مراتب حروف هم‌طبع «ج» را که حروف آبی است و آن بیست و هفت است بر عدد دو می‌افزائیم که جمعاً بیست و نه می‌شود پس از سه طرح افلاکی دو باقی می‌ماند از بعد «ج» در دایره ابجد دو حرف می‌شماریم و حرف سوّم که «و» است مطلوب «ج» است آن را می‌نویسیم چون هر دو حرف «ج» می‌باشد و مماثل مطلوب هر دو و می‌شود باقی حروف توافق را به همین نحو قیاس کنید.

مثال سوّم: در آنجائی که دو حرف طالب و مطلوب با همدیگر متصل شوند مثل «ض» که حرف بادی و «م» که حرف آتشی است و این هر دو طالب و مطلوب یکدیگرند خواستیم حرف مطلوب اتصال عنصری او را بدست بیاوریم عدد مرتبه هر دو را با هم جمع می‌کنیم چنانچه مرتبه عدد «ض» هفت و عدد مرتبه «م» چهار است جمعاً با همدیگر یازده می‌شوند به طرح افلاکی می‌بریم دو باقی می‌ماند بعد از حرف «ض» در دایره ابجد دو حرف می‌شماریم بحرف «ع» می‌رسد می‌فهمیم مطلوب حرف «ض» در دایره ابجد «ا» و مطلوب حرف «م» و «ع» است.

مثال چهارم: در آنجایی که دو حرف طالب و مطلوب با همدیگر متصل شوند و عدد مرتبه هر دو بطرح افلاکی نرود حکم این است که بطرح دیگری ببریم و بعد در گرفتن مستحصله تدارک نمائیم مثلاً اگر دو حرف طالب و مطلوب «م»؛ و «ی». باشند که «م» آتشی و عدد مرتبه آن چهار و «ی» بادی و عدد مرتبه آن سه است جمعاً هفت می‌شود در دایره ابجد بعد از حرف «م» هفت حرف می‌شماریم و حرف

هشتم را که «ش» است می‌نویسیم و بعد از حرف «ی»؛ در همان دایره نیز هفت حرف می‌شماریم به حرف هشتم آن که «صاد» است می‌رسیم می‌فهمیم که مطلوب حرف «م». در آن دایره «ش» و مطلوب حرف «ی» و «ص» است.

تبصره: در جمع عدد مرتبه‌ای اتصال عنصری موافق و مخالف قاعده این است که اگر عدد مرتبه دو حرف قابل طرح نشد باید به طرح دیگر غیرافلاکی برد از طرح کواکبی یا عنصری عمل کرد و اگر به هیچ طرحی نرفت عدد ماقبل یا مابعد آن را علاوه می‌کنیم و به طرح می‌بریم و در مستحصله تلافی می‌کنیم.

آموزش علم جفر (مرحله سوم)

روش‌های مختلف جفر

حتماً می‌دانید که برای بررسی و طی مراحل در علم جفر اول نیاز به تبدیل حروف به اعداد داریم، یعنی اولین قدم، بردن حروف به دنیای اعداد می‌باشد که در آنجا روابط بسیار شگرفی در بین آنها برقرار است.

البته در این نوع محاسبه حرف گ = ک و حرف پ = ب و حرف چ = ج و حرف ژ = ز می‌باشند. برخی دیگر از روشها حرف پ، چ، گ، ژ، را در محاسبه ساقط می‌کنند؛ یعنی جزء محاسبه نمی‌آورند.

و همچنین عدد ابجد کبیر، عدد ابجد وسیط، عدد ابجد صغیر، عدد نقاط و حروف متناظر با آنها عدد ابتث، عدد اطهم، عدد ایقغ، عدد افسج، عدد ارغی، عدد اجدش به طور کامل محاسبه می‌شوند.

انواع حروف ابجد

معادل ابجدی حروف چند نوع است که انواع آن عبارت‌اند از: ابجد کبیر (جمل)، ابجد صغیر، ابجد وضعی، ابجد گمنام (طرح کوکبی) که معروف‌ترین آنها و کارآمدترین آنها ابجد کبیر است. و در نوشته‌های ما به جز در جاهایی که صراحتاً چیز دیگری ذکر می‌شود منظور از ابجد، ابجد کبیر است.

جدول ابجد

الف	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	
ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	
۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	
ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

ابجد = ابتدا کرد　　هوّز = در پیوست　　حطّی = واقف شد　　کلمن = سخنگو شد

سعفص = زود بیاموخت　　قرشت = در دل گرفت　　ثخذ = نگاهداشت　　ضظغ = تمام کرد

جفر جامع

علماء جواب جفر را از جفر جامع استخراج می‌کنند و آنرا جفر کبیر می‌گویند و هر که صاحب فهم باشد آنرا خوب می‌فهمد. بعضی از اساتید می‌فرمایند که استخراج از جفر جامع تحریر کردن ابجد یعنی از دو چهار ابجد است از ۲۸ حروف و ۲۸ جزء و بر حروف ابجد مقرر کرده‌اند و هر حرفی از یک جزئی و هر جزء او ۲۸ صفحه دارد و در هر صفحه ۲۸ سطر دارد و در هر سطری ۲۸ خانه است و در هر خانه چهار حروف است و تمام صفحات ۷۸۴ خانه حروف دارد و تقسیم ۲۸ جزء بر سبعه سیاره است و هر سیاره از هر اقلیمی تعلق دارد و از قیاس یک جزء یک اقلیم و هر صفحه یک شهر و هر یک سطر یک محله است و هر خانه یک مکانی است و در صفحه اول خانه اول جفر جامع ۴ الف می‌باشد.

و به این ترتیب ((اااا)) و خانه دوم از سطر اول جزو اول در صفحه اول سه الف و یک ب می‌باشد به این ترتیب ((ااب)) و خانه سوم ((ااج)) و خانه چهارم ((ااد)) می‌باشد

و آخر خانه چهار غین است ((غ غ غ غ)) و اگر بخواهد تمام جفر جامع را بنویسد باید احتیاط کند که در حروف غلطی نباشد و اگر یک حرفی از حروف اشتباه باشد تمام غلط می‌باشد و این علم تمام نشود.

اول: بسط سوال یعنی سوال را بحروف مقطعه باید نوشت حرف حرف.

دوم: جمع کردن عدد آن حروف به عدد ابجد کبیر و جمع آن عدد را مدخل کبیر مجموعی می‌نامند.

سوم: آنست که آن جمع از حروف حاصل شده و آن مدخل وسیط مجموعی می‌نامند سه مدخل دیگر از آن درست کنند تا جمع مداخل اربعه می‌نامند و ضابطه‌ی او آنست که سه مدخل دیگر را با این روش باید گرفت که آحاد آنها را با الف جمع می‌کنند یعنی تنزل مرتبه الف به آحاد دهند و عشرات را با مآت بعد نوشت مثلاً مدخل کبیر مجموعی ۱۲۲۵ بوده هزار را با پنج جمع کردیم شد شش بعد از آن بیست بود عقب شش نوشتیم بعد از آن دویست بود عقب بیست نوشتیم چنین شد ۲۲۶ بعد از آن شش را به ا مآت جمع کردیم یعنی تنزل مآت بآماد که هشت شده آنرا نوشتیم بعد از آن هم بیست را نوشتیم بیست و هشت شده این مدخل سوم را مدخل وسیط می‌نامند که حاصل شده از مدخل وسیط مجموعی که دومی باشد یک مدخل دیگر که مدخل صغیر گویند باید درست کرده و او اینست که هشت را با دو جمع کرده می‌شود ۱۰ پس مدخل چهارم که مدخل صغیر بوده ۱۰ شد.

چهارم: عددهای مداخل اربع را باید استنطاق کرد.

پنجم: آنست که آنحروف را که از مداخل اربعه حاصل شده استنطاق کردیم آنرا ملفوظی و ملبوبی و مسروری باید کرد یعنی دو حرفی و سه حرفی را باید به حرف نوشت مثلاً (۱) را باید الف و لام و میم نوشت.

ششم: آنست که بعد از ملفوظی جمع باید تاریخ را مثل روز یا شب یا ماه و سال هجرت را مثل آنکه بنویسیم سوال را در روز دوشنبه بیست نهم ماه

شعبان‌المعظّم هزار و دویست و چهل و هشتم هجرت و یکی از دقائق این عمل آنست که طالع وقت را هم باید نوشت یعنی برجی که در آن ساعت طالع است و کواکب که آن برج خانه اوست باید نوشت مثل ساعت اول روز دوشنبه بوده که سوال را نوشتیم حساب کردیم آفتاب در برج جدی بوده و جدی خانه زحل است پس زحل را هم نوشتیم.

هفتم: آنست که آن حروف را به تدبیر مثل حروف سوال بکنند در عدد که به هر قدری که حروف سوال است حروف اساس نیز به همان عدد بشود و حروف اساس آن حروف را گویند که از مداخل اربعه و از تاریخ بهم رسیده باشد.

هشتم: آن است که این حروف اساس را نظیره کند و نظیره آن است که حرف پانزدهم ابجد را باید نوشت.

نهم: آن است که این حروف نظیره کرده را صدر آخر باید کرد که آنرا تکثیر گویند.

دهم: آنست که این حروف تکثیر کرده را مستحصله باید کرد و قاعده‌ی آن اینست که محتاج است به چهار دایره که ترتیب داده می‌شود که مراتب دوائر آنست که اول ابجد دوم ابتث سوم اهطم چهارم ایقغ و یکی دیگر که محتاج الیه است در مستحصله طرح است و طروح ما چهار است.

پس معلوم شد که عملی که در مستحصله باید بشود چهار دایره است و چهار طرح که هشت می‌شود و هشت و نه عمل که در اسامی شده هفده می‌شود و یازده عمل دیگر آن باقی مانده است که اول باید میزانی حاصل شود که هر یک از حروف خانه را جدا می‌کنید از آن حروف میزان بسنجیم یعنی عدد آنرا ضم کنیم و میزان عبارتست از آن که یک حرف از بسط سوال برداریم و یکی از مداخل اربعه و یکی از طالع وقت و یکی از تاریخ هجرت مجموع عمل در حروف میزان باشد تا جواب درآید و مرتب شده آن اینست یعنی:

مدخل کبیر مجموعی حرفی برداریم به این طریق که بلامرتبه نموده حروف را دوم از مداخل اربعه حرفی برداریم. بدین طریق که بلامرتبه نموده مراتب مداخل را سوم

طالع وقت را که در عمل ششم توضیح دادیم. نیز بلامرتبه باید نوشت چهارم تاریخ هجرت را بلامرتبه باید کرد و بلا مرتبه آنست که آحاد و عشرات و مآت و الوف همه را باید آحاد حساب کرد.

مثلاً: ایقغ را چهار حساب می‌کنیم بر میزان حروف آن معلوم شد برای مستحصله پس هجده عمل در مستحصله شد ۸ دایره ده و طرح و ده اساس و میزان سیزده عمل دیگر باقی مانده از بیست و هشت عمل و آن ده عمل مراد. از مرتبه و درجه و عدد سطور و صفحه و خانه است و چهار از عمل عدد سطر و صفحه و جزء و خانه است و عدد آن اینست که حرف اول یکی است. دوم سه سیم شش و عمل نوزدهم است که دایره اهطم را می‌نویسیم در عدد سباعی و رباعی که چهار سطر حاصل شود. سطر اول مرتبه‌ی اول «ا ه ط م ف ش ذ» سطر دوم مرتبه‌ی دوم «ب و ی ن ص ث ض» سطر سوم مرتبه‌ی سوم

«ج ز ک س ق ث ظ» سطر چهارم مرتبه‌ی چهارم «د ح ل ع ص خ غ»، و مراد از دور عدد از این دایره آنست که هر عددی را در سطری مرتبه باید قرار داد.

اگر کسی بخواهد که تمام جفر جامع را بنویسد باید که با احتیاط تمام بنویسد که در حروف غلطی نباشد و اگر یک حرف از حروف غلط باشد تمام غلط درمی‌آید. و با این علم هیچ کاری تمام نخواهد شد مگر آنکه با حضور قلب و توجّه تمام بنویسد و دل خود را پریشان و مشوّش نکند.

ابجد صغیر:

(الف =۱)،(ب = ۲)، (ج = ۳)، (د = ۴)، (ه = ۵)، (و = ۶)، (ز = ۷)، (ح = ۸)، (ط = ۹)، (ی = ۱۰)، (ک = ۸)، (ل = ۶)، (م = ۴)، (ن = ۲)، (س = ساقط)، (ع = ۱۰)، (ف = ۸)، (ص = ۶)، (ق = ۴)، (ر = ۸)، (ش = ساقط)، (ت = ۴)، (ث = ۸)، (خ = ساقط)، (ذ = ۴)، (ض = ۸)، (ظ = ساقط)، (غ = ۴) .

ابجد وضعی:

ی ط ح ز و ه د ج ب ا

۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

ر ق ص ف ع س ن م ل ک

۲۰ ۱۹ ۱۸ ۱۷ ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱

غ ظ ض ذ خ ث ت ش

۲۸ ۲۷ ۲۶ ۲۵ ۲۴ ۲۳ ۲۲ ۲۱

ابجد کبیر یا جمل:

(الف =۱)،(ب = ۲)، (ج = ۳)، (د = ۴)، (ه = ۵)، (و = ۶)، (ز = ۷)، (ح = ۸)، (ط = ۹)، (ی = ۱۰)،(ک = ۲۰)،(ل =۳۰)، (م = ۴۰)، (ن = ۵۰)، (س = ۶۰)، (ع = ۷۰)، (ف = ۸۰)، (ص = ۹۰)، (ق = ۱۰۰)، (ر = ۲۰۰)، (ش = ۳۰۰)، (ت = ۴۰۰)، (ث = ۵۰۰)، (خ = ۶۰۰)، (ذ = ۷۰۰)، (ض = ۸۰۰)، (ظ = ۹۰۰)، (غ = ۱۰۰۰).

بدانکه جفر در زبان اهل فن علمی است که به آن شناخته میشود اتصالات حروف ابجدی بیست و هشت گانه به یکدیگر برای تحصیل ثمرات مجهوله و فایده آن دانستن وقایع و حوادث مجهوله و امور مبهمه است از گذشته و حال و آینده که آنها حاصل نمی‌شود مگر به دانستن احکام اتصالات حروف به یکدیگر و موضوع آن حروف بیست و هشتگانه ابجدی است. بزرگان علم حروف، حروف را به اشکال مختلفی تقسیم کرده‌اند از جمله ابجد کبیر، ابجد صغیر، ابتث کبیر، ابتث صغیر.

کاربردهای جفر

الف) صفحه‌های مقدمه‌ی بعضی از کتاب‌ها را با این عددها شماره‌گذاری می‌کنند.

ب) تاریخ وقایع مهم را با ترکیب حروف ابجد به صورت یک کلمه یا یک عبارت یا یک جمله‌ی معنی‌دار یا شعر درمی‌آورند که با به خاطر سپردن آن کلمه یا عبارت یا آن جمله یا شعر، تاریخ مزبور را حساب می‌کنند.

پ) در موسیقی پس از اسلام، در ثبت اصوات و دساتین از حروف ابجد استفاده شده است. برای نمونه نغمه‌های دستگاه شور با حروف ابجد عبارت بوده‌اند از: «یح یه یب ی ح ه ج ا» و فاصله‌ها و ابعاد آن‌ها: «ط ط ج ج ط ج ج» که در موسیقی امروز به ترتیب نت‌های سل، لاکرن، سی بمل، دو، ر، می‌بمل، فا و سل را تشکیل می‌دهند.

ت) گاهی در نوشتن، برای جدا کردن مطالب مختلف از یکدیگر، آنها را با حروف ابجد مشخص می‌کنند. مثلاً در همین جا برای جدا کردن کاربردهای حروف ابجد، آنها را با حروف الف، ب، ج و ... مشخص کردیم.

ترتیب حروف در ابجدها به نسبت زبان تفاوت دارند به عنوان مثال در زبان فارسی: گ =۲۰ چ =۳ پ =۲ ژ =۷ است.

طریقه‌ی استفاده از جفر کبیره

- ابتدا اعداد جفر کبیره را که به حروف و عدد داده شده است را در جدول رمز پیدا کرده و کلمه را حرف حرف نموده و حروف مشدده و تکراری و همینطور الف و لام (ال) را ساقط (حذف) می‌کنیم.

- سپس کلیه حروف را با هم جمع می‌نماییم. عدد به دست آمده عدد ابجد کبیره آن کلمه می‌باشد.

- توجه داشته باشید که همزه (ء، ئ) در جفر و ابجد، یک حساب می‌شود.

مثال: کلمه صمد به این ترتیب حساب می‌شود: ص (۹۰) - م (۴۰) - د (۴)

که مجموع ۹۰ +۴۰+ ۴ = می‌شود ۱۳۴، لذا عدد ابجد کبیره کلمه صمد = ۱۳۴ می‌باشد.

- در جفر کلمه‌های الله، اعلی، عالی، علی، استثناء وجود دارد. دلیل آن را از استاد بپرسید.
- در کلمات مرکب، مثل حفی و خفی یا خیرالناصرین یا (السَّلام و سَلَم) هر کلمه می‌بایست جدا جدا حساب شود و حرف (و) وسط ساقط می‌باشد.

مثال: جفر کلمه خیرالناصرین به طریقه زیر حساب می‌شود:

خ (۶۰۰) ی (۱۰) ر (۲۰۰) که جمع ۶۰۰ + ۱۰+ ۲۰۰ = می‌شود: ۸۱۰ (ال حذف می‌شود).

ن (۵۰) – ا (۱) – ص (۹۰) – ر (۲۰۰) – ی (۱۰) (ن حذف می‌شود).

که جمع ۵۰ + ۱ + ۹۰ + ۲۰۰ + ۱۰ = می‌شود: ۳۵۱

حال جمع ۸۱۰ + ۳۵۱ = می‌شود ۱۱۶۱ که ابجد کبیره کلمه خیرالناصرین می‌باشد.

طریقه‌ی استفاده از جفر متوسطه

ابتدا جفر کبیره آن را حساب نموده و اعشار آن را می‌گیریم یعنی آن را در ۰/۱ ضرب کرده و یا تقسیم بر ۱۰ می‌کنیم و سپس در عدد به دست آمده اولین رقم بعد از ممیز را به بخش صحیح آن اضافه می‌کنیم.

مثال: جفر کبیره کلمه صمد ۱۳۴ می‌باشد. حال برای بدست آوردن جفر متوسطه آن، عدد ۱۳۴ را بر ۱۰ تقسیم کرده، حاصل آن عدد ۱۳/۴ می‌شود. سپس اولین رقم بعد از ممیز، یعنی ۴ را به بخش صحیح، یعنی ۱۳ اضافه می‌کنیم و حاصل عدد ۱۷ می‌شود. یعنی ۱۳ + ۴ = می‌شود ۱۷پس جفر متوسطه کلمه صمد ۱۷ می‌باشد.

طریقه‌ی استفاده از جفر صغیره

در مورد گرفتن جفر صغیره، ابتدا می‌باید جفر کبیره آن را حساب کرده، سپس تک‌تک ارقام آن را با هم جمع کنیم، عدد حاصل، جفر صغیره آن کلمه می‌باشد.

مثال: جفر صغیره کلمه صمد از جمع اعداد ۱ +۳ + ۴ = می‌شود عدد ۸ که ارقام جفر کبیره آن می‌باشند به دست می‌آید.

طریقه‌ی استفاده از جفر جمل

در محاسبه‌ی جفر جمل، تمامی قواعد جفر کبیره را که در بالا توضیح داده شد را عمل می‌نماییم، با این اختلاف که حروف مشدد و تکراری را نیز حساب می‌کنیم اما، الف و لام اول کلمه را حذف و حساب نمی‌کنیم.

مثال: کلمه جلیل

جفر جمل: ج (۳) - ل (۳۰) - ی (۱۰) – ل (۳۰) با هم جمع می‌کنیم می‌شود: عدد ۷۳

مثال: کلمه الجبّار

جفر جمل: ال ساقط ج (۳) - ب (۲) - ب (۲)- ا (۱) - ر (۲۰۰) جمع می‌کنیم و می‌شود: ۲۰۸

مثال: کلمه مصّور

جفر جمل: م (۴۰) - ص (۹۰) - و (۶) - و (۶) - ر (۲۰۰) که جمع آن می‌شوند: ۳۴۲

عجایب و شگفتی‌های قرآن پایان‌ناپذیر است. قرآن ظاهرش خوشایند و باطنش عمیق است. عجایبش را نمی‌توان شمرد و غرائبش هرگز کهنه نخواهد شد. (حضرت محمد «ص»)

شماره نام‌های مبارک چهارده معصوم (علیهم السلام) بر اساس حروف ابجد برای اهدای ختم صلوات و کارهای نیک دیگر

«اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّل فَرَجَهُم!»

ردیف	نام مبارک معصوم (ع)	لقب خجسته معصوم (ع)	شماره ابجد
۱	محمد (ص)	مصطفی (ص)	۹۲
۲	علی (ع)	امیرالمومنین (صلوات الله علیه)	۱۱۰
۳	فاطمه (س)	زهرا (سلام الله علیها)	۱۳۴
۴	حسن (ع)	مجتبی (صلوات الله علیه)	۱۱۸
۵	حسین (ع)	سید الشّهدا (صلوات الله علیه)	۱۲۸
۶	علی (ع)	زین‌العابدین (صلوات الله علیه)	۱۱۰
۷	محمد (ع)	باقر العلوم (صلوات الله علیه)	۹۲
۸	جعفر (ع)	صادق (صلوات الله علیه)	۳۵۳

ردیف	نام مبارک معصوم (ع)	لقب خجسته معصوم (ع)	شماره ابجد
۹	موسی (ع)	کاظم (صلوات الله علیه)	۱۱۶
۱۰	علی (ع)	رضا (صلوات الله علیه)	۱۱۰
۱۱	محمد (ع)	جواد (صلوات الله علیه)	۹۲
۱۲	علی (ع)	هادی (صلوات الله علیه)	۱۱۰
۱۳	حسن (ع)	عسکری (صلوات الله علیه)	۱۱۸
۱۴	(محمد) مهدی (عج)	مهدی (صلوات الله علیه)	۵۹

طریقه‌ی استفاده و کاربرد علم جفر در علوم قرآنی

قبل از هر چیز لازم و واجب می‌دانم که عرض کنم: اسرار الهی مقوله‌ای نیست که ما انسان‌ها قادر به وقوف آن باشیم. هر چه در این مبحث گفته می‌شود استنباط شخصی است که تا به امروز آن را درک کرده‌ایم؛ حقیقت قرانی چیزی است که فقط نزد خداوند است و بس.

{(وَ عَنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لَایَعْلَمُهَا اِلّا هُوَ وَ یَعْلَمُ مَا فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلّا یَعْلَمُهَا وَ لَاحَبَّةٍ فِی ظُلُماتِ الأرضِ وَ لَارَطْبٍ وَ لَایابِسٍ اِلّا فِی کِتابٍ مُّبین)}؛ و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست. جز او [کسی] آن را نمی‌داند، و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند، و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر [اینکه] آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است. (سوره‌ی انعام آیه ۵۹)؛

در چهارده قرن اخیر نوشته‌های بی‌شمار ادبی شامل کتاب، مقاله و گزارشات پژوهشی درباره‌ی کیفیت معجزه‌آسای قرآن به رشته‌ی تحریر درآمده است. در این نوشته‌ها فصاحت بیان، فضیلت ادبی، معجزات علمی، سبک و حتی جاذبه‌ی آهنگ تلاوت قرآن تشریح شده است.

با وجود این، تحقیق در اعجاز قرآن متأسفانه در برخی از تفاسیر به علت احساسات بشری، بی‌طرفانه صورت نگرفته و بسته به عقیده و سلیقه‌ی شخصی، این پژوهش‌ها صورت گرفته و باعث شده که افرادی نادان، علیه آن قلم‌فرسایی کنند.

یکی از پدیده‌های بی‌نظیری که در قرآن وجود دارد و در هیچ کتابی نوشته شده دست بشر یافت نمی‌شود، ترکیب ریاضی عناصر آن است. همچون سوره‌ها، آیه‌ها، لغات، تعداد حروف، تعداد کلمه‌های هم‌خانواده، تعداد و انواع اسم‌های الهی، طرز نوشتن بعضی لغات، عدم وجود یا تغییر عمدی بعضی حروف در بعضی لغات و بسیاری از عوامل دیگر قرآن، به غیر از محتویاتش، همگی دارای ترکیبی خاص هستند. سیستم ریاضی قرآن دو جنبه‌ی مهم دارد؛ انشاء ریاضی و ساختمان ریاضی قرآن که شامل شماره سوره‌ها و آیه‌ها است. به خاطر همین کدهای ریاضی جامع است که کوچکترین تغییر در متن یا ساختمان ترکیبی قرآن، بلافاصله آشکار می‌شود.

و اما رمزهای اعجازآمیز قرآن منحصراً از این قرارند:

۱- اولین آیه‌ی قرآن «بسم الله الرحمن الرحیم» دارای ۱۹ حرف عربی است.

۲- قرآن مجید از ۱۱۴ سوره تشکیل شده است و این عدد به ۱۹ قابل تقسیم می‌باشد.

۳- اولین سوره‌ای که نازل شد سوره‌ی علق (سوره‌ی شماره‌ی ۹۶) نوزدهمین سوره از آخر قرآن است.

۴- سوره‌ی علق ۱۹ آیه دارد.

۵- سوره‌ی علق ۲۸۵ حرف دارد و این عدد به ۱۹ قابل تقسیم می‌باشد.

۶- اولین بار که حضرت جبرئیل با قرآن فرود آمد ۵ آیه‌ی اولی سوره‌ی علق را آورد که شامل ۱۹ کلمه است.

۷- این ۱۹ کلمه، که به تعداد حروف «بسم الله الرحمن الرحیم» است، ۷۶ حرف دارد.

۸- دومین باری که حضرت جبرئیل فرود آمد ۹ آیه‌ی اول سوره‌ی قلم (سوره‌ی شماره‌ی ۶۸) را آورد که شامل ۳۸ کلمه است.

۹- سومین بار که حضرت جبرئیل فرود آمد ۱۰ آیه‌ی اول سوره‌ی مزمّل (سوره‌ی شماره‌ی ۷۳) را آورد که شامل ۵۷ کلمه است.

آیا در تاریخ، کتابی را می‌شناسید که مانند قرآن بر طبق یک سیستم عددی قوی این چنین تنظیم شده باشد.

الف: کلمه‌ی الله ۲۶۹۸ مرتبه در قرآن تکرار شده است که مضربی از عدد ۱۹ است (۱۴ × ۱۹) و تعداد حروف «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» نیز ۱۹ مورد می‌باشد. مسئله‌ی جالب این که در سوره‌ی اخلاص بعد از «قل هو الله احد» جمله‌ی «الله الصمد» آمده است؛ در صورتی که اگر «هو الصمد» می‌آمد، جمله صحیح بود.« از نظر دستور زبانی باید الله که فاعل است و ضمیر آن «هو» می‌شود می‌آمد؛ اما با این حال الله آمده است.» اگر به جای الله ضمیر «هو» می‌آمد، سیستم ریاضی قرآن به هم می‌ریخت و این مسئله شباهت زیادی به همان «اخوان» و «قوم» در سوره‌ی ق دارد.

ب: مورد جالب دیگر، در سوره‌ی مریم حروف مقطعه «کهیعص» می‌باشد که به صورت حروف آغازین آمده است. این حروف در سوره‌ی مریم، به صورت جداگانه با این تعداد به کار رفته‌اند، حرف «ک» ۱۳۷ مرتبه، حرف «ه» ۱۶۸ مرتبه، حرف «ی» ۳۴۵ مرتبه، حرف «ع» ۱۲۲ مرتبه، حرف «ص» ۲۶ مرتبه.

در قرآن بعضی از کلمات با کلمه‌های دیگر که از نظر معنی با همدیگر تناسب دارند یکسان به کار رفته‌اند. مثلاً:

۱- کلمه‌ی «حیوة» ۱۴۵ بار با مشتقات آن در قرآن به کار رفته است و به همان تعداد (۱۴۵ بار) کلمه‌ی «موت» با مشتقاتش به کار رفته است.

۲- کلمه‌ی «دنیا» ۱۱۵ بار و کلمه‌ی «آخرت» هم ۱۱۵ بار به کار رفته است.

۳- کلمه‌ی «ملائکه» ۸۸ بار در قرآن آمده است و کلمهٔ «شیاطین» نیز به همان تعداد ۸۸ بار به کار رفته است.

۴- کلمه‌ی «حر» «گرما» ۴۰ بار و کلمه «برد» «سرما» نیز ۴۰ بار به کار برده شده‌اند.

۵- کلمه‌ی «مصائب» ۷۵ بار و کلمه‌ی «شکر» نیز ۷۵ بار.

۶- کلمه‌ی «زکات» ۳۲ بار و کلمه‌ی «برکات» نیز ۳۲ بار.

۷- کلمه‌ی «عقل» و مشتقات آن ۴۹ بار و کلمه‌ی «نور» نیز با مشتقاتش ۴۹ بار.

۸- کلمه‌ی «یوم» «روز» و «شهر» «ماه» در قرآن به ترتیب ۳۶۵ بار و ۱۲ بار به کار رفته‌اند.

۹- کلمه‌ی «رجل» «مرد» و کلمه‌ی «امرأة» «زن» نیز ۲۴ بار در قرآن به کار رفته‌اند.

۱۰- کلمه‌ی «امام» به صورت مفرد و جمع، ۱۲ بار در قرآن آمده است.

آیا این پدیده‌های بی‌نظیر تصادفی است؟

تعداد سوره‌ها، آیه‌ها و ...

تعداد کل سوره‌های قرآن کریم ۱۱۴ سوره می‌باشد که از این میان ۸۶ سوره‌ی آن مکّی (یعنی در مکه بر رسول الله نازل شده است) و تعداد ۲۸ سوره‌ی آن مدنی است (در مدینه بر رسول الله نازل شده است). قرآن ۳۰ جزء و تعداد ۱۲۰ حزب (قسمت) است.

کل آیات قرآن ۶۲۳۶ آیه می‌باشد.

کل کلمات قرآن ۷۷۹۲۷ کلمه می‌باشد.

کل حروف قرآن ۳۳۰۷۴۹ حرف می‌باشد.

کل کلمات نقطه‌دار قرآن ۱۵۵۰۷۲ کلمه می‌باشد که از این میان ۶۳۶۵۴ نقطه تکی و تعداد ۳۸۱۵۲ نقطه دوتایی و تعداد ۳۵۳۸ نقطه سه‌تایی می‌باشد.

هدف از تمامی آنچه که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر ما از جانب خداوند متعال آورده، در آن است که قرآن را خوب بخوانیم و درک کنیم و به آن

عمل نماییم تا راه و رسم زندگیمان با آگاهی و بینش صحیح دنبال شود. لذا خداوند متعال در تمامی کتاب خود تأکید نموده است تا ما فقط قرآن‌خوان نباشیم، بلکه قرآن را بپا داریم، یعنی باید بعد از درک و فهم، آنچه را گفته شده است عمل کنیم.

حروف مقطّعه‌ی اول سوره‌های قرآن کریم

سوره‌های بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان و سجده با حروف الم شروع می‌شود.

سوره‌های یونس، هود، یوسف، ابراهیم و حجر با حروف الر شروع می‌شود.

سوره‌های مؤمن، فصلت، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف با حروف حم شروع می‌شود.

سوره‌های شعرا و قصص با حروف طسم شروع می‌شود.

سوره اعراف با حروف المص شروع می‌شود.

سوره رعد با حروف المر شروع می‌شود.

سوره مریم با حروف کهیعص شروع می‌شود.

سوره طه با حروف طه شروع می‌شود.

سوره نمل با حروف طس شروع می‌شود.

سوره یس با حروف یس شروع می‌شود.

سوره صاد با حرف ص شروع می‌شود.

سوره شوری با حروف حمعسق شروع می‌شود.

سوره ق با حرف ق شروع می‌شود.

سوره قلم با حرف ن شروع می‌شود.

حروف مقطعات نیز جزو علوم غریبه می‌باشد که هر کسی به قدر درک و فهم خود و لیاقتی که پیدا می‌کند می‌تواند از آن بهره‌مند شود، نه بیشتر. یکی از راه‌های وارد شدن به این رموز، استفاده از علم جفر {حروف ابجد کبیره و جفر ترتیبی} است.

ابتدا بایست بدانید که از مجموع یکصد و چهارده سوره‌ی قرآن کریم، بیست و نه سوره با حروف تهجی (به معنی تهدید یا توجه دادن مطلبی مهم) شروع می‌شود. که این سوره‌های بیست و نه گانه را مقطّعات می‌گویند.

حروف مقطّعه‌ی اول سوره‌های قرآن ۷۸ حرف است. مثل؛ الم، المر، یس و ... که پس از حذف حروف تکراری آنها، چهارده حرف، باقی می‌ماند. یعنی نصف مجموع حروف الفبا که آن را حروف نورانی می‌گویند و شامل: {ا، م، ص، ر، ک، ه، ی، س، ح، ق، ن، ط، ع، ل}؛ می‌باشد که از مجموعه این حروف این جمله را می‌توان استخراج نمود:

صِراطَ عَلیٍّ حَقٌّ نَمْسَکَهُ

هر که راه خدا را می‌خواهد، می‌بایست راه علی (ع) را دنبال کند.

پس اولین نتیجه‌ای که از استخراج حروف مقطعه گرفتیم این بود که: ۱۱۴ سوره‌ی قرآن خلاصه شد به بیست و نه سوره‌ی مقطعه و از ۲۹ سوره خلاصه شد به ۷۸ حرف مقطّعه و بعد از ساقط کردن حروف تکراری به ۱۴ حرف نورانی جمله { صِراطَ عَلیٍّ حَقٌّ نَمْسَکَهُ} را استخراج نمودیم.

حال برای وارد شدن به مرحله‌ی دوم استخراج اسرار حروف مقطعات آن لازم است محاسبات دیگری را انجام بدهیم.

ابتدا بایست: ۲۹ سوره‌ای که با آنها حروف مقطعات شروع می‌شود را، تک‌تک حروف آن را انتخاب نموده و از طریق جفر کبیره (جفر حروف‌شان را)؛ هر یک را جدا جدا محاسبه می‌کنیم.

بطور مثال سوره‌ی «طه» را انتخاب می‌کنید: ابتدا جفر کلمه‌ی {طه} را طبق قوانین جفر کبیره که در بالا ذکر شد حساب نموده و عدد آن را به دست می‌آورید. حرف ط مساوی با ۹ می‌باشد و حرف ه مساوی با ۵ می‌شود. حاصل جمع این دو عدد می‌شود عدد ۱۴؛ {۱۴ = (۹) ط + (۵) ه }؛

بنابراین عدد ۱۴ که از این محاسبه بدست آمده؛ می‌شود عدد آیه‌ی سوره‌ی طه؛ آن آیه را کنار گذاشته یادداشت می‌کنید و به سراغ دیگر حروف مقطعه رفته و به همین صورت آنها را نیز محاسبه می‌کنید و یادداشت برمی‌دارید. هر کدام را تک‌تک مورد بررسی قرار می‌دهید تا ببینید حرف و یا کلمه موردنظر در آیه چه بوده و منظور آن چیست.

مثلاً: کلید سوره‌ی طه در آیه‌ی ۱۴ آن که {اِنَّنی اَنا اللهُ لا اِلهَ اِلّا اَنا فَاعْبُدْنِی وَ اَقِمِ الصَّلوةَ لِذِکْری} می‌باشد کدام است؟

معنی آیه: اولاً بدان که منم خدای یکتا هیچ خدایی جز من نیست پس مرا به یگانگی بپرست و نماز را مخصوصاً برای یاد من بپادار.

با کمی بررسی و تفحص در این آیه درمی‌یابید جمله؛ {اَقِمِ الصَّلوةَ}؛ (نماز را بپادارید) بیشتر توجه ما را جلب می‌کند. با برداشتی شهودی در این آیه متوجه خواهیم شد که {یکی از نکته‌های کلیدی در این آیه و سوره می‌تواند همین باشد؛ نماز را بپا داریم نه آنکه فقط نمازخوان باشیم}. (عمل کردن)؛

سوره‌ی العلق

عَبْدًا إِذَا صَلَّى؛ بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟ (۱۰)؛

أَرَءَيْتَ إِن كَانَ عَلَى الْهُدَى؛ چه پنداری اگر او بر هدایت باشد (۱۱)؛

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَاتَفْعَلُونَ؛ الا ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چرا چیزی به زبان می‌گویید که در مقام عمل خلاف آن می‌کنید؟ (سوره‌ی صف آیه ۲)؛

كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَاتَفْعَلُونَ؛ این عمل که سخن بگویید و خلاف آن کنید بسیار سخت خدا را به خشم و غضب می‌آورد. (سوره‌ی صف آیه ۳)؛

بقیه‌ی سوره‌ها را نیز به این ترتیب حساب می‌کنیم توجه داشته باشید؛ اگر در برخی از سوره‌ها تعداد آیه‌ی آن از عدد به دست آمده کمتر بود. بایست عدد به دست آمده را به جفر صغیره تبدیل نمود تا عدد بدست آمده؛ به عدد یک یا دو رقمی ختم شود. مانند سوره‌ی رعد که جفر کلمه (المر) را حساب نموده، عدد ۲۷۱؛ به

دست می‌آید. یعنی الف (۱) و الم (۳۰) و میم (۴۰) و ر (۲۰۰) که جمع این اعداد می‌شود؛ (۲۷۱) در اینجا می‌بینیم که سوره‌ی رعد این تعداد آیه ندارد و تعداد آیات آن سوره کمتر است. در این مورد؛ لازم است که جفر کبیره‌ی این کلمه را (المر) به جفر صغیره عدد تبدیل کنید. {جفر کبیره این کلمه را (المر) که عدد آن می‌شود ۷۱} را به جفر صغیره آن تبدیل می‌کنید. {۲ + ۷ + ۱}؛ می‌شود (عدد ۱۰).

پس عدد باقی‌مانده یعنی عدد ۱۰ می‌شود شماره‌ی آیه سوره (المر). آن را در جدول خود منظور می‌کنید.

طریقه‌ی بدست آوردن رمز سوم حروف مقطعات

برای این منظور لازم است ابتدا جدولی را که در اختیارتان قرار داده‌ایم را آورده و نگاه دقیق به آن کنید.

اولین سوره را که سوره‌ی بقره می‌باشد، آن را به عنوان نشانه‌ی اصلی و پایه‌ی جدول قرار داده.

سپس در فهرست جدول از سوره‌ی بقره تا ۱۱ سوره‌ی دیگر را بشمارید. می‌بینید به سوره‌ی طه می‌رسید. نام و عدد آن سوره را نیز یادداشت کنید.

بعد از سوره‌ی طه؛ بار دیگر از روی جدول، ۱۱ سوره‌ی دیگر را شمرده؛ به سوره‌ی مؤمنون می‌رسید. نام و عدد آن سوره را نیز یادداشت کنید.

حالا عدد سوره‌های بدست آمده را جدا جدا شماره کنید یعنی:

عدد سوره‌ی بقره که (۱) می‌باشد را و عدد سوره‌ی طه که (۱۱) می‌باشد را و عدد سوره‌ی مؤمنون که (۲۱) است را از طریق جفر ترتیبی محاسبه کنید؛ یادتان باشد فقط خود اعداد آن را حساب کنید، که اینگونه می‌شود. (۱) و (۱۱) و (۲۱) به این صورت حساب می‌کنید. (۲+ ۱+۱+۱+۱) جمع آن می‌شود (عدد ۶).

حالا از روی جدول داده شده دوباره از سوره‌ی مؤمنون ۶ تا سوره‌ی دیگر بشمارید به سوره‌ی (احقاف ۲۷). می‌رسید آن را نیز یادداشت و نام و عدد آن را بنویسید. نتیجه‌ی این محاسبات می‌شود:

{سوره بقره = ۶} و {سوره طه =۱۴} و {سوره مؤمنون = ۲۱} و{سوره احقاف = ۲۷} است.

حال با استفاده از جفر ترتیبی از بین این ۴ سوره‌ی فوق بایست؛ اولین سوره یعنی سوره‌ی {بقره} و آخرین سوره؛ یعنی سوره‌ی احقاف را انتخاب و آن دو را حذف نموده. در پایان دو سوره باقی می‌ماند: یعنی (سوره‌ی طه و سوره‌ی مؤمنون).

در جدول نمودار ذیل نام و عدد این دو سوره را پیدا کنید.! لطفاً در این مرحله کمی دقت بیشتری کنید. مفاهیم و معانی که روبه‌روی این دو سوره مشخص شده است را انتخاب نموده؛ یعنی اول سوره‌ی طه که عدد آن (۱۱) است. را با شماره و سپس سوره‌ی مؤمنون که عدد آن (۲۱) می‌باشد را در کنار یکدیگر بگذارید؛ می‌بینید در قسمت توضیحات مقابل سوره‌ی (طه)، نوشته شده است (بپاداری) و در مقابل سوره‌ی (مؤمنون) نوشته شده است: (عدالت). با بررسی نهایی می‌توان چنین نتیجه گرفت که:

(عدالت را بپا دارید)

اصول خلق نیک آمد عدالت — پس از وی حکمت و عفت، شجاعت
عدالت چون شعار ذات او شد — ندارد ظلم از آن خلقش نکو شد
عدالت چون یکی دارد ز اضداد — همی هفت آمد این اضداد ز اعداد
به زیر هر عدد سرّی نهفت است — از آن درهای دوزخ نیز هفت است
ظهور نیکویی در اعتدال است — عدالت جسم را اقصی کمال است

(شیخ محمود شبستری)

نتیجه‌ی سخن اینکه تمامی دروس الهی که از طریق کتاب آسمانی به ما داده شده است. همچنین تمامی آنچه را که در اسرار حروف مقطعات آمده است؛ این است که؛ خداوند متعال تمامی امور هستی را بر اساس عدالت پایه‌گذاری نموده و عدالت او در تمامی مراحل هستی جاری و ساری است. و اگر انسان آن را در تمامی مراحل زندگی خود رعایت کند بی‌شک رستگار خواهد شد.

اگر ابرمردی چون حضرت علی (ع) در طول قرون؛ زبانزد خاص و عام می‌شود. به خاطر این است که او در طول زندگی خود هیچگاه پای را فراتر از عدالت الهی نگذاشت و در تمامی امور زندگیش سعی نمود؛ چه در حق خود چه در حق دیگران عدالت را ایجاد و اجرا نماید.

دلیل سوم آن این است که اگر دقت کنید؛ می‌بینید در اصول دین ما مسلمانان؛ دومین اصل از اصول دین ما: «عدل است». و این مهم بر آن است که حضرت حق خداوند متعال؛ عادل است و تمامی جهان هستی را بر اساس عدالت بنیان نهاده. لذا لازم است که تمامی مؤمنین نیز عدالت را چه در حق خود و چه در حق دیگران رعایت کنند، تا رضایت حضرت دوست را ایجاد نموده و رستگار شوند.

جدول حروف مقطعه سوره‌های قرآن کریم

ردیف	سوره	حروف مقطّعه	جفر	کلمه	توضیح	جفر
۱	بقره	الم	۷۱	فَذَبَحو	ذبح کردن (کمال)	۷۱
۲	آل‌عمران	الم	۷۱	تَکتُمون	پوشش	۷۱
۳	اعراف	المص	۱۶۱	نَغفِرْ لَکُمْ	توبه	۱۶۱
۴	یونس	الر	۲۳۱	اختلاف	ضد	۶
۵	هود	الر	۲۳۱	کتابٌ مُبین	لوح محفوظ	۶
۶	یوسف	الر	۲۳۱	تأویل‌الاحادیث	علم تعبیر خواب	۶
۷	رعد	المر	۲۷۱	سواءً	عدالت	۱۰
۸	ابراهیم	الر	۲۳۱	أُذْکُر نعمةَ الله	ذکر نعمت	۶
۹	حجر	الر	۲۳۱	مجنون	صاحبان ذکر باید از همه چیز بگذرند	۶
۱۰	مریم	کهیعص	۱۹۵	یوم یبعث حیاً	نیک بودن روز ولادت (وفات) پایان تجرد	۱۵

ردیف	سوره	حروف مقطّعه	جفر	کلمه	توضیح	جفر
۱۱	طه	طه	۱۴	اقم الصلوة	بپا دارید	۱۴
۱۲	شعرا	طسم	۱۰۹	اجری	پاداش را فقط خدا می‌دهد	۱۰۹
۱۳	نمل	طس	۶۹	لایة	قدرت خداوند	۶۹
۱۴	قصص	طسم	۱۰۹	ربطْنا	ایمان	۱۰
۱۵	عنکبوت	الم	۷۱	بِوالِدَیْهِ	احسان به پدر و مادر	۸
۱۶	روم	الم	۷۱	اَجَلٌ مُسَمّی	همه چیز به غیر از خدا زمان دارد	۸
۱۷	لقمان	الم	۷۱	جَناتُ النَعیم	ایمان و به فعل بودن	۸
۱۸	سجده	الم	۷۱	ماءٍ مَهین	گنج در خرابه است	۸
۱۹	یس	یس	۷۰	حَیاً	دل سپرده	۷۰
۲۰	ص	ص	۹۰	وَهاب	بخشندگی	۹
۲۱	مؤمنون	حم	۴۸	حَکَم	عدالت	۴۸
۲۲	فصلت	حم	۴۸	کانوا یَدْعون	شرک؛ شریک گذاشتن برای خدا	۴۸
۲۳	شوری	حمعسق	۲۷۸	المیزان	عدالت	۱۷
۲۴	زخرف	حم	۴۸	اَکْبَرُ	بزرگی خداوند دلیل محکم	۴۸
۲۵	دخان	حم	۴۸	صُبّوًا	نتیجه عمل (مدار بیضی)	۴۸
۲۶	جاثیه	حم	۴۸	تَشْکُرون	شکرگذار باشید	۱۲
۲۷	احقاف	حم	۴۸	مُصَدِّق	تأییدکننده کتب الهی (تورات)	۱۲
۲۸	ق	ق	۱۰۰	نَضیدٌ	نظم	۱۰
۲۹	قلم	ن	۵۰	صالحین	صالح	۵۰

بقره، (۱۱) طه، (۲۱) مؤمن، (۲۷) احقاف

(عدالت را بپا دارید)

جدول اسماءالحسنی

شماره	اسم	معنی	عدد کبیر	عدد وسیط	عدد صغیر	عدد جمل	ختم به قصد و منظوری که دارید
۱	الله	واجب‌الوجود و ثابت‌الوجود	۳۷	۱۰	۱۰	۶۶	اسم جامع و کامل الهی (به هر مقصد گفته شود برآورده است)
۲	احد	یگانه و واحدی که ثانی ندارد	۱۳	۴	۴		به قصد عزت یافتن
۳	اکرم	کریم یا کرامت بخشنده	۲۶۱	۲۷	۹		وسعت زندگی و بزرگواری
۴	اول و الاخر	شروع و پایان ندارد (ازلی و ابدی)	۸۳۸	۹۱	۱۹		به هر امر خیر مفید است
۵	بارّی	خالق	۲۱۳	۲۴	۶	۴۱۳	موفقیت در اختراع و اکتشاف
۶	باسط	گسترش دهنده	۷۲	۹	۹		توسعه معاش و گسترش علم
۷	باطن	پوشیده از چشم سر و بینا به بصیرت دل	۶۲	۸	۸		کشف سوء و وقوف به اسرار
۸	باعث	برانگیزنده هر نفس متحرک و هر مرده و زنده	۵۷۳	۶۰	۱۵		برانگیختن به مقام ظاهری و باطنی
۹	باقی	به وجود آورنده بدون حدوث و بقاء	۱۱۳	۱۴	۵		برای طول عمر و ادامه نعمت
۱۰	بدیع	تازه و بی‌مانند و شگفت‌انگیز	۸۶	۱۴	۱۴		ابداع و اختراع، برآوردن حوائج
۱۱	بصیر	بینای به همه امور پوشیده و پنهان	۳۰۲	۳۲	۵		مصونیت از امراض و آفات
۱۲	توّاب	قبول کننده توبه	۴۰۹	۴۹	۱۳	۸۰۹	اجابت دعا و خواسته‌ها

شماره	اسم	معنی	عدد کبیر	عدد وسیط	عدد صغیر	عدد جمل	ختم به قصد و منظوری که دارید
۱۳	جبّار	قهّار و کفایت‌کننده و جبران‌کننده	۲۰۶	۲۶	۸	۲۰۸	مصونیت و جبران گناه
۱۴	جلیل	غنی و بی‌نیاز، قادر و مقتدر	۴۳	۷	۷		برای یافتن مقام
۱۵	جواد	عطاکننده و بخشنده بدون عوض	۱۴	۵	۵		به قصد بهره‌برداری از کار
۱۶	حسیب	حسابدار و حساب‌نگهدار	۸۰	۸	۸		تأمین مؤنه زندگی مادی و معنوی
۱۷	حفیّ و خفی	لطیف و رحیم و از چشمها پوشیده	۷۸۸	۸۶	۲۳		پوشاندن اسرار و قضاء حوائج
۱۸	حفیظ	حافظ و نگهبان	۹۹۸	۱۰۷	۲۶		امان از خرق و غرق
۱۹	حقّ	ثابت و دایم در مقابل باطل	۱۰۸	۱۸	۹	۲۰۸	کشف حقایق و نیل به حق
۲۰	حکیم	عالم که عملش با علمش بر مصلحت استوار است	۷۸	۱۵	۱۵		برکت در کشت و زرع
۲۱	حلیم	بردبار و صبور و شکیبا	۸۸	۱۶	۱۶		شرح صدر و وقوف به اسرار
۲۲	حمید	شایسته‌و پسندیده	۶۲	۸	۸		برای شفاء مرضی
۲۳	حیّ	زنده غیر قابل وصف و کامل	۱۸	۹	۹	۲۸	به قصد بقاء و دوام تحرک
۲۴	خالق	آفریننده هر چیز به مقدار و به هر اندازه	۷۳۱	۷۴	۱۱		برای ساختمان و تشکیلات
۲۵	خبیر	با خبر از همه چیز و عالم به حقایق امور	۸۱۲	۸۳	۱۱		به قصد وقوف بر امور
۲۶	خیرالنّاصرین	بهترین یار و یاری کننده	۱۱۶۱	۱۱۷	۹		به قصد کمک و یاری گرفتن
۲۷	دیّان	بسیار اداکننده دیون و جزادهنده	۶۵	۱۱	۱۱	۷۵	برای ادای قروض ظاهر و باطن

شماره	اسم	معنی	عدد کبیر	عدد وسیط	عدد صغیر	عدد جمل	ختم به قصد و منظوری که دارید
۲۸	ذاری	خالق و باریّ و موجد است	۹۱۱	۹۲	۱۱	۹۲۱	اطلاع بر عیب و نقص
۲۹	رائی	علم و بصیرت الهی است بر موجودات	۲۱۲	۲۳	۵		به قصد بلندی درجه و دید وسیع
۳۰	رزّاق	بسیار روزی‌بخش و روزی‌دهنده	۳۰۸	۳۸	۱۱		برکت و وسعت در روزی
۳۱	رب	ملک و سیّد و مقتدر	۲۰۲	۲۲	۴	۲۰۴	حفظ خانه و تربیت فرزند
۳۲	رحمن	بخشاینده به جمیع مخلوقات	۲۹۸	۳۷	۱۹		الطاف خفیّه الهی
۳۳	رحیم	بخشنده به مؤمنین	۲۵۸	۳۳	۱۵		الطاف خاص پروردگار
۳۴	رقیب	حفیظ و مراقب و نگهدار	۳۱۲	۳۳	۶		مصونیت اعضاء
۳۵	رئوف	رحیم و مهربان و بخشاینده	۲۸۷	۳۵	۱۷		طلب مهربانی در سایه بندگی
۳۶	سبّوح	منزه از هر عیب، بسیار تسبیح شده	۷۶	۱۳	۱۳		صفای دل و روشنی باطن
۳۷	سَلام و سَلَم	صدارت و صولت و بی‌نقص	۲۶۱	۲۷	۹		رضای به قضا و تسلیم شدن دل
۳۸	سمیع	او شنواست	۱۸۰	۱۸	۹		اجابت دعا
۳۹	سیّد	ملک و بزرگتر،رهبر و بهتر	۷۴	۱۱	۱۱		مطاع شدن و زعامت و رهبری
۴۰	شافی	شفادهنده، شفا بخشنده	۳۹۱	۴۰	۱۳	۶۹۱	شفای امراض درونی و بیرونی
۴۱	شکور	بسیار شکرپذیر و کرامت‌بخش	۵۲۶	۵۸	۱۳		شکر پذیرفتن
۴۲	شهید	شاهد در هر مکان و هر زمان	۳۱۹	۴۰	۱۳		وسعت رزق و مقام
۴۳	صادق	حقیقت و تزکیه کننده	۱۹۵	۲۴	۱۵		جهت وفای به عهد

شماره	اسم	معنی	عدد کبیر	عدد وسیط	عدد صغیر	عدد جمل	ختم به قصد و منظوری که دارید
۴۴	صانع	سازنده و پردازنده و آموزنده	۲۱۱	۲۲	۴		مقبول القول شدن
۴۵	صمد	چیزیست که قادر به وصف نیست (بی‌نیاز)	۱۳۴	۱۷	۸		جهت بی‌نیازی
۴۶	طاهر	پاک‌کننده و مطهر	۲۱۵	۲۶	۸		برای پاکی و تخلیه شدن از رذائل اخلاقی
۴۷	ظاهر	پیدا و آشکار به آثارش	۱۱۰۶	۱۱۶	۸		برای استخراج معادن و منابع کشور
۴۸	عدل	راست‌پندار، راست‌گفتار، راست‌کردار	۱۰۴	۱۴	۵		یافتن خزائن
۴۹	عزیز	قوی و ارجمند، نفوذناپذیر، شدید	۸۷	۱۱۵	۱۵		کشف اسرار و علوم کیمیا
۵۰	عظیم	بزرگ، جلیل و سیّد	۱۰۲۰	۱۰۲	۳		بزرگ منشی و مهابت
۵۱	عفو	بخشیدن جرایم و محو گناهان	۱۵۶	۲۱	۱۲		نیل به حسنات و نیکوکاری
۵۲	علیم	دانا، دانای لنفسه، بنفسه، فی نفسه	۱۵۰	۱۵	۶		سعه ذهن و شرح صدر
۵۳	علی اعلی عالی	منزّه از صفات مخلوق	۱۱۱	۱۲	۳		غلبه بر دشمن، رفع فقر، ارتقاء مقام
۵۴	غفور	پوشاننده زشتی‌ها، آمرزنده جرمها	۱۲۸۶	۱۳۴	۱۷		رفع وسواس
۵۵	غنی	بی‌نیاز از هر چیز و هر کس	۱۰۶۰	۱۰۶	۷		بی نیازی و مناعت طبع
۵۶	غیاث	مغیث، فریادرس	۱۵۱۱	۱۵۲	۸		دستگیری و دادرسی و فریادخواهی
۵۷	فاطر	خالق و مبدع و آفریننده	۲۹۰	۲۹	۱۱		قضاء حوائج، قدرت، صنعت

شماره	اسم	معنی	عدد کبیر	عدد وسیط	عدد صغیر	عدد جمل	ختم به قصد و منظوری که دارید
۵۸	فالق	شکافنده و آفریننده و جدا سازنده	۲۱۱	۲۲	۴		هدایت به راه مستقیم (به حالت تعادل)
۵۹	فتّاح	گشاینده	۴۸۹	۵۷	۲۱		گشایش کارها، کشف معضلات
۶۰	فرد	تنها، یگانه منفرد به ربوبیت	۲۸۴	۳۲	۱۴		مصونیّت از چشم مردم
۶۱	قابض	گیرنده	۹۰۳	۹۳	۱۲		جهت طول عمر
۶۲	قاضی	قضاوت کننده، داور	۹۱۱	۹۲	۱۱		قضاء حوائج و حکم به حق
۶۳	قاهر	علاج خدعه و حیله و نیرنگ	۳۰۶	۳۶	۹		غلبه بر دشمن
۶۴	قادر و قدیر	توانا بر هر چیز و هر کس	۶۱۹	۷۰	۱۶		سلطه بر کار، چیرگی بر خصم
۶۵	قدّوس	طاهر و تقدیس و تطهیر	۱۷۰	۱۷	۸		مصونیت از زشتی و پلیدی
۶۶	قدیم	مقدّم بر همه چیز بوده و هست	۱۵۴	۱۹	۱۰		طول عمر با عزّت
۶۷	قریب	به همه کس و هر چیز نزدیک است	۳۱۲	۳۳	۶		برای تقرّب و قرب به حق
۶۸	قوی	نیرومند، توانا، قادر	۱۱۶	۱۷	۸		حفظ از شرور و فِتن
۶۹	قیّوم	قائم، دائم، پایدار	۱۵۶	۲۱	۱۲		رفع خوف و وحشت
۷۰	کافی	کفایت‌کننده از معاش و برآورنده حوائج	۱۱۱	۱۲	۳		برای کفایت امور و انجام حوائج
۷۱	کاشف العز	برطرف کننده ضرر و زیان	۴۷۸	۵۵	۱۹		رفع الم، دفع ستم
۷۲	کبیر	بزرگ، بزرگوار، منزه از شبهه	۲۳۲	۲۵	۷		برای هدایت به مقصد

شماره	اسم	معنی	عدد کبیر	عدد وسیط	عدد صغیر	عدد جمل	ختم به قصد و منظوری که دارید
۷۳	لطیف	غیر قابل اشاره به حسیّه	۱۲۹	۲۱	۱۲		رفع شداید
۷۴	مالک ملک	فرمانروای کلّ هستی	۱۸۱	۱۹	۱۰		دوام حکومت و دوستی
۷۵	مبین	مظهر و روشنگر و واحد	۱۰۲	۱۲	۳		حفظ از گرسنگی
۷۶	متکبّر	مستحق کبریایی و تعظیم	۶۶۲	۶۸	۱۴		دوستی خلق
۷۷	مجید	شریف، کریم، اکبر	۵۷	۱۲	۱۲		جمال و جلال یافتن
۷۸	مجیب	اجابت‌کننده دعوات	۵۵	۱۰	۱۰		جهت ازدواج و امر خیر
۷۹	محیط	احاطه داشتن به تمام موجودات و خلق	۶۷	۱۳	۱۳		تسلط بر امور
۸۰	مصوّر	تصویرگر و نقشبند	۳۳۶	۳۹	۱۲	۳۴۲	بهترین صورت و شاهکار
۸۱	مقیت	حافظ و رقیب و قدیر	۵۵۰	۵۵	۱۰		نظم بر امور
۸۲	مؤمن	مصدق به توحید و عامل	۹۷	۱۶	۱۶		حفظ از شرور، نیل به حقیقت
۸۳	مهیمن	شاهد و شهید و نگهدار	۱۰۵	۱۵	۶		صفای باطن و روشنی ضمیر
۸۴	منّان	منّت‌گذارنده و احسان‌کننده	۹۱	۱۰	۱۰	۱۴۱	کسب نیکویی
۸۵	محیی	زنده‌کننده و حیات‌بخش	۵۸	۱۳	۱۳		برای زنده داشتن و اثر دادن
۸۶	ممیت	میراننده و جان‌ستان	۴۵۰	۴۵	۹		برای بی‌اثر گذاشتن و سرکوبی دشمن
۸۷	ناصر	یار و یاور و کمک‌کننده	۳۴۱	۳۵	۸		غلبه و پیروزی
۸۸	نور	منوّر و مفید و هدایت‌کننده	۲۵۶	۳۱	۱۳		روشنی دل، هدایت به کمال
۸۹	واحد	ثبات و اثبات	۱۹	۱۰	۱۰		جهت عزت یافتن
۹۰	وارث	میراث‌بر و بازستاننده	۷۰۷	۷۷	۱۴		بسط کلام، نفوذ کلمه

شماره	اسم	معنی	عدد کبیر	عدد وسیط	عدد صغیر	عدد جمل	ختم به قصد و منظوری که دارید
۹۱	واسع	گسترش‌دهنده و پهن‌کننده	۱۳۷	۲۰	۱۱		دوستی در خلق و خویشان
۹۲	ودود	دوست دارنده	۱۰	۱	۱		صدق گفتار
۹۳	وفیّ	وفاکننده به عهد	۹۶	۱۵	۱۵	۱۷۶	وفا به عهد
۹۴	وکیل	قائم به حفظ حقوق	۶۶	۱۲	۱۲		حفظ از خرق و غرق و زیان و ضرر
۹۵	وتر	فرد، یگانه	۶۰۶	۶۶	۱۲		خلاصی از ذلت
۹۶	ولیّ	صاحب اختیار و مالک	۴۶	۱۰	۱۰		دوستی خلایق و ولایت داشتن
۹۷	وهّاب	بسیار بخشنده	۱۴	۵	۵		برای طلب فرزند صالح
۹۸	هادی	رهبر، راهنما، دلیل	۲۰	۲	۲		هدایت به کمال مطلق
۹۹	هو یا هو	در لغت عبری: حق‌تعالی	۳۲	۵	۵		برای نیل به اسرار

طریقه‌ی استخاره نمودن

اگر در جایی درماندید و دسترسی به استاد نداشتید به شرط اینکه تمام تلاش خود را تا آخر انجام داده‌اید ولی بر سر دوراهی مانده‌اید آنگاه خواستید استعلام کنید و نیک و بد کار خود را بدانید. بدین ترتیب عمل می‌کنید. ابتدا سوره‌ی حمد را یکبار و سوره‌ی توحید را سه مرتبه بخوانید. سپس آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی انعام (وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَیْبِ لایَعْلَمُها اِلّا هو ...) را تا آخر آیه یکبار بخوانید. آنگاه تفأل نمایید (یا با تسبیح یا با نخود یا با سنگ).

بدین ترتیب که مقدار یک مشت، از نخود یا سنگ را بی‌اختیار گرفته، سپس آنها را ریخته و به صورت هشت تا هشت تا جدا کنید. اگر باقیمانده (سنگها یا نخودها یا دانه‌های تسبیح) تعداد ۱ یا ۳ یا ۴ یا ۶ باشد، جواب استعلام شما خوب است. آن کار را انجام دهید به لطف و کرم خداوند.

اگر تعداد باقیمانده ۵ باشد، به این معنی است که جواب استعلام شما خیلی‌خیلی خوب است و آن کار را خیلی سریع انجام دهید.

اگر تعداد باقیمانده ۷ باشد، یعنی تفأل شما خوب است، ولی زمانی طولانی برای انجام آن لازم است و می‌بایست که صبر نمایید.

ولی اگر تعداد باقیمانده ۲ باشد، جواب استعلام شما خوب نیست و اما اگر هیچ نماند به این معنی است که جواب استعلام شما اصلاً خوب نیست و باید به هر صورت ممکن از آن سر باز زنید، چرا که بدبختی همراه دارد. (نقل از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام).

طریقه‌ی ذکر گفتن برای خود یا فرد دیگر به شرط اجازه از استاد

۱- ابتدا مقصود شخص یا خود را در جدول اسماءالحسنی پیدا می‌کنید که چه اسمی را بگویید، به چه منظور و به چه نیتی. تعداد عدد جفر کبیره آن را یاداشت کنید.

۲- اسم شخصی را که می‌خواهید برایش ذکر بگویید به ابجد کبیره حساب کنید. (با توجه به مقررات علم جفر که قبلاً ذکر شد).

سپس به تعداد ابجد اسم شخصی را که می‌خواهید برایش ذکر بگویید باید به همان عدد جفر اسم شخص هر روز به تعداد اسماء الحسنی‌ای که در جدول برای او انتخاب کرده‌اید ذکر بگویید. یعنی اگر اسم شخص محسن است . . . جفر اسم او ۱۵۸ می‌شود باید ۱۵۸ روز آن ذکری را که در جدول اسماء الحسنی برای اسم محسن انتخاب کردید به همان تعداد ذکر بگویید تا ۱۵۸ روز تمام شود، البته باید بدانید تمامی این موارد باید «با اجازه‌ی استاد و استعلام» باشد و بعد ذکر بگویید.

مثال: شما ابتدا در جدول اسماءالحسنی که دارید بگردید. مثلاً اگر شخص مشکل مالی و اقتصادی دارد، کلمه‌ی شهید را برای او انتخاب کنید. بعد اسم شخص که مثلاً محسن و قرار است برایش ذکر بگویید را به جفر حساب کنید می‌شود ۱۵۸.

پس باید وقتی اجازه از استاد گرفتید، ۱۵۸ روز برای او ذکر یا شهید یا شهید به تعداد ۳۱۹ بار بگویید. انشاءالله اجابت شود.

رمز وارد شدن به اطلاعات قرآن عدد ۱۹ می‌باشد.

همانطوری که در بالا گفته شد اولین آیه‌ای که به رسول‌الله ابلاغ شد، آیه بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم: بود. حال اگر توجه کنید، می‌بینید که جمله «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم» از ۱۹ حرف تشکیل شده است. اگر حرف مشدد آنرا هم حساب کنید با تشدید می‌شود (۲۲ حرف). پس عدد ۱۹ را با عدد ۲۲ جمع می‌کنید (۴۱ می‌شود ۲۲+۱۹) پس عدد۴۱ می‌شود عدد کلیدی شما برای ورود به اسرار قرآن. بهتر است در هنگام ذکر گرفتن و گفتن السماء الحسنی، عدد جفر آن را که مربوط به اسم ذات احدیت می‌باشد، همیشه یکی از عدد را گرو، نگه می‌دارند. (یعنی اگر عدد به دست آمده ۴۱ باشد، باید ۴۰ تای آن را حساب کنید یا بگویید) مثل الله هو که جفر عددی آن ۱۰۰۱ می‌باشد ؛ اما ۱۰۰۰ تای آن را می‌گویید. یعنی ۱۰۰۰ بار می‌گویید: الله دم، هو بازدم.

حال برای اینکه وارد اطلاعات و برخی از اسرار قرآنی شویم، می‌بایست عدد ۱۹ را که رمز ورودی قرآن بود با عدد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم که ۴۰ می‌شود و کلید قرآن بود، جمع می‌کنید و بعد جفر صغیره آن را حساب نمود که می‌شود عدد چهارده.

۴۰ + ۱۹ = می‌شود ۵۹ به صغیره تبدیل شود یعنی ۹ + ۵ = می‌شود ۱۴ عدد کلیدی دیگر قرآن بدست می‌آید.

برای خواست خود، یکی از اسماء الحسنی را که به موضوع خواسته شما نزدیک باشد را انتخاب می‌کنید. جفر کبیره آن را حساب نمایید و آن عدد را با عدد کل سوره‌های قرآن کریم یعنی (۱۱۴) می‌باشد جمع می‌کنید. سپس عدد بدست آمده را به عدد صغیره تبدیل می‌کنیم تا عددمان به عدد یک یا دو رقمی برسد. این عدد بدست آمده عدد سوره می‌باشد که انتخاب می‌کنیم. سپس اعداد سن خود یا فردی

را که می‌خواهید در مورد آن سئوال بپرسید را با هم جمع کنید و به صغیره برسانید عدد آخر (عددآیه) بدست می‌آید که جواب سئوال شما است.

حاصل کلام این است که:

۱- حقیقت اصلی و نهایی علم جفر در نزد حضرت مهدی موعود است و هیچ کس چون او از حقیقت جفر آگاه نیست.

۲- حقیقت علم جفر همان لوح قضا است و لوح قضا همان عقل کلّ است و مراد از عقل کلّ، ظاهراً عقل فعّال یا عقل اوّل است.

۳- علم جفردر حقیقت تأویل کتب آسمانی است و روشن است که جز امام معصوم، کسی از تمام تأویلات کتب آسمانی آگاه نیست.

از کلام وی بوی این مطلب استشمام می‌شود که غیرمعصوم نیز به اندازه‌ی سعه‌ی وجودی خود و به اندازه ی ارتباطش با عقل مجرّد می‌تواند از علم جفر آگاه شود ولی این آگاهی تامّ نخواهد بود. همچنین از کلام وجه تسمیه علم جفر به علم‌الحروف نیز تا حدودی مشخص می‌شود چون از عقول مجرّده تعبیر به موجودات حرفی نیز می‌شود. در برخی روایات نیز از حرف به عنوان مخلوق اوّل یاد شده است کما اینکه از عقل نیز به عنوان مخلوق اوّل یاد شده است.

{کلّ ذلک علی حسب الاستحسانات التی عندهم أو ضوابط مجعولة لکلّ منهم. و لعلنا أتعبنا القاری بتفصیل الکلام فی هذه التقسیمات، غیر أنه لم یکن بدّا من إیراد ذلک الموجز لما استفاد الشارح من أکثرها فی مطاوی الکتاب علما أنّ بعض القرّاء إذ لم یحتاجوا- حتّی الآن- إلی مثل هذه المسائل فلم یسمعوا منها شیئا، و هذا هو عذرنا- فی هذا التطویل- «و العذر عند کرام الناس مقبول}؛ بقی کلام، و هو هل لهذا القسم من الاستحسانات حجّیة أو اعتبار عند العقل؟

و الجواب الذی یمکن التعویل علیه أنّه لا یمکننا نفی هذه المطالب بالجملة- فإنّه قد ثبت صحّة استخراج بعض المستخرجین لهذه المسائل من أمثال هذه العلوم- مثل الجفر و

الرمل- بالتواتر، كما أنّه لا يمكننا قبول هذه الادّعاءات- الواضحة بطلان أكثرها- بالجملة، فمثلا نرى في مكتوب صائن الدين ل «بايسُنقُر» يدعى أنه يستخرج من اسم السلطان «شاهرخ» أنّه يملك في سنين القرن التاسع، استنادا إلى أنّ «رخ» ۸۰۰ و «شاه».

هو الملك بالفارسية و لا نشك في بطلان هذا الاستنتاج علما أنّ صاحب هذا الاسم- ممن كان قبل شاهرخ الملك أو بعده أو معاصره- كثير بين الفرس، و لم يكن أحد منهم ملكا غيره، كما أنّ على سياق هذا الاستدلال يجب أنّ من كان اسمه «شاهنواز» سلطانا في القرن الأول، و «شاه دوست» ملكا في القرن الخامس- و قس عليه غيره من أمثال هذا الأسماء- على كثرتها بين الفرس-فلا يمكن اعتبار هذه الاستنتاجات و الاعتقاد بها ما لم يتبيّن وجه الاستنتاج و الارتباط علميّا. و أما ما ثبت من صحة استنتاج بعض من أشرنا إليه فالظن الغالب أنّه ليس الشأن فيها مسألة علم الحروف، بل ذلك أثر نفسيّة المستخرج، يؤيّد ذلك أنّ الذين كانت نتيجة استنتاجاتهم صحيحة، هم الذين كانوا يخبرون بأمثال هذه المطالب من غير محاسبة و استفادة من أمثال هذه العلوم أيضا. فلسنا ننكر أنّ الإنسان إذا ارتاض نفسه بالرياضات المخصوصة يصير ذا قوّة روحيّة تمكّنه من إجراء أعمال أو إخبارات عن الماضي و المستقبل محيّر للعامّة و الخاصّة، و أمّا أنّ ذلك يستخرج من أمثال تلك الحسابات فادّعاء بلا دليل و قول واضح البطلان- و الله أعلم و هو يهدى السبيل. «شرح فصوص (ابن تركه)، المقدمة،ص ۴۹ »؛

نهايت اينكه: حقيقت علم جفر تنها در اختيار معصوم است لذا هيچ كس به حقيقت و تماميّت آن آگاه نيست. لذا بسياری اوقات محاسبات دارندگان غير معصوم اين علم نادرست از آب درمی‌آيد. بخصوص زمانی كه قواعد اين علم را در زبانهای عجمی (غيرعربی، عبرانی و سريانی) جاری كنند. لذا برخی عرفا چون ابن عربی، فايده‌ی اصلی اين علم را فهم خطابات نبوی و قرآنی معرّفی كرده‌اند كه منشاء وحيانی دارند.

بنابراين، می‌توان گفت كه جفر ائمه (ع) به معنای عام كلمه شامل حقايق و علوم الهی است، اعم از شرايع، علوم باطنی، حكمت، قدرت و ... كه يا به صورت اجمالی

و سرّی در یک کتاب آمده (کتاب جفر)، یا بـه طـور تفصـیلی همچـون مجموعـه‌ای گران‌سنگ از کتب بوده است؛ و یا شامل سلاح پیامبر بوده (جفر احمـر) کـه مظهـر قدرت و قهر الهی است.

طبیعی است که امامان در باطن خود صاحب این علوم و آثار هستند و نیاز به نوشته و کتاب به معنای معهود کلمه ندارند و مهم حقیقت بـاطنی ایـن کتـب اسـت، ولـی منافاتی ندارد که در ظاهر نیز به طور تدوینی این علوم را همان گونه که پیامبر املاء نموده و علی (ع) نوشته است دارا باشند و در این بین اسرار و مجهولات زیادی است که ما از درک آنها عاجزیم.

پس جفر ائمه (ع) برخلاف آنچه مشهور شده است؛ صرفاً بخشـی از علـم حـروف و اعداد عرفانی که بتوان با آن کارهایی شـبیه بـه رمـل و اسـطرلاب و ... انجـام داد نیست. هر چند «کتاب جفر» (عنوان اول از سه موردی که برای جفر ذکر شـد) کـه در یک نوشته شامل همه‌ی اسرار و اخبار و حقایق عالم است، یقیناً نوشته‌ای معمـولی نبوده و شباهتی به نوشته‌های سرّی دارد که با زبان اعداد یا حروف منفصـل تـدوین شده و همه‌ی تفصیلات توسط امام از آن قابل استخراج است.

ولی آنچه در دست برخی مدّعیان علم عدد و حروف است که پـیش از اسـلام نیـز وجود داشته را نمی‌توان همان جفر ائمه دانست. هر چند می‌توان گفت که این علـوم هم نوعی برداشت و استفاده‌ی ناقص از معارف الهی بوده که تبدیل به یک فن شـبیه به رمل یا علم نجوم (طالع‌شناسی و کهانت) شده کـه هـدف از آن اسـتخراج اخبـار غیبی مثل پیش‌گویی آینده و برخی امور دیگـر اسـت. طبـق آنچـه گذشـت روشـن می‌شود که جفر، اسرار عرفان و معارف اهل بیت علیهم‌السلام است که طبق روایـات جایگاهی بی بدیل در معارف الهی داشته و یقیناً فراتر از فوت‌وفن هایی است که تحت عنوان علوم غریبه در دست برخی مدعیان است.

با این توضیح که در تاریخ نبوت و امامت همواره معارف و علوم عرفانی در معـرض سوءاستفاده و تبدیل به ابزار بوده، یـا بـا نگـاه ابـزاری مـورد توجـه اهـل کهانـت و

علاقه‌مندان به قدرت های ماورائی قرار گرفته است. البته حقیقت علم اعداد عرفانی که عرفای واصل از آن به طور لدنّی برخوردارند، بسی فراتر از اموری همچون دعانویسی و سحر و رمل و ... بوده و تفاوت بین این دو بسیار است. و به قول حافظ اسرار الهی با اوراق شعبده قابل مقایسه نیست هر چند که در برخی امور شباهت‌هایی با هم داشته باشند.

رقم مغلطه بر دفتر دانش نزنیم سِرّ حق بر ورق شعبده ملحق نکنیم

واقعیت این است که بنده در این مقوله تنها به قسمت کوچکی از اسرار و خواص اعداد اشاره کردم و بیشتر قصد داشتم با نگارش و عنوان نمودن آن، توجه شما را به این مهم جلب نمایم که وجود اعداد در زندگی بشر بی‌دلیل نیست و دارای اهمیت ویژه در کل هستی دارد. به نوعی که می‌توان گفت اعداد یکی از موارد خیلی مهم برای ارتباط ما انسان‌ها با سیستم الهی است و نباید آن را کم‌اهمیت و یا نادیده گرفت.

البته بحث اعداد تنها به این مثال‌هایی که بنده برایتان بطور نه کامل، بلکه فقط اشاره‌ی کوتاه آورده‌ام خلاصه نمی‌شود. زیرا صلاح ندانستم آنها را کامل عنوان کنم زیرا به دو دلیل امکان‌پذیر نبود، چون اول اینکه حجم آنها صدها عنوان و کتاب خواهد بود و دوم اینکه بسیاری از این محاسبات تکنیکی و فنی است که بدون حضور استاد آن و راهنمایی او فایده‌ای برای شخص محقّق ندارد و به جایی هم نمی رسد. اما مشکل اصلی آنجاست که متأسفانه عده‌ای بی‌خرد این مهم را به بازی گرفته و ندانسته به مواردی اشاره می‌کنند که اساساً نه تنها اعتباری ندارد بلکه عموماً بیشتر آنها خیالات و وهم است.

سفارش بزرگان اهل کمال و معنا این است که طالبان کمال و قرب خداوند عمر ارزشمند و سرمایه‌ی نفس جوانی را صرف اموری ماندگار و اساسی که آنها را به عالم معنا و به هدف آفرینش و خلقت نزدیکتر سازد، بنمایند و از فرصت محدود عمر و جوانی، بهترین و بیشترین استفاده را بنمایند.

به همین خاطر بزرگان اهل کمال و متخصصین علوم الهی و سیر الی الله مانند مرحوم «قاضی اعلی الله مقامه الشریف» فرزندان خود را از آموختن علـوم غریبـه و صـرف عمر در راه تحصیل آنها منع می‌کردند در عوض آنهـا را بـه یـاد و ذکـر و مراقبـه پروردگار و تلاش در راه بندگی و معرفت او ترغیب و تشویق می‌کرده‌اند.

این‌گونه علوم با وجود داشتن آثاری مطلوب، دارای آفات و آثـار نـامطلوب فراوانـی نیز می‌باشند و هر چند مدعیان فراگیری و برخورداری از ایـن علـوم زیـاد و فـراوان می‌باشند ولی در عین حال اساتید این فن که هم در کار خود خبره و متخصص باشند و هم قابل اعتماد و وثوق باشند و اهل شیادی و کلاه برداری و شهرت و مریدپروری و اسم و رسم به هم زدن نباشند، بسیار کم است.

ورود در این راه علاوه بر خطراتی که دارد و امور ناشناخته‌ای که انسان با آنها مواجه می‌شود که ممکن است ایمان و اعتقاد و سلامت فکر و اندیشه او را بـا خطـر مواجـه سازد، از نظر ثمرات و بازدهی امر مشخص و شناخته‌شده‌ای نمی‌باشد. عده‌ی زیـادی که وارد این وادی شده‌اند به انحرافات دچار شده‌اند.

مانند تسخیر جن دچار محرمات شده‌انـد و از اسـرار مـردم سـر درآورده و آبـروی مردم را بر باد داده‌اند یا با احضار ارواح و ارتباط با مردگـان و نقـل اخبـار و اسـرار مردم وارد ورطه ی غیبت و تهمت و این گونه محرمات شده‌اند. بنابراین توصیه ی ما این است که وقت و عمر و جوانی خود را صرف امور ضروری‌تر و مهم‌تر بنمایید.

هدف از بیان و مطرح کردن این بحث چنین بود که بنده به شما بگویم علم اعداد را در زندگی خود دست کم نگیریم و سعی کنیم اعـدادی کـه در طـی روز و هفتـه راه ارتباطی ما را با دنیای خارج بوجود می‌آورند را سرسری نگیریم و دقت بیشتر به این علوم داشته باشیم و شناخت خود را درباره ی آنها گسترش دهیم! اما مراقب خرافات و توهمات آن باشیم تا فضای زندگی خود را آلوده نکنیم.

زمان و معرفت حضور

آیا تعریفی برای زمان وجود دارد؟

ارزش وقت از آنجا دانسته می‌شود که خداوند در قرآن کریم سوره‌ای را به نام العصر «وقت یا زمان» فرو فرستاده که به زمان اشارات داشته است. با توجه به اینکه وقت زودگذر است و آنچه گذشت هرگز برنمی‌گردد. پس وقت نفیس‌ترین و گرانبهاترین چیزی است که انسان دارد زیرا هر عملی و هر تلاشی در قالب «وقت» صورت می‌گیرد و هر چیزی که انسان به دست می‌آورد در لابلای ثانیه‌های عمر است؛ بنابراین وقت سرمایه‌ی حقیقی ما است. دو دیدگاه گوناگون در تعریف زمان وجود دارد؛ دیدگاه نخست بیان می‌کند که زمان قسمتی از ساختارهای اساسی جهان است؛ بُعدی است که اتفاقات پشت سر هم در آن رخ می‌دهند؛ هم‌چنین این دیدگاه بیان می‌کند که زمان قابل اندازه‌گیری است. این یک نوع دیدگاه واقع‌گرایانه است که «آیزاک نیوتن» بیان می‌کند و از این رو گاهی با نام زمان نیوتونی شناخته می‌شود.

در مقابل، دیدگاه دیگری چنین بیان می‌کند که زمان قسمتی از ساختارهای ذهنی انسان است (همراه فضا و عدد) آن چنان که ما در ذهن خود رشته‌ی رویدادها را دنبال می‌کنیم هم‌چنین در ذهن خود برای طول آن اتفاقات کمیت‌هایی را از قبیل ثانیه و دقیقه تعریف می‌کنیم.

تعریف دوم به هیچ هویت مستقلی برای زمان اشاره نمی‌کند که اتفاقات درون آن رخ دهد؛ این دیدگاه حاصل کار «گوتفرید لایبنیتس» و «امانوئل کانت »می‌باشد که زمان را قابل اندازه‌گیری نمی‌داند و می‌گوید تمام اندازه‌ها در سیستم ذهنی بشر رخ می‌دهد.

ماهیت زمان

زمان، مفهومی چنان آشنا، ملموس، بدیهی، پیش‌پا افتاده و عمیق است که نوشتن درباره‌اش جسارت زیادی را می‌طلبد. فهم مفهوم زمان و نقد کردن برداشت رایج از

این مفهوم، اگر به قدر کافی تداوم یابد؛ به تلاش برای دستیابی به نگاهی تازه و رویکردی کارآمدتر درباره مفاهیمی‌کلیدی مانند مکان، تغییر و رخداد منتهی می‌شود. زمان، مفهومی چنان حاضر و نافذ است که هر پیشنهاد جدیدی برای جور دیگر دیدن آن به راهبردهایی رفتاری برای دگرگونی در کردار هم می‌انجامد.

این پیشنهادهای نظری و آن توصیه‌های عملیاتی، به طورخاص مهم‌ترین جنبه‌هایی هستند که به چالش طلبیدن مفهوم زمان را چنین ترسناک می‌نمایند.

در فیزیک، زمان با دو روش متفاوت تعریف می‌شود

روش اول؛ ترمودینامیکی

این روش را برای نخستین بار فیزیکدانانی مانند «کلوین» و «سلسیوس» که به مفهوم دما و تبادلات گرمایی علاقمند بودند، بنیان نهادند. اما شکل پخته و امروزین آن را در آثار اندیشمندانی مانند «بولتزمان» می‌بینیم. تعریف ترمودینامیکی زمان، بر الگوهایی از رفتار مبتنی است که در سیستم‌های ساده دیده می‌شود. بخش مهمی از سیستم‌هایی که در پیرامون ما وجود دارند؛ نظام‌هایی ساده هستند که از شمار زیادی از عناصر به نسبت ساده تشکیل یافته‌اند. عناصری که رفتارشان تقریباً تصادفی به نظر می‌رسد؛ اما برآیند رفتارهای سطح خردشان بر مبنای قواعدی کلان پیش‌بینی‌پذیر است. بررسی تحولات انرژیایی این سیستم‌ها، ستون فقرات علم ترمودینامیک را تشکیل می‌دهد.

روش دوم؛ تاریخ‌مدارانه

این روش زمان را بر مبنای سیستم‌های پیچیده‌ای تعریف می‌کند که امکان انباشت اطلاعات و تجربیات را در خود دارند. در این سیستم‌ها، گذر زمان به کاهش یافتن بی‌نظمی و افزایش نظم منتهی می‌شود. مثلاً وقتی به بدن مجروح یک انسان یا بذر یک گیاه نگاه می‌کنیم؛ می‌بینیم که به مرور زمان مقدار نظم درونی این سیستم‌ها زیاد می‌شود. فرد زخمی بهبود می‌یابد و بذر به گیاه تبدیل می‌شود. به این ترتیب به نظر

می‌رسد تعریف تاریخ‌مدارانه از زمان، با تعریف ترمودینامیکی آن در تضاد باشد. چنان که می‌دانیم، مهم‌ترین ویژگی حاکم بر قوانین علوم تجربی مانند فیزیک، ناوردایی یا تقارن است. تقارن بدان معنا است که قوانین یاد شده در تمام شرایط قابل تصوّر صدق می‌کنند. این بدان معنا است که قوانین مزبور بیانگر ماهیت موضوع پژوهش و شیوه‌ی رفتار آن هستند و به شرایط پیرامونیِ آن وابسته نمی‌باشند.

کل قوانین فیزیک، نسبت به همه‌ی شرایط ناوردا هستند. تنها متغیّری که این تقارن را درهم‌می‌شکند؛ زمان است و منشأ این نقض شدن تقارن، قانون دوم ترمودینامیک است. محور زمان، تنها شاخص فیزیکی است که جهت دارد و در مسیر مشخصی جریان می‌یابد و بسته به این جهت، رفتار سیستم‌ها دگرگون می‌شود. مفهوم فیزیکی زمان دو مشکل اساسی دارد:

تعریف ترمودینامیکی و تاریخ‌مدار از زمان به ظاهر با هم در تعارض هستند؛ بنابراین تعریف یگانه و فراگیری از زمان وجود ندارد. گویی زمان در سیستم‌های باز ساده و پیچیده به دو شکل متفاوت تعریف می‌شود.

توضیح اینکه چرا زمان به عنوان متغیری عام این طور یک‌طرفه عمل می‌کند و تنها در جهت خاصی جریان دارد، دشوار است. به بیان دیگر، «پیکان زمان» و حرکت دائمی و ثابت‌اش از گذشته به آینده امری است که نیاز به توضیح و تبیین دارد. تلاش‌های زیادی برای آشتی دادن دو تعریف ترمودینامیک و تاریخ‌مدار از زمان صورت گرفته است.

مفهوم زمان

مفهومی بدیهی است. هر ساعت، هر روز و هر سال به ترتیب شامل مقدار معینی دقیقه، ساعت و روز است. ما به ندرت، اما، درباره‌ی سرشت و طبیعت بنیادی زمان فکر می‌کنیم. زمان بدون توقف می‌گذرد و ما گذر آن را با ساعت و تقویم مشاهده می‌کنیم؛ هنوز نمی‌توانیم آن را با میکروسکوپ مطالعه کنیم و یا با آن آزمایشی

انجام دهیم. با این همه زمان می‌گذرد و ما نمی‌توانیم بگوییم با گذشت آن دقیقاً چه چیزی رخ می‌دهد.

زمان تغییر بدون توقفی، هم‌چون حرکت دایره‌ای زمین به دور خورشید را نشان می‌دهد. مفهوم گذر زمان با مفهوم فضا قرابت دارد؛ بنابر نظریه‌ی نسبیت عام، از حدود ۷/۱۳ میلیارد سال پیش، پس از مه بانگ فضا یا کیهان پدید آمد. پیش از آن همه‌ی ماده در نقطه‌ای بسیار ریز فشرده شده بود. این نقطه محتوی ماده‌ای بود که خورشید، زمین، ماه و همه‌ی اجرام سماوی از آن به وجود آمدند تا به ما درباره‌ی گذر زمان بگویند. پیش از مه بانگ نه فضایی بود و نه زمانی.

«کاری انکویست» استاد کیهان‌شناسی می‌گوید: در نظریه‌ی نسبیت عام مفهوم زمان با مه بانگ شروع می‌شود شبیه خطوط عرض‌های جغرافیایی که همه از قطب شمال شروع می‌شوند و شما نمی‌توانید به نقطه‌ای شمالی‌تر از قطب شمال بروید.

یکی از منحصرترین ویژگی‌های زمان این واقعیت است که توسط حرکت اندازه‌گیری می‌شود و علاوه بر این از طریق حرکت آشکار می‌شود. بنا بر نظریه‌ی نسبیت عام، گسترش فضا می‌تواند باعث رمبش کیهان شود؛ یعنی همه‌ی ماده دوباره در نقطه‌ای جمع شود و به این ترتیب به پایان مفهوم زمان آن گونه که ما می‌دانیم برسیم.

سفر در زمان

البته اگر از یک بُعد دیگر به قضیه نگاه کنیم همه‌ی ما مسافر زمان هستیم؛ همین الآن که شما این را می‌خوانید؛ زمان در حول و حوش به پیش می‌رود و آینده به حال و حال به گذشته تبدیل می‌شود. نشانه‌اش هم رشد موجودات است؛ ما بزرگ می‌شویم و می‌میریم؛ پس زمان در جریان است. سفر در زمان، به ایده‌ی حرکت بین لحظه‌های مختلف زمان گفته می‌شود که مشابه حرکت بین مکان‌های مختلف در فضا صورت می‌گیرد و در آن امکان ارسال اشیا (و در بعضی حالت‌ها فقط اطلاعات) به زمان گذشته و آینده وجود دارد.

با این که از قرن نوزدهم، سفر در زمان همواره موضوع داستان‌های علمی تخیلی بسیاری بوده است و نیز سفر یک‌طرفه در فضا با استناد به پدیده‌ی پارادوکس زمانی مبتنی بر سرعت در تئوری نسبیت خاص (که در پارادوکس‌های دوقلو تشریح شده است) و نیز پارادوکس زمانی جاذبه‌ای در نسبیت عام، تقریباً امکان‌پذیر است. بر پایه نظریه‌ی نسبیت، با افزایش سرعت یک جسم، زمان برای آن جسم کندتر می‌گذرد. اگر با سرعت نور با قطار حرکت کنیم زمان خیلی دیرتر می‌گذرد مثل این است که داریم دور سیاه‌چاله‌ای بزرگ می‌چرخیم و با این کار زمان بسیار دیرتر می‌گذرد و اگر با سرعت نور یک هفته حرکت کنیم به ۱۰۰ سال بعد می‌رویم البته این فرضیه را «استیون هاوکینگ» نیز بعدها تأیید نمود؛ اما تا به امروز فقط عده‌ای محدود توانسته‌اند مسافر این سفر باشند.

«آلبرت انیشتین» با ارائه‌ی نظریه‌ی نسبیت خاص نشان داد که این کار از نظر تئوری شدنی است. بر طبق این نظریه اگر شیئی به سرعت نور نزدیک شود گذشت زمان برایش آهسته‌تر صورت می‌گیرد. بنابراین اگر بشود با سرعت بیش از سرعت نور حرکت کرد؛ گذشت زمان برای‌مان کُندتر خواهد بود. برخلاف نویسنده‌ها و خیال‌پردازها که فکر می‌کنند سفر در زمان حتماً و باید با یک ماشین انجام شود دانشمندان بر این عقیده هستند که این کار به کمک یک پدیده‌ی طبیعی صورت می‌گیرد.

در این خصوص سه پدیده تا به حال مطرح شده است:

۱- سیاه‌چاله‌های دوّار

۲- کرم‌چاله‌ها

۳- ریسمان‌های کیهانی

سیاه‌چاله‌ها: اگر ستاره‌ای تمام سوختش را بسوزاند؛ دارای جرم فشرده زیادی می‌شود و حفره‌ی سیاه رنگی مانند قیف تشکیل می‌دهد که نیروی جاذبه فوق‌العاده زیادی دارد؛ به نحوی که حتی نور هم نمی‌تواند از آن فرار کند. این حفره‌ها بر دو

نوع هستند؛ برخی نمی‌چرخند و هر جسمی که جذب آنها شود نابود می‌شود اما بعضی از سیاه‌چاله‌ها در حال دوران هستند. این سیاه‌چاله‌ها می‌توانند سکوی پرتاب به آینده یا گذشته باشند.

کرم‌چاله‌ها: سکوی دیگری برای گذر از زمان است و می‌تواند در عرض چند ساعت، ما را چندین سال نوری جابجا کند. فرض کنید دو نفر دو طرف ملافه‌ای را گرفته‌اند و می‌کشند اگر یک توپ تنیس روی این ملافه بگذاریم؛ در سطح ملافه، انحنایی به طرف توپ ایجاد می‌شود؛ حال اگر تیله‌ای را روی هر کدام ازگوشه‌های ملافه قرار دهیم، به سمت چاله‌ای که توپ تنیس ایجاد کرده است می‌غلطد.

این کار، شبیه‌سازی ساده‌ای از نظریه‌ی «انیشتین» است که معتقد است اجرام آسمانی در فضا و زمان انحناء ایجاد می‌کنند (درست مثل همان توپ روی ملافه) حالا اگر فرض کنیم فضا به صورت یک لایه‌ی دوبعدی روی یک محور تا شده باشد و بین نیمه‌ی بالا و پایین آن خالی باشد و دو جرم هم‌اندازه در قسمت بالا و پایین مقابل هم قرار گیرد؛ آن وقت حفره‌ای که هر دو ایجاد می‌کنند می‌تواند به همدیگر رسیده و ایجاد یک تونل کند مثل این که یک میانبر در زمان و مکان ایجاد شده باشد. به این تونل می‌گویند کرم‌چاله. این امید است که یک کهکشانی که ظاهراً میلیون‌ها سال نوری دور از ما است؛ از راه یک چنین تونلی بیش از چند هزار کیلومتر دور از ما نباشد. در اصل می‌شود گفت کرم‌چاله تونل ارتباطی بین یک سیاه‌چاله و یک سفیدچاله است و می‌تواند بین جهان‌های موازی ارتباط برقرار کند و در نتیجه به همان ترتیب می‌تواند ما را در زمان جابجا کند.

ریسمان‌های کیهانی: آخرین راه سفر در زمان، ریسمان‌های کیهانی است. طبق این نظریه یک سری رشته‌هایی به ضخامت یک اتم در فضا وجود دارند که کل جهان را پوشش می‌دهند و تحت فشار خیلی زیادی هستند. اینها هم یک نیروی جاذبه‌ی خیلی قوی دارند که هر جسمی را سرعت می‌دهند و چون مرزهای فضا، زمان را مغشوش می‌کند لذا، می‌شود از آنها برای گذر از زمان استفاده کرد.

تونل زمان: واقعیت یا خیال؟

چند اشکال در مسأله‌ی سفر در زمان وجود دارد:

اول اینکه اصلاً نفس تئوری سفر در زمان یک پارادوکس است. پارادوکس یا محال‌نما یعنی چیزی که نقض‌کننده (نقیض) خود در درونش است به طور مثال، اگر شخصی در زمان به عقب برگردد و به تاریخی که هنوز به دنیا نیامده است برود؛ چطور می‌تواند آنجا باشد؟ یک راه حل برای این مشکل، نظریه‌ی جهان‌های موازی است. طبق این نظریه امکان دارد چندین جهان وجود داشته باشد که مشابه جهان ما است اما ترتیب وقایع در آنها فرق می‌کند. پس وقتی به عقب برمی‌گردیم در یک جهان دیگر وجود داریم نه در جهانی که در آن هستیم.

یکی از مسائل مهم فلسفی که مورد توجه و اختلاف فلاسفه است؛ مسئله‌ی زمان است که نظریات مختلفی درباره‌ی آن مطرح است؛ مشاهیر فلاسفه می‌گویند: زمان مقدار حرکت است و موجودی است غیر قاری الوجود و متقوم به حرکت و حرکت حامل آن است.

ملاصدرا می‌گوید: زمان میزان حرکت و مقیاس متحرکات است «من حیث هی متحرکات» ایشان در اثبات زمان روش طبیعی را برگزیده است که علمای طبیعی از روش مشاهده در اثبات مسائل استفاده می‌کنند. ملاصدرا همان برهان معمول را در اثبات زمان آورده که دو متحرک از مبدأ معین به سوی مقصد معین حرکت می‌کنند و یکی زودتر به مقصد معلوم و مشخص می‌رسد و یکی دیرتر. فلاسفه درباره‌ی مسئله‌ی زمان نظریات مختلفی مطرح نمودند؛ بعضی از این نظریات از این قرار است:

۱- زمان امری موهوم یعنی موجود به وجود وهمی است.

۲- زمان وجود ندارد.

۳- زمان عبارت از فلک‌الافلاک است.

۴- زمان عبارت از مطلق حرکت است.

توضیح امر از این قرار است؛ ما انسان‌ها در عملیات و کارها و حرکات و سکنات خود ترتیبی را رعایت می‌کنیم؛ حال به طور ارادی و یا به طور غیرارادی. نخست کاری را

انجام می‌دهیم و بعد از آن می‌پردازیم به کار دیگر از آفتاب تا آفتاب سه وعده غذا می‌خوریم؛ مقداری تفریح می‌کنیم و مقداری کارهای دیگر انجام می‌دهیم؛ می‌خوابیم بیدار می‌شویم؛ برای کارهای خود برنامه می‌نویسیم بعضی را مقدم می‌داریم و پاره‌ای را مؤخر و با شهود سطحی خود ملاحظه می‌کنیم که آفتاب طلوع می‌کند به تدریج مسافتی از فضا یا آسمان را طی می‌کند به نیمه‌ی آسمان می‌رسد؛ به طرف مغرب نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود تا غروب می‌کند؛ این عملیات و این حرکات در یک امتدادی انجام می‌شود امتدادی که ما احساس می‌کنیم، امتدادی که واقعی است نه خیالی و تصوّری. این امتداد را ما زمان می‌نامیم و به اجزاء تجزیه می‌کنیم و نام آنها را ساعت، نیم ساعت، ربع ساعت و بالأخره دقیقه و ثانیه و ... می‌گذاریم.

ابن‌سینا می‌گوید: کسانی گفته‌اند که زمان عبارت است از نسبت خاص در مورد و جهت خاص، یعنی زمان عبارت از امری است که در هنگام نسبت چیزی به آن دانسته می‌شود؛ مثلاً گفته می‌شود: فلان کس در موقع طلوع آفتاب آمد یا مسافرت کرد. پس از این نسبت «وقتی» تصوّر می‌شود و الا «وقت بالذات امری نیست»، پس زمان عبارت از یک امر عرضی است که هنگام حدوث امری دیگر (مثل مسافرت کردن فلان کس در طلوع آفتاب) حادث می‌شود. از نسبت موجودات و پدیده‌ها به حرکت خورشید و وجود آن در هر یک از درجات مدار خود، وقت‌ها به وجود می‌آید و اگر چنین پدیده‌هایی به وجود نیاید و نسبت آنها به درجات مدار خورشید و حرکت در آن درجات داده نشود زمانی در کار نیست. پس زمان بالذات وجود ندارد.

آگاهی از فضا (Space)

فضا: واژه‌ای است که در زمینه‌های متعدد و رشته‌های گوناگون از قبیل فلسفه، جامعه‌شناسی، معماری و شهرسازی به طور وسیع استفاده می‌شود. لیکن تکثّر کاربرد واژه‌ی فضا به معنی برداشت یکسان از این مفهوم در تمام زمینه‌های فوق نیست؛

بلکه تعریف فضا از دیدگاه‌های مختلف قابل بررسی است. مطالعات نشان می‌دهد با وجود اینکه به نظر می‌رسد درک مشترکی از این واژه وجود دارد؛ تقریباً توافق مطلقی در مورد تعریف فضا در مباحث علمی به چشم نمی‌خورد و این واژه از تعدد معنایی نسبتاً بالایی برخوردار است و تعریف مشخص و جامعی وجود ندارد که دربرگیرنده‌ی تمامی جنبه‌های این مفهوم باشد. فضا یک مقوله‌ی بسیار عام است؛ فضا تمام جهان هستی را پر می‌کند و ما را در تمام طول زندگی احاطه کرده است.

بررسی و شناخت پدیده‌های فیزیکی و روابط بین آنها بدون توجه به مفاهیم و درک شهودی از فضا و زمان چندان مأنوس به نظر نمی‌رسد. مفهوم و درک فضا و زمان نیز مانند سایر کمیت‌های فیزیکی روندی پویا دارد و در طول تاریخ به ویژه بعد از نسبیت مفاهیم فضا، زمان و درک بشر از آن‌ها دستخوش تغییرات زیادی شده است. هر کاری که انسان انجام می‌دهد؛ دارای یک جنبه‌ی فضایی نیز هست به عبارتی هر عملی که انجام می‌شود؛ احتیاج به فضا دارد. دلبستگی بشر به فضا از ریشه‌های عمیقی برخوردار است. این دلبستگی از نیاز انسان به ایجاد ارتباط با سایر انسان‌ها از طریق زبان‌های گوناگون سرچشمه می‌گیرد. هم‌چنین بشر خود را با استفاده از فیزیولوژی و تکنولوژی، با اشیاء فیزیکی وفق می‌دهد و از این طریق یک رابطه و تعادل پویا بین انسان و محیط (اشیاء)، علاوه بر ارتباط میان انسان‌ها، بوجود می‌آید.

این اشیاء بر اساس یک سری روابط خاص به درونی و بیرونی، دور و نزدیک، منفرد و متحد، پیوسته و گسسته تقسیم شده‌اند. برای اینکه بشر بتواند به تصوّرات و ذهنیات خود عینیت بخشد؛ بایستی که این روابط را درک کند و آنها را در قالب یک مفهوم فضایی هماهنگ نماید لذا فضا بیانگر نوع ویژه‌ای از ایجاد ارتباط نیست بلکه صورتی است جامع و دربرگیرنده‌ی هر نوع ایجاد ارتباط، چه میان انسان با انسان، چه میان انسان و محیط. فضا ماهیتی جیوه‌مانند دارد که چون نهری سیال، تسخیر و تعریف آن را مشکل می‌نماید.

اگر قفس آن به اندازه کافی محکم نباشد؛ به راحتی به بیرون رسوخ می‌کند و ناپدید می‌شود. فضا می‌تواند چنان نازک و وسیع به نظر آید که احساس وجود بُعد از بین

برود (برای مثال در دشت‌های وسیع، فضا کاملاً بدون بُعد به نظر می‌رسد) و یا چنان مملو از وجود سه بُعدی باشد که به هر چیزی در حیطه خود مفهومی‌خاص بخشد؛ با اینکه تعریف دقیق و مشخص فضا دشوار و حتی ناممکن است ولی فضا قابل اندازه‌گیری است؛ مثلاً می‌گوییم هنوز فضای کافی موجود است یا این فضا پُر است. نزدیک‌ترین تعریف این است که فضا را خلائی در نظر بگیریم که می‌تواند شیء را در خود جای دهد و یا از چیزی آکنده شود.

نکته‌ی دیگری که در مورد تعریف فضا باید خاطرنشان کرد؛ این است که همواره بر اساس یک نسبت که چیزی از پیش تعیین شده و ثابت نیست؛ ارتباطی میان ناظر و فضا وجود دارد طوری که موقعیت مکانی شخص، فضا را تعریف می‌کند و فضا بنا به نقطه دید وی به صورت‌های مختلف قابل ادراک می‌باشد.

فضا و زمان

نمایش دو بعدی خمیدگی فضا- زمان، جرم هندسه‌ی فضا- زمان را تغییر می‌دهد؛ این خمیدگی بر اساس نظریه‌ی نسبیت عام تعبیر به گرانش می‌شود.

در علم فیزیک و در ریاضی، فضا، زمان به انگلیسی: (Spacetime) و نه فضا و زمان به هرگونه مدل ریاضی گفته می‌شود که زمان و مکان را به صورت ساختاری واحد و درهم پیوسته با یکدیگر ترکیب کند. بر اساس فرضیات مفهوم فضای اقلیدسی، جهان، سه بعد مکانی و یک بعد زمانی مستقل از هم دارد. در فضا- زمان سه بعد فضا و یک بعد زمان درهم ادغام می‌شوند و یک محیط پیوسته‌ی چهار بعدی را ایجاد می‌کنند. با ترکیب فضا و زمان و ایجاد یک محیط خمیده‌ی واحد، فیزیکدان‌ها توانسته‌اند تئوری‌های فیزیک را هم در سطح کیهانی و هم در بُعد اتمی ساده‌سازی کنند.

بهتر است که در مکانیک کلاسیک، هنگامی‌که زمان به عنوان یک معیار ثابت و جهانی، مستقل از حالت حرکت مشاهده‌گر درنظر گرفته می‌شود؛ از دستگاه اقلیدسی

به جای فضا-زمان استفاده کنیم. با این حال در فیزیک نسبیتی، زمان نمی‌تواند جدا از سه بعد فضا باشد. بر اساس نسبیت خاص نرخ گذر زمان برای جسمی‌که مشاهده می‌شود بستگی به نسبت سرعت جسم و سرعت مشاهده‌گر دارد. بر اساس نسبیت عام شدت میدان گرانشی نرخ گذر زمان را کاهش می‌دهد.

مفهوم ریاضی در فضا و زمان

ریاضیات بحث فضا- زمان اولین بار در سال ۱۷۵۴ از سوی «ژان لروند دالامبر» در دانشنامه‌ی فرانسوی «آنسیکلوپدی» در مقاله‌ی «بُعدها» مطرح شد. پس از آن «ژوزف لویی لاگرانژ» در تئوری تحلیلی «توابع» (۱۷۹۷ و ۱۸۱۳) بیان کرد که: «می‌توان علم مکانیک را با هندسه‌ی چهار بُعدی و تحلیل‌های مکانیکی را به عنوان تعمیمی از تحلیل‌های هندسی در نظر گرفت.»

پس از کشف چهارگان‌ها توسط «ویلیام همیلتون» وی اظهار داشت: «گفته می‌شود زمان تنها یک بُعد دارد و مکان سه بُعد ... ریاضیات خاص چهارگان‌ها از همه‌ی این بُعدها بهره می‌برد به زبان فنی‌تر می‌شود گفت {زمان بعلاوه‌ی مکان} یا {مکان بعلاوه‌ی زمان} از این جهت چهارگان یک مفهوم چهار بعدی است یا حداقل تلویحاً به آن اشاره می‌کند و این‌گونه یک بُعد زمان و سه بُعد مکان در زنجیره‌ی نمادها به هم می‌آمیزد». چهارگان‌های مرکب‌ها میلتون که از نظر جبری ظرفیت مدل کردن فضا- زمان و تقارن در آن را دارد بیش از نیم قرن قبل از اینکه نسبیت به طور رسمی ارائه شود در دست بود.

از تلاش‌های دیگری که در زمینه‌ی فضا- زمان انجام شد می‌توان از کارهای «جیمز کلارک ماکسول» نام برد که از معادلات دیفرانسیل جزئی برای گسترش الکترودینامیک در چهار بُعد استفاده کرد. بعدها «لورنتس» در قرن ۱۹ چند نامتغیر از معادلات ماکسول را معرفی کرد؛ این دستاورد «لورنتس» بعدها، پایه‌ی تئوری نسبیت خاص «انیشتین» قرار گرفت. پیش‌تر تصور می‌شد که سنجش زمان و مکان

فقط به دامنهٔ اعداد حقیقی محدود می‌شود؛ هم چنین پیشنهاد اینکه سنجش زمـان و مکان قابل مقایسه باشد توسط کسانی توسعه یافت که فیزیک را بنیـان نهادنـد؛ امـا حال بین این تصورات اولیه مانند نسبیت «گالیله» و قـانون «ماکسـول» تضـاد ایجـاد شده بود؛ برای از بین بردن این ابهام باید به مفهوم سرعت نور بازگشت.

در حالی فضا- زمان را به عنوان نتیجه‌ای از تئوری نسبیت خاص «انیشتین» در سال ۱۹۰۵ در نظـر مـی‌گیرنـد کـه ریاضـیات آن توسـط اسـتاد ریاضـی او «هرمـان مینکوفسکی» انجام شد؛ وی در سال ۱۹۰۸ تلاش‌های زیادی برای گسترش کارهـای «انیشتین» انجام داد. مفهوم فضای «مینکوفسکی» اولین نمایش رفتار فضا و زمان بـه عنوان دو نمود مختلف از یک مفهوم یکپارچه بیـان شـد؛ چکیـده‌ی نسـبیت خـاص. اندیشه فضای «مینکوفسکی» باعث شد که به هر دو نسبیت خاص و عـام، بیشـتر از دید هندسی نگاه شود.

مفاهیم پایه

فضا- زمان‌ها عرصه‌هایی هستند که در آنها تمام رویدادهای فیزیکی اتفاق مـی‌افتـد. یک رویداد، نقطه‌ای است در فضا- زمـان کـه مـی‌تـوان آن را بـا زمـان و مکـانش مشخص کرد؛ برای مثال حرکت سیاره‌ها به دور خورشید را می‌توان با نوع خاصی از فضا- زمان توضیح داد و حرکت نور به دور یک ستاره‌ی در حـال دوران را بـا نـوع دیگری از فضا- زمان. عناصر اصلی فضا- زمان، رویدادها هستند؛ در هر فضا- زمـان داده شده، یک رویداد، یک مکان یکتا در یک زمان یکتا است؛ چون رویدادهـا، نقـاط فضا- زمان را تشکیل می‌دهنـد؛ بـرای مثـال: نمونـه‌ای از یـک رویـداد، در فیزیـک کلاسیک نسبیتی (x,y,z,t) یا مکان یک ذره در یـک لحظـه‌ی خـاص اسـت. همـان طورکه یک خط را به صورت مجموعه‌ای از بی‌نهایت نقطـه در یـک راسـتا تعریـف می‌کنیم فضا- زمان را نیز، می‌توان به صورت مجموعه‌ای از بی‌نهایت رویداد تعریف

کرد که در یک خمینه (چند گونا) قرار دارد. یک فضا که در ابعاد کوچک می‌توان آن را با استفاده از محورهای مختصات توصیف کرد.

یک فضا- زمان مستقل از هرگونه مشاهده‌گر است؛ اما در توصیف پدیده‌های فیزیکی (که در یک لحظه‌ی مشخص در یک ناحیه‌ی مشخص از مکان اتفاق می‌افتد) هر کدام از مشاهده‌گرها دستگاه مختصات مناسب خود را انتخاب می‌کند؛ برای توضیح هر رویداد به چهار عدد حقیقی از این دستگاه‌ها نیاز است. پس خط سیر هر ذره‌ی اولیه‌ای (نقطه) درون فضا و زمان مجموعه‌ای پیوسته از رویدادها است که آن را خط جهانی آن ذره می‌نامند؛ بنابراین به دلیل اندرکنش فضا- زمان به یک {جهان به هم بافته} می‌توان اجزای گسترش‌یافته یا مرکب (از تعداد زیادی ذره) را پیوندی از تعداد زیادی خط جهانی به هم پیچیده دانست (نگاهی به افسانه‌ی مویرای).

در فیزیک معمول است که یک جسم چندبعدی را با حفظ یکپارچگی آن در مکان و زمان، نقطه یا صفحه در نظر بگیریم (مانند مرکز جرم)، بنابراین خط جهانی یک ذره، مسیری است که آن ذره در فضا- زمان اشغال می‌کند و ارائه‌کننده‌ی گذشته‌ی آن ذره است. خط جهانی مدار زمین (با این تفسیر) با دو بعد فضایی x و y (صفحه مدار زمین) و یک بُعد زمانی عمود بر دو بُعد x و y نمایش داده می‌شود. مدار زمین در مختصات فضایی بیضی‌گون است ولی در فضا- زمان خط جهانی آن به شکل مارپیچ است. یکپارچه‌سازی فضا و زمان با بیان واحدهای اندازه‌گیری چهاربعدی آن قابل فهم‌تر می‌شود، این ابعاد با واحدهای فاصله اندازه‌گیری می‌شوند: یک رویداد را به شکل:

$(x_0,x_1,x_2,x_3) = (ct,x,y,z)$ (در اندازه‌گیری لورنتز) یا

$(x_1,x_2,x_3,x_4) = (x,y,z,ict)$ (در اندازه‌گیری مینکوفسکی)

نمایش می‌دهیم، در حالی که c برابر با سرعت نور است؛ در ادامه اندازه‌گیری در فضای «مینکوفسکی» و بازه‌های مکان مانند، نورگونه و زمان مانند توضیح داده خواهند شد.

بازه‌های فضازمانی

در فضای «اقلیدسی» جدایی بین دو نقطه از طریق فاصله‌ی بین آن دو نقطه اندازه‌گیری می‌شود که این فاصله، تنها از جنس مکان است و همواره مثبت، ولی در فضا- زمان جدایی بین دو رویداد از طریق بازه‌ی بین آن دو رویداد اندازه‌گیری می‌شود که این بازه نه تنها اختلاف مکانی بلکه اختلاف زمانی بین آن دو رویداد را نیز دربرمی‌گیرد. بازه‌ی بین دو رویداد به شکل زیر نمایش داده می‌شود:

$$s^2 = \Delta r^2 - c^2\Delta t^2 \quad \text{(بازه‌ی فضا- زمانی)}$$

در حالی که c برابر با سرعت نور و Δt و Δr به ترتیب اختلاف زمانی و مکانی دو رویداد در دستگاه مختصات است.

بازه‌های فضا - زمانی بر اساس اینکه اختلاف زمانی ($c^2 \Delta t^2$) بزرگ‌تر است یا اختلاف مکانی (Δr^2) به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ برخی از خط‌های جهانی با نام «ژئودزیک‌های فضا- زمان» با فاصله‌های تعریف شده در بازه‌های فضا- زمانی، کوتاه‌ترین مسیر بین هر دو رویدادند.

مفهوم «ژئودزیک» در نسبیت عام حالت بحرانی به خود می‌گیرد زیرا که ممکن است حرکت‌های ژئودزیک به عنوان حرکت خالص یا اینرسی حرکتی در فضا- زمان، که خود فارغ از هرگونه تاثیر خارجی است در نظر گرفته شود.

آیا زمانی که در این دنیا برای ما وجود دارد، با زمان عالم معنا تفاوت دارد؟

طرح کلی در فضا- زمان، ادغام فضا و زمان با یکدیگر و در نتیجه ایجاد یک محیط یکپارچه با دستگاه مختصاتی یکتا است. برای این کار به سه بُعد مکانی معمول (طول، عرض، ارتفاع) و یک بُعد زمان نیاز داریم؛ این بُعدها مؤلفه‌های مستقل لازم برای مشخص کردن یک نقطه‌ی خاص در یک فضای تعریف شده هستند؛ مثلاً در محیط کره‌ی زمین طول و عرض جغرافیایی دو مؤلفه‌ی مستقل دستگاه مختصات‌اند که تنها به وسیله‌ی هر دوی آنها با هم می‌توان یک نقطه‌ی خاص را تعیین موقعیت کرد؛

حال در فضا- زمان، شبکه‌ی مختصاتی ۳ + ۱ بعد را پوشش می‌دهد و چون زمان به عنوان مؤلفه‌ی جدید اضافه شده است؛ در نتیجه دستگاه مختصات نه تنها می‌تواند نقاط را در محیط مکان‌یابی کند بلکه می‌تواند رویدادها را نیز تعیین موقعیت نماید به این ترتیب این دستگاه مختصات می‌تواند تعیین کند که کی و کجا یک رویداد اتفاق افتاده است.

در فضا- زمان نمی‌توانیم محور زمان را به صورت جداگانه نشان دهیم اگر بخواهیم محور زمان را در دستگاه مختصات نشان بدهیم ناگزیریم که هر دو محور زمانی و مکانی را با هم و در یک دستگاه مختصات قرار دهیم و این به دلیل ماهیت یکپارچه‌ی فضا- زمان و آزادی در انتخاب دستگاه مختصات است. برخلاف دستگاه مختصات فضایی معمولی، محدودیت‌هایی برای چگونگی اندازه‌گیری‌های مکانی و زمانی وجود دارد؛ این محدودیت‌ها به مدل ریاضی خاص آن و تفاوت‌هایش با ریاضیات و هندسه‌ی اقلیدسی برمی‌گردد.

تا آغاز قرن بیستم گذر زمان مستقل از حرکت درنظر گرفته می‌شد و فرض این بود که در تمام دستگاه‌های مختصات، زمان تنها در یک محور مشخص با سرعت ثابت پیش می‌رود؛ اما تجربیات بعدی نشان داد که زمان در سرعت‌های بالا کندتر حرکت می‌کند (کاهش سرعت زمان با عنوان تأخیر زمان در نسبیت خاص توضیح داده شده) برای مثال یک ساعت اتمی را بر روی یک شاتل فضایی نصب کردند و دیدند که زمان برای ساعت روی شاتل کندتر از زمان در سطح زمین می‌گذرد.

عبارت { فضا، زمان} به عنوان یک مفهوم عمومی فراتر از رویدادهای فضا، زمان در ۳+۱ بُعد معمولی در نظر گرفته می‌شود؛ فضا- زمان واقعاً ترکیبی از مکان و زمان است اما برخی دیگر پیشنهاد کرده‌اند که بُعدهای جدیدی که بعدها اضافه می‌شود هم در مجموعه‌ی تئوری فضا- زمان قرار گیرد (نظریه‌های دیگری وجود دارند که توانسته‌اند بُعدهای جدیدی را اضافه کنند که این بُعدها دیگر شامل مکان و زمان

نمی‌شوند)؛ تئوری‌هایی مانند تئوری ریسمان پیش‌بینی می‌کند که ۱۰ تا ۲۶ بُعد جدید را بتوان اضافه کرد یا تئوری دیگری داشتن ۱۱ بُعد شامل ۱۰ بُعد مکانی و ۱ بُعد زمانی را ممکن می‌داند؛ باید به این نکته توجه داشت که داشتن بیش از چهار بُعد فقط در اندازه‌های زیر اتمی تفاوت ایجاد می‌کند.

به نظر فلاسفه و عرفای اسلامی، عالم خلقت دارای سه مرتبه‌ی وجودی است که عبارتند از:

۱- **عالم مادّه؛** که بارزترین خصوصیّت آن حرکت و زمان است.

۲- **عالم مثال؛** که عالمی‌است غیرمادّی ولی دارای شکل و رنگ و مقدار است.

۳- **عالم عقل؛** که منزّه از تمام آثار عالم مادّه بوده و علّت عالم مثال و عالم مادّه است.

و از جهت دیگر باید به حقیقت زمان توجه کنیم. هر موجودی که تغییر تدریجی دارد؛ دارای زمان است چون زمان یک وجود مستقل در جهان خارج نیست؛ حتماً هم دقت دارید که زمان گردش عقربه‌های ساعت یا گردش خورشید و ... نیست بلکه ما اینها را معیاری برای سنجیدن زمان درنظر گرفته‌ایم. همان‌گونه که متر مساحت نیست بلکه وسیله‌ای برای سنجیدن مساحت‌ها است.

با توجه به دو نکته درمی‌یابیم که در آخرت نیز اجمالاً زمان وجود دارد. اما مقیاس‌های زمانی در آنجا، با مقیاس‌های زمانی در این عالم مادی فرق می‌کند. چون تغییرات متفاوت است و اشاره به این تفاوت زمانی نیز، در قرآن بیان شده است:

«اللهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالارْضَ وَمَا بَیْنَهُمَا فِی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَی عَلَی الْعَرْشِ مَا لَکُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِیٍّ وَ لاشَفِیعٍ أَفَلا تَتَذَکَّرُونَ» خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش هنگام آفرید آنگاه بر عرش [قدرت] استیلا یافت برای شما غیر از او سرپرست و شفاعتگری نیست آیا باز هم پند نمی‌گیرید. (۴)

«یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَی الْأَرْضِ ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ» کار [جهان] را از آسمان [گرفته] تا زمین اداره می‌کند آنگاه [نتیجه و گزارش آن]

در روزی که مقدارش آن چنان که شما [آدمیان] برمی‌شمارید هزار سال است به سوی او بالا می‌رود. (۵)

«ذَلِکَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ» او است دانای نهان و آشکار که شکوهمند مهربان است (۶)

(سوره‌ی سجده- آیه‌های ۴ تا ۶)

«مِّنَ اللهِ ذِی الْمَعَارِجِ» [و] از جانب خداوند صاحب درجات [و مراتب] است. (۳)

«تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَالرُّوحُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ سَنَةٍ» فرشتگان و روح در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است به سوی او بالا می‌روند. (۴)

«فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِیلًا» پس صبر کن صبری نیکو. (۵)

(سوره‌ی معارج- آیه‌های ۳ تا ۵)

جهان و عالم‌های هفتگانه

عالم، کلمه عربی به معنی جهان، یعنی تمام موجودات «ماسوی اللّه (به جز ذات خدا)» است و در نزد کسانی که قائل به وجود خدا نیستند یعنی مجموع موجودات؛ عوالم و آسمان‌های هفت‌گانه: در زمینه‌ی عوالم و آسمان‌های هفت‌گانه و فرشتگان و روح اعظم. عوالم که جمع کلمه‌ی عالم (بفتح) می‌باشد؛ به معنی (ما سوی الله) است و مشتق از علامت است و جهان را از آن جهت عالم می‌گویند که علامت و نشانه‌ی وجود خدا است. بعضی از قدما عالم را عبارت از مجموع موجودات جسمانی می‌دانستند، و تعریف آن را طبق نظریه «بطلمیوسی» چنین می‌گفتند: « آنچه سطح بیرون فلک اعلی (فلک الافلاک) آن را دربرگرفته است». آنچه در درون سطح بیرونی فلک اعلی است؛ نیز به عقیده‌ی ایشان بر دو قسم بود؛ عالم علوی یا جهان بالا و یا همان ماوراء و عالم سفلی؛ یا جهان زیرین.

عالم علوی شامل افلاک و ستارگان است؛ که از اثیر تشکیل یافته‌اند و عالم سفلی شامل اجسام عنصری یا عناصر چهارگانه (آب، آتش،خاک و باد) می‌باشد. عالم

سفلی یا عالم عناصر را عالم کون و فساد (یعنی جهان پیدایش و تباهی) می‌خواندند؛ زیرا معتقد بودند عالم علوی که عالم افلاک و ستارگان است و از جسم اثیری تشکیل یافته؛ تباهی بردار نیست و پیدایش و تباهی، خاصّ عالم عناصر است اما معتقدان به وجود عالمی غیر از عالم جسمانی به طور کلی به دو عالم قائل بودند عالم روحانی و عالم جسمانی. علمای اسلام و مفسران و متکلمان بر این دو عالم نام‌هایی نهاده‌اند که از قرآن مجید اقتباس شده؛ مثل عالم خلق (یعنی عالم جسمانی) و عالم امر (یعنی عالم غیرجسمانی)؛ یا عالم شهادت (عالمی که به حس درمی‌آید یعنی عالم محسوسات یا اجسام) و عالم غیب (عالمی که از حواس انسانی پنهان است و به حس درنمی‌آید؛ یعنی عالم غیرجسمانی).

اسامی دیگری نیز به این دو عالم داده شده است؛ از قبیل عالم ملک و عالم ملکوت، عالم تکوین و جهان ازل، جهان طبع و جهان خرد (عالم طبیعت و عالم عقل) و جهان جزئی و جهان کلّی. «بابا افضل» پس از ذکر نام‌های مذکور می‌گوید: «تمام این الفاظ را یک معنی است و آن این که دو جهان هست؛ یکی حقیقت و دیگری مثال، حقیقت اصل است و مثال فرع، حقیقت جهان کلی است و مثال جهان جزئی و موجودات جهان عالم جزئی (جسمانی) دارای مقدار و اندازه است و موجودات جهان کلی بی‌کمیت و اندازه است؛ موجودات جهان جسمانی در نفس خود مرده‌اند و حیات ایشان به عالم حقیقت یا عالم عقل است و جهان جسمانی سایه و حکایت جهان روحانی است».

جهان‌ها و عالم‌های دیگر

هیجده هزار عالم (تا پنجاه هزار عالم) موجود است که عبارتند از:

۱- عوالم اربعه (لاهوت، جبروت، ملکوت، ناسوت) عرفان

۲- عالم آخرت، عالم دنیا، عالم مثال، عالم برزخ، فلسفه و کلام

۳- عالم آفاق، عالم انفس، فلسفه

۴- عالم اجرام، عالم اجسام، عالم ارواح، عالم اشباح، فلسفه

۵- عالم افلاک، عالم امر، عالم خلق، عالم انوار، عالم تکوین، عالم تشریع، فلسفه

۶- عالم غیب، عالم شهود، عالم قدس

عالم لاهوت

عالم لاهوت، یعنی عالم الوهیت و احدیت، یعنی ذات خدا که دارای جمیع صفات کمالیه است. عالم لاهوت (مشتق از الاه، یعنی عالم الاهی)، که حلاج آن را بیشتر ذکر کرده است، (عالم حیرت و بی‌خبری) مرکز استقرار خداوند متعال است که هیچ کس و هیچ موجودی غیر از خودش از آن اطلاعی ندارد.

عالم جبروت

عالم عقول یا جبروت، یا عالم معنی که از صور و اشباح مبرّا است (شکل و طول و عرض ندارد) و فوق عالم ملکوت یعنی عظمت، بزرگی و تکبر. در اصطلاح جبروت عالم عظمت و جلال اسمای صفات الهی و مرتبهٔ وحدت را گویند که حقیقت محمدی است و تعلّق به مرتبه‌ی صفات دارد و مقابل ناسوت و لاهوت و ملکوت است. عوالم نزد حکما سه باشد: عالم عقول که عالم جبروت است و عالم نفوس که عالم ملکوت است و عالم ملک که عالم اجرام است. در کشاف اصطلاحات فنون آمده است: ملکوت در اصطلاح شرع عبارت است از برترین عرش الهی تا زیر زمین و آنچه از اجسام و معانی و اعراض بین عرش و زمین باشد و جبروت، ماسوای ملکوت را نامند که جایگاه استقرار حضرت جبرائیل (ع) می‌باشد. فرامین الهی (در این مکان) از طرف خداوند گرفته شده و به عوالم دیگر داده می‌شود.

عالم اعراف

مرکز اجرای امور الهی و ابلاغ دستورات و نظارت بر اجرای آن است. عالم حشر و نشر و حساب و کتاب و جزا و عرض و سؤال و میزان و صراط و شفاعت و اعراف و بهشت و دوزخ و هم‌چنین محل استقرار حضرت میکائیل و اسرافیل می‌باشد.

عالم ملکوت اعلی

ملکوت اعلی را به بهشت اطلاق کرده‌اند؛ عالم ملکوت اعلی عالم بهشت است که خود عالم مستقلی است و نفوس سعیده به سوی آن سوق داده می‌شود؛ عالم مثال یا ملکوت، یعنی عالمی برتر از طبیعت که دارای صورت و طول و عرض و عمق و رنگ است؛ اما فاقد حرکت و زمان و تغییر و وزن می‌باشد. در اصطلاح عرفا به عالم مثال و متعل معلقه، ملکوت اسفل و به عالم عقول که مجرد محض هستند؛ ملکوت اعلی گفته می‌شود. بنابراین عالم ملکوت اعلی عالم عقول و مجردات محض است و هم چنین فوق زمان و مکان می‌باشد. عروج به این عالم و مشاهدهٔ آن برای انسان‌هایی مثل رسول خدا (ص) میسر می‌باشد؛ چنان که حضرت در معراج، آیات و عظمت الهی را در کل جهان هستی مشاهده فرمودند.

امام صادق (ع) فرمود: «در معراج، خدا می‌خواست فرشتگان و ساکنان آسمانش را با قدم گذاشتن پیامبر میان آنها احترام کند؛ نیز از شگفتی‌های عظمت‌اش به پیامبر (ص) نشان دهد تا پس از بازگشت برای مردم بازگو کند».

در وقت مردن نیز روح به سمت عالم ملکوت حرکت می‌کند؛ ملکوت به عالمی که در آن تعهد گرفته می‌شود؛ نیز گفته می‌شود البته به مجموع عالم غیب نیز ملکوت گفته و عالم معنی محل استقرار حضرت عتیق و یقیق، خضر، جرجیس، الیاس و امام زمان (ع) می‌باشد.

عالم ناسوت

عالم ناسوت (مشتق از ناس، یعنی عالم انسانی) است؛ عالم ناسوت، یعنی عالم ماده و حرکت و زمان و مکان؛ به عبارت دیگر، عالم طبیعت و محسوسات، عالم دنیا، عالم زمینی و رشد تدریجی افکار مردم.

عالم کوْنْ

(عالم وجود و کل هستی) انرژی در بافت زمین موجود است. به تعبیری تمامی کهکشان‌های موجود در درون عالم کوْن جای دارد.

۱- عالم عقول و ملائکه و مقربان، که به اصطلاح عالم انوار قاهره است.

۲- عالم نفوس، که عالم انوار مدبره دانسته است.

۳- عالم برزخیان، که عالم حس و عبارت است از عالم افلاک و ستارگان و عالم عناصر.

۴- عالم مثال و خیال که به اصطلاح او، عالم صور معلقه‌ی ظلمانیه و مستنیره است؛ ارواح اشقیا و سعدا هر دو در آن عالم هستند. برای عالم غیب، تحت تأثیر حکمت نو افلاطونی و مکتب تصوف، تقسیماتی قائل شده‌اند؛ از قبیل عالم ملکوت و عالم جبروت، که عالم ملکوت عالم حقایق و عقول و ارواح است و عالم جبروت به عقیده بعضی عالم برزخ (یعنی عالم متوسط میان جسمانیات و روحانیات) است که عالم مثال نیز خوانده می‌شود. بعضی عالم جبروت را عالم اسماء و صفات دانسته‌اند.

عالم ذر

در قرآن سخن از پیمانی می‌آورد که به طور سربسته از فرزندان آدم گرفته شده امّا این که این پیمان چگونه بوده؛ توضیحی درباره‌ی جزئیات آن در متن آیه نیامده ولی مفسران به اتکاء روایاتی که در ذیل آیه آمده؛ نظریاتی دارند که روشن‌ترین‌اش این است: منظور از عالم و پیمان ذر، عالم استعدادها و پیمان فطرت و تکوین و آفرینش است، به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت «نطفه» از صلب پدران به رَحِم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند؛ خداوند استعداد و آمادگی برای درک حقیقت توحید را به آنها داده؛ هم در نهاد و فطرت‌شان این سرّ الهی به صورت یک حسن درون ذاتی به ودیعه گذارده شده و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه.

بنابراین همه‌ی افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤالی که خداوند از آنها کرده؛ به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند نیز به همین زبان است. برای تأیید این مدّعا می‌توانیم از نهج‌البلاغه خطبه اوّل استمداد بگیریم که می‌فرماید:

«پیامبران را خداوند فرستاد برای این که از مردم پیمان‌های فطری را مطالبه کنند و از آنان بخواهند به تعهدات و پیمان‌های فطری عمل کنند.» هر مولودی بر فطرت توحیدی استوار است. این همان عالم ذر است که در السنه و افواه جاری است.

«ملاصدرا» مجموع عوالم را سه می‌داند: عالم عقل، عالم خیال، و عالم حس. «قیصری» در مقدمه شرح «فصوص الحکم» شمار عوالم را پنج می‌داند، عالم اعیان ثابته، عالم ملک، عالم عقول و نفوس مجرده، عالم مثال و عالم انسانی (که جامع جمیع عوالم است) در نظر صوفیه، مجموع موجودات، عالم کبیر خوانده می‌شود و انسان که مظهر و جامع جمیع عوالم است، (عالم صغیر است).

آیا ممکن است زمان هم مانند مکان چند بُعدی باشد؟ (ابدیتی نهفته در هر لحظه)

سالیان سال تصور فیزیکدان‌ها آن بود که فضا سه بُعدی است اما از ابتدای قرن بیستم این تصور شروع به تغییر کرد؛ در ابتدا این نظریه مطرح شد که شاید فضا چهاربُعدی باشد ولی با گذشت زمان تعداد ابعاد فضا باز هم بیشتر شد تا اینکه امروزه بهترین نظریه‌های مطرح در فیزیک، فضا را ده بُعدی می‌دانند.

اما داستان زمان کاملاً متفاوت است، چرا که از همان آغاز تاکنون، زمان در معادلات فیزیکدان‌ها همچنان یک بُعدی باقی‌مانده است در واقع در تمامی طول تاریخ علم، تصور فیزیکدان‌ها آن بوده که تمامی مسائل‌شان با همین زمان یک بعدی قابل حل است؛ اما احتمالاً همگی آنها در اشتباه بوده‌اند، چرا که تنها ظرف یک دهه‌ی اخیر، همه چیز تغییر کرده است. اکنون پس از قرن‌ها بالاخره سروکله‌ی یک فیزیکدان پرشهامت پیدا شد که معتقد است با افزودن یک بُعد زمانی جدید به معادله‌های توصیف‌کننده‌ی کائنات می‌توان بسیاری از مسائل لاینحل موجود در فیزیک امروز را حل کرد. این فیزیکدان «کامران وفا» نام دارد که از فیزیکدانان برجسته‌ی ایرانی دانشگاه هاروارد است.

البته نظریه‌ی «کامران وفا» نیز مانند تمامی نظریه‌های بزرگ دیگر با چالش‌هایی مواجه است که باید به آنها پاسخ داد؛ سؤالاتی از قبیل اینکه چرا این بُعد زمانی اضافی تاکنون از نگاه تیزبین دانشمندان پنهان مانده بود؟ آیا این بُعد اضافی صرفاً یک سازوکار ریاضی است یا واقعاً نشان‌دهنده‌ی یک بُعد زمانی جدید در کائنات است؟ ارتباط این بُعد زمانی جدید با ادراک متعارف ما نسبت به گذشته و آینده چگونه است؟ تعامل این بُعد زمانی با مسأله‌ی موجبیت در فیزیک به چه صورت است؟ و سؤالاتی از این قبیل. «مایکل داف» نظریه‌پرداز دانشگاه تگزاس در این‌باره می‌گوید؛ «وجود بیش از یک بُعد زمانی در کائنات، مسأله‌ای بسیار حیرت‌انگیز و گیج‌کننده است.»

ایده‌ی وجود ابعاد بالاتر جهان، از تلاش فیزیکدان‌ها برای کشف نیروی واحد و بنیادین کائنات ریشه گرفته است. از دهه‌ی ۱۹۲۰ میلادی فیزیکدان‌ها دریافته بودند که چنانچه فضا- زمان به جای چهاربعدی، پنج بعدی باشد؛ می‌توان نظریه‌ای واحد ارائه داد که نظریه‌های الکترومغناطیس و گرانش را تواماً دربربگیرد. این کار تا حدی شبیه آن است که از تپه مجاور میدان جنگ بالا رفته و از ارتفاع (یعنی بُعد سوم)، صحنه‌ی دوبُعدی جنگ را نظاره کنیم. تنها در این صورت است که به ارتباط پنهان موجود مابین بخش‌های مختلف عملیات پی برده و در خواهیم یافت که چگونه نیروهای به ظاهر مختلف درگیر در صحنه‌ی جنگ، همگی به صورتی واحد و منسجم عمل می‌کنند.

طی سال‌های اخیر، باز هم ابعاد بیشتری وارد صحنه‌ی این نبرد شده‌اند. در سال ۱۹۸۴ انقلاب «ابرریسمان‌ها» به وقوع پیوست؛ نظریه «ریسمان‌ها» تمامی جهان را متشکل از ریسمان‌های انرژی مرتعش یک بُعدی می‌داند که در ۹ بُعد مکانی و یک بُعد زمانی در حال ارتعاش هستند؛ سپس در سال ۱۹۹۵، «ادوارد ویتن» از مؤسسه مطالعات پیشرفته پرینستون امریکا و «پائول تاونسند» از دانشگاه کمبریج، بُعد

فضایی دیگری را نیز به نظریه‌ی ریسمان‌ها اضافه کرده و نظریه‌ی دیگری به نام نظریه‌ی M را ارائه کردند. این نظریه در واقع تعمیمی از نسخه‌های متفاوت نظریه‌ی ریسمان بود.

اما به رغم موفقیت‌های ارزنده نظریه‌ی M، این نظریه نیز نتوانست تفاوت‌های موجود میان نسخه‌های مختلف نظریه‌های ریسمان را حذف کند و دقیقاً در همین جا بود که سر و کله «کامران وفا» و نظریه‌اش یعنی «نظریه F» پیدا شد؛ نظریه‌ای که با افزودن یک بُعد جدید به نظریه M، تصویری ۱۲ بُعدی را از کائنات ارائه می‌دهد. نظریه‌پردازان مشتاقانه از «نظریه F» استقبال کردند؛ چرا که این نظریه با بُعد اضافی خود، مسائل باقی مانده در نظریه M را به خوبی حل می‌کند. اما از آنجایی که بُعد اضافی مطرح شده در «نظریه F»، نه یک بُعد مکانی بلکه یک بُعد زمانی است؛ بنابراین نظریه مزبور، پیامدها و چالش‌های فلسفی عمیقی را نیز با خود به میدان آورده است.

«داف» در مورد دوازدهمین بُعد زمان‌گونه «نظریه F» می‌گوید؛ «اغلب نظریه‌پردازان از ایده وجود بیش از یک بُعد زمانی در هستی چندان استقبال نمی‌کنند. چرا که از درون چنین ایده‌ای، از مسائل عجیب و غریب بسیاری سر در خواهند آورد» علت این امر نیز کاملاً واضح است. اگر زمان همانند یک خط راست یک بُعدی باشد؛ در این صورت هر لحظه زمانی روی این خط، یا قبل از یک لحظه‌ی مفروض دیگر قرار می‌گیرد یا بعد از آن.

بدین ترتیب، آینده و گذشته به خوبی قابل تعریف خواهند بود و هر مجموعه‌ای از رویدادها الزاماً توالی مشخصی خواهند داشت؛ اما با افزودن یک بُعد زمانی دیگر، خط زمان تبدیل به صفحه زمان خواهد شد. اما در چنین جهانی چگونه می‌توان آینده و گذشته را مشخص کرد؟ چگونه می‌توان ارتباط مابین رویدادهای هستی را مشخص کرد؛ اما همان‌طور که «داف» هم می‌گوید؛ مسائل فیزیکی موجود در جهانی

با بیش از یک بُعد زمانی، حتی از این هم پیچیده‌تر خواهند بود چرا که ابعاد زمانی، تفاوتی اساسی نسبت به ابعاد مکانی دارند؛ بُعد زمان همواره به جای علامت مثبت، با علامت منفی در معادلات ظاهر می‌شود و به همین دلیل هم با وارد کردن ابعاد زمانی جدید به معادله‌ها، سروکله‌ی انواع و اقسام پدیده‌های عجیب و غریب دیگر هم به خودی خود در معادلات پیدا می‌شود؛ پدیده‌هایی نظیر امکان سفر با سرعتی فراتر از سرعت نور، فوتون‌هایی با جرم منفی، رویدادهایی که مجموع احتمال وقوع تمامی حالت‌های ممکن آنها به یک نمی‌رسد و ...

بُعد زمانی

«داف» می‌گوید ممکن است ریاضیاتی که ما اکنون برای توصیف جهان به کار می‌بریم برای چنین کاری بیش از حد پیش پا افتاده باشد. بنابراین شاید روش‌ها و ره‌یافت‌های موجود برای تبیین رفتار جهانی با ابعاد زمانی چندگانه نیز بیش از حد ساده‌انگارانه باشد اما به هر حال چون فعلاً ابزار دیگری جز همین ابزار موجود در اختیار نداریم؛ پس شاید ناگزیر باشیم بُعد زمانی جدید مطرح شده در نظریه‌ی «وفا» را صرفاً به عنوان یک سازوکار ریاضی صرف و نه نماینده یک هویت واقعی در نظر بگیریم.

بدین ترتیب می‌توان بدون درگیر شدن با پیامدهای فلسفی این نظریه، از مزایای ریاضی آن بهره‌مند شد. در واقع بُعد زمانی جدید مطرح شده توسط «وفا» ویژگی‌های آن چنان اسرارآمیزی به جهان می‌دهد که فیزیکدان‌ها را از واقعی پنداشتن آن نگران می‌کند؛ به عنوان مثال، در حالی که در نظریه یازده بُعدی M، اصل نسبیت انیشتین همچنان پابرجا است؛ در نظریه دوازده بُعدی «وفا» این اصل اعتبار خود را از دست می‌دهد (بر اساس اصل نسبیت، قوانین فیزیک برای تمامی ناظران یکسان است) همین امر یکی از عواملی است که فیزیکدان‌ها را در پذیرش بُعد زمانی جدید دچار تردید می‌کند.

«فرانک ویلچک»از مؤسسه مطالعات پیشرفته پرینستون می‌گوید؛ «این بُعد جدید را نمی‌توان همانند یک بُعد زمانی معمولی در نظر گرفت.» «داف» نیز با این مسأله

موافق است. او نیز در این‌باره می‌گوید؛ «اگر چه این بُعد شباهت‌هایی با بُعد زمان دارد اما نمی‌توان آن را به عنوان یک بُعد زمانی اضافی واقعی پذیرفت.»

اما خود «کامران وفا» به گونه‌ای دیگر می‌اندیشد؛ هر چند او نیز قبول دارد که بُعد زمانی اضافی از بسیاری جهات به یک ابزار ریاضی انتزاعی شبیه‌تر است تا به یک هویت فیزیکی واقعی، ولی در عین حال معتقد است که چنین برداشتی در آینده‌ی نزدیک تغییر خواهد کرد. «وفا» در این‌باره می‌گوید: «در حال حاضر شاید به «نظریه F» صرفاً به عنوان یک سازوکار ریاضی مناسب‌تر برای تبیین رفتار کائنات نگاه شود؛ اما فراموش نکنیم که در تاریخ فیزیک، همواره پشت سر سازوکارهای ریاضی جدید، پدیده‌های فیزیکی جدیدی نیز کشف شده‌اند.».

«وفا» در این مورد به عنوان مثال به «کوارک‌ها» اشاره می‌کند؛ تا همین چند دهه‌ی قبل به «کوارک‌ها» صرفاً به عنوان یک سازوکار ریاضی برای تبیین رفتار ذراتی نظیر پروتون‌ها نگاه می‌شد اما امروزه اغلب فیزیکدان‌ها معتقدند که «کوارک‌ها» واقعاً در جهان وجود دارند؛ ممکن است مشابه چنین سرنوشتی در انتظار بُعد زمانی جدید و اسرارآمیز «نظریه F» نیز باشد. اما اگر این بُعد زمانی اضافی واقعاً وجود داشته باشد پس چرا تاکنون متوجه حضور آن نشده‌ایم؟ یک احتمال آن است که این بُعد زمانی نیز همانند هفت بُعد مکانی ناپیدای دیگر، آن چنان در خود پیچیده باشند که به چشم ما نمی‌آیند. اگر چنین باشد؛ تنها راه برای باز کردن این بُعد زمانی درهم پیچیده، متمرکز کردن مقدار عظیمی از انرژی در حجمی بسیار کوچک خواهد بود؛ کاری که در صورت موفقیت‌آمیز بودن، نتایج شگرفی در پی خواهد داشت.

«کامران وفا» در این‌باره می‌گوید: «اگر بتوان این بُعد زمانی اضافی را از هم باز کرد؛ در آن صورت اشیاء، دیگر آن‌گونه که اکنون تصور می‌کنیم در زمان حرکت نخواهند کرد.» برای فهم بهتر این مسأله به این نکته توجه داشته باشید که در بُعد مکان می‌توان توأماً به جلو و عقب، بالا و پایین و چپ و راست حرکت کرد و این در

حالی است که در حالت معمول در بُعد زمان تنها می‌توان بـه سـوی آینـده حرکـت کرد؛ اما همان طور که «ویلچک» هم می‌گوید چنانچه بیش از یک بُعد زمـانی وجـود داشته باشد در آن صورت حتی می‌توان در درون یک لحظه نیز به مسـافرتی ابـدی پرداخت سفری در امتداد عمود بر جهت سیر زمان.

بدین ترتیب اگر چنانچه از وقوع رویدادی ناگوار در آینده باخبر شدیم مـی‌تـوان بـا حرکت در درون یک لحظه (به جای حرکت در امتـداد لحظـه‌هـا و در جهـت سـیر زمان) از مواجه شدن با واقعه‌ی مزبور اجتناب کرد؛ البته باید گفت که تمرکز انرژی آن چنان عظیمی که بتواند بُعد زمانی اضافی و درهم پیچیده «نظریه F» را از هم بـاز کند؛ کاری فوق‌العاده دشوار خواهد بود. بـه همـین دلیـل هـم برخـی فیزیکـدان‌هـا معتقدند تنها نقاطی که در جهان ما امکان ظهور آثار این بُعد اضـافی در آنهـا وجـود دارد؛ قلب سیاه‌چاله‌ها هستند. در ضمن، بسیاری از کیهان‌شناسان بر این باورنـد کـه گذشته از جهان ما، جهان‌های بی‌شمار دیگری نیز در پهنه‌ی کائنات وجـود دارنـد و هر یک از این جهان‌ها ممکن است تعداد ابعاد مکانی و زمانی کاملاً متفـاوتی نسـبت به جهان ما داشته باشند.

اما واقعاً زندگی در جهانی با ابعـاد زمـانی چندگانـه چگونـه خواهـد بـود؟ «ویلچـک» می‌گوید؛ «پاسخ این سؤال، بسیار حیرت‌انگیز است» و ادامه می‌دهد؛ «آیا وجـود چنـین جهانی غیرممکن است؟ نه، فکر نمی‌کنم چرا که می‌توان معادلات توصیف‌کننده چنـین جهانی را نوشت. اما آیا پاسخ این معادلات، جهانی شبیه به جهان ما خواهد بود؟»

بنده فکر می‌کنم حقیقت و هویت انسان به روح او است؛ روح موجودی است که ذاتـاً مجرد بوده ولی در بعضی از افعال خود نیاز به جسم دارد. جهان هستی دارای مراتبی است یکی از مراتب آن، عالم مثال نامیده می‌شود عالم مثال مجرد از ماده است ولـی دارای بعضی از اوصاف موجودات مادی (مثل شکل و رنگ) می‌باشد. زمـان مخـتص عالم ماده است و عالم مجردات گذشته، حال و آینده ندارد. حقیقت همه وقایع عـالم

طبیعت در عالم مثال به نحو مجرد است و رؤیاهای صادق مشاهده‌ی صور مثالی است لذا، شخص واقعه‌ی آینده را مشاهده می‌نماید. روح انسان بر اثر سیر و سلوک و پرورش قادر است در خواب و حتی بیداری موفق به مشاهده‌ی عالم مثال و وقایع آینده شود؛ وجود عالم طبیعت به اقتضای مادی بودن، تدریجی است و بدون گذر از مراحل تدریج تحقق مراحل آینده امکان‌پذیر نخواهد بود. با توجه به مقدّمات بالا امکان سیر روح انسان در آینده از طریق سیر در عالم مثال مجرد وجود دارد ولی به دلیل تدریجی بودن عالم طبیعت امکان سفر به آینده در مرتبه‌ی عالم ماده نیست زیرا این معنی رسیدن به مرحله‌ی بعدی بدون گذر از مرحله‌ی قبلی است.

زمان سرمدی

باید دانست که تمام احوال انسان اعم از حرکات، سکنات، نشو و نما و بیشتر کارهای فردی و اجتماعی، آموختن علوم، اصلاح اعمال و اخلاق همه و همه در وقت بوقوع می‌پیوندد؛ تشکیل‌دهنده‌ی عمر انسان وقت است! وقت است که عجایب در آن به ظهور می‌پیوندد؛ خوشی و ناخوشی در آن پیش می‌آید؛ تندرستی و بیماری، هستی و نیستی در آن حاصل می‌گردد. بزرگ‌ترین سرمایه برای انسان سرمایه‌ی عمر او است؛ سرمایه‌ای که اگر از دست برود دیگر برنمی‌گردد.

زمان عمر انسان از (سال، ماه، هفته، شب و روز، ساعات و دقایق) تشکیل شده؛ اگر نیک بیاندیشد همین‌ها سرمایه‌ی او هستند که به وسیله‌ی آنها منافع بزرگ و عجیب دنیا و آخرت را می‌تواند بدست آورد و اگر اوقات عمر را در کارهای اشتباه و نادرست صرف کرده؛ همین‌ها عامل نابودی جان او می‌گردند. انسان نباید فراموش کنند که، بهترین دوران برای کسب فضائل علمی و اخلاقی و موفق‌ترین ایام در رفع ضررها و جلب منافع، دوران و ایام جوانی است هرگاه فردی دوران جوانی را به غفلت و بلهوسی گذراند و تخم نیکی را در سرزمین وجود خود نیافشاند دیگر به آسانی قادر نخواهد بود به ترمیم آن بپردازد؛ به قول دانشمندی که می‌گوید:

«زندگی به شبی تار می‌ماند که ما باید چراغ خود را به دست خود بیافروزیم و زندگی خویش را روشن کنیم».

یعنی همانطوری که زنبور عسل از گل‌های خوشبو و سودمند استفاده می‌کند و روی گل‌های زهرآگین نمی‌نشیند؛ انسان هم باید با نیکان و اهل فن رفت وآمد کند تا اوقات‌اش عاقلانه صرف شود و جام عمرش از شهد ناب لبریز گردد اما اگر اوقات خود را برخلاف آنچه گفته شد غنیمت نشمرد و به خوشگذرانی‌های بیهوده و بی‌هدف بگذراند؛ جام عمر را از زهر پُر نموده ولی اگر حیات و عمر خود را با کردار و پندار و گفتار نیک آرایش داده عمرش از شربت گوارا پُرمی‌گردد.

قرآن کریم و سنت نبوی از جنبه‌ها و جهات متعدد و به صورت‌های گوناگونی به «وقت و زمان » توجه و عنایت ویژه‌ای داشته‌اند و از آن به عنوان نعمتی بزرگ از جانب خداوند یاد کرده‌اند. آنجا که قرآن از منت ارزانی داشتن «وقت و زمان» و بیان عظمت فضل خداوند بر انسان با اعطای آن سخن می‌گوید : «اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِیَ فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الأَنْهَارَ» خدا است که آسمان‌ها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله‌ی آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود و رودها را برای شما مسخّر کرد. (سوره‌ی ابراهیم- آیه‌ی ۳۲)

«وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ دَآئِبَینِ وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهَارَ» و خورشید و ماه را که پیوسته روانند برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخّر شما ساخت. (سوره‌ی ابراهیم- آیه‌ی ۳۳)

«وَآتَاكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعُدُّواْ نِعْمَتَ اللّهِ لاَ تُحْصُوهَا إِنَّ الإِنسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید نمی‌توانید آن را به شمار درآورید قطعاً انسان ستم‌پیشه‌ی ناسپاس است. (سوره‌ی ابراهیم- آیه‌ی ۳۴)

و در جایی دیگر می‌فرماینـد: «وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ الَّیْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ اَرادَ أنْ یَـذَّکَرَ أوْ أرَادَ شَکُوراً» خدای رحمان کسی است که شب و روز را جایگزین یکدیگر مـی‌سـازد، برای انسانی که بخواهد به یاد خدا باشـد، یـا بخواهـد سپاسـگزاری او را بجـا آورد. (سوره‌ی فرقان- آیه‌ی ۶۲)

خداوند جهت نشان دادن اهمیت «وقت و زمان» و بیان آن در آغاز سوره‌های مکـی به اجزای معینی از آن سوگند یاد کرده است؛ مانند شب (لیـل)، روز (نهـار)، بامـداد (فجر)، چاشت (ضحی) و عصر، همان‌گونه که می‌فرماید:

«وَاللَّیْلِ إذا یَغْشِی وَالنَّهَارِ إذا تَجَلَّی» سوگند به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند و سوگند به روز هنگامی که تجلی کند و آشکار و ظاهر گردد.

سنت نبوی نیز بر اهمیت «وقت و زمان» و ارزش آن تأکید می‌کند و مسئولیت انسـان را در برابر زمان و وقت و بازخواست از آن، در پیشـگاه خداونـد و در روز رسـتاخیز را مقرّر می‌کند تا جائی که دو سؤال اصلی و مهم از چهار سؤال و پرسش اساسـی کـه در روز قیامت متوجه هر مکلفی خواهد شد به سؤال از «وقت» اختصاص دارد.

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «لن تزول قدما عبد یوم القیامه حتی یسأل عن اربع خصال: عن عمره فیمـا افنـاه وعـن شبابه فیما ابلاه وعن ماله من أین إکسبه وفیما انفقه وعن علمه ماذا عمل به ».

در روز رستاخیز هرگز گام‌های بنده‌ی خدا از میدان محاسبه تکان نمی‌خورد تـا ایـن که او را از چهار خصلت سؤال کنند:

اول: عمر و اوقات زندگی خود را در چه چیزی گذرانده‌ای؟

دوم: از جوانیش که در چه راهی آن را به پیری رسانیده است؟

سوم: از مالش که آن را از کجا و از چه راهی بدست آورده است، و در چه راهی و چگونه آن را خرج کرده است؟

چهارم: از علم و دانشش که با آن چه کار کرده است؟

با توجه به این که وقت زودگذر است و گذشته هرگز برنمی‌گردد و هیچ چیزی جای آن را نمی‌گیرد و عوض ندارد، پس وقت نفیس‌ترین و گرانبهاترین چیزی است که انسان دارد و این ارزشمندی و گرانبهایی وقت بدان جهت است که «وقت»، ظرف هر عملی و هر تلاشی و هر چیزی است که انسان به دست می‌آورد.

یکی از محققان حرف خوبی را مطرح کرده و می‌گوید؛ من وقت را خوب می‌دانم یعنی اینکه الآن چند شنبه است و ماه چندم است سال و ساعت و دقیقه و ثانیه. آری این‌ها را به راحتی می‌دانم. اما به مجرد این که از من بپرسند ماهیت وقت چیست؟ هیچ چیزی نمی‌دانم و نمی‌توانم بگویم که وقت را چگونه می‌توان تعریف کرد. بگویم استمراری است یا امتداد است یا گذر یا ماضی یا مستقبل یا بگویم حال است.

زمان، بسیار تعریف سختی دارد. در قسمت‌های قبلی نظرات مختلفی از دانشمندان و بزرگان نجوم نقل کردم؛ حکمای ما نیز همانطور که می‌دانید چند جور زمان را تعریف کردند «صدرالمتألهین» می‌گوید: زمان مقدار حرکت است. «صدرالمتألهین» با طرح مسئله‌ی حرکت جوهری، مطرح نمود که، جوهر عالم مادی دارای حرکت است. اصلاً جوهر متحرک به ذات است و اگر جوهر متحرک به ذات است؛ پس عالم در یک حرکت دائم مانند رودخانه‌ای هم چنان در جریان است. او می‌گوید زمان مقدار حرکت جوهری است یعنی حرکتی که هست در جوهر عالم تقطیر است؛ این مقدار از حرکت را می‌گویم «زمان». البته قدما به آن می‌گفتند مقدار حرکت فلک.

برخی از محققین دیگر معتقدند؛ زمان مقدار حرکت نیست؛ بلکه زمان مقدار وجود است. در واقع زمان را شأن وجود می‌دانند. فیلسوف معاصر آلمانی کتابی دارد به نام «وجود و زمان» که می‌گوید زمان مقدار حرکت نیست بلکه مقدار وجود است. البته «خواجه احمد غزالی» و عرفای دیگر نیز چنین گفتند و منشأ سخنان خود را از یک

حدیث حضرت رسول اکرم (ص) گرفته‌اند و در این حدیث نقل شده است که: «من با خداوند خودم اوقاتی دارم و زمان‌هایی را می‌گذرانم که وصف‌نشدنی است».

حضرت ختمی‌مرتبت به چه مقامی اشاره می‌کند. این مسلّم است که منظور ایشان وقت و زمانی نیست که ما فکر می‌کنیم؛ منظور ایشان طلوع و غروب خورشید نیست، گردش بهار نیست، سال و ماه و هفته و روز و ساعت و دقیقه و ثانیه نیست بلکه منظور ایشان یک نوع مقامی است که مافوق همه‌ی اینها است؛ حالات باطنی در عالم هستی است که باطن هستی همان باطن انسان است. سِرّ محبت است یک جایی است که تدریج نیست، تحوّل نیست، تقابل نیست و ...

این انقباض و گرفتگی، یک جنون به آدم دست می‌دهد آن ارسال و رهایی روح نیست. یعنی آن رها بودن روح نیست بلکه یک انقباضی خاص است که به روح آدمی دست می‌دهد؛ چون روح سیال است حال سؤالی که مطرح می‌شود این است که سیال یعنی چه؟ یعنی اینکه روح سیال و روان است؛ روان یعنی مثل چرخ روان، رودخانه‌ی روان. روان یعنی رونده. روان یعنی توقف ندارد یعنی ایست ندارد یعنی درنگ ندارد. روح هم از ریح است حالت باد چگونه است؛ باد متوقف نیست وزان و روان است. پس روح از ریح است و روان از روندگی است. مع‌ذلک در همین روح که به ذات سیال و روان و رونده و رها است گاهی قبض دست می‌دهد. قبض آنجایی است که دچار فکر نامتناسبی می‌شود و یا انقباضی می‌شود که نمی‌تواند از آن فکر و قید خارج شود. این جا قبض است گاهی هم بسط است.

«خواجه احمد غزالی» چنین توضیح می‌دهد، حالتی است برای آدمی و مقامی است که فوق قبض و بسط است که قابل توصیف نیست. تقابل‌ها و وزش‌ها و ... این فرمایش «خواجه احمد غزالی» را تطبیق کنم با کلمات دیگر که حکما و عرفای ما به صورت دیگر مطلب را بیان کردند. کاملاً سِرّ مطلب همین جا است؛ اصلاً نکته‌ی مهم آن همین جا است. دقت کنید ببینید در قرآن کریم خداوند می‌فرماید: «که

خداوند با شما است هر کجا که شما باشید خدا با شما است خدا با هر چیزی است از جماد و نبات و حیوان و انسان و فرشته و ملک و ملکوت و همه‌ی عوامل هستی و اگر در این دنیا چیزی باشد که خدا با او نباشد، او نخواهد بود».

ای در درون جانم و جان از تو بی‌خبر　　وز تو جهان پر است و جهان از تو بی‌خبر
چون پی برد به تو دل و جانم که جاودان　　در جان و در دلی دل و جان از تو بی‌خبر

حالا قضیه را برعکس کنید؛ این مهم نیست که خدا با شما است؛ خدا نه تنها با شما است بلکه مهم‌تر اینکه همه چیز با خدا است؛ همه چیز مال خدا و در خدا است. پس مهم این است که شما با خدا باشید. توجه کنید چه می‌گویم؛ خدا با همه چیز است، اهمیت و عظمت و تعالی وقتی است که انسان با خدا باشد. اگر انسان با خدا بود مقام بالایی پیدا کرده است. مولانا در همین باره می‌فرماید: صوفی ابن البخت باشد در منالیک صافی فارغ است از وقت و حال. یعنی یک فرقی بین صافی و صوفی قائل شده است. صوفی همان سالکی است که تازه راه افتاده و همیشه درگیر زمان و مکان خود است. حضرت مولانا، با این نگاه به قضیه‌ی صوفی ابن البخت باشد را بیان کرده است.

اما باز تعابیر دیگری هم هست که بین وقت و حال به همین مضمون می‌رسیم. حضرت علی (ع) در دعای کمیل می‌فرمایند که: زمانی است که وقت سرمدی را می‌توانیم به زمان حال تبدیل کنیم. حال می‌رسیم به همان بیان اول که در بالا ذکر آن رفت و در این قسمت امیرمؤمنان حضرت علی (ع) می‌فرمایند «زمان سرمدی» این زمان سرمدی چگونه زمانی است که هم رسول‌الله آن را ذکر می‌کند و حاضر نیست آن زمان را با هیچ چیزی عوض کند و هم حضرت علی (ع) در این جا نقل می‌کند و از طرفی آرزوی هر عارف و دل داده‌ای چنین زمانی است؟

انسان یک ظاهر دارد و یک باطن. حتی مکان؛ نیز ظاهری دارد و یک باطن، حتی زمان؛ زمان هم ظاهری دارد. ظاهر زمان همین است که ماضی و حال و مستقبل

است؛ همین که ساعت ما دارد اندازه می‌گیرد؛ این ظاهر، باطنی هم دارد یعنی نمی‌شود نداشته باشد. خود انسان هم که در زمان است یک باطنی دارد. بدن انسان با این زمان تطبیق دارد و باطن انسان با باطن زمان هماهنگ است یعنی با دهر و باطن هم تنها یک باطن نیست. باطن باز باطن دارد و همین طور باطن‌ها ....

اگر باطن زمان را دهر بدانیم، آنگاه می‌توان گفت؛ باطن دهر می‌شود (سرمد) پس دهر هم یک باطن دیگری دارد که نامش (سرمد) است.

ای رفیق نیست فردا گفتن شرط طریق

صوفی ابن البخت باشد در منال

(منال یعنی میل، به بالا رسیدن)

ارزش زمان (وقت طلا است)

خیلی از پروانه‌ها فقط یک روز عمر می‌کنند به همین دلیل ارزش وقت را بهتر از ما می‌دانند. اگر بنا بود ما آدم‌ها هم، صبح با طلوع خورشید پا به این جهان خاکی بگذاریم و با غروب خورشید از این جهان رخت بربندیم؛ آیا با ثانیه‌ها همین رفتار را داشتیم یا برای هر ثانیه‌اش خیالاتی داشتیم. اغلب ما با این که هزاران طلوع و غروب خورشید را تجربه می‌کنیم باز هم هنگام رفتن؛ به بهانه‌ی آرزوهای محال می‌خواهیم یک روز بیشتر نظاره‌گر خورشید باشیم؛ کسانی که با مشغول کردن خود به کارهای بیهوده می‌گویند ما می‌خواهیم وقت‌کشی کنیم! این بیچارگان بینوا نمی‌دانند که هر کس وقت خود را بکُشد به حقیقت، خویشتن را کشته و نفس و زندگی خویش را از میان برده و این خودکشی تدریجی است.

همه‌ی ما در انتظار فرصتی برای انجام کارهای نشده؛ هستیم اما هر چه انتظار می‌کشیم آن را پیدا نمی‌کنیم. بسیاری از افراد برای امور روزمره‌ی خود برنامه دارند

اما با وجود برنامه‌ریزی همواره از بی‌نظمی خودشان شکایت و گلایه دارند؛ مشکل اصلی این گونه افراد در این است که هیچ‌گاه خود را ملزم به اجرای برنامه‌ی خود نکرده‌اند و بیشتر زمان و انرژی خود را به خاطر عدم سعی و تلاش در اجرای برنامه‌های خود از دست می‌دهند.

فقط کسانی قادرند خود را در وضعیت درست و با دیدگاهی دقیق به جلو ببرند که توانسته باشند به تعریفی صحیح از اهداف‌شان در زندگی دست یابند. این افراد حتی قادرند در وضعیت‌های بسیار سخت کاری با شناخت اهداف صحیح، از توانایی‌های بالقوه خود بیشترین استفاده را ببرند و بسیار سریع و با اطمینان به مقصد خود برسند. برنامه‌ریزی بهترین وسیله برای ترتیب دادن؛ سازمان دادن و حفظ خودانضباطی است که ما از طریق این سازماندهی و نظارت اجرایی و همراهی با این وظایف موفق‌تر خواهیم بود. همیشه گفته‌ایم {وقت کافی نداشتیم} در حالی که زمان کاملاً در اختیار ما بوده؛ اما مهارت‌های لازم برای تنظیم زمان‌مان را نداشتیم.

نگران نباشید؛ شما در این مشکل تنها نیستید. بیشتر مردم در تنظیم اوقات خود دچار مشکل هستند ولی راستی چرا؟ اگر درصدد کنترل اوقات خود هستید؛ باید علت وجود آن را بشناسید که همانا علت اصلی آن عدم برنامه‌ریزی زمانی است. از کودکی به ما آموخته‌اند که «وقت طلاست» غافل از آنکه طلا را هم می‌شود ذخیره کرد و هم می‌توان دوباره به دست آورد؛ درحالی که زمان را، نه می‌توان دوباره به دست آورد و نه ذخیره کرد.

ما معمولاً برای یک سال ارزشی بیش از ماه قائلیم؛ ماه مهم‌تر از روز، روز مهم‌تر از ساعت و ساعت مهم‌تر از دقیقه و ثانیه‌ها هم که اصلاً به حساب نمی‌آیند اما همگی نکته‌ای را فراموش کرده‌ایم. شاید برای کسی که یک دریا را بین انگشتانش داشته است چکیدن قطره‌های کوچک از بین انگشتانش مهم نباشد؛ اما بعد از مدتی کوتاه خواهد دید که دریایی از بین انگشتانش گذشته است.

اغلب کسانی که در استفاده از وقت مشکل دارند؛ هدف‌های طلائی خود را جدی نمی‌گیرند و شکایت می‌کنند که نمی‌دانند چه اتفاقی برای ساعت‌های از دست رفته‌شان افتاده است. کارآمدی هر فرد در مدیریت زمان به روشنائی اهداف‌اش بستگی دارد هر چه اهداف روشن‌تر باشند موفقیت فرد در مدیریت زمان بیشتر است.

ما آدم‌ها به هر چیزی زود عادت می‌کنیم به تولد، مرگ، عشق ولی عادت کردن؛ ارزش همه‌ی چیزهای دوست داشتنی‌مان را می‌گیرد. یکی از چیزهایی که ما به آن عادت کرده‌ایم زندگی است و از آنجا که ما به عادت‌های‌مان فکر نمی‌کنیم از اصلاح و بازنگری زندگی روزانه ناتوان می‌شویم مدیریت زمان نوعی تغییر نگرش نسبت به روش‌های عادی زندگی روزمره است. برنامه‌ریزی دقیق آن است که درباره‌ی کارهای‌مان فکر کرده و سپس در مرحله‌ی عملی پیاده نماییم.

عواملی که باعث تباهی وقت‌مان می‌گردد:

۱- عدم آمادگی لازم برای انجام کارها.

۲- برنامه‌ریزی غلط (کارها را در جای نامناسب گذاشته و در اوقات نامناسب انجام دادن)

۳- هر لحظه تغییر دادن کارها و وظایف از قبل برنامه‌ریزی شده.

۴- صحبت‌ها، برخوردها و تماس‌های نابه‌هنگام.

۵- زیاده‌روی در دیدن برنامه‌های تلویزیونی.

۶- مطالعه‌ی موضوعات نامرغوب به گونه‌ی پراکنده.

۷- پرحرفی و زیاده‌گویی در محافل و مجالس.

۸- نیمه‌کاره گذاشتن کارها و شروع کردن به کاری دیگر.

۹- غیبت، خبرچینی و گفتگو پیرامون موضوعات پیش‌پا افتاده.

۱۰- خواب‌های نامنظم وسط روز.

راه‌کارهای استفاده‌ی بهینه از وقت:

۱- در اول هر هفته، لیست کارهایی را که می‌خواهید در طول هفته انجام دهید تهیه نمایید و سپس روزانه به آن مراجعه کنید.

۲- به خاطر بهتر تهیه نمودن لیست، کارهای خود را اولویت‌بندی نمایید؛ به این ترتیب که کدام کارها را در قدم اول، دوم و سوم باید انجام داد.

۳- باید بدانید که کار شما ارزش انجام دادن را دارد و یا اگر کسی دیگر کار شما را می‌تواند انجام دهد، به او بسپارید.

۴- کارهای هدردهنده‌ی زمان را کم نمایید.

۵- نَه گفتن را یاد بگیرید.

۶- روی اعصاب خود تمرکز داشته باشید و در رابطه با وقت عجله نکنید.

۷- بیش از این که صحبت نمایید، گوش کنید. (قبل از این که گوینده باشید، شنونده باشید)

۸- در حالاتی که منتظر کسی یا کاری هستید؛ مطالعه نمایید یا چیزهای لازم را حفظ نمایید و...

۹- وقت‌شناس (دقیق) باشید. اگر همیشه دیر بجنبید؛ ضمن این که وقت خود را ضایع کرده‌اید باعث ضایع کردن وقت دیگران نیز شده‌اید.

۱۰- شب‌هنگام اگر کار خاصی چون مطالعه، حساب‌داری، مهمان‌نوازی و... ندارید، به وقت به رختخواب بروید و اگر ممکن است زود آرام گرفته و بخوابید.

۱۱- کارهای اساسی روزمره‌ی خود را انجام دهید و امروز و فردا نکنید.

۱۲- وقایع دلخراش و ناهنجاری را که برای‌تان رخ داده است را مکرراً به یاد نیاورید؛ چرا که باعث از بین رفتن وقت‌تان شده و در عین حال هیچ سودی برای‌تان ندارد؛ حتی بکوشید آنها را فراموش کنید.

۱۳- حتماً ساعت و تقویم همراه خود داشته باشید تا در وقت ضرورت به دنبال‌شان نگردید.

۱۴- مزاحمین خویش را کم کنید و نیز به آنها بفهمانید که کارهای زیادی برای انجام دادن دارید.

۱۵- از کسانی نباشید که می‌خواهند همیشه با هر کس، در هر مورد و در هر کجا صحبت نمایند.

۱۶- کوشش نمایید تا کارهایی را که قرار است فردا انجام دهید؛ طی یک لیست آماده نمایید؛ وقایع غیرمترقّبه استثناء است.

۱۷- قسمتی از وقت خود را همراه خانواده، دوستان و فرزندان‌تان سپری نمایید؛ البته در صورتی که کارهای مهم‌تری نداشتید.

۱۸- باید بدانید موضوعاتی که به آنها برمی‌خورید؛ چقدر وقت شما را می‌گیرد تا از انجام کارهای بعدی خود نمانید.

۱۹- برنامه‌ی خویش را در صورتی که صحیح باشد به پیش ببرید؛ هر چند انجام آن دشوار باشد.

۲۰- در بین اوقات خود فرق قایل شوید؛ مثلاً وقت مطالعه، تفریح، دید و بازدید، فکر کردن، فعالیت‌های اجتماعی و... را از هم باز شناسید.

مراقبه یا مدیتیشن (Relaxation Meditation)

ریلکسیشن «Relaxation» و «مراقبه» یا مدیتیشن «Meditation»، تمرینات بسیار ساده، راحت و معمولی هستند؛ که عمدتاً به هدف آرامش، تمرکز و آگاهی خالص انجام می‌شود. مراقبه «تربیت» و «کنترل» ذهن توسط تکنیک‌های درون‌گرایانه برای

رسیدن به مفهوم دست کشیدن از تقلّای بیهوده‌ی ذهن و بدن است؛ به عبارتی، مراقبه به یک معنا تسلّط بر ذهنی است که کماکان بر شما مسلّط است. درک حقیقت نجات خویش به دست خویشتن و درک تغییر جهان خویش به واسطه‌ی تغییر ذهن خویش، دانش شناخت و دگرگون کردن خویش و دنیای خویش است. این تکنیک، که امروزه علم آن را کاملاً تأیید کرده است؛ نقش مؤثّری در ایجاد آرامش انسان‌ها دارد؛ اکثر روش‌های محبوب مراقبه ریشه‌ی شرقی دارند از روش‌های معروف مراقبه‌ی شرقی می‌توان به مراقبه‌ی متعال (تی ام)، مراقبه‌ی ذن و مراقبه‌ی ویپاسانا نام برد.

یکی از این روش‌های درمانی مفید و رایج برای مشکل اضطراب، مدیتیشن «مراقبه» است. به طور کلی مراقبه‌ی منظم و مداوم حتی اگر تنها چند دقیقه در هر روز انجام شود؛ از نظر کاهش تنش، چهار نتیجه‌ی اساسی و حیاتی در پی دارد:

- فرایند توجه کردن را بهبود می‌بخشد.
- مهار انسان را در پردازش افکار خود افزایش می‌دهد.
- توانایی کنترل هیجانات افزایش می‌یابد.
- به تنش‌زدایی بدن کمک می‌کند.

در مدیتیشن «مراقبه» حقیقی یوگا، شعور و آگاهی‌ها از انرژی ظریفی که در ما وجود دارد؛ گسترش می‌یابد و با مکانیزم باطنی که بر آن حاکم است مرتبط می‌گردد. این یکپارچگی نمی‌تواند از طریق تمرین، سرودخوانی یا مانترا تحت تأثیر و فشار قرار گیرد؛ این عمل به صورت یک بیداری طبیعی، درست به همان طریقی که بدن ما رشد می‌کند و خودش را نگه می‌دارد؛ بدون هیچ کوشش آگاهانه‌ای نسبت به اعضای بدن‌مان، اتفاق می‌افتد. در این چند سال اخیر، شاهد تکامل پروسه‌ای بوده‌ایم که به وسیله‌ی آن، یکپارچگی باطنی می‌تواند در انسان‌های معمولی در هر کجا بدون توجه به سن، شغل، نژاد، رنگ و عقیده‌شان حادث شود.

این یک تئوری یا مفهوم خاص نیست، که طبق آن عملکرد، فعالیت‌های مشغول‌کننده‌ی فرد در طول روز رها می‌شود. با این تمرین، حالتی از صلح درونی بروز می‌کند؛ نگرانی‌ها و اضطراب‌های ما محو می‌شوند و می‌آموزیم که در درون خود یک احساس فزاینده‌ای از هم‌نوایی و رضایت را تجربه کنیم. یکی از اصلی‌ترین نتایج مراقبه آن است که ما می‌آموزیم چگونه از این سیستم ظریف درون‌مان آگاه شویم که چگونه انرژی‌ها را به تعادل بکشانیم و نیروی توجه را تقویت کنیم.

تاریخچه‌ی مدیتیشن

مدیتیشن سال‌های سال است که انجام می‌شود. مذاهب مختلف در سرتاسر جهان روش‌های متنوعی از تمرینات مدیتیشن را ارائه داده‌اند. تاریخچه‌ی مدیتیشن به «هندوئیزم» برمی‌گردد؛ ولی محبوبیتش را در دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ در جوامع غربی پیدا کرده. بیشتر در بین هیپی‌ها استقبال شد؛ آنها با یوگا و هیپنوتیزم از مدیتیشن خیلی استفاده کردند. در واقع از مدیتیشن به عنوان عاملی برای آرامش درون استفاده می‌کردند و می‌خواستند که در این دنیای پر از استرس با مدیتیشن به آرامش برسند.

اروپاییان، قرن‌ها بود که مدیتیشن «مراقبه» و یوگا «اتحاد» را به عنوان یک تمرین شرقی مبهم و مرموز، با بازده عملی اندک تلقی می‌کردند. اما در بیش از دو دهه‌ی اخیر، سرعت فزاینده‌ی فشار ناشی از زندگی مدرن با این نیاز روزافزون برای یافتن راه‌هایی که به کمک آنها بتوان از عهده‌ی این مشکلات برآمد همراه شده است. اکنون علم پزشکی ثابت کرده که در غرب، عده زیادی (که در حال افزایش هم هستند) در خود کشف کرده‌اند که آرامش ناشی از مدیتیشن «مراقبه» حقیقی اثرات بسیار مفیدی بر سطوح هستی آنها دارد.

بدون آن که هیچ‌گونه عوارض جانبی برای‌شان ایجاد نماید. در شرایط کنونی در بسیاری از کشورهای جهان انسان‌های زیادی برای رسیدن به آرامش و تعالی روحی

به مدیتیشن روی می‌آورند و از آنجا که مردمان اروپا و آمریکا برای اولین بار از طریق آثار یوگی‌های هند با این روش آرامش‌بخش آشنایی پیدا کرده‌اند به مدیتیشن به صورت سوغات هند می‌نگرند.

انسان همواره در زمان گذشته یا آینده سیر می‌کند؛ همیشه در هراس از آینده و غم و افسوس گذشته است و از لحظه‌ی زنده و پویای اکنون غافل است. انسان نیروی درونی خود را به این طریق از دست می‌دهد. مراقبه تمرینی است که به انسان می‌آموزد چگونه در زمان حال زندگی کند و نیروی ذهنی خود را در راه هدفی که می‌خواهد به کار گیرد؛ ما با تمرینات مراقبه و تمرکز در زمان حال زندگی می‌کنیم. در حقیقت باید دریافت که رنج و اندوه، اول با گذشته و آینده، دوم با در نظر گرفتن ارزیابی امور و ارزش‌ها در ذهن معنا پیدا می‌کنند به عبارتی انسان‌ها با مقایسه‌ی وضعیت‌های خود در آینده و گذشته، دچار حالت غم و غصّه می‌شوند.

«TM» در سال ۱۹۶۰ هنگامی‌که «ماهاریشی ماهش یوگی» آن را به آمریکا برد؛ عمومی شد. در این زمان، گزارش‌هایی از یوگی‌ها و اساتید مدیتیشن هندی که قادر به دگرگونی در حالات آگاهی و کنترل اعمال بدن مانند فشار خون بودند؛ به غرب رسید. این موارد جرقه‌ای برای محقّقان غربی و کسانی که بر روی روش‌های سلامتی کار می‌کردند؛ عده‌ی زیادی از مردم برای شروع تحقیقات درباره‌ی عامل نهانی افزایش سلامتی این تکنیک‌های قدیمی شد. در سال ۱۹۷۵ هنگامی‌که «دکتر هربرت بنسن (Herbert Benson)»، یکی از پزشکان پرآوازه‌ی دانشگاه «هاروارد» کتاب مشهور خود به نام «پاسخ آرمیدگی» (Relaxation Response) را منتشر کرد؛ اعتماد به این تکنیک‌ها بیشتر شد. این کتاب نشان می‌داد که مدیتیشن چگونه توانسته به درمان فشار خون بالا، دردهای مزمن، بی‌خوابی و بسیاری از بیماری‌های جسمی کمک کند.

امروزه به طور نمونه «شرکت هواپیمایی بین‌المللی پیتزبورگ Pittsburg» یک اتاق بزرگ مدیتیشن «مراقبه» با محیطی کاملاً آرام، مبلمان راحت و تزیین شده با

نقاشی‌های ابر و طبیعت، فراهم کرده تا مسافران بتوانند به نحو احسن از این فرودگاه شلوغ به جایی کاملاً امن و به دور از ازدحام و هیاهو پناه ببرند.

یک فیلسوف چینی به نام «zu –Chuang» روشی در مدیتیشن «مراقبه» ابداع کرده که در آن چینی‌ها کاملاً آرام می‌نشینند و هیچ حرکتی انجام نمی‌دهند و در واقع، از طریق فکر نکردن به افکار ناراحت‌کننده و آزاردهنده، برای خود یک «ناشتایی فکری» ایجاد می‌کنند. این «ناشتایی فکری» که در مدیتیشن «مراقبه» رخ می‌دهد؛ مغز و روح را کاملاً تصفیه کرده و همانند ناشتایی بدنی «گرسنگی» عمل می‌کند. ناشتایی بدنی و ناشتایی فکری هر دو کاملاً طبیعی بوده و در واقع یک روش جوان‌سازی بافت‌های بدن می‌باشند؛ که به وسیله‌ی خالی کردن بدن و روح از تمام سیگنال‌های ورودی عذاب‌آور برای مدت چند دقیقه یا چند روز اتفاق می‌افتد.

در سال ۱۹۶۰ و دهه‌ی بعد از آن گزارشات زیادی می‌رسید که حاکی از اثرات «یوگا» و مدیتیشن «مراقبه» در هندی‌هایی بود که می‌توانستند به طور خارق‌العاده‌ای سطوح هوشیاری و کنترل سیستم‌های غیرارادی بدن خود را تحت کنترل درآورند. این گزارشات که صحت آنها مورد تأیید دانشمندان بود؛ پزشکان علوم بهداشتی را که در آن زمان از عوارض داروهای بسیاری ناامید شده بودند؛ امیدوار ساخت که مدیتیشن «مراقبه» یک راه حل باارزش و ایمن برای کاهش استرس بوده و استفاده از آن بسیار لذت‌بخش است.

دکتر «پاتریشیا نوریس از کلینیک Menihger» در آمریکا در گزارشی عنوان کرد؛ که افراد تحت مطالعه‌ی وی که مدیتیشن «مراقبه» را اجرا می‌کردند؛ ایمنی بدن‌شان در مقابل ایدز و سرطان افزایش پیدا کرده است.

هم چنین وی این روش‌ها را برای افراد معتاد به مواد مخدّر و الکل آزمود و دریافت که مدیتیشن «مراقبه» یکی از بهترین روش‌هایی است که اعتماد به نفس این افراد را در مقابل ترک مواد مخدّر و الکل یاری می‌کند. در تحقیق دیگری در ۱۹۹۰

پزشکان و فیزیولوژیست‌های دانشگاه استانفورد این روش‌ها را روی شش هزار داوطلب اجرا کردند و تقریباً نزدیک به همه‌ی آنان اذعان داشتند که روش‌های مدیتیشن «مراقبه» بسیار سودمند می‌باشد.

بر اساس نتایج تحقیقات دانشگاه هاروارد، تفکّر عمیق به صورت مدیتیشن «مراقبه» باعث پیدایش امواجی در مغز می‌شود که با تمرکز و هوشیاری در ارتباط است و باعث می‌شود ناحیه‌ای از مغز که بخش تمرکز و توجه است؛ فعال شود. محققین دانشگاه «هاروارد» با انجام MRI بخش‌هایی از مغز که در حافظه و توجه دخالت دارند. دریافتند حتی مناطقی از مغز که هنگام پیری چروکیده می‌شوند؛ در هنگام مدیتیشن «مراقبه» این توانایی را دارند که روی جزئیات یک مسئله تمرکز کنند.

مدیتیشن «مراقبه» تنها آن‌چه که یوگاکارها با نشستن در «دامنه‌ی کوه‌های هیمالیا» انجام می‌دهند؛ نیست. بلکه یک روش انعطاف‌پذیر مقابله با استرس، اضطراب و بسیاری از وضعیت‌های خاص پزشکی است؛ که هر روزه به طور روزافزون «صلح و آرامش داخلی» ما را به هم می‌زنند. بهره بردن از مدیتیشن «مراقبه» برای درمان، چیز جدیدی نیست.

بهبودی به وسیله‌ی این روش از دیرباز در سراسر جهان و در فرهنگ‌های قدیم وجود داشته و در ادیان مختلف به آن اشاره شده است. در حقیقت به طور عملی بسیاری از گروه‌های مذهبی مدیتیشن «مراقبه» را در صورت‌های مختلفی به اجرا درمی‌آورند و ارزش آن در تمرکز، آرامش و هم چنین کاهش درد و افزایش بهبودی سلامت انسان از سالیان گذشته امری کاملاً اثبات شده است و خواهد بود. مدیتیشن «مراقبه»، هم پیش از اسلام و هم بعد از اسلام در متن مراسم فرقه‌های عرفانی ایران، حضوری پرقدرت و چشمگیر داشته و دارد.

در سال‌های اخیر به ویژه پس از پژوهش‌های ۳۰ ساله‌ی «دکتر بنسن» در دانشگاه «هاروارد»، اثرات و برکات این تکنیک آرامش‌بخش در پیشگیری و حتی درمان

بسیاری از بیماری‌ها که بر اثر استرس به وجود می‌آیند؛ به اثبات رسیده است. برای درک بهتر این وضعیت می‌توان به مقدمه‌ی گلستان سعدی مراجعه کرد.

سعدی در این مقدمه به عارف صاحبدلی اشاره می‌کند که «سر به جیب مراقبه فرو برده و در بحر مکاشفت مستغرق شده است. زمانی که از این معاملت بازمی‌ایستد؛ یکی از یاران به طریق شوخی و انبساط به او می‌گوید: در این سیر باغ و بستان روحانی که بودی؛ برای ما چه تحفه‌ای آورده‌ای؟ عارف می‌گوید: قصد داشتم چون به گلزارهای باغ معرفت رسیدم؛ دامنم را از گل پر کنم تا به یاران تقدیم کنم. ولی بوی گل‌های گلستان‌های معنوی چنان مرا مست کرد که دامنم از دست رفت. در وادی عرفان کسانی که در شرایط مراقبه به مشاهدات شگرفی نایل می‌گردند؛ هرگز از اسراری که به آنها رسیده؛ خبری به دیگران نمی‌دهند.

همچنین مدیتیشن یا مراقبه قسمت اصلی یا موتور محرکه‌ی فرقه‌های عرفانی است. از آنجا که پیش از اسلام در ایران در کنار دین زرتشت طریقت‌های عارفانه‌ی بسیار پرقدرتی مثل طریقت مهر وجود داشته؛ سنت‌ها، مراسم و مناسک عارفانه‌ی آنها در متن مراسم فرقه‌های صوفیه به عنوان استمرار یک مضمون فرهنگی حضوری بارز و پرشکوه دارند.

در کتاب «ریاض‌السیاحه» یکی از مشایخ صوفیه در شرح مسافرت به هندوستان با دقت و شگفتی به شرح حالات و رفتارهای گروهی از پارسیان هند می‌پردازد که مطابق رسوم گذشته به انجام مدیتشین یا مراقبه می‌پرداخته‌اند. در تمام مذاهب از جمله دین مبین اسلام، مؤمنان در زمان نماز با استفاده از تسبیح به ذکر می‌پردازند.

در قرآن مجید ذکر خدا، موجب آرامش درون عنوان شده است. گویی مدیتیشن یا مراقبه یکی از نکات مشترک مذاهب، فرقه‌های عارفانه، علوم اجتماعی و علوم پزشکی است. هم چنین دانشمندان دانشگاه کنتاکی در تحقیقی جداگانه دریافتند که ۴۰ دقیقه مدیتیشن «مراقبه» می‌تواند باعث افزایش تمرکز و دقت افراد شود.

مدیتیشن «مراقبه» از جمله روش‌های شرقی تمرکز است که در آن فرد در محلی ساکت به مدت حدود ۲۰ دقیقه در حالتی شبیه خلسه فرو می‌رود.

انواع مراقبه یا مدیتیشین

به طور کلی دو نوع مدیتیشن وجود دارد:

۱- مدیتیشن از طریق تمرکز

۲- مدیتیشن از طریق تفکر

مدیتیشن «مراقبه» باعث افزایش میزان قشر خاکستری برخی نواحی در مغز می‌شود.

به گفته‌ی متخصصان، مدیتیشن یا همان «مراقبه» تأثیری واضح بر میزان حافظه، اعتماد به نفس و صمیمیت دارد. محققان در بررسی‌های خود ۱۶ فرد را که برای کاهش استرس در کلاس‌های یوگا و مدیتیشن «مراقبه» شرکت کرده بودند؛ زیر نظر گرفتند و به مدت ۸ هفته احساسات و حافظه‌ی آن‌ها را بررسی کردند؛ MRI مغز داوطلبان نشان داد افرادی که اهل مدیتیشن «مراقبه» هستند در قسمت هیپوکمپ مغز آن‌ها که مربوط به یادگیری و حافظه است و نواحی مربوط به اعتماد به نفس، قشر خاکستری بیشتری دارند.

با ۱۵ دقیقه مدیتیشن در روز شروع کنید؛ مثلاً در ساعت ناهار یا قبل از ترک محل کار، راست بنشینید؛ چشم‌ها را ببندید و به هر چیزی که در زمان حال حس می‌کنید؛ تمرکز کنید. چه صدای پرنده‌ای در دوردست، چه صدای تنفس‌تان. استرس تأثیر بد و مخرّبی روی مغز می‌گذارد و با ترشح هورمون‌های خطرناکی در ناحیه‌ی هیپوکمپوس و سایر قسمت‌های مغز، حافظه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بعضی از دانشمندان بر این عقیده‌اند که داشتن یک زندگی متعادل و دنبال کردن فعالیت‌های آرامش‌بخش مانند یوگا، حضور در اجتماع و انجام فعالیت‌های هنری می‌تواند؛ روند فراموشی بر اثر کهولت سن و پیری مغز را به تأخیر بیاندازد.

مدیتیشن «مراقبه» مثل بازگشت به خانه است؛ مراقبه می‌کنیم تا بخشی از وجودمان را که به طور محو و ناشناخته و نادانسته از دست داده‌ایم؛ بازیابیم. می‌توانیم آن را راهی برای دست یافتن به استعدادهای بیشتر و نزدیک‌تر شدن به خود و واقعیت یافتن ظرفیت بیشتری برای دوست داشتن ذوق و احساس رسیدن به این شناخت که ما نیز جزیی از تمامیت هستی بوده و هرگز جدا و بیگانه با آن نیستیم؛ بدانیم.

در حقیقت شخص با مدیتیشن «مراقبه» با خود و محیط اطراف راحت‌تر بوده و کارهایی را که به عهده دارد؛ به شکل موثرتری انجام می‌دهد؛ به دیگران نزدیک شده احساس خصومت و نگرانی کم‌تری خواهد داشت. در این راه هرگز به پایان نمی‌رسیم زیرا پایانی برای رشد توانایی انسان وجود ندارد. برای مدیتیشن «مراقبه» محدودیت سنی وجود ندارد؛ هدف اولیه‌ی انواع مختلف مدیتیشن، هماهنگی و تعلیم ذهن است. این عمل باعث افزایش کارآیی فرد در امور روزمره می‌شود. در مسیرها برخی بر عشق به خود، برخی بر عشق به دیگران و برخی بر عشق به خدا تأکید دارند. البته به عقیده‌ی بنده در نهایت هر شیوه‌ای که باشد به یک نقطه می‌رسد؛ عشق به خود، یا دیگران و یا خداوند؛ همه‌ی راه‌ها به خدا می‌رسد.

مانترا چیست؟

مانترا یا ذکر در مراقبه، غالباً واژه‌ای است که صرفاً یک فرکانس صوتی دارد؛که استاد به شما یاد می‌دهد و آن را از درون تکرار می‌کنید. این واژه، یک صدا و صوت است و دیگر هیچ. در نزد یوگی‌ها مهم‌ترین و متداول‌ترین مانتراها صوت «اوم» می‌باشد. یعنی شخص می‌نشیند؛ چشم‌ها را می‌بندد و مدام در ذهن خود تکرار می‌کند: اوم، اوم، اوم ... و این عمل را ۲۰ دقیقه مداوم انجام می‌دهد.

روان‌شناسی امروز ثابت کرده است که با ذکر یک مانترا عملاً بعد از دقایقی تمام قسمت‌های ذهن را خستگی و رخوت می‌گیرد؛ و صرفاً یک نقطه‌ی فعال باقی

می‌ماند. مانترای شما نیز می‌تواند واژه‌ی «اوم» یا هر واژه‌ی دیگری که استاد شما صلاح می‌داند باشد. اما آنچه بسیار مهم است این است که این مانترا همیشه ثابت باشد؛ هیچ وقت آن را تغییر ندهید و همیشه با همان مانترا مراقبه کنید. اشتباه مسلّمی که بعضی از معلمان تکنیک مدیتیشن «مراقبه» مرتکب می‌شوند و امروزه علم، آن را به شدت مردود اعلام می‌کند؛ این است که می‌گویند هر کس مانترا یا صوتی مخصوص به خود دارد و ادّعا می‌کنند که قادرند مانترای هر کسی را کشف کنند و مانترای مخصوص را به طور خصوصی اعلام کنند و حتی به او می‌گویند که این واژه صرفاً مال شما است و مراقب باشید که آن را با هیچ کس در میان نگذارید. علم، این موضوع را امروزه کاملاً رد کرده است؛ شما می‌توانید هر واژه‌ی ثابتی که دوست دارید یا استادتان می‌گوید را انتخاب کنید و همیشه از آن استفاده کنید.

حال بهتر است ببینیم که چگونه و چطور تمرینات مراقبه یا مدیتیشن «مراقبه» باعث می‌شود؛ سیستم مغزی ما ذهن را پالایش داده و موجب شود؛ درون را از تنش‌های عصبی و فشارهای روحی پاک نماییم. ابتدا با تکرار مانترا، کم‌کم ذهن آسوده، خالی و راحت می‌شود و به دنبال آن نیز، جسم راحت می‌شود. وقتی جسم راحت شد و ذهن آسوده بود؛ شما در یک حالت استراحت عمیق به سر می‌برید که می‌گویند این استراحت عمیق دو برابر، مؤثرتر از خواب است. در یک استراحت عمیق، شما به ناخودآگاه دسترسی دارید و با لایه‌های عمیق مغز مانند خواب که در آن رؤیا می‌بینید؛ ارتباط برقرار می‌کنید. در این آرامش و استراحت عمیق و ارتباط با ناخودآگاه، تنش‌های عصبی، فکرهای مزاحم و خصوصاً شاید افکار ناراحت‌کننده‌ی شما از عمق به سطح بیاید. بیرون آمدن این خاطرات، شاید کمی جسم را پرتنش و منقبض کند.

این انقباضات عضلانی ذهن را فعال می‌کند و در نتیجه‌ی این فعالیت، فکر تولید می‌شود. پس از لحظاتی فرو رفتن در فکر، مجدداً به مانترای خود بازمی‌گردید و

مانترا ذهن را آسوده می‌کند و این چرخه مجدداً تکرار می‌شود. شاید در بیست دقیقه مراقبه‌ی یک وعده‌ی شما این چرخه چندین بار تکرار شود و این بالایش چندین بار صورت گیرد.

یکی از بهترین راه‌کارهایی که باعث می‌شود ما بتوانیم با تمرین و ممارست کم‌تر حرف بزنیم و بیشتر عمل کنیم تمرینات مدتیشین «مراقبه» است. در اصل «مراقبه» روشی است که سراسر زندگی فرد را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و موجب می‌شود تا زندگانی فرد از موهبت بی‌همتای آن سرشار و مملو گردد. استفاده‌ی مداوم از «مراقبه»، پویایی خاصی در فرد ایجاد می‌کند و به وی این امکان را می‌دهد تا از تمامی نیروهای درونی و بیرونی خود استفاده نماید. به یک فرد خلّاق و سازنده تبدیل گردد و انسانی شود با ظرفیت‌های پایان‌ناپذیر و دارای انرژی جسمی و روانی خاص که باعث می‌شود تا سلامتی و تندرستی در وجودش لبریز شود و از انفاس خوش آن دیگران هم بهره می‌گیرند. آشنایی با مراقبه و به‌کارگیری روش‌های آن برای هر شخصی می‌تواند نقطه‌ی عطف و سکوی پرتابی باشد به سوی کمال و وصل به ذات احدیت و سرچشمه‌ی نامحدود هستی. چرا که به فرد کمک می‌کند تا به فردی سرشار از امید و یابندگی تبدیل شود و در اوج سلامت جسمی و روحی قرار گرفته؛ پیروزی و کامیابی را در آغوش گیرد.

آثار زیستی مراقبه

تحقیقات گسترده‌ای در رابطه با اثرات زیستی و فیزیولوژیک «مراقبه» در بدن انجام گرفته و مدارک روشنی وجود دارد؛ که نشان می‌دهد رابطه‌ی مشخصی بین «مراقبه» و پاسخ‌های فیزیولوژیک بدنی وجود دارد. اساسی‌ترین تأثیر مراقبه آرام شدن نسبی متابولیسم، کم شدن نسبی مصرف اکسیژن و کم شدن تولید دی‌اکسیدکربن است. این کاهش‌ها به دلیل آرام شدن نسبی متابولیسم است؛ نه تنفس آرام‌تر یا کم‌عمق‌تر شدن آن. هم چنین در حالت مراقبه ضربان قلب هم

کاهش می‌یابد؛ به طور متوسط به سه ضربه در دقیقه می‌رسد. با توجه به کاهش نسبت و میزان تنفس در مدت مراقبه، غلظت اسید لاکتیک خون نیز کاهش سریعی نشان می‌دهد. سطح اسید لاکتیک خون بستگی به نگرانی و تنفس دارد و سطح پایین آن در موردهای تحت آزمایش در طول مدت مراقبه به احتمال قوی به حالت آرامش فرد مراقبه‌کننده بستگی دارد. بر اساس نتایج تحقیقاتی انجام شده؛ نشان داده شده که مقاومت پوست در طول مدت مراقبه افزایش می‌یابد. در حالی که در حالت تنش و نگرانی، مقاومت پوست بسیار پایین می‌آید. الگوی امواج مغزی در طول مدت مراقبه تغییراتی را نشان می‌دهد؛ به طوری که طول موج آلفا معمولاً افزایش می‌یابد.

آثار روان‌شناختی مراقبه

نتایج تحقیقات در این زمینه نشان می‌دهد که افرادی که تکنیک‌های مراقبه را تمرین می‌کنند؛ به میزان بیشتری از سلامت روانی برخوردار هستند. مقاومت بیشتری در برابر استرس‌ها نشان می‌دهند؛ سطح اضطراب در آنها عمدتاً پایین است؛ و در شرایط بحرانی، نگرانی و ناراحتی متناسبی نشان می‌دهند. انواع بیماری‌های روانی و به ویژه اختلالات روان‌تنی شیوع کم‌تری در آنها دارد و مواردی نیز با شروع تمرینات مراقبه، علائم بهبودی در این اختلالات نشان می‌دهند. این افراد کم‌کم عزت نفس و اعتماد به نفس بیشتری نسبت به گذشته پیدا می‌کنند.

توان پیگیری بیشتری در اهداف خود نشان می‌دهند. پرانرژی‌تر هستند؛ احساس رضایت و خرسندی بیشتر و عمیق‌تری نسبت به گذشته دارند. به طور کلی یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که تمرین منظم مراقبه، ظاهراً بر رشد روان‌شناختی فرد اثر مثبت دارد. تقویت اراده، قدرت، حافظه و کاهش تنش‌ها و استرس‌ها از نتایج اساسی این تمرینات است. با توجه به تغییرات فیزیولوژیک و تغییرات روان‌شناختی که به عنوان آثار تمرینات مراقبه شمرده می‌شوند؛ از آن به عنوان یک وسیله‌ی درمان برای

بیماران و افراد مبتلا به مشکلات روحی می‌توان سود جست. از آنجا که اکثر اختلالات روانی مثل اضطراب، حاصل عدم آرامش فرد و ناتوانی او در کنترل شرایط زندگی و در نتیجه شرایط روحی و فکری خود او است؛ این تمرینات با تأثیری که روی حس کنترل و تسلّط‌ورزی افراد می‌گذارند؛ درمان او را تسریع می‌کنند.

با انجام این تمرینات که نتیجه‌ی اساسی آن افزایش آگاهی فرد است؛ درک کامل‌تری از شخصیت خود و پیرامون خود به دست می‌آورد. این شناخت او را در درک کامل‌تر مشکلات خود و حل آنها یاری می‌دهد و فرد بصیرت و بینش لازم را بدست می‌آورد. از این رو یافته‌های پژوهشی که متمرکز بر کاربرد این روش در درمان ناراحتی‌های روحی بوده‌اند؛ حداقل در مورد اختلالاتی چون انواع اضطراب، یأس‌ها، ناامیدی‌ها و اختلالات روان‌تنی امیدبخش بوده‌اند.

هنگامی‌که مراقبه انجام می‌دهید؛ یاد می‌گیرید که افکار مزاحم را کنترل کنید؛ به این ترتیب آنها نمی‌توانند تأثیر زیادی روی تمرکز شما داشته باشند. در تمرین‌های مراقبه می‌آموزید که توجه‌تان را دوباره متمرکز کنید و آن را معطوف چیزی کنید که می‌خواهید. فنون پایه‌ای مراقبه، مانند تمرکز کردن روی حس تنفس و بعد انتقال کانون تمرکز به سایر حس‌ها در بدن را تمرین کنید. برای ایجاد وضعیتی راحت‌تر و ریلکسیشن بیشتر می‌توانید چند نفس عمیق بکشید و پس از آن که به مغز خود اکسیژن فراوان رساندید؛ خود را برای این تمرین ذهنی و فکری آماده کنید؛ حتی بهتر آن است که ریلکس را نیز انجام دهید؛ عضلات چشم و صورت را رها کنید و پس از راحتی عمیق بلافاصله چشم‌ها را ببندید.

قبل از آن که چشم‌ها را ببندید؛ می‌توانید به خود تلقین کنید که من بلافاصله پس از باز کردن چشم‌هایم، با اشتیاق و علاقه‌ی فراوان روز یا شب خود را ادامه خواهم داد. سپس پلک‌های خود را به آرامی ببندید. در این تمرین نگذارید که فکرتان به جاهای دیگر برود؛ هر وقت احساس کردید فکرتان منحرف شده است؛ مجدداً

تمرکز بیشتری در درون خود بوجود آورید. پس از مدتی که در یک محیط ساکت و آرام با بدن ریلکس، به طور فعال این تمرین را انجام می‌دهید؛ می‌بینید که دقایق زیادی را بدون توجه به مسائل و درگیری‌های دیگر فقط در سیر درونی خود بوده‌اید. از آنجا که شما این تمرین را برای اولین بار انجام می‌دهید؛ ممکن است در ابتدا برای‌تان ناملموس باشد؛ اما تداوم این تمرین کم‌کم به شما این امیدواری را می‌دهد که توانسته‌اید هم به افکار خود مسلّط شده و هم در طول زندگی کم‌تر دچار پرحرفی می‌شوید.

چگونه مراقبه کنیم؟

در هر وضعیتی که دوست دارید بنشینید و وضعیتی راحت به خود بگیرید؛ سپس چشم‌های خود را ببندید؛ سکوت کنید و خاموش شوید. در مدیتیشن از طریق تمرکز فرد توجه خود را بر روی تنفس، تصویر واقعی یا خیالی، یک صدا، کلمه یا عبارتی که به آرامی یا با صدای بلند تکرار می‌شود (مانترا) و یا بر حرکات مشخص مانند حرکات تای‌چی، یوگا، چی‌کونگ متمرکز می‌کند. به دنبال تمرکز، نگرانی و اضطراب محو شده احساس آرامش جای آن را می‌گیرد؛ این آرامش اثرات فیزیولوژیک مفیدی بر بدن دارد. در مدیتیشن از طریق تفکر، فرد از تمامی توجه خود برای آگاهی استفاده می‌کند. تفکر در حالت آرامش و به منظور شناخت خویشتن صورت می‌گیرد و آگاهی از افکار، احساسات طبیعی، قوه‌ی ادراک و احساس به دست می‌آید؛ از این طریق سکون و آرامش ذهن، تسلّط بر خویشتن و خونسردی حاصل می‌شود.

مدیتیشن‌های اصولی را به سه دسته‌ی بیرونی، میانی و درونی تقسیم می‌کنیم. اگر روی هر سه روش به طور مداوم پیگیری شود؛ به یک نتیجه منجر می‌شود اما هر کدام تأثیر به خصوصی در طول مسیر، در شخصیت شما به جای می‌گذارند.

روش بیرونی: باعث تقویت حس شایستگی، توانایی سازش با جهان، اعتماد به نفس و توانایی سریع و دقیق می‌شود.

روش میانی: توانایی آرام ماندن را در فرد افزایش داده و او را در برابر حوادث خارجی ضربه‌ناپذیر می‌سازد. در ضمن ادعاهای فرد را درباره‌ی این که مسائل چگونه باید باشند؛ کاهش می‌دهد و واکنش وی را در برابر مسائل مختلف تعدیل می‌کند.

روش درونی: آگاهی از زندگی احساسی و پذیرش آن را افزایش داده و بیان احساسات را آسان‌تر می‌سازد. بنابراین اگر در مرحله‌ای از رشد دچار چنین مشکلاتی باشید بهتر است در برنامه‌ی خود از مدیتیشن‌های درونی هم استفاده کنید.

تا مدت‌ها نباید انتظار داشت مدیتیشن را به خوبی و با تمرکز کامل انجام دهید. آن چه بیشتر اهمیت دارد تمرینات مداوم است؛ نه خوب انجام دادن تمرینات. تمرینات بلندمدت شما را به اهدافی هم‌چون ثبات شخصیت، افزایش توانایی پذیرش و بیان احساسات می‌رساند. هر بار ده دقیقه تمرین کنید یا حداقل، هفته‌ای پنج بار پس از دو یا سه هفته مدت تمرین را به پانزده دقیقه و پس از یک ماه به بیست دقیقه افزایش دهید پس از آن در صورت تمایل آن را به مدت نیم ساعت انجام دهید یا به طور کلی از برنامه‌تان حذف کنید.

روش‌های مختلف مدیتیشن آمیزه‌ای از فرهنگ‌ها و مذاهب هستند؛ ولی اساس همه‌ی آنها را این دو روش تشکیل می‌دهد. برای مثال می‌توانید از یکی از روش‌های ساده‌ی مدیتیشن پنج دقیقه‌ای روزانه نوشته‌ی «سلن ییگر selen yeager» استفاده نمایید. در این روش ساده، فقط کافی است شما مکانی آرام و بدون مزاحمت پیدا کنید و بنشینید فراموش نکنید که پشت شما باید مستقیم و بدون خمیدگی (قوز) باشد. دستان خود را به حالتی کاملاً آرام و راحت در کنار خود قرار دهید؛ اجازه دهید تا چشمان شما به طرف پایین نگاه کند البته از خیره شدن به زمین خودداری نمایید.

بسیار آرام و عمیق و منظم نفس بکشید؛ با تمرکز و احساسی سرشار از شکرگزاری از آفریدگار یا قدرت بی‌انتها ادامه دهید. اگر کمی افکار شما شناور است اشکالی ندارد؛ اگر احساس سنگینی چشم داشتید چشمان خود را ببندید؛ بسیار آرام باشید و

این تمرین را هر روز ادامه دهید اگر دو بار در روز این تمرین را انجام دهید و زمان آن را به بیست دقیقه برسانید بسیار مؤثرتر خواهد بود. نگران نباشید به راحتی آن را انجام خواهید داد و تأثیر شگفت‌انگیز آن را خواهید دید.

۱- در مدیتیشن «TM» شما یک کلمه یا صوت ساده (که مانترا نامیده می‌شود) و یا دیدن یک گل زرد یا هر چیز دیگری که بتواند تمرکزی در شما بوجود آورد را در طول زمان مدیتیشن با خود تکرار می‌کنید؛ تا افکار خود را متمرکز کنید و به حالت آرامش برسید.

۲- مدیتیشن تنفسی، تمرکز بر فرایند دم و بازدم، برای کمک به روشن شدن ذهن می‌باشد.

۳- مدیتیشن تمرکزی «mindfulness»، تمرکز روی زمان حال، قدردانی از افکاری که به سطح می‌آیند و مشاهده‌ی آنها بدون قضاوت است. (مراقبه‌ی سرشار از سکوت، اتصال با طبیعت و عدم پیش‌داوری است)

فواید مراقبه یا مدیتیشن

بسیاری از روانشناسان معتقدند که بهترین روش رهایی از دست احساسات ناخوشایند و مشکلاتی که از این رهگذر به وجود می‌آید «خانه تکانی ذهنی» است. ذهن، بسیار مرتد و نافرمان است و به سرعت باد حرکت می‌کند. بنابراین قدم اول برای مهار کردن آن، مدیتیشن می‌باشد. بر اساس یافته‌های بالینی، مدیتیشن منظم می‌تواند در درمان حمله‌ی اضطراب، اختلال اضطرابی فراگیر، زخم‌های گوارشی، التهاب روده‌ی بزرگ، پسوریازیس و برخی اختلالات افسردگی مانند دیس‌تایمی موثر باشد.

می‌تواند به عنوان مکمل درمان در فشار خون بالا، پیشگیری از سکته‌ی قلبی، سخت شدن دیواره‌ی عروق، التهاب مفاصل، دردهای عضلانی، سرطان، بی‌خوابی، میگرن و سکته‌ی مغزی به کار رود. هم چنین می‌تواند درمان مکملی برای آلرژی‌های خفیف تا متوسط و آسم باشد؛ زیرا کاهش استرس در این بیماری‌ها نقش پیشگیری‌کننده

دارد. موجب کاهش علائم و بهبود عملکرد در بیماری‌های عصبی مانند پارکینسون، ام اس MS و صرع می‌شود. مدیتیشن را می‌توان به عنوان یکی از درمان‌های پیشرفته‌ی امروزی بشمار آورد.

لذا، همان طور که می‌دانید به طور وسیعی تحت عنوان «درمان و یا طب فکری بدنی» نام‌گذاری می‌گردد. مطالعات علمی که از سال ۱۹۶۰ تا به حال صورت گرفته‌اند؛ نشان می‌دهند که مدیتیشن، متابولیسم و سوخت و ساز بدن، سیستم غدد درون‌ریز، سیستم عصبی مرکزی و سیستم اعصاب خودکار را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تعداد تنفس، ضربان قلب و فشار خون کاهش یافته و امواج مغزی آلفا افزایش می‌یابد. اینها موجب کاهش اضطراب و درد می‌شوند؛ نیاز به مصرف مسکّن‌ها نیز کم می‌شود. به علاوه این که مدیتیشن موجب ارتقاء شخصیت، رشد روحانی و معنوی می‌شود؛ مدیتیشن به معنای متمرکز کردن ذهن در بدن است که در آن شخص به آرامی توجه را به درون خود می‌برد تا به آرامش جسمی و ذهنی دست پیدا کند. این تمرکز می‌تواند بر روی یک صدا، عبارت یا دعا، شئ، تصویر، آگاهی از خویشتن، نحوه‌ی تنفس، فرائض دینی و ... صورت گیرد.

هدف از این کار، آگاهی از لحظه‌ی حال، رسیدن به آرامش و کاهش استرس است. ماهیت هستی ریتم است؛ در حقیقت هر چیزی در حال حرکت به سوی ریتم اصلی الهی می‌باشد. از مدارهای گردشی الکترون و پروتون گرفته تا مدارهای عظیم سیارات، ستارگان و کهکشان‌ها، ریتم در موجودات زنده با وضوح بیشتری مشاهده می‌شود. از ضربان مداوم قلبی تا سیکل‌های تنفسی ما با انجام تکنیک صحیح مدیتیشین قادر خواهیم بود که به ریتم اصلی سیستم الهی برسیم؛ پیوند بخوریم و آنها را دریابیم و در زندگی و رشد آگاهی خود به کار ببریم.

محققان به این نتیجه رسیده‌اند که مدیتیشن سطح هورمون استرس را پایین می‌آورد و در نتیجه به سلامت سیستم ایمنی بدن نیز کمک می‌کند. در حقیقت نشان داده

شده که مدیتیشن با کاهش سطح هورمون‌هایی مانند «epinephrine» مقدار کلسترول را در خون کاهش داده و به باز ماندن شریان‌ها کمک می‌نماید.

مطالعه‌ای که در سال ۱۹۸۸ در مجلّه‌ی علمی طب روان‌تنی «Medicine Psychosomatic» منتشر شد؛ نشان داد افرادی که مدیتیشین یا همان «TM» می‌کنند؛ سطح «Lipid peroxide» کم‌تری نسبت به افراد دیگر دارند. «Lipid peroxide» می‌تواند منجر به تصلّب شرایین و بیماری‌های مزمن دیگری که با افزایش سن مرتبط است شود.

مطالعه‌ای که در سال ۱۹۹۹ در همان مجلّه منتشر شد؛ نشان داد افرادی که TM می‌کنند؛ بلافاصله بعد از مدیتیشن فشار خون آنها پایین می‌آید. مطالعه‌ای در سال ۱۹۹۸ در زمینه‌ی درمان‌های جایگزین «Alternative Therapies» نشان داد که مدیتیشن تمرکزی بخشی از برنامه‌ی کمک به کاهش نشانه‌هایی مانند درد و بی‌خوابی در بیماران مبتلا به «fibromyalgia» (بیماری‌ای که همراه با دردهای عضلانی، فرسودگی و افسردگی خفیف تا متوسط است) بوده. در مطالعه‌ی سال ۱۹۹۸ در بخش پزشکی دانشگاه ماساچوست، بیماران مبتلا به بیماری پوستی پسوریازیس «psoriasis» که در طول درمان با اشعه‌ی ماوراء بنفش به نوارهای مدیتیشن تمرکزی گوش کردند؛ زودتر از کسانی که تنها تحت درمان با اشعه قرار گرفته بودند؛ درمان شدند.

در حقیقت به طور عملی بسیاری از گروه‌های مذهبی مدیتیشن را در صورت‌های مختلفی به اجرا درمی‌آورند و ارزش آن در تمرکز، آرامش و همچنین کاهش درد و افزایش بهبودی سلامت انسان از سالیان گذشته امری کاملاً اثبات شده؛ انجام تمرینات مدیتیشن برای بیشتر افراد بی‌خطر است. ضمیر ناخودآگاه همه‌ی ما پر از خاطرات تلخ و شیرین گذشته است. ذهن ما همانند اتاقی خالی است که افکار و

اندیشه‌ها در آن رفت‌وآمد می‌کنند؛ گاهی در آن می‌مانند و گاه آن را ترک می‌کنند. کسانی که وابسته به خاطرات گذشته هستند؛ افکار و اندیشه‌های‌شان این خاطرات را مرور می‌کند و سپس آنها را ارزیابی کرده و آنچه را که دل‌بستگی بیشتری به آن دارد؛ نگاه می‌دارد و هر از گاهی به آنها فکر می‌کند؛ کم‌کم به آنها خو گرفته و آنها را ملاک و معیار انتخاب رفتار خویش قرار می‌دهد و اینها در قالب احساسات و اندیشه‌ها، خود را نشان می‌دهد.

مهرورزی، محبت، ستایش، خوبی‌ها، امید، بخشیدن خود و دیگران، نشانه‌های سلامت روان و برخورد منطقی و زندگی در این جا و اکنون است. اما ناامیدی، کینه، نفرت، بدبینی و ... که ویروس‌های روان هستند و از قدرت تخریب بالایی برخوردارند؛ نشانه‌ی ذهن ملامت‌گر و بدبین است. راستی، در خانه‌ی ذهن شما چه می‌گذرد؟ مدیتیشن راهی برای بی‌ذهنی است؛ حالتی است از آگاهی بی‌اندازه خالص، در حالت عادی آگاهی مملو از زباله، درست مانند آینه‌ای که با غبار پوشیده شده باشد. ذهن همواره پر است از هیاهوی افکار در حال گذر، آرزوها، خاطره‌ها، هیجان‌ها همگی در حال عبور هستند؛ واقعاً که یک هیاهوی دائمی در ذهن وجود دارد. حتی در زمانی که شما در خواب هستید مغز در حال فعالیت است؛ به همین دلیل است که شما خواب می‌بینید ذهن هنوز در حال فکر کردن است؛ هنوز اسیر نگرانی‌ها و دل‌مشغولی‌ها است؛ در حال آماده شدن برای فردا است. یک آمادگی پنهانی و مخفیانه برای فردا در حال رخ دادن است.

ما مدیتیشن می‌کنیم تا بخشی از وجودمان را که به طور محو و ناشناخته و نادانسته از دست داده‌ایم؛ بازیابیم. می‌توانیم آن را راهی برای دست یافتن به استعدادهای بیشتر و نزدیک‌تر شدن به خود و واقعیت یافتن ظرفیت بیشتری برای دوست داشتن ذوق و احساس رسیدن به این شناخت که ما نیز جزئی از تمامیت هستی بوده و هرگز جدا و بیگانه با آن نیستیم بدانیم.

مدیتیشن به ما کمک می‌کند که با استفاده از این تکنیک‌ها چگونه زباله‌های ذهن را خارج کرده و دور بریزیم. علاوه بر اینها ما را قادر می‌سازد تا:

۱- توجه و تمرکز را افزایش داده و قدرت تفکر را بهبود بخشیم.

۲- قدرت انسان در کنترل پردازش افکار را افزایش می‌دهد.

۳- توانایی کنترل هیجانات افزایش می‌یابد.

۴- به تنش‌زدایی بدن کمک می‌کند.

بر اساس تحقیقات، دانشمندان با استفاده از دستگاه «الکتروآنسفالوگراف» بر روی افرادی که در حالت مدیتیشین قرار می‌گیرند و این تکنیک را هر روز تمرین و تکرار می‌کنند؛ اندازه‌گیری‌های دقیق فعالیت الکتریکی مغز را نشان می‌دهند. آزمایشگاه‌های متعددی در سراسر جهان با این وسیله مطالعات و تجربیات زیادی برای درک بهتر ۴ الگوی اصلی امواج مغزی «بتا، آلفا، تتا، دلتا» انجام داده‌اند. هر فرکانس دارای ویژگی مشخصی می‌باشد و حالت مشخصی از آگاهی را ایجاد می‌کند.

امواج بتا «۱۴ سیکل در ثانیه و بالاتر» نشان‌دهنده‌ی وضعیت بیماری عادی و هنگامی‌که توجه فرد به جهان خارج می‌باشد.

امواج آلفا «۱۳- ۸ سیکل در ثانیه» در زمان خیال‌پردازی مدیتیشن سبک هنگامی‌که چشم‌ها بسته هستند.

امواج تتا «۷- ۴ سیکل در ثانیه» در هنگام خواب و مدیتیشن عمیق.

امواج دلتا «۳- ۰/۵ سیکل در ثانیه» در هنگام خواب عمیق و مدیتیشن‌های بسیار عمیق رخ می‌دهد.

مطالعات انجام شده، نشان‌دهنده‌ی آن است که ارتعاشات ناشی از اصوات ریتمیک تأثیر عمیقی روی فعالیت مغزی دارند. شمن‌ها از اصوات ریتمیک متناوب تولید شده توسط طبل برای انتقال آگاهی و سفرهای خارج از کالبد به جهان‌های درون استفاده

می‌کنند. راهبان تبتی با استفاده از مانتراهای ریتمیک و یکنواخت برای ورود به وضعیت‌های مدیتیشن عمیق استفاده می‌کنند و اثرات مشابهی در شنوندگان این مانتراها نیز مشاهده شده است.

ریتم‌های ملایم و ضربان‌دار نیز به طریق مشابهی عمل می‌کنند. با تکنولوژی اصوات هماهنگ‌کننده‌ی مغزی می‌توانیم آگاهی خود را روی دامنه‌ی وسیع‌تری از وضعیت‌های مغزی تنظیم کنیم. هوشیاری، تمرکز، توجه، ریلکسیشن، تجسّم، خلاقیت، الهام، حافظه، مدیتیشن، خواب عمیق، و جدایی آگاهی؛ مانند امواج صوتی مغز، ارتعاشات مخصوص به خود را داشته؛ از آنها جهت ارتباط با قسمت‌های دیگر بافت عصبی و بخش‌های مختلف بدن استفاده می‌کند.

همانطور که ذکر شد، امواج بتا در حد فاصل «۴۰- ۱۳» قرار داشته و با تمرکز بالا و هوشیاری توسعه‌یافته مرتبط می‌باشد. برخی از دانشمندان عقیده دارند که فرکانس بتای ۴۰ هرتز، کلید ادراک می‌باشد. امواج آلفا در حدود «۱۲- ۷» قرار گرفته با ریلکسیشن عمیق مرتبط می‌باشد؛ ولی نه یک مدیتیشن کامل. در آلفا، ما شروع به دستیابی به ثروت عظیم خلاقیت می‌کنیم که درست در زیر سطح هوشیاری آگاه ما قرار گرفته؛ آلفا در حقیقت دروازه‌ی ورود وضعیت‌های عمیق‌تر آگاهی می‌باشد. همچنین آلفا، محل فرکانسی است که به عنوان فرکانس رزونانس میدان الکترومغناطیسی زمین شناخته می‌شود.

تتا در حد فاصل «۷- ۴» هرتز قرار داشته و ناحیه‌ی شگفت‌آوری است که می‌توانیم آن را مورد مکاشفه قرار دهیم؛ تتا به عنوان وضعیت سایه روشن آگاهی نیز شناخته می‌شود. به طور معمول ما به صورت خیلی گذرا در هنگام برخواستن از خواب و یا هنگام فرورفتن در آن «دلتای عمیق» جابجا شد از هنگام فرورفتن در آن و دلتای عمیق را تجربه می‌کنیم.

در رؤیاها، تصویر زنده‌ی لحظه‌ای، در مقابل چشم ذهنی در وضعیت تتا رخ می‌دهند. در این حالت ما مستعد دریافت اطلاعاتی ماورای وضعیت عادی آگاهی هستیم. هم

چنین تتا دروازه‌ای برای یادگیری و حافظه‌ی شناخته شده است. مدیتیشن تتا باعث افزایش خلاقیت، تقویت قدرت یادگیری، کاهش استرس و بیدار شدن قدرت اشراق و توانایی‌های دیگری در زمینه‌ی ادراک فراحسی می‌شود. امواج دلتا در حدود «۰ - ۴» هرتز قرار می‌گیرند؛ دلتا با خواب عمیق مرتبط می‌باشد. علاوه بر این فرکانس‌های خاصی در محدوده‌ی دلتا باعث ترشح هورمون رشد که در بهبود بیماری‌ها و ترمیم بافت‌ها مؤثر است می‌شوند. این امر توضیح‌دهنده‌ی ضرورت یک خواب آسوده و عمیق در فرآیند بهبود امراض می‌باشد.

چرا مدیتیشن می‌کنیم؟

آیا کسی که یاد گرفته؛ اگر این ذهن ازهم‌گسیخته را که گویی کار آن مقایسه‌ی دائم وضعیت‌ها، شرایط، مفاهیم و امور با هم است را در کنترل درآورد به تجربه‌ی اندوه دچار خواهد شد؟

افسردگی و اضطراب، ضربه‌ی کاری ذهن تربیت نشده؛ از شدّت مقایسه و ارزیابی همه چیز با هم است.

مراقبه، توانایی پاسخ به بسیاری از مشکلات را دارد. از دستیابی به یک آرامش اعصاب فوری پس از جروبحث با دیگران تا توانایی کامل «حس رضایت خاطر»؛ حس رضایت خاطر به زندگی اصولاً به تربیت ذهنی و درجه‌ی خودساختگی ما بستگی دارد. برای همین کسی که خوشبختی را در بیرون از خود می‌جوید؛ هیچ وقت در خود احساس رضایت خاطری که «عمیق» و «طولانی» است را نخواهد کرد.

مراقبه، شخص را در درازمدت دچار بصیرتی باطنی می‌کند. این بصیرت یا آگاهی مانند خواندن فلسفه‌ی ارسطو یا خواندن جنگ و صلح تولستوی و آثار شکسپیر نیست. این آگاهی، یک بصیرت درونی و یک درک باطنی است؛ که معمولاً فرزانگان را صاحب آن می‌دانیم. این آگاهی موصوف به مکتبی و ساخته‌ی دست کسی نیست؛ مکاشفه‌ای تدریجی و آرام حاصل از درون‌پویی است.

البته باید یادآور شوم برخی از افراد مراقبه را با مرحله‌ی مکاشفه اشتباه می‌گیرند. باید دقت داشت که در مراقبه هر حرف یا فکر، یا صدا و هر چیز دیگر وجود داشته باشد؛ دیگر مراقبه نیست «توهّم است» همان طور که عرض شد در مراقبه همه چیز باید طبیعی پیش برود و هیچ قصد و منظوری نباید در کار باشد.

مراقبه و مدیتیشن تکنیکی برای «دستیابی به لایه‌های عمیق فکر» است و شخص می‌تواند با این تمرین، به منشأ ایجاد فکر دست پیدا کند؛ کسانی که روزی ۲ بار و هر بار ۲۰ دقیقه به طور مداوم این تمرینات را انجام دهند؛ پس از مدتی از تمرکز حواس، خلاقیّت، آرامش و سلامت بیشتر برخوردار می‌گردند. بهتر است که بدانید برای مدیتیشن محدودیت سنی وجود ندارد و انجام هر شکل از این برنامه‌ها تنها در صورتی مفید هستند که متناسب با شرایط روحی و جسمی شخص باشند.

به طور مثال: در دریا، سطح آب پر از موج و تلاطم است و حرکت، نوسان فراوان دارد. اما عمق دریا کاملاً ساکت و آرام است و آن تلاطم و نوسانی که در سطح مشاهده می‌شود؛ ابداً در عمق نیست. با آن که همه‌ی حباب‌ها که در سطح به چشم می‌خورند از همین قسمت‌های عمیق می‌آیند اما در آنجا کاملاً ساکت و آرام هستند. ما معمولاً با سطح مغز خود در ارتباطیم؛ آنجا که همه چیز، شلوغ و پرهیاهو است. اگر قادر باشیم به قسمت‌های عمیق‌تر مغز دست پیدا کنیم و به منشأ فکر راه یابیم؛ عملاً هم سکوت و سکون ذهنی برای ما میسّر می‌شود و هم به جایی می‌رسیم که منشأ خلاقیّت، تدبیر و تمرکز فراوان است. آنچه که ما آن را فکر می‌نامیم؛ انرژی است که به سطح مغز آمده؛ یعنی از منشأ خود به مرور بالا آمده تا به سطح مغز رسیده است.

مراقبه شما را به قسمت‌های عمیق مغز می‌برد. به سکوت ذهن، به سکون فکر و به خالی درون می‌کشاند. تولید و ایجاد فکر را غالباً به سطح و عمق دریا تشبیه می‌کنند؛ همان طور که یک حباب، ابتدا در عمق دریا به صورت بسیار کوچک ایجاد می‌شود و کم‌کم بالا می‌آید و هم‌زمان با بالا آمدن بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود؛ تا به سطح آب

می‌رسد؛ فکر نیز چنین روندی را طی می‌کند. ابتدا از لایه‌های عمیق مغز عبور می‌کند و آنجا آن را احساس و تجربه می‌کنیم و می‌گوییم که فکری به ذهن‌مان خطور کرد. هدف اولیه‌ی مدیتیشن هماهنگی و تعلیم ذهن است.

این عمل باعث افزایش کارایی فرد در امور روزمره‌ی او می‌شود. همچنین می‌توان مدیتیشن‌ها را به دو دسته‌ی کلی اصولی و غیراصولی تقسیم کرد. مدیتیشن اصولی دارای دستورات دقیق و ظریفی است که چگونگی فعالیت درونی فرد را به طور منظم تعیین می‌کند. هدف از مدیتیشن غیراصولی رهایی و آزادسازی ساختمان شخصیتی فرد، به خصوص در زمینه‌های شایستگی آگاهی و پذیرش توانایی مهرورزی در خود می‌باشد.

نکات مهم برای مدیتیشن «مراقبه»

۱- مراقبه یا مدیتیشن را روزی دو بار صبح و بعدازظهر و هر بار ۲۰ دقیقه انجام دهید.

۲- در مراقبه همه چیز باید طبیعی پیش برود؛ هیچ قصد و منظوری نباید داشته باشید. اگر چه مراقبه دستاوردهای فراوانی از جمله بهبود تمرکز دارد. اما هنگام انجام تکنیک، مطلقاً نباید انتظار چیزی را داشته باشید. حتی به این فکر نکنید که دارید با قسمت‌های عمیق مغز ارتباط برقرار می‌کنید؛ به هیچ عنوان تصوّرات عجیب و غریب درباره‌ی این تمرینات نداشته باشید و منتظر نباشید که اتّفاق خاصی بیفتد. مراقبه یا مدیتیشن باید یک روند ساده، آرام، دائمی و همراه با زندگی داشته باشد.

۳- مشکل دیگر این است که عده‌ای ادّعا می‌کنند که نمی‌توانند در مراقبه یا مدیتیشن تمرکز داشته باشند و با ناراحتی می‌گویند افکار نمی‌گذارند من در مانترا متمرکز شوم؛ مجدداً تأکید می‌کنم که افکار، بخشی از مراقبه یا مدیتیشن هستند البته به تدریج که تمرین را به طور مستمر انجام می‌دهید؛ ذهن شما کم‌تر متفرق می‌شود؛ دیگر از این شاخه به آن شاخه نمی‌پرد و آن تمرکز فکری که مدّنظر شما

است، به تدریج خود را نشان می‌دهد. فقط تکنیک را به مدت ۲۰ دقیقه انجام دهید و مانترا را تکرار و تکرار کنید. پس هر انتظاری در طول مراقبه، خود، نوعی فکر محسوب می‌شود که این تفکر با فلسفه‌ی انجام مراقبه یا مدیتیشن منافات دارد.

۴- فکرهایی که در طول مراقبه به ذهن شما خطور می‌کند کاملاً طبیعی است مثلاً شاید حدوداً یک دقیقه از جریان مراقبه‌ی شما نگذشته باشد که فکری یا خاطره‌ای به ذهن‌تان خطور می‌کند. این کاملاً طبیعی است و مطلقاً نباید جلوی این روند طبیعی را بگیرید. بگذارید فکر، شما را با خود به هر جایی که می‌خواهد ببرد؛ دوباره به مانترای خود بازگردید. دوباره فکر ایجاد می‌شود و دوباره مانترا. همان قدر از تکرار مانترا استقبال کنید که از فکر استقبال می‌کنید؛ هر دو را به عنوان یک طبیعت و یک واقعیت بپذیرید ولی آنها را باور نکنید. «به خود توهّم ندهید»

۵- در طول مراقبه یا مدیتیشن لحظاتی پیش می‌آید؛ که در ذهن شما فقط مانترا وجود دارد و لحظاتی هم هست که می‌بینید از مانترا غافل شده‌اید و دارید فکر می‌کنید؛ یا به خواب رفته‌اید. لحظاتی وجود دارد که شما در ذهن خود هم مانترا دارید و هم فکر، سرانجام زمانی پیش می‌آید که شما نه مانترا دارید نه فکر. همه‌ی اینها طبیعی است؛ چه مانترا، چه فکر، چه فکر و مانترا با هم و چه هیچ کدام، برای همین است که می‌گویند در مراقبه یا مدیتیشن همه چیز طبیعی است.

بگذارید با تکرار مانترایی که اراده کرده‌اید؛ فکر شما را به هر سو که می‌خواهد ببرد؛ یا در مانترا غوطه‌ور شوید یا در فکر، یا در هر دو و یا در هیچ کدام. تأکید می‌کنم هر مقاومتی در مقابل جریان‌های فکری که به ذهن خطور می‌کند غلط است. فقط آسوده بنشینید و به تکرار مانترا بپردازید و این را بیست دقیقه ادامه دهید.

۶- فکرهائی که به ذهن شما خطور می‌کند؛ در حقیقت نوعی پالایش است. این فکرها از قسمت‌های عمیق ذهن یا ناخودآگاه یا حافظه‌ی بلندمدت به سطح می‌آیند و خالی می‌شوند. گاهی اوقات خاطره‌ی دیروز، رؤیای فردا و گاهی اوقات رویدادهای

گذشته‌ی شما به ذهن می‌آیند. بگذارید همه‌ی اینها بیرون آیند و درون‌تان پالایش شود. پس از چند روز تا چند هفته انجام مداوم این تمرین، به چنان پاکی درون و خلأ ذهنی می‌رسید که تجربه‌اش بسیار جالب و دوست‌داشتنی است.

۷- شرایط محیطی که در آن به انجام مراقبه می‌پردازید با شرایط ریلکسیشن تفاوتی ندارد. محیطی آرام، نسبتاً ساکت و بی‌دغدغه.

۸- عده‌ی زیادی از این مسأله نگران هستند که آیا تمرین را درست انجام می‌دهند یا خیر، علّت این نگرانی و وسواس، غالباً به آن خاطر است که شخص در جستجوی انبوهی از جنبه‌های سحرآمیز است و این بدترین شکل موجود خواهد بود. گاهی اوقات ما حتی توصیه می‌کنیم ریلکسیشن و مراقبه یا مدیتیشن را با هم و با کمی تفاوت انجام دهید. ابتدا وارد مرحله‌ی ریلکس شوید و این سؤال را به طور ذهنی از باطن خود بپرسید که: «من چه کسی هستم؟». پاسخ شما این است که «من جسم نیستم.» به این معنی فکر و تعمّق کنید.

مجدداً از خود بپرسید: «من چه کسی هستم؟» و پاسخ دهید: «من اضطراب‌ها و هیجان‌ها نیستم.» به این معنی فکر و تعمّق کنید.

دوباره سؤالی را مطرح کنید: «من چه کسی هستم؟» جواب این است: «من افکارم نیستم.» به این معنی فکر و تعمّق کنید.

سؤال کنید: «من چه کسی هستم؟» «پس من چه کسی هستم؟» و جواب نهایی شما این است: «من یک مرکز شعور ناب هستم.» به معنی این فراز تعمّق و دقّت کنید.

گاهی اوقات توصیه می‌شود که هر بار یکی از این سؤالات را از خود بپرسید و گاهی می‌توانید این سؤالات را به همان ترتیبی که گفتیم در یک مراقبه به طور کامل انجام دهید؛ البته یادآور می‌شوم که این تکنیک زمانی که فرد نمی‌تواند به آن تمرکز و آگاهی کامل برسد انجام شود.

روش‌های مدیتیشن

لطفاً عزیزان خواننده توجه داشته باشید که بنده این روش‌ها را صرفاً فقط جهت اطلاع شما خوانندگان عزیز عنوان می‌کنم؛ نه تأیید آنها. بنده خودم از طریق (روش مراقبه و ذکر) مراقبه را انجام می‌دهم! لذا برای اطلاع بیشتر شما، کل روش‌هایی که تا به امروز شناخته شده است را می‌نویسم؛ ولی این که شما کدام روش را بهتر درک کنید؛ انتخاب و میل باطنی شما است.

۱- مدیتیشن «مراقبه» تعمّق مدیتیشن اصولی از نوع خارجی

این تمرین در اصل، یادگیری نگریستن به چیزی به گونه‌ای فعّال، دینامیک، هوشیارانه، اما بدون استفاده از واژه‌ها می‌باشد؛ شیئی را برای کار خود انتخاب نموده و در فاصله‌ای قرار دهید که بتوانید به راحتی آن را ببینید؛ بهتر است شیئی طبیعی باشد مانند یک تکه صدف دریایی، یک قطعه سنگ، یا شاخه‌ی کوچک، بهتر است شاخه‌ی گل نباشد؛ استفاده از شعله‌ی آتش هم باعث کندی پیشرفت می‌شود. از چیزهایی که خاطراتی را زنده می‌کنند و ارزش سمبولیک دارند؛ استفاده نکنید.

به آن طوری بنگرید که گویا آن را حس می‌کنید؛ بهتر است اول آن را لحظاتی با دست لمس کنید؛ سپس به آن بنگرید هر بار که متوجه شدید به مسئله‌ی دیگری می‌اندیشید؛ دوباره برگردید و به نگریستن ادامه دهید. به گونه‌ای فعّال، دینامیک و هوشیارانه، بدون استفاده از واژه‌ها؛ همانطور که حسّ لامسه در موقع لمس اشیاء بدون واژه آنها را درک می‌کند؛ اما حس بینایی در موقع رؤیت اجسام تمایل دارد؛ با زبان و کلمات آن را بیان کند.

این روش، بستن چرخ ذهن به یک نقطه است؛ در موقع تمرین متوجه می‌شویم، چقدر ذهن ما بی‌اختیار است و پیوسته در معرض توهّماتی قرار دارد. برای دو هفته‌ی اول روزی دو بار هر بار ده دقیقه تمرین کنید یا حداقل هفته‌ای پنج بار پس

از دو یا سه هفته مدت تمرین را به پانزده دقیقه و پس از یک ماه به بیست دقیقه افزایش دهید؛ پس از آن، در صورت تمایل آن را به مدت نیم ساعت انجام دهید.

یا به طور کلی از برنامه‌تان حذف کنید. باید انتظار داشت که مدیتیشن یا مراقبه هر بار با دفعه‌ی قبلی تفاوت داشته باشد؛ یک تمرین خوب دلیلی برای پیشگویی خوبی مدیتیشن یا مراقبه‌ی بعدی نمی‌باشد. در برخی از موارد جلسات شما می‌تواند؛ خوب، خسته‌کننده و یا حتی گاهی ناامیدکننده باشد؛ به طور کلی، پس از تمرین مداوم متوجه می‌شوید؛ تمرین‌های خوب، بسیار خوب و تمریناتی که خوب نیستند؛ خسته‌کننده و کسالت‌آورند. این نوع مدیتیشن گاهی بسیار خشک، مشکل، و گاهی بسیار عالی است.

۲- مدیتیشن «مراقبه» شمارش نفس‌ها از نوع خارجی است

هدف، انجام کاری در زمانی مشخص است. یعنی تنها کاری که انجام می‌دهید؛ شمارش تعداد بازدم‌ها است. در این تمرین تلاش این است که حتی‌الامکان و به طور کامل فقط به تنفس توجه داشته باشید. در صورت پراکنده شدن افکارتان، به آرامی باز به این فعالیت بازگردید تا وقتی افکار و ادراک شما آگاهانه باشد به این معنی است که از دستورات اصلی این تمرین منحرف شده‌اید؛ از این رو بهتر است شمارش را تا عدد چهار ادامه داده سپس از یک شروع کنید؛ وقتی احساس می‌کنید به شمارش یا هر چیز دیگر می‌اندیشید؛ از مسیر اصلی منحرف شده‌اید. سعی کنید به آرامی به شمارش بازگردید؛ اگر احساس کردید که تنفس‌تان تغییر کرده این هم می‌تواند یک فرار ذهنی باشد.

۳- مدیتیشن «مراقبه» حباب مدیتیشن اصولی از نوع درونی است

تصوّر کنید بسیار آرام و راحت در کف دریاچه‌ای با آبی زلال نشسته‌اید؛ می‌دانید که حباب‌های بزرگ چقدر آرام تا سطح آب بالا می‌آیند. اندیشه، احساس و درک خود را

چون حبابی در فضای دریا تصور کنید که از این فضا عبور کرده و از آن خارج می‌شود. برای کامل کردن این مرحله از پنج تا هفت یا هشت ثانیه وقت لازم است؛ وقتی فکر یا احساسی در شما پدید می‌آید؛ در همین مدت به سادگی آن را می‌بینید.

تا وقتی از آب گذشته و از فضای دید شما خارج شود؛ سپس تصوّر حباب دوم را شروع کنید و در همان مدّت آن را دنبال نمایید در پی کشف، دنبال کردن یا همراهی یک حباب نباشید؛ تنها آن را با این فکر ببینید که این چیزی است که من می‌اندیشم و احساس می‌کنم. اگر همان حباب چندین بار بالا آمد؛ مدیتیشن (مراقبه) را قطع نکنید. با ادامه‌ی تمرین این مسئله برطرف می‌شود. اگر نمی‌توانید ارتباط بین حباب‌ها یا منشأ افکار خود را ببینید؛ نگران نشوید.

با ادامه دادن این اصول ذهنی این مسائل برطرف می‌شود. اگر به نظرتان رسید که ذهن کاملاً خالی شده؛ بدانید این احساس خود حبابی بسیار خوب است؛ به جای تصوّر نشستن در کف دریاچه و حباب هوا می‌توانید تصور کنید در چمنزاری نشسته‌اید و دودهایی که از اردوگاهی برمی‌خیزد را می‌نگرید؛ هم چنین می‌توانید تصور کنید کنار رودخانه‌ای نشسته‌اید و گاهی الواری روی آب شناور می‌شوند؛ پس از آزمایش یکی از آنها را انتخاب و برای دو هفته‌ی اول ده دقیقه در روز کافی است. بعد از دو هفته آن را به روزی بیست دقیقه افزایش داده و پس از یک ماه اگر آن را مفید دیدید؛ به نیم ساعت برسانید. سپس در پایان این دوره تصمیم بگیرید، که این روش را چگونه در برنامه‌ی مدیتیشن خود بگنجانید.

۴- مدیتیشن «مراقبه» تراودا

این مدیتیشن اصولی ترکیبی، از روش‌های درونی و خارجی است؛ اساس این روش تعمّق و تأمل بر حرکات موزونی است که خودبه‌خود در جسم ایجاد می‌شوند؛ مکان یا وضعیتی راحت را یافته؛ دست‌های خود را روی سینه یا شکم قرار دهید. بسیاری

از افراد ترجیح می‌دهند این تمرین را به حال نشسته روی زمین انجام دهند؛ اما نشستن روی یک صندلی راحت نیز مطلوب است. انگشتان خود را کاملاً باز کنید به طوری که یکدیگر را لمس نکنند؛ دست‌های خود را هم باز کنید. حرکات سینه و شکم را که زیر انگشتان اتفاق می‌افتد باید کاملاً حس کنید.

فعّالانه مشاهده و با قدرت بررسی کنید؛ هرگاه حس کردید در حال تفسیر ادراک خود با استفاده از کلمات هستید؛ متوجه باشید که از اصول مدیتیشن (مراقبه) منحرف شده و باید به آرامی دوباره خود را به جای اصلی بازگردانید. هم چنین اگر تغییری در حرکات تنفسی خود احساس کردید یا اندیشه‌ی شما به اتفاقاتی که در درون می‌گذرد کاملاً متمرکز شد؛ فوراً به جای اولیه برگردید؛ اصولاً تمام موارد، شبیه به مدیتیشن‌های قبل است؛ با این تفاوت که به جای چشم از انگشتان و به جای شئ طبیعی از حرکات منظّم جسم خود استفاده می‌کنید.

دو هفته‌ی اول را با پانزده دقیقه در هر جلسه آغاز کنید؛ پس از پایان این مدت در صورتی که حس کردید برای‌تان مناسب نیست آن را به کلی قطع کرده و در غیر این صورت، زمان آن را برای هفته‌ی سوم و چهارم به بیست و پنج دقیقه افزایش دهید. پس از یک ماه می‌توانید تصمیم گرفته و در صورت مفید بودن این روش آن را در برنامه‌ی مدیتیشن یا مراقبه‌ی خود مورد استفاده قرار دهید.

۵- مدیتیشن «مراقبه» نیلوفر هزار برگ

مدیتیشن اصولی از نوع خارجی، در این تمرین شما به عنوان مرکز نیلوفر، کلمه، ایده، یا تصویری را انتخاب می‌کنید. بهتر است برای اولین جلسه‌ی تمرین به مدت ده یا پانزده دقیقه واژه‌هایی چون گل، عشق، آرامش، نور، رنگ، سبزه، درخت، خانه را انتخاب کنید تا احساس خوبی در شما ایجاد شود؛ پس از تمرینات زیاد از واژه‌هایی مانند عصبانی، فریاد، غم، ضربه، درد استفاده کنید. در این صورت احتمال ناخوشایند

بودن آنها به مراتب کم‌تر از این است که از ابتدا با چنین کلماتی تمرین کنید؛ زیرا در استفاده از این کلمات گاهی احساس ترس و وحشت و نگرانی بوجود می‌آید؛کلماتی مانند پوچ، بیهوده، هیچ، حداقل تا بعد از بیست جلسه نباید مورد استفاده قرار گیرد؛ تا دچار افسردگی و حالات ناخوشایند نشوید؛ وقتی با این روش به خوبی آشنا شدید می‌توانید هر واژه، تصور یا ایده‌ای را به عنوان مرکز این گل انتخاب کنید.

هرگاه واژه‌ای را به عنوان مرکز گل انتخاب کردید. در مکانی آرام و راحت قرار گرفته و روی آن تأمل کرده و منتظر بمانید؛ در آن لحظه اولین کلمه در ذهن شما تداعی می‌شود اکنون به دو کلمه‌ای که با اولین گلبرگ، با هم ارتباط یافته‌اند سه یا چهار ثانیه بیندیشید؛ یا متوجه دلیل این تداعی می‌شوید یا خیر؛ در هر دو مورد کاری جز توجه مجدّد به مرکز اصلی ندارید. مسیر گلبرگ تداعی سه یا چهار ثانیه‌ای تفکر روی آن و رابطه‌ی آن در مرحله‌ی بعدی می‌باشد؛ دوباره به کلمه‌ی اصلی برگردید؛ منتظر تداعی بعد شوید به این روش ادامه دهید. این تمرین، تداعی آزاد نیست چون همیشه شما به کلمه‌ی اصلی به عنوان مرکز نیلوفر بازمی‌گردید و باز از همان جا شروع می‌کنید؛ این جا، این مدیتیشن یا مراقبه را با یک سری تداعی‌های کوتاه نشان می‌دهیم به عنوان مرکز گل، کلمه نور را انتخاب می‌کنم.

اولین تداعی من خورشید است به مدت سه یا چهار ثانیه به رابطه‌ی نور و خورشید و رابطه‌ی بین این دو واژه می‌اندیشم. مفهوم این ارتباط را فهمیده، دوباره به کلمه‌ی نور بازمی‌گردم؛ دومین تداعی قرمز است به این دو کلمه سه یا چهار ثانیه فکر می‌کنم؛ مفهوم ارتباط را درک و دوباره به کلمه‌ی نور بازمی‌گردم؛ تداعی بعدی تاریکی است.

آن را فهمیده و پس از سه یا چهار ثانیه دوباره به کلمه‌ی نور می‌اندیشم؛ تداعی بعدی چتر است ارتباط بین نور و چتر را درک نمی‌کنم. پس از سه یا چهار ثانیه به

واژه‌ی نور برمی‌گردم؛ تداعی بعدی لامپ است این تداعی قابل درک است. پس از سه یا چهار ثانیه به کلمه‌ی نور برگشته و تمرین را به این ترتیب ادامه می‌دهم اگر به یک سری کلمات غیرقابل‌درک برخوردید؛ باز هم پس از مدت کوتاهی مکث، دوباره به واژه‌ی اصلی بازگردید مطمئناً این بار، کلمات، روشن‌تر و دارای ارتباط بیشتری خواهند بود. در صورتی که این مدیتیشن یا مراقبه را ادامه دهید، مشاهده می‌کنید؛ بینش شگفت‌آوری از زندگی درونی خود به دست آورده‌اید. هر چند این بصیرت بسیار خوب و مفید است اما نباید هدف اصلی مدیتیشن قرار بگیرد.

پس از این که حداقل ده تا پانزده بار این تمرین را انجام دادید؛ گاه حس می‌کنید که این بینش به دست آمده و در حل مسائل خاصی بسیار مفید است. پس از کسب تجربه‌ی کافی می‌توانید؛ از این روش برای حل مسئله‌ای که با آن درگیرید؛ استفاده کنید برای این کار کافی است همان مسئله را به عنوان مرکز گل انتخاب کنید. این تمرین را با ده دقیقه در روز به مدت دو هفته شروع کنید؛ برای هفته‌ی سوم و ماه اول، آن را به بیست دقیقه تا نیم‌ساعت افزایش دهید. پس از پایان این مدت، در مورد استفاده از آن در برنامه‌ی روزانه‌ی مدیتیشن خود تصمیم بگیرید.

۶- مدیتیشن «مراقبه» مانترا «ذکر»

این مدیتیشن یا مراقبه بیش‌تر از انواع دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در این روش، کلمه، عبارت یا جمله‌ای که مانترا می‌نامیم؛ به صورت ذکر بارها خوانده می‌شود.

مثل مانترای شرقی: اوم

جمله‌ی مسلمانان: خدایا کمکم کن

و یا عبارت صوفیانه: یاهو

هدف اصلی انجام این تمرین، فقط یک کار در زمانی مشخص است. اگر کسی مدّعی شد؛ می‌تواند مانترایی را که خاص شما است به شما بدهد یا بفروشد؛ بدانید قصد فریب‌تان را دارد. مانترا یا کلمه‌ی ذکر به این دلیل مفید است که شما آن را به کار می‌برید. با هر کلمه‌ای که راحتید شروع کنید. البته برخی از اساتید بزرگ گفته‌اند که بهتر است مانترایی را که می‌گویید بی‌معنی باشد تا مشغولیت ذهنی در حین تکرار ایجاد نکند ولی بنده اعتقادی به این گفته ندارم؛ بلکه فکر می‌کنم، هر چه در این شرایط ذکر معنوی‌تر باشد و کوتاه، بهتر است. مگر زمانی که خود شخص نخواهد؛ در این صورت نباید کسی را به گفته‌ای که مایل نیست مجبور نمود.

برای شروع، یک جای آرام بیابید که بدن راحت باشد و بتوانید به راحتی تنفس کنید؛ شروع به ذکر نمایید در صورت امکان با صدای بلند بخوانید؛ البته تا آن حد بلند که باعث ایجاد تنفس شدید و عمیق نشود؛ در غیر این صورت به آرامی مانترا را بخوانید. در وقت تمرین فقط ذکر بخوانید و کار دیگری انجام ندهید. در صورتی که فکر دیگری به ذهن رسید؛ سعی کنید آهنگ دیگری برای مانترای خود یافته و از آن فکر عبور کنید. این تمرین را ابتدا با پانزده دقیقه در هر جلسه شروع کنید پس از دو هفته آن را به بیست دقیقه و در صورتی که احساس خوبی از این مدیتیشن بدست آوردید؛ به مدت نیم ساعت افزایش دهید. پس از یک ماه می‌توانید در مورد برنامه‌ریزی خود با این روش تصمیم بگیرید.

۷- مدیتیشن «مراقبه» من کیستم؟ مدیتیشن اصولی از نوع درونی

ما با درک عادی، می‌توانیم تنها به کیفیت چیزها پی برده و تا زمانی که با این دید و توهّم باقی بمانیم؛ اشیا را همیشه با همان استانداردها می‌بینیم و چیزهای دیگر را هم با مقایسه‌ی با این معیارها می‌سنجیم؛ در حالی که برای درک بینش و دیدن واقعی اشیاء نباید مقایسه‌ای انجام گیرد. این مدیتیشن یا مراقبه روش مستقیم یا تحقیق از

خود برای درک و شناخت جهان است. این مدیتیشن «مراقبه» از روش‌های دیگر مشکل‌تر است.

یعنی حداقل پس از چند ماه تمرین مداوم روزانه، با مدیتیشن‌های اصولی، قادر به انجام این روش می‌شوید. در این تمرین از خود می‌پرسیم؛ من کیستم؟ و مرتب و سازمان‌یافته به هر سؤال پاسخ می‌دهیم. اگر پاسخ، نام شما است باید به خود بگویید: نه این نامی‌است که خودم به خودم داده‌ام؛کسی که این اسم را دارد کیست؟ اگر پاسخ شما احساس یا درکی است. مثلاً در جواب من کیستم؟ بگویید آدمی‌که احساس خستگی می‌کند؛ پاسخ به خود چنین است؛ نه احساسی است که من دارم. حال کسی که چنین احساسی دارد کیست؟ اگر پاسخ شما یادآور خاطره‌ای است؛ مثلاً بگویید این خاطره‌ای است که من دارم، حالا کسی که این خاطره را دارد کیست؟ اگر پاسخ تصّور یا تصویری است که از خود در ذهن دارید؛ نه این تصویری است که از خود دارم کسی که این تصویر را دارد کیست؟ اگر شخص یا تیپی به ذهن‌تان رسید به عنوان پاسخ پرسش می‌گویید؛ نه این تفسیر از ایده‌ای یا خاطره‌ای است که دارم ولی مفسّر کیست؟ هر جوابی که به نظرتان می‌رسد باید بدین ترتیب پاسخ داده شود؛ پس از هر پاسخ، جستجویی پویا و فعّالانه برای ردّ آن در ذهن شما آغاز می‌شود.

در این مدیتیشن «مراقبه» استراحتی وجود ندارد. این تمرین باید به طور مداوم و با خشونتی متوالی برای یافتن پاسخ و رد آن انجام شود و پس از آن جستجوی بعدی و رد آن پاسخ ادامه یابد. اصول این روش باید با دقت و جزئیات دقیق دنبال شود؛ پاسخ‌ها و پرسش‌ها به روش فوق و در زمان حال بیان می‌شوند. این جستجو برای پیدا کردن ریشه‌ی اصلی و واقعی خود است؛ که در پشت بسیاری خودهای دروغین و کاذب نهفته است؛ ما این چهره‌ی کاذب را به عنوان خود واقعی می‌شناسیم. وقتی برای تمرین آماده شدید؛ ابتدا با روزی نیم ساعت و به مدت یک یا دو هفته آن را انجام دهید؛ در پایان این دوره در مورد تنظیم برنامه‌ی خود با این روش تصمیم بگیرید. گاه

ضمن تمرین پاسخی می‌یابید که برای‌تان قابل قبول است. در این صورت این تمرین را متوقف کرده و تا مدتی از روش‌های دیگر مدیتیشن یا مراقبه استفاده کنید.

۸- مدیتیشن «مراقبه» حرکتی صوفیانه

برای انجام این حرکت به گروهی پنج الی پانزده نفری نیاز می‌باشد. این تمرین شامل حرکت و خواندن ذکر است. گنجاندن این روش در برنامه‌ی مدیتیشن خود باعث ایجاد تنوع می‌شود؛ جسم را هماهنگ و موزون می‌سازد. در این مدیتیشن شما و افراد گروه دایره‌ای را با دست‌های قلاب شده؛ در هم تشکیل می‌دهید؛ بین هر دو نفر باید فاصله‌ای باشد اما نه تا حدی که باعث کشیده شدن دست‌ها شود؛ پاهای خود را به راحتی طوری قرار دهید که سنگینی شما روی زمین باشد. به آرامی به پشت تکیه داده، چهره‌ی خود را رو به آسمان بلند کرده؛ دست‌ها را بالا بگیرید و وقتی حس کردید در وضع راحتی نشسته‌اید، با صدایی آهنگین بگویید: یا حق، اکنون تنه، سر و دست‌ها را پایین آورده، به طوری که صورت مستقیماً به سمت پایین و در وضعیتی راحت بوده با همان صدا بگویید: یا هو .

حالا دست‌ها و صورت را به طرف بالا بگیرید و بگویید یا حق و به همین ترتیب ادامه دهید. این حرکات را ادامه داده؛ تا زمانی که سرعت و ریتم حرکت شما با دیگران یکسان شود. بسیاری از گروه‌ها، این کار را بین ده تا پانزده مرتبه در هر دقیقه تکرار می‌کنند. این بستگی به پیشرفت کار گروهی شما دارد وقتی حرکات شما متناسب با حرکت گروه شد؛ آن را ادامه دهید. هدف، آگاهی کامل از حرکت و ذکر است. اگر این حرکات منظم باشد گروه مانند گلی در حال باز و بسته شدن بنظر می‌رسد؛ در این تمرین، باید از وضعیت جسمانی خود آگاه باشید. اگر کسی احساس می‌کند در جایی که نباید باشد؛ قرار گرفته به آرامی دست دو نفری را که در کنارش نشسته‌اند به هم نزدیک می‌کند؛ دایره را مرتب می‌کند و خارج می‌شود.

هر کس باید برای خارج شدن از گروه در صورت لزوم احساس آزادی کند. در غیر این صورت تمرین نادرست است؛ این تمرین را ده تا پانزده دقیقه در حدود ده مرتبه انجام دهید تا جایی که احساس کنید گروه به انجام آن عادت کرده و هیچ کس از این تمرین احساس ناراحتی و خستگی نمی‌کند. اگر همه چیز خوب پیش رود؛ می‌توانید مدت آن را تا نیم ساعت افزایش دهید؛ آنچه در این تمرین اهمیت دارد این است که، شما بتوانید هنگام خستگی از گروه جدا شوید؛ پس از مدتی قادر می‌شوید در این تمرین گروهی، تنها به حرکت و ذکر بیندیشید و آگاهی از خود و جهان با هماهنگی بین حرکات و صدای شما پیدا می‌شود؛ اگر از این تمرین احساس خوبی دارید؛ این راه بودن را نیز، آموخته‌اید و از این پس می‌توانید بدون احساس خستگی آن را ادامه دهید و در مورد استفاده از آن در برنامه‌ی روزانه‌ی خود تصمیم بگیرید.

در نهایت یادتان باشد: هنگامی‌که توسط انجام دادن عمل مراقبه، مراتب پاک‌سازی را طی کردید و درک حقیقی در شما بوجود آمد. روح، روان و جسم شما پاک می‌گردد در این زمان است که یاد و نام خداوند بهترین مراقب برای‌تان می‌شود و عشق حضرت حق بر جان‌تان لانه می‌کند.

آری در ابتدا فقط «حرف» بود؛ سپس «کلمه» شد؛ «جمله» شد و جمله، جمله‌ها در فضای عطرآگین نیاز، هستی یافتند. نبودها؛ بود شدند و بودها؛ ممدود. در سایه‌ساری که عشق، چتر خویش را بر ذره‌ذره‌ی خاک و افلاک، گشوده بود. اینک عشق بود و لوح خالی از نوشتار، پس «قلم» را آفرید. «ن والقلم و ما یسطرون»! آنگاه صحیفه‌ی دل‌ها به «کلمات آسمانی» عشق گشوده شد و خداوند از پرتو حقیقت خویش، ایمان را آفرید. ایمانی که نخستین معلم ازلی و ابدی آن، کسی نبود جز وجود لاهوتی جلوه‌ی کائنات، درس عشق و معرفت به خاکی و افلاکی.

در بدو امر، برای تبدیل این روابط به روابط عالی‌تر و تحت‌الشعاع قرار دادن روابط حسی، در سایه‌ی حکومت روابط معنوی، جان کندن لازم است. بدن با خواب،

رابطه‌اش بسیار قوی است؛ لذت هم می‌برد. انسان با حواس چشم، شامّه، گوش و لامسه که پوست است و به قول معروف با این پنج حسی که دارد؛ با ظواهر دنیا رابطه برقرار می‌کند. در رابطه‌هایی که با ظواهر دنیا دارد؛ لذت‌هایی هم کسب می‌کند. در نتیجه، وابستگی انسان تا پیش از ارتباط با حقایق، با ظواهر دنیا و به ویژه ظواهر لذت‌آور بسیار نزدیک و سخت است. در این صورت اگر بخواهد این رابطه را در قطعه‌هایی از زمان رها کند؛ ابتدا باید خود را رها کند. شاید باور نکنید؛ ولی این قدر رابطه‌ی بدن با لذایذ و محسوسات قوی است؛ که کندن بدن از آنها کار بسیار دشواری خواهد بود. در کتاب‌ها نوشته‌اند: عاشقی به مقام اتصال می‌رسد که، (من) خود را فراموش کرده و با همه‌ی وجودش در او (حضرت دوست) ذوب شود؛ چرا که آتش وصل‌اش داغ‌تر از آتش هجران است.

شدّت وصل با درد هجر قابل مقایسه نیست. تمامی حال او در دنیا، رحمت، عشق، محبّت و عاطفه می‌شود. وقتی پای معرفت به میان آمد؛ پای ارتباط با حقیقت عالَم که خداست به میان آمد؛ روابط حسی در سایه‌ی روابط معنوی کار بسیار سختی است.

تقریباً همگی ما در زندگی، زمان مواجه شدن با مشکلات، این واژه را بیان نموده‌ایم که: «آخر چرا من؟» در حالی که آگاه نیستیم چه می‌گوییم و چرا این جمله را به زبان می‌آوریم؟ بدون آن که در نظر بگیریم، نوع و علت مشکل چیست؟ زمینی است یا آسمانی؟ چه شرایطی بر وقوع آن حاکم بوده است؟ و ... بدون در نظر گرفتن همه‌ی جوانب، توپ پر را، به سمت خدا نشانه گرفته و او را مسبّب و مقصّر مشکلات پیش آمده می‌پنداریم. این در حالی است که جهت حل معضل بوجود آمده نه تنها تلاشی نمی‌کنیم و به دنبال علت مشکل نمی‌گردیم؛ بلکه شروع به تفکّرات و بیان واژه‌هایی می‌کنیم که همگی بوی کفر داشته و به جنگ خداوند می‌رویم.

نکته‌ی جالب دیگر در حل مشکلات است؛ حال که این اشتباه را مرتکب شده و خداوند متعال را در بروز مشکل دخیل دانسته‌ایم؛ اشتباه دوم و بدتر را هم مرتکب

می‌شویم؛ جهت حل معضل، به جای آن که صددرصد به خدا تکیه کنیم و با ایمان خالص از او یاری بجوییم و به او توکّل و توسّل نماییم؛ گام به سوی بنده‌ی خدا برداشته و متوسّل به «من دون الله» می‌شویم. خطا پشت خطا.! («من دون الله» یعنی هر چیزی یا هر کسی غیر از خداوند)؛ به جای تلاش در جهت حل معضل، به جای طلب از خداوند، به جای آشتی با خداوند و ...، به «من دون الله» رجوع کرده و از غیرخدا کمک می‌جوییم. جالب است ...!!

«ابتدا مشکل را به خدا نسبت داده؛ سپس جهت حل معضل از غیرخدا مدد می‌جوییم»

هر خواسته‌ای که داشته باشیم؛ در قدم اول باید فقط از او بخواهیم و نباید به غیر او (من دون الله) متوسّل شد.

در قدم بعدی، طبق «قانون زمینی» برای به دست آوردن آنچه که می‌خواهیم؛ (تا حدی که در محدوده‌ی توان و اختیار ما باشد،) باید تلاش کنیم و هر آنچه که خارج از محدوده‌ی اختیارات ما باشد؛ باید تسلیم شده؛ به خدا توکل کرده و آن را رها کنیم. فراموش نکنیم که در این راه تنها و تنها باید به خدا متوسّل شد؛ نه هیچ چیز یا فرد دیگر. شاید یادمان می‌رود «زندگی زمینی» تابع «قانون زمینی» است و طبق این قانون باید تلاش نمود به عبارتی، از تو حرکت و از خدا برکت! ولی در مواجهه با مشکلات، زمانی که دست‌مان از همه‌ی عوامل زمینی کوتاه می‌شود؛ به جای ایستادن روی پله‌ی عشق و توکّل به او و تسلیم شدن؛ به اشتباه به «من دون الله» پناه می‌بریم و کافر می‌شویم. یادمان می‌رود که باید از هر انسان عالی‌رتبه‌ای، تجربه‌اش را بیاموزیم و به معرفتش پی ببریم و از هر کسی، الگوی خاص خودش را که تنها برای ما درس عشق و معرفت بود؛ بیاموزیم. یادمان باشد که همه مخلوقیم و او تنها خالق است. تنها یک حقیقت وجود دارد و سایر چیزها در برابر این حقیقت، مجاز هستند.

خدایا جهان پادشاهی تراست ز ما خدمت آید خدایی تراست

پس بیایید در زمره‌ی آن افراد ناآگاه نباشیم. چنانچه آرزویی داریم؛ ابتدا باید برای رسیدن به آن تا جایی که امکان داشته باشد؛ تلاش کنیم. حال می‌خواهد مراقبه باشد یا هر روش دیگر، سپس آنچه را که در محدوده‌ی توان و اختیار ما نباشد؛ تسلیم می‌شویم و آن را رها می‌کنیم. مراقبه یعنی همین (رها کردن و تسلیم شدن) در این زمان است که هر عمل شما مراقبه می‌شود و هر فکرتان درکی از جهان هستی می‌شود.

هشدارها

در تمرینات مدیتیشن برخی از افراد ممکن است نتوانند به آن آرامشی که موردنظرشان بوده و یا انتظارش را داشتند برسند و کوشش ناموفق، ممکن است باعث اضطراب و استرس بیشتر آنان شود؛ باید بدانید که در تمرینات مدیتیشین صبر، حوصله و پشتکار سه عمل اصلی موفقیت بشمار می‌رود و اگر نوآموز شتابی بر این اعمال داشته باشد نتیجه‌ی خوبی از این تمرینات نمی‌گیرد. اگر نشانه‌هایی مانند سردرد، نفس‌نفس زدن، خستگی یا دردهای مزمن باعث نگرانی بیشتر شما شد؛ بدون نگرانی ادامه‌ی تمرینات مدیتیشن را قطع کنید؛ به پزشک و یا مشاور خود مراجعه کنید.

در مواردی نیز وقتی نوآموز به حالت عمیق مدیتیشن می‌رود؛ در آن حالت برخی افراد از خاطرات فراموش شده‌ی گذشته‌ی خود مثل، آزار و اذیت‌های دوران کودکی خود آگاه می‌شوند و پذیرش این خاطرات برای‌شان بسیار سخت است و از یادآوری آنها رنج می‌برند. باید عرض کنم که این مورد اصلاً مهم نیست و شما نباید از این گونه خاطرات فرار کنید چرا که شما هرگز نباید بگذارید افکار منفی را که در مدت انجام مدیتیشین به ذهن شما می‌آید؛ را از خود دور کنید؛ چرا که ما اساساً مدیتیشین می‌کنیم تا این افکار زائد که سالیان سال در ذهن ما انباشته و پوسیده شده است؛ را خالی کنیم. وقتی شما از بالا آمدن آنها از لایه‌های زیرین مغز خود جلوگیری می‌کنید دیگر نمی‌گذارید هدف اصلی مدیتیشین شکل پذیرد.

مطلب دیگر این که دیده شده که در برخی از موارد نیز عملکرد اشتباه بعضی از نوآموزان به خاطر نداشتن آگاهی صحیح از نحوه‌ی اجرا و انجام درست تمرینات مدیتیشن، باعث شده که متأسفانه مبتلا به افسردگی حاد و هم چنین در مواردی باعث دوره‌های عزلت‌نشینی طولانی آنها، در برخی دیگر تعدادی نیز مبتلا به اختلالات شدید روانی، اختلال افسردگی اساسی، و اختلالات شدید شخصیتی، نامناسب شده‌اند. برخی تحقیقات بیان می‌کنند که حالت آرامش و مدیتیشن بسیار شبیه به هیپنوتیزم و ماینتیزم است. نوآموزان بهتر است بدانند که اگر این افکار باعث ناراحتی آنها شد باید حتماً به پزشکان مجرّب و متخصصین این امور و یا به یک درمانگر سلامت ذهن نظیر روانشناس مراجعه کنند.

تفاوت ذکر با مانترا

ذکر که امروزه مکاتب هندی، بودایی‌ها و یوگی‌ها از آن به عنوان «مانترا» نام می‌برند؛ ریشه‌ای عمیق در عرفان کهن دارد؛ می‌توان گفت تمامی اعمال عبادی انسان به یک طرف، ذکر در طرف دیگر. اولین تأثیر ذکر که ما به نوعی آن را در بحث مراقبه و مدیتیشن گفتیم؛ تأثیری است که بر آرامش ذهنی و فکری دارد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «با ذکر خدا، آرامش و اطمینان قلبی ایجاد می‌شود» گفتیم که بیان مداوم یک ذکر، باعث فرو رفتن در لایه‌های عمیق‌تر مغز و ارتباط با منشأ فکر و شعور خلّاق می‌شود و این منشأ فکر به مثابه‌ی همان قسمت‌های عمیق دریا است که از سکوت و سکون فراوانی برخوردار است. تأثیرات ذکر چنان فراوان است که هر عابد و سالکی که به سیر و سلوک مشغول است؛ قبل از همه، رسیدن به آرامش معنوی را از طریق ذکر فراوان جستجو می‌کند.

یک تفاوت اساسی که در مدیتیشن و مراقبه عرفان وجود دارد؛ تفاوت در مانترا و ذکر است. مدیتیتورها می‌گویند: «مانترا باید بی‌معنی باشد تا تفکری ایجاد نشود و ارتباط، سریع باشد» عرفا می‌گویند: «باید در ابتدا معنی‌دار باشد؛ جهت‌دار باشد؛

هدف‌دار باشد و پس از تکرار فراوان، ذکر، خودبه‌خود حذف می‌شود و شخص از واژه دور می‌گردد. آنها که اهل مراقبه هستند؛ می‌گویند فرآیند پالایش، خودبه‌خود صورت می‌گیرد و شخص به پاکی درون می‌رسد». آنها که اهل تصوّف و عرفانند؛ عقیده دارند ابتدا باید معنی و تفکر باشد تا القاء انجام شده؛ پیام‌های مثبت به درون فرستاده شود و بعد از آن این مثبت‌ها به مبارزه با منفی‌ها برخیزند و درون به این صورت پالایش و پاک شود.

این موضوعات را برای آن نگفتیم که مدیتیشن را نفی کنیم. بلکه خواستیم متذکر شویم که مراقبه یکی از ده‌ها تکنیک مؤثر و نتیجه‌بخش در ایجاد آرامش و تمرکز است اما در مقام مقایسه با ذکر عارفانه، ذکر، کامل‌تر و مؤثرتر است. ممکن است عبادت و ذکر برای شما نتیجه‌ی سریع ندهد این یا به آن دلیل است که شما از ذهن و قلب خود برای توجه مراقبت نمی‌کنید و یا این که هنوز پالایش نشده‌اید. تمرکز و روشن‌بینی از یک درون پاک و تصفیه شده بسیار آسان‌تر است تا یک درون آلوده، مضطرب و منفی.

در ذکر نیز مانند مراقبه باید بدون انتظار تمرین کنید حتی به قصد رسیدن به آگاهی درون و آرامش خلّاق و تمرکز فکر، نباید این کار را انجام دهید. اینها همه نتیجه‌ی جنبی ذکراند؛ که خودبه‌خود پدید می‌آیند. هر چه بیشتر در ذکر خود مداومت کنید و روزهای متوالی به آن مشغول شوید؛ نتیجه‌ی بهتر و بیشتر می‌گیرید. آخرین تفاوت ذکر و مراقبه این است که در مراقبه می‌گویند: روزی دو بار و هر بار بیست دقیقه تمرین کنید اما در ذکر، شما پایان ندارید.

پیامبر اکرم (ص) می‌فرمایند: «هر چیز را حد معینی است مگر ذکر؛ که در آن حد و پایانی مقرّر نگردیده است.» ذکری که شما بر زبان می‌آورید می‌تواند هر یک از اسماء الهی باشد.

نماز، ذکر و تمامی عبادت‌ها به ویژه هنگامی‌که با حضور ذهن، توجه عمیق و آگاهی ذهنی برگزار شوند؛ مرکز فکری عالی را به دنبال دارند. صرف‌نظر از ارج و مقامی‌که

برای انجام عبادات، در مکاتب الهی در نظر گرفته شده؛ این اعمال تمرکز فکری ملموس و قابل توجهی را نیز به دنبال دارند؛ هر کس به راحتی می‌تواند چنین تمرکزی را تجربه و حس کند. اساساً تمام اعمال عبادی انسان، وقتی در درگاه الهی مورد قبول واقع می‌شود که روی آن فکر و تمرکز وجود داشته باشد. پیامبر اسلام می‌فرمایند: «یک ساعت تفکر بهتر از هفتاد سال عبادت است.»

مرحوم فیض می‌گوید: «به طوری که ارباب معرفت گفته‌اند؛ ذکر را چهار مرتبه است:

نخست آن که ذکر بر زبان آید.

دوم آن که علاوه بر زبان، قلب نیز ذاکر و متذکّر شود.

سوم آن که ذکر خدا چنان در قلب ذاکر جای گیرد و بر آن مستولی شود که بازگیری توجه قلب از آن مشکل باشد.

و چهارم آن که بنده‌ی خدا یکسره در ذکر غرق شود به طوری که دیگر نه به ذکر و نه به قلب خود توجه دارد.

ذکرها به طور کلی به دو دسته‌ی جلالیه و جمالیه تقسیم می‌شوند؛ اذکار جلالیه مبتنی بر صفات جلالیه و قدرت و جبروت خداوند است. مانند یا قهار یا جبار یا قادر و ... و اذکار جمالیه مبتنی بر صفات رحمت و عطوفت خداوند است. مانند یا رئوف یا رزاق یا لطیف و ... به کارگیری ذکرهای جلالیه و جمالیه آداب خاص خود را دارد؛ مثلاً اگر کسی ذکرهای جلالیه را بدون مرز، اندازه و به صورت فلّه‌ای بگوید؛ نه تنها آن ذکر کمکی به وی نخواهد کرد بلکه دودمانش را بر باد خواهد داد.

شاید بپرسید؛ حال که راه سعادت انسان‌ها ذکر گفتن و به آن عمل کردن است؛ پس ما چگونه ممکن است اهل ذکر شویم و عاشقانه ذکر بگوییم؟ باید گفت: تنها راه اهل ذکر شدن؛ آشتی کردن با خداوند و عمل کردن به آن و خدمت به مخلوقات خداوند است. «ذکر» همان‌گونه که راغب در مفردات گفته است؛ گاهی به معنی

حفظ مطالب و معارف آمده؛ با این تفاوت که کلمه‌ی «حفظ» به مرحله‌ی به ذهن سپردن گفته می‌شود و کلمه‌ی «ذکر» به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است؛ از این رو گفته‌اند ذکر دو گونه است: «ذکر قلبی» و «ذکر زبانی» و هر یک از آنها دو نوع است: یا همراه با فراموشی است یا بدون فراموشی.

برای گفتن ذکر در حالت مراقبه باید چندین مورد را رعایت کرد:

۱- زمینه برای گفتن یک ذکر باید فراهم باشد: اگر شخصی مبادرت به گفتن یک ذکر کرده و از طرفی به پاره‌ای گناهان نیز رغبت نشان داده و آنها را انجام دهد؛ در عین حال زمینه‌ی روحی روانی درون خود را برای ذکر آماده نکند؛ نه تنها ذکر موردنظر کمکی به رفع مشکل و یا پیشرفت در عرفان نمی‌کند؛ بلکه مشکلات شدیدتری نیز برای شخص بوجود می‌آورد. این گونه است که شخصی اعتراض خود را به خدا، پیامبر و ائمه‌ی اطهار با ترک نماز و یا دیگر واجبات و مستحبات، پس از نتیجه نگرفتن نشان می‌دهد. غافل از این که خود با نابخردی و کم‌تجربه‌گی برای خود و خانواده‌اش مشکل ایجاد کرده است. پس تا زمینه‌ی ذکر گفتن فراهم نشود؛ گفتن ذکر همراه با انجام گناه، مخاطره‌آمیز و بازی کردن با دم شیر است. این خطر شاید متوجه خود شخص شود و شاید متوجه خانواده‌اش یک راه‌کار وجود دارد: اگر گناه در فرد نهادینه شده و تلاشش برای ترک گناه حاصل چندانی دربرندارد؛ ابتدا باید اذکار تزکیه‌ی نفس و ترک گناه را بگوید و سپس به مدارج بالاتر عرفانی بپردازد.

۲- تسبیح به معنی تنزیه خداوند است: از هر نقص و بدی که عالی‌ترین مرحله‌ی معرفت الهی است؛ و هر کس به نسبت معرفت، درک، توان و ظرف وجودی خود، از این ذکر مبارک و سازنده بهره می‌برد. به تعبیری همه‌ی نظام هستی و در پهنه‌ی گسترده‌ی جهان آفرینش همه‌ی موجودات، به نوعی به تسبیح خداوند می‌پردازند؛ لکن ما ارکان آن را نمی‌فهمیم. قرآن در این‌باره می‌فرماید: «سَبَّحَ لِلّهِ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْض» هر چه در

آسمان‌ها و زمین وجود دارد؛ خداوند را تسبیح می‌گوید؛ ما راه بیان، سخن گفتن، ذکر و تسبیح خداوند را آن‌گونه که شایسته‌ی خداوندی او است نمی‌دانیم؛ از طرفی هم فرد ذاکر باید بداند که چگونه و چطور ذکر بگوید.

۳- تعداد ذکر: از مهم‌ترین موارد مربوط به ذکر کارآمد و صحیح، تعداد آن است. اگر با یک نیت خاصی یک ذکر را بگویید؛ ولی تعداد آن را رعایت نکنید؛ نتیجه نخواهید گرفت. تعداد ذکر هم باید از افراد آگاه گرفته شود. بیشتر مواقع ذکر به صورت چله‌نشینی گفته می‌شود و بسیار هم اتفاق می‌افتد که اگر ذکر را از ته دل و با خلوص نیّت بگویید؛ در پایان چله‌نشینی خود در شب‌های پایانی در خواب ذکر بعدی خود را دریافت می‌کنید. در مدارج ابتدایی عرفان، تعداد ذکری که در خواب دریافت می‌کنید را نمی‌توانید بگیرید؛ ولی پس از چندین چله‌نشینی و ذکر گفتن تعداد را هم دریافت خواهید کرد. انشاءالله، در مواردی که ذکر در خواب به شما داده می‌شود؛ آن را با اهل فن در میان گذارده و تعداد ذکر بعدی خود را دریافت کنید.

۴- انسان پس از انتخاب راه: باید از مراحلی که طی کردن آن آسان نیست؛ بگذرد تا به هدف خود نائل شود. برای حرکت در این راه باید خود را برای برخورد و حل هرگونه مشکلی آماده کند. او نباید با کوچک‌ترین سختی از راه به در و پشیمان شود. انسان چون کوهنوردی است که باید از دامنه‌ی کوه حرکت کند تا به قله برسد؛ اگر فرد بی‌حوصله و کم‌طاقتی باشد؛ در همان اوایل راه خسته می‌شود و برمی‌گردد؛ اما اگر انسان آگاه و پرطاقتی باشد؛ هیچ مانعی نمی‌تواند او را از راه منصرف کند و هر قدم که به قلّه نزدیک‌تر می‌شود؛ قوی‌تر شده و امید به رسیدن؛ او را به سوی هدف می‌کشاند. شرح صدر انسان را آماده‌ی تحمّل بسیاری از مشکلات می‌کند و سبب می‌شود راه را با لذّت بیشتری طی کند. در حالی که اگر بدون آن حرکت کند؛ نه تنها هرگز به نتیجه نمی‌رسد بلکه طی طریق برای او امری محال به نظر می‌رسد و هرگز قدمی برنمی‌دارد. آن که راه حق را طی می‌کند؛ ناچار باید آگاهانه قدم در راه گذارد و از طرف دیگر، به دلیل نور بودن علم، راه روشن

می‌شود و چون جزئیات راه روشن شود؛ معرفت او کامل‌تر می‌شود، کشش وی قوی‌تر و تحمّل او برای روبه‌رو شدن با هر واقعه‌ای، هر چند مشکل، بیشتر می‌شود. تا آنجا که هر امر حل‌نشدنی را آسان می‌بیند و با آمادگی کامل از آن مانع گذر می‌کند؛ و راه را ادامه می‌دهد تا به هدف برسد. تا آنجا که معرفت کامل را تحصیل کند و بر کل اسرار جهان مسلّط شود. همان‌طور که حضرت ابراهیم (ع) در نتیجه‌ی حرکت درونی و فکری خود توانست به ولایت تکوینی دست یابد؛ اسرار آسمان و زمین بر او منکشف شود و به یقین که بالاترین مرتبه‌ی علم است؛ دست یابد.

۵- شکر نعمت: امام صادق (ع) فرمود: خدای عزوجل به موسی (ع) وحی فرمود: «ای موسی، شکر مرا، آن چنان که شایسته است؛ به جای آور» موسی (ع) پاسخ داد: «پروردگارا؛ چگونه شکر تو را چنانچه شایسته است؛ به جای آورم در حالی که شکر گزاردن من، نعمتی است که تو به من بخشیده‌ای؟»

خدای تعالی فرمود: «اکنون شکر مرا به جای آوردی که دانستی آن نعمت از جانب من است».

بله! شکر نعمت الهی، بر بندگان واجب است. پس تا جایی که می‌توانید شکر نعمت خداوند کنید؛ اقرار به عجز و ناتوانی از ادای شکر او است. اما انسان برای ادای شکر، باید اول نعمات خداوند را بشناسد؛ اهمیت و ارزش‌های آنها را بداند. مطلب دیگری که در مورد شکر مورد توجه می‌باشد؛ این است که حتی در بلا و مصیبت هم باید شکر کرد؛ زیرا انسان باید مصیبت را هم از جانب خداوند ببیند و بداند که هر چه خداوند نسبت به بنده‌اش انجام می‌دهد؛ صلاح و مصلحتی در آن است.

اهمیت ذکر در طول زندگی

مردی به پیامبر (ص) عرض کرد: «دوست دارم خاص‌ترین مردم نزد خدای متعال باشم.» پیامبر (ص) فرمود: «خدا را بسیار یاد کن که خاص‌ترین بندگان خدای متعال خواهی بود.»

پس از آن که امام سجاد (ع) ذکر را بزرگ‌ترین نعمت می‌شمارد؛ از خدای بزرگ چنین درخواست می‌کند: «إلهی! فَأَلْهَمْنَا ذِکْرَکَ فی الْخَلاءِ وَ الْمَلَاءِ و اللَّیْلِ النَّهارِ وَ الاْعْلانِ و الاْسْرارِ وَ فِی السَّرّاءِ و الْضَرّاءِ و اَنِسْنا بالْذِّکْرِ الْخَفِیِّ وَ اسْتَعْمِلْنَا بِالْعَمَلِ الزَّکِیِّ...؛» معبودا! ذکر و یاد خودت را در خلوت و در میان مردم، شب و روز، ظاهر و پنهان، خوشحالی و بدحالی به ما الهام فرما! ما را به ذکر خفی و پنهان همدم گردان؛ و به عمل پاک وادار فرما!

امروز، قرن علم و صنعت، قرن اکتشاف و اختراع، قرن فساد و سقوط بشر در ورطه‌ی هلاکت معنوی، قرن نفی ارزش‌های انسانی، در شرق و غرب عالم است. مکتب‌های ساخت اندیشه‌های حیوانی، زیبا جلوه کرده و چهره‌ی زشت خویش را در لابه‌لای اصطلاحات، واژه‌های روشن‌فکری و علم و صنعت پنهان ساخته‌اند؛ چون مارهای خوش خط و خال نمایان شده و مردم نیز چون کودکانی ناآگاه، آنها را در میان گرفته و به بازی پرداخته‌اند.

غافل از این که آنها زهر خویش را بر جان و روح آنها ریخته و آن زمان که از بازی باز مانند و پرده‌های غفلت کنار زده شود؛ متوجه درد ناشی از زهر خواهند شد و آن، «لحظه‌ی مرگ است». اما متأسفانه دیگر این درد التیام نخواهد یافت و رنج و گرفتاری آن ابدی خواهد بود. به بیان دیگر، «ذکر» عبارت است از این که آدمی نیروی ادراک خود را متوجه «یاد شده» کند؛ یا به این که نام او را ببرد؛ یا صفات او را به زبان جاری کند. مصداق مهم‌تر این که در قلب به یاد او باشد.

«ذکر الهی» چون نسیم فرح‌بخش، حیات معنوی را به انسان هدیه می‌کند. قلب خسته و افسرده‌ی انسان با «یاد خدا» طراوت می‌یابد؛ در کشاکش مشکلات و انبوه گرفتاری‌ها، به یاد معشوق است؛ که اطمینان و آرامش را برای جان‌ها به ارمغان می‌آورد. انسانی که در هر لحظه به یاد خداوند، فقر و نیاز خویش به ذات اقدس

الهی، عقاب و ثواب باشد؛ در درون خویش راهی برای رشدونمو رذائل اخلاقی و ارتکاب معاصی نخواهد گذاشت و همواره درصدد رشد و تعالی خویش می‌باشد.

بنابراین «ذکر و یاد خدا» از مهم‌ترین عوامل رسیدن به قرب الهی است که انسان را از جهان ماده به عالم معنا و معنویت می‌رساند.

خداوند می‌فرماید: «یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللهَ ذِکْراً کثیراً وَ سَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ اَصِیلًا» ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ خدا را بسیار یاد کنید و او را در صبح‌گاه و شام‌گاه تسبیح کنید. (سوره‌ی احزاب- آیه‌های ۴۱ و ۴۲)

ذکر مقامی بسیار بلند دارد و دارای مراتب و درجاتی است:

مرتبه‌ی اول: «ذکر لفظی و زبانی» است و مراد از «ذکر لفظی» لقلقه‌ی زبان نمی‌باشد؛ چرا که اگر توجه به معنای الفاظ نباشد؛ هیچ ارزشی ندارد؛ این که گاه افرادی را می‌بینید که در عین این که با زبان مشغول «ذکر خداوند» هستند؛ با عمل خویش مرتکب گناه و معصیت می‌شوند شاهد این مدّعا است! حال آن که ذکر حقیقی، انسان را از گناه باز می‌دارد.

مرتبه‌ی دوم: «ذکر قلبی» است. یعنی توجه به خداوند از دل انسان بجوشد و به زبان جاری شود؛ هر چند که حتماً هم لازم نیست به زبان جاری شود.

مرتبه‌ی سوم: یاد کردن خدا در تمامی احوال است و این که حتی یک لحظه هم از یاد خدا غافل نباشد و در تمامی اوقات خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خویش بداند.

هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فراگیرد؛ همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب‌العین قرار دهد. به طور کلی هدف از اعمال عبادی چون نماز، روزه، زکات و ... دور کردن انسان از حیات حیوانی و رهنمون شدن وی به سوی هدف غایی آفرینش. آنچه در ذکر می‌گوییم؛ باید برای رضای خدا در خدمت به مخلوقات حضرتش باشد و در تمامی

مراحل به یاد خداوند بودن و حضور او را در تمامی صحنه‌های زندگی خود احساس کردن است.

این همان شناخت و پرستش پروردگار است؛ البته نه فقط آن را به زبان آوردن بلکه در تمامی موارد زندگی اجراء کردن. «مَا خَلَقْتُ الجِنَّ وَ الْإِنْسِ اِلّا لِيَعبُدُون ...» جنّ و اِنس را جز برای پرستش خود نیافریدم. بنابراین، حشر کسانی که از عبادت خداوند روی‌گردان هستند در قیامت به صورت انسانی نخواهد بود. حضرت علی (ع) می‌فرماید: «مداومت بر ذکر الهی، غذای روح و کلید رستگاری است» این وعده‌ی تخلّف‌ناپذیر الهی است که اگر او را بخوانیم اجابت فرماید؛ اما تیرگیِ گناه بر قلب انسان ممکن است مانع اصابتِ اجابت الهی به فرد گردد؛ همان‌گونه که به عنوان مثال؛ چتر مانع از اصابت آب باران به انسان می‌گردد.

با توجه به دو بُعدی بودن انسان و با نظر به بُعد حقیقی که همان روح او است؛ انسان در صورتی به کمال حقیقی خود می‌رسد که روح را به کمال برساند و آن میسّر نیست جز با یاد خداوند متعال، ذکر با زبان بیان می‌شود؛ یعنی این جسم است که ذکر را می‌گوید؛ آیا بدن به چنین حرکتی نیاز دارد؟ در حالی که بنده معتقدم انسان اساساً به چنین ذکر یا وِردی نیاز ندارد؛ هیچ سودی برای جسم ندارد. در حقیقت جسم آدمی نیازی به این‌گونه اذکار ندارد. زیرا ذکر، جهت تکامل روح صورت می‌گیرد. چرا که اساساً دعا و ذکر برای تکامل روح است نه جسم، همان طوری که جسم نیاز به غذا دارد؛ روح نیز به غذا احتیاج دارد. یکی از راه‌های غذا دادن روح، ذکر و دعا است. این نیاز می‌تواند از طریق مراقبه و خواندن ذکر و دعا صورت پذیرد.

خواندن دعا یا ذکر وقتی که فقط با جسم و از طریق زبان بیان می‌شود؛ سودی نخواهد داشت. زیرا روح از طریق توجه به ذکر و عمل به آنها قوّت می‌یابد. روح ابتدا ذکر را می‌شنود و به بیان دیگر زبان جسم متوجه بُعد روحانی آن می‌شود. باید

به روح آموزش داد که معنویت ذکر را درک کند و بگوید؛ نه این که فقط از طریق زبان ذکر را بیان کند. بنابراین ذکر بدون توجه جز لقلقه‌ی زبان چیز دیگری نیست و سود چندانی برای نفس ندارد. زبان هنگامی ابزار روح است که همراه توجه روح باشد. یعنی ذکر را با جسم بیان نماید و تأثیرش بر روح مترتّب باشد.

تنها فایده‌ی آن این است که روح از شنود آن منتفع می‌گردد و فیض می‌برد. آن فیض ناشی از شنود ذکر است؛ وگرنه هیچ رابطه‌ای بین آن یافت نمی‌شود. وقتی روح به ذکر زبان توجه می‌کند یک رابطه‌ای روحانی و یک فضای روحانی ایجاد می‌شود که تحت لوای یک جو روحانی و ملکوتی به ترتیب بر روح و نفس مترتّب خواهد شد.

در نتیجه‌ی توجه است که هاله‌ای نورانی محیط ذاکر را فرا می‌گیرد. ذکر خدا که همان درک خاص قلبی نسبت به خدای متعال است. نعمتی از نعمت‌های خدا برای انسان عظیم است. با ذکر و یاد خدا، حیات انسان، حیاتی ادراکی و الهی خواهد شد.

ذکر خدا، معنای وسیع و مصادیق فراوانی دارد. انسانی که در تمامی لحظات زندگی به یاد ذات خداوند می‌باشد؛ سرچشمه‌ی تمام خوبی‌ها و نیکی‌ها است و به این وسیله، روح و جان خود را پاک و روشن می‌سازد؛ خداوند نیز در تمامی مراحل زندگی و در اوج مشکلات و سختی‌ها او را تنها نمی‌گذارد. انسانی که پیوسته به یاد خدا است؛ حُب الهی در قلب‌اش جای می‌گیرد. چنان که در زندگی روزمره نیز چنین است. اگر در تمامی ساعات، شخص خاصی را در خاطر داشته باشید؛ کم‌کم محبت او در قلب‌تان حاکم می‌شود. از نظر قرآن کریم، ذکر خدا زمینه‌ی رستگاری انسان را فراهم می‌سازد: «وَ اذْكُرُوا اللهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفلِحُون؛» خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.

آرامش و اطمینان، گمشده‌ی انسان امروزی است که در آرزوی به دست آوردن آن می‌باشد. قرآن کریم راه رسیدن به آرامش را این‌گونه به بشر معرفی می‌نماید: «الا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوب» همانا با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.

آنان که به یاد خدا هستند؛ از وسوسه‌های شیطان متأثّر نمی‌شوند. یاد خدا سلاحی است که از آنها در برابر شیطان محافظت می‌نماید: «اِنَّ الّذین اتَّقُوا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُوا فَإذاهُمْ مُبْصِرُون» پرهیزکاران، هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند؛ به یاد خدا، پاداش و کیفر او می‌افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند) و ناگهان بینا می‌شوند.

ابن‌عباس می‌گوید: شبی خدمت پیغمبر اکرم (ص) خوابیده بودم؛ هنگامی که از خواب بیدار شدند سر به سوی آسمان بلند کردند و ده آیه‌ی آخر سوره‌ی آل‌عمران را تلاوت فرمودند: «إنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأرضِ وَ اخْتِلَافِ اللّیْلِ وَ النَّهَار ... » سپس عرضه داشتند: «اللّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ أنْتَ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأرْضِ وَ مَنْ فیهِنَّ ... اللّهم لک أسْلَمْتُ وَ بِکَ آمَنْتُ وَ عَلَیْکَ توکَّلْتُ وَ اِلَیْکَ اَنبت ... » خداوندا، ستایش مخصوص توست؛ تو روشنایی آسمان‌ها، زمین و آنچه در آن است؛ می‌باشی. بار خدایا، فقط تسلیم تو هستم، تنها به تو ایمان می‌آورم، تنها به تو توکّل می‌کنم، و تنها به سوی تو بازگشت و انابه می‌کنم و هنگامی که از خانه بیرون می‌آمد می‌فرمود: «بسم الله، توکَّلتُ علی الله، اللهم انی اعوذُ بِکَ ان اضل، أو اضل، أو ازل، أو اظلم، أو اظلم، أو اجهل أو یجهل علی» من هم بر خدا توکل کردم؛ بار خدایا به تو پناه می‌برم، از این که گمراه شوم و یا کسی را گمراه کنم، یا بلغزم، یا ظلم کنم، یا مورد ظلم واقع شوم؛ نادان شوم و یا این که مورد جهالت واقع شوم.

اگر در کتاب‌ها یا منابع دیگر، به دنبال ذکر برای عرفان خود و یا رفع یک مشکل بوده‌اید یا هستید؛ بدانید که چیزی نصیب‌تان نخواهد شد. ذکر باید با روحیات شخص سازگار باشد؛ مثلاً اگر فلان عارف برای طی‌الارض یا هر عمل دیگر یک ذکر خاص را بکار برده؛ لزوماً، این ذکر برای شما هیچ کاری انجام نخواهد داد. آن ذکر خاص، فقط برای آن شخص خاص کار خاصی انجام می‌داده و شاید آن ذکر برای ما

کار دیگری انجام دهد که نه مطّلع هستیم و نه خواستار آن. گرفتن ذکر باید از اهل فن، اهل دل و اهل رستگاری باشد که نتیجه دهد. در کتاب و منابع دیگر به دنبال ذکر نگردید.

اما تا درون خود را از کینه‌ها، دشمنی‌ها، رنج‌ها، ناپاکی‌ها خالی نکنیم؛ هیچ جایی برای خداوند نخواهد بود. برای حضور و دعوت خداوند در جان و درون‌مان باید جای او را خالی کنیم؛ سینه‌ای که پر از کثافت و صفات بد است؛ کجا جای خدا را دارد. تا وقتی که غیبت، دروغ، تهمت، قضاوت، حسادت و عجله، که مهم‌ترین سدّ راه ما در نیل به عرفان هستند؛ وجود دارند؛ هرگز خداوند دعوت ما را با ذکر نخواهد پذیرفت. پاک کردن صفات بد از درون را می‌توان؛ با کمک گرفتن از کتاب‌های بسیاری که در این زمینه هستند آموخت بعد با ذکر کارهای خاصی انجام داد.

«اهل دنیا کسانی هستند که خوردن، خنده، خواب و عصبانیت‌شان زیاد است؛ اگر با کسی بدی کنند زبان عذرخواهی ندارند؛ اگر کسی معذرت خواست، قبول نمی‌کنند؛ در وقت اطاعت از خدا، کسل و بی‌حالند؛ و در هنگام معصیت شجاع، از آرزوی دور و اجل نزدیک برخوردارند؛ به محاسبه‌ی نفس نمی‌پردازند؛ پرگو هستند؛ ... آنان دارای جهل و حماقت بوده و در برابر کسی که از او دانش می‌آموزند تواضع نمی‌کنند؛ خودشان را عاقل و از جمله‌ی عقلاء می‌پندارند در حالی که نزد انسان‌های عارف و باایمان، احمق‌هایی بیش نیستند.

اما اگر ذکر خداوند بر انسان غلبه داشته باشد؛ انسان قادر خواهد بود که در لحظات پراضطراب احتضار، که عملکرد فعالیت‌های جسم دچار اختلال گردیده و ذهن در موقعیتی آشفته قرار گرفته؛ خداوند را به یاد داشته باشد. ارواح ناپاکِ اسیر مادیات که رابطه‌ی خود را با خداوند متعال فراموش کرده‌اند؛ قادر به یاد کردن خداوند در آن لحظات بسیار حساس که سرنوشت ابدی انسان را رقم می‌زند نیستند.

افکار انسان در لحظه‌ی مرگ، عموماً منتج از مجموعه‌ی اعمال و افکاری است؛ که در طول زندگی داشته است. در هنگام مرگ، ذهن باید با عشق و عبودیت بر خداوند متعال متمرکز باشد. ذکر دائم خداوند، در هر فعالیتی، انسان را از اسارت آلودگی مادّی رها می‌کند. اگر ذهن تحت افسون جاذبه‌های پر زرق و برق عالم خاک واقع شود؛ روح دچار تنزّل و تباهی می‌گردد. ذهن، در صورت عدم مهار، بزرگ‌ترین دشمن انسان است.

اگر شعور و ذهن همواره متوجه خداوند متعال باشد؛ حواس نیز به طور طبیعی در خدمت خداوند مشغول می‌گردد. به تدریج با تهذیب نفس و تزکیه‌ی قلب از آلایش‌های مادّی، انسان به عرصه‌ی آگاهی، شعف روحانی و آرامش کامل پای می‌نهد؛ تمایلات حسّی و نفسانی در او فروکش می‌کند. رسیدن به چنین مرحله‌ای از آگاهی و آرامش، شرط ورود به ملکوت الهی است. در مراحل عالی‌تر، انسان باید از هرگونه حس مالکیت عاری شده و فارغ از ثمر و نتیجه، تنها برای خداوند عمل کند. حواس را تنها می‌توان با خدمت خالصانه‌ی خداوند، به طور کامل مهار نمود.

عمل برای رضای خداوند، به تدریج انسان را به عبادت عاشقانه‌ی خداوند ارتقاء می‌دهد. کسب معرفت روحانی و آگاه شدن به رابطه‌ی اصیل با خداوند و محور قرار دادن او در زندگی (به جای محوریت خود و خواهش‌های نفسانی)، انسان را از تمامی رنج‌ها و پریشانی‌های زندگی مادّی رهایی می‌دهد. تا زمانی که انسان جذب لذّات حسّی و ثروت‌های مادّی می‌گردد؛ تمرکز ذهن، برای درک خود حقیقی غیرممکن است.

از نظر دین اسلام، منشاء همه‌ی قدرت‌های روحی انسان و تنها عامل سعادت وی، توجه به خدا می‌باشد یعنی این که انسان هر کاری که انجام می‌دهد؛ فرق نمی‌کند عبادت باشد یا کار، یا ارتباط با دوستان و خانواده، رضایت خدا را مدنظر داشته باشد. چرا که یک مسلمان، معتقد است همچنان که ریشه‌ی همه‌ی کمالات وی، در یاد خدا بودن است؛ در مقابل، منشأ همه‌ی بدبختی‌ها نیز، دوری از یاد خدا می‌باشد.

بر این اساس در دین اسلام دستورالعمل‌های مختلفی وجود دارد تا در سایه‌ی عمل به آنها، انسان از یاد خدا غافل نگردد. اما سؤال این جا است؛ با این درجهٔ اهمیت ذکر خدا، پس چرا بعضاً خدا را فراموش می‌کنیم؟ با نظر بر این که طبق تعلیمات دین اسلام، نزدیک‌تر از هر چیز به انسان، خداوند می‌باشد؛ آن چیزی که سبب می‌شود با وجود نزدیکی به خدا، از ذکر او غافل گردیم فقط توجه انسان به خود می‌باشد، حافظ می‌گوید:

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

انسانی که خود را معیار همه چیز قرار داده و همه چیز را برای خود می‌خواهد؛ از حضور خدای متعال در همه جا، غافل می‌گردد. برای رهایی از این مانع باید به درمان خودبینی بپردازیم؛ تا بتوانیم خدای خود را به یاد داشته باشیم؛ تا حدی که زنده بودن و ماندن را به یاد او بدانیم، چنان که امام سجاد (ع) می‌فرماید: «الهی با ذکر تو قلبم زنده می‌شود» چرا که در سایه‌ی ذکر خدا، (طبق سوره‌ی رعد- آیه‌ی ۲۸) انسان به آرامش می‌رسد و بر بینش وی افزوده گردیده؛ در سایه‌ی عدم دل‌بستگی به دنیا و مادیّات، دوری از انواع گناهان، مورد توجه حق باری تعالی قرار می‌گیرد. در این حالت است که منِ وجودی خود را به طور واقعی خواهد شناخت.

پیامدهای اعراض از ذکر خدا

همان‌گونه که «ذکر الهی» منشأ آثار و برکات فراوانی است؛ دوری از یاد خداوند نیز پیامدهایی را به دنبال دارد. همچنان که ذکر خدا باعث سعادت و تکامل می‌گردد. انسان به آرامش و اطمینان قلبی دست می‌یابد؛ به طوری که اگر کلّ عالم نیز برخلاف حقیقتی قیام کنند؛ چنین کسی، یک تنه به مبارزه با آنها اقدام می‌کند و کوچک‌ترین ترسی نخواهد داشت؛ چون می‌داند پشتیبانی دارد که شکست‌ناپذیر است؛ در مقابل، غفلت از یاد خدا، آثار زیان‌بار و ویرانگری به دنبال دارد. دلیل آن این است که کسی

که خدا را فراموش کند؛ معلوم است که زندگی دنیایی، وی را مشغول کرده؛ تمام غم و غصه‌اش زندگی دنیا، کسب ثروت، شهرت و پست‌های زندگی دنیایی است؛ بر این اساس تمام توان خود را صرف به دست آوردن اینها می‌کند.

از سوی دیگر می‌بیند که هر چقدر ثروت داشته باشد باز در مقایسه با عده‌ای دیگر، ثروت‌اش کم است؛ در نتیجه همیشه حسرت چیزهایی را خواهد خورد که ندارد و از طرفی، همیشه در دل به خاطر احساس از دست دادن تمام مال و ثروتی که برای آن، عمر خود را صرف نموده؛ پیوسته در استرس و نگرانی به سر خواهد برد؛ یعنی از بابت آنچه دارد در بیم و نگرانی و از بابت آنچه که ندارد در حسرت به سر می‌برد؛ بر این اساس، مهم‌ترین اصل زندگی که همان آرامش و اطمینان می‌باشد؛ در زندگی وی، جایی ندارد.

درست به همین دلیل است که خداوند در (سوره‌ی طه)، انسان‌ها را مورد خطاب قرار داده و به آنها گوشزد می‌کند؛ که اعراض آنها از یاد خدا، زیانی جز به خودشان نداشته مگر این که زندگانی در دنیا تنگ شود. در (سوره‌ی فتح- آیه‌ی ۴) بیان می‌دارد که برای این که به تنگی در زندگی، مبتلا نشوید خدا را یاد کنید؛ چرا که خداوند سکینه و آرامش را بر دل‌های مؤمنین نازل کرد تا بر مراتب ایمان خود بیفزایند. کسی که به هر دلیلی از ذکر و یاد خدا، دوری می‌کند همچنانکه یکی از فواید ذکر خدا، بصیرت دل و نورانیّت می‌باشد. در مقابل با دوری از یاد خدا، به قساوت قلب مبتلا می‌گردد؛ چنان که به حضرت موسی (ع) وحی گردید که ای موسی «به درستی که فراموشی یاد من، قلب‌ها را سخت می‌گرداند» چرا که تنها با یاد خدا دل‌ها زنده می‌شود و مرگ دل‌ها، در فراموشی خدا است.

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «مداومت بر ذکر الهی غذای روح و کلید رستگاری است». با توجه به اهمیّت «ذکر الهی» و نقش سازنده‌ی آن در پیشرفت معنوی مؤمنین، خداوند مؤمنان را از توجه به اموری که انسان را از یاد خدا دور می‌کند

برحذر می‌دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاتُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَ لَا أَوْلادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِکَ فَأُوْلَئِکَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید؛ اموال و اولادتان شما را از یاد خدا بازندارند و هر کس چنین کند از زیان‌کاران است.

بدیهی است، توجه به مال و زندگی دنیوی در صورتی نهی شده؛ که انسان را از یاد خدا بازدارد و به عبارت دیگر؛ هدف انسان در زندگی توجه به آنها باشد؛ در صورتی که انسان مراقب نفس خویش باشد و از اینها به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به سعادت ابدی استفاده کند؛ نه تنها مذموم نیست بلکه سفارش هم شده است. پس اموال و اولاد تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به حیات طیّبه کمک گرفته شود؛ از مواهب الهی هستند و مطلوب؛ اما اگر علاقه‌ی افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند؛ بزرگ‌ترین بلا محسوب می‌شوند و خسرانی بزرگ. در آیه‌ی شریفه به همین معنا اشاره شده است.

«نسیان» مصدر فعل «نسوا» است؛ به معنای زایل شدن صورت معلوم از صفحه‌ی خاطرات، البته بعد از آن که در صفحه‌ی خاطر نقش بسته بود؛ این معنای اصلی «نسیان» است و در مطلق، روگردانی از چیزی که قبلاً مورد توجه بوده نیز استفاده می‌شود. در حقیقت فراموشی خداوند، ترک شُکر ذکر الهی و ترک طاعت در بندگی را نیز به همراه دارد؛ زیرا از یک سو فراموشی پروردگار سبب می‌شود که انسان در لذّات مادی و شهوات حیوانی فرو رود و هدف آفرینش خود را به فراموشی بسپارد. در نتیجه از ذخیره‌ی لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

از سوی دیگر فراموشی خدا، همراه با فراموش کردن صفات پاک او است؛ که هستی مطلق، علم بی‌پایان و غنای بی‌انتهای او است؛ و هر چه غیر او است وابسته و نیازمند به ذات پاک‌اش می‌باشد؛ همین امر سبب می‌شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی‌نیاز بشمرد و بر نفس خود اعتماد کند؛ با این که باید به پروردگار اعتماد نموده و از او ترسان

و به او امیدوار باشد. اینها همه عامل اصلی فسق و فجور، بلکه این خود فراموشی، به این مصداق و خروج از طاعت خدا است. لذا می‌گوید «اولئک هُمُ الفاسقون»

«وَ لاتَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اللهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...» مانند کسانی که خدا را فراموش کردند نباشید که خدا نیز آنان را به خودفراموشی دچار ساخت.

متأسفانه وقتی از یاد خدا غافل شدید؛ دچار بیماری سختی می‌شوید که نام آن منافق است. در دل‌های منافقان، بیماری است؛ پس خداوند بیماری آنان را بیفزاید و برای آنان عذابی دردناک است؛ به سزای آن که دروغ می‌گویند. (سوره‌ی احزاب- آیه‌ی ۱۲)

«وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا» و هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌های‌شان بیماری است می‌گفتند: خدا و فرستاده‌اش جز فریب به ما وعده‌ای ندادند. (سوره‌ی احزاب- آیه‌ی ۱۲)

«لَّئِن لَّمْ یَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِی الْمَدِینَةِ لَنُغْرِیَنَّکَ بِهِمْ ثُمَّ لا یُجَاوِرُونَکَ فِیهَا إِلَّا قَلِیلا» اگر منافقان و کسانی که در دل‌های‌شان مرضی هست و شایعه‌افکنان در مدینه، [از کارشان] باز نایستند؛ تو را سخت بر آنان مسلّط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند. (سوره‌ی احزاب- آیه‌ی ۶۰)

در ادبیات قرآن، واژه‌ی «منافق» به کسانی اطلاق شده که در بدو ظهور اسلام، در دل کافر بودند؛ اما برای بهره‌گیری از منافع اسلام، به ظاهر ابراز اسلام می‌نمودند؛ همراه با مؤمنان در صف نماز می‌ایستادند. قرآن ایشان را سخت نکوهش کرده. نفاق و دورویی درد بزرگی است که از کمبود شخصیت و ضعف اراده، سرچشمه می‌گیرد. افرادی که سعی دارند؛ خود را غیر از آنچه هستند؛ نشان دهند؛ زبان و دل، ظاهر و باطن و گفتار و کردارشان از هم جدا است؛ مردم ناتوانی هستند که نه شجاعت اظهار شخصیت واقعی خود را دارند و نه اراده و تصمیم لازم برای اصلاح خود.

منافق همانند موش صحرایی است که برای لانه‌اش دو راه قرار می‌دهد؛ یکی از آن دو را باز می‌گذارد و از آن رفت‌وآمد می‌کند و دیگری را بسته نگه می‌دارد. هرگاه

احساس خطر کند؛ سر راه بسته را باز کرده و می‌گریزد؛ نام سوراخ مخفی موش «نافقاء» است که کلمه‌ی «منافق» نیز از همین واژه گرفته شده. نفاق دارای معنای گسترده‌ای است؛ هر کس که زبان و عملش هماهنگ نباشد؛ سهمی از نفاق دارد. در حدیث می‌خوانیم: «اگر به امانت خیانت کردیم؛ در گفتار دروغ گفتیم و به وعده‌های خود عمل نکردیم؛ منافق هستیم؛ گرچه اهل نماز و روزه باشیم.»

تظاهر و ریاکاری نیز نوعی نفاق است؛ منافقان افرادی هستند که در ظاهر خود را مؤمن و مصلح نشان می‌دهند؛ ولی در باطن ایمان ندارند؛ با افراد ریاکار، رفت‌وآمد و خلوت می‌کنند؛ نمازشان با کسالت و انفاق‌شان با کراهت است؛ نسبت به همه عیب جویند؛ شایعه‌ساز و علاقه‌مند به دوستی با نادانان؛ ملاک علاقه‌شان کامیابی و ملاک غضب‌شان محرومیت است؛ نسبت به پیشرفت همه نگران، ولی نسبت به مشکلاتی که برای مردم پیش می‌آید شاد هستند.»

در مناظره‌ی امام صادق (ع) و ابوشاکر دیصانی آمده است؛

ابوشاکر گفت: می‌دانید که ما فقط چیزی را می‌پذیریم که با چشمان خود ببینیم؛ یا با گوش‌های‌مان بشنویم یا با دست‌های‌مان لمس کنیم؛ یا با بینی خود ببوئیم؛ یا با دهان‌مان بچشیم؛ یا در دل‌های‌مان تصوّر روشنی از آن داشته باشیم؛ یا از طریق نقل و گزارش‌های مسلّم و یقینی به دست آید. حضرت فرمود: «حواس پنج‌گانه را ذکر کردی این حواس بدون راهنما (که همان شناخت باشد) هیچ سودی نمی‌بخشند؛ هم چنان که تاریکی را بدون چراغِ روشن نمی‌توان پیمود».

امام علی (ع): »تفکر مانند دیدن با چشم نیست؛ زیرا چشم‌ها گاه به صاحب خود دروغ می‌گویند؛ اما شناخت به کسی که از آن راهنمایی خواهد خیانت نمی‌کند».

امام صادق (ع) در مناظره با طبیب هندی فرمود: «چون تو ندانسته سخن می‌گویی، و خیال می‌کنی که اشیاء جز به وسیله‌ی حواس درک نمی‌شوند» من به تو می‌گویم: «که حواس جز از طریق قلب (عقل و روح) به اشیا پی نمی‌برند. و آنها را

نمی‌شناسند؛ این قلب است که راهنمای حواس است و اشیاء را به آن می‌شناساند؛ همان اشیایی که تو ادّعا می‌کنی قلب، آنها را جز به وسیله‌ی حواس نمی‌شناسد».

امام علی (ع) در باب یگانگی خدا می‌فرماید: «وهم‌ها به او نمی‌رسد تا اندازه‌گیریش کنند و اندیشه‌های باریک‌بین او را در وهم نتوانند آورد؛ تا در نتیجه تصوّرش کنند و حواس به او نرسند؛ تا در نتیجه حسش کنند و به دست نمی‌آید، تا در نتیجه او را لمس کنند».

حضور خداوند

سکه‌ی وجودی انسان از دو بخش تشکیل شده است: کمیّت و کیفیّت

ما هرگز از «کمیّت و کیفیّت» جدا نیستیم؛ حتی برای یک لحظه. به عنوان مثال: یک کارمند هر روز به سر کار خود می‌رود. یک بخش از کار این فرد دارای بُعد «کمیّت» است: این فرد چند ساعت در سر کار مشغول فعالیت است؟ چه وظایف و مسئولیت‌هایی را برعهده دارد؟ چه میزان حقوق دریافت می‌کند؟ و سایر موارد کمیّتی . . .

اما از بُعد دیگر «کیفیت» کار چگونه است؟ این فرد با چه ذوقی در محل کار حاضر شده است؟ با چه عشقی شروع به فعالیت می‌کند؟ و در یک کلام، کیفیت حضور این فرد در آن محیط چگونه است؟

حال بیاندیشیم که ما با چه کیفیتی، طرّاح نقش‌آفرین هستی را احساس می‌کنیم؟ خداوند می‌فرماید: «من از رگ گردن به شما نزدیک‌ترم.» (سوره‌ی ق- آیه‌ی ۱۶) آیا این نزدیکی و حسّ حضور را تجربه می‌کنیم؟ یا این که می‌گوییم تنها «یاد» او کفایت می‌کند؟ خداوند را غائب می‌پنداریم و تنها «یادش» می‌کنیم؟ آیا شایسته‌تر نیست که بالاتر از «یاد» حرکت کنیم و با تمام وجود احساسش کنیم؟

مـــردان خـــدا پـــرده‌ی پنـــدار دریدنـــد　　یعنی همه جا غیـر خـدا هـیچ ندیدنـد
تا به کی ناله و فریاد که آن یـار کجاسـت　　همه آفاق پر از یار شد اغیار کجاسـت

اما چگونه حس حضور داشته باشیم؟ آیا به هر کـس کـه از گـذری در حـال عبـور است؛ می‌گویند بیا، این «حس حضور» را داشته بـاش؟ آیـا هـر طریقـی را طریقتـی نیست؟ آیا هر راهی را رسمی نیست؟ بـدون شـک بـرای بـه دسـت آوردن چنـین کیفیتی، می‌بایست متصل بود.

حضور یعنی چه؟

به نظر بنده یکی از پدیده‌های قابل بحث در ارتباط با وجود آدمی، ارتباط او با جهان خارج است. بدن انسان همانند یک جسم رادیواکتیو اسـت کـه دائمـاً انـواری از آن ساطع می‌شود. جهان و مخلوقات آن «انرژی» هستند و انسان مـی‌توانـد بـا «وصـل» شدن به سرچشمه‌ی این انرژی، آن را در مسیر اهداف خود به کار گیرد. بـرای ایـن کار کافی است که امواج مغزی خود را در سطح امواج آلفا که مناسـب‌تـرین سـطح ذهنی برای کانالیزه کردن این انرژی است؛ قرار دهد و «خواست» و «بـاور» و انتظـار تحقّق آرزوهایش را داشته باشد. متأسفانه بسیاری از ما انسان‌ها در ارتباطـات خـود با خالق و محیط اطراف حضور قلب نداریم و به همین جهت است که بارهـا و بارهـا اعمال مراقبه‌ای را کامل انجام می‌دهیم؛ در مکان‌های پرانرژی وارد مـی‌شـویم؛ ولـی اثری از آثار معنوی و روح‌نواز آن را در خود نمی‌بینیم. اهمیّت و امکان حضور قلـب و لزوم تحصیل آن، تنها در انجام عبادات و ارتباط‌ها نیست؛ به همین دلیل است کـه هرگز پیشرفتی در روند ارتباط پیدا نمی‌کنیم.

گاهی تصوّر می‌کنیم؛ تحصیل حضور قلب از امـور محـال اسـت و بـرای کسـب آن، ناامید می‌شویم و به یک عبادت صوری و ظـاهری اکتفـاء مـی‌کنـیم. چـه بسـا ایـن ناامیدی، از فریب دادن خودمان نشأت می‌گیرد؛ مثل این می‌ماند که کسی قصیده‌ای

در مدح دیگری بگوید و نوشته را به طفلی که معانی آن را نمی‌فهمد بدهد؛ و بگوید تو باید آن را در محضر آن شخص بخوانی و به طفل بفهماند که این قصیده در مدح این شخص است. آن طفل قصیده را می‌خواند و او اجمالاً می‌داند ثنای آن شخص را می‌کند؛ اگر چه کیفیت آن را نمی‌داند.

هر سالکی خوب است این را بداند، در عبادت یا مراقبه نشستن کافی نیست؛ نشستن باید با «بودن» یا همان حضور، همراه باشد؛ ما باید همیشه حاضر باشیم و حضور را درک کنیم، می‌بایست در حالت مناجات و مراقبه، اراده را کامل کنیم. آن‌گاه مراقبه درب خانه‌مان را خواهد زد. بی‌تردید، ذهن در غیبت مراقبه، آدمی را می‌آزارد؛ ذهن، زمانی بوجود می‌آید که مراقبه غایب است. همان‌طور که تاریکی نامی است که به غیبت نور می‌دهند. وقتی روشنایی از راه می‌رسد؛ تاریکی رخت می‌بندد. وقتی مراقبه از راه می‌رسد؛ ذهن رخت می‌بندد. مراقبه مستلزم به کار گرفتن ذهن نیست؛ مستلزم سعی و کوشش نیز نیست، مراقبه هم‌چون خواب بی‌کوشش از جانب شما است و بر شما فرود می‌آید. شما نمی‌توانید سعی کنید که بخوابید و نمی‌توانید سعی کنید که مراقبه کنید. برعکس، هر تلاشی مانع آمدن نرم و خاموش آن می‌شود.

عمل و پرخاش در مراقبه محلی از اِعراب ندارد. عمل همواره پرخاشگر است؛ مراقبه پذیرش منفعلانه است؛ ذهن تهاجمی است؛ مراقبه منفعل است. گفتنی است، مفاهیمی که ما در ارتباط‌مان با خداوند به کار می‌بریم؛ مفاهیمی است که در رابطه با انسان‌ها مطرح می‌کنیم. فقط ما آنها را به نوعی تجرید و نقطه‌ضعف‌هایش را حذف می‌کنیم و به خدا نسبت می‌دهیم. در واقع ما انسان‌ها چیزهایی را برای خود کمال می‌دانیم که اگر آنها را نداشته باشیم؛ نقص است. در نتیجه این مفهوم را برای خدا نیز به کار می‌بریم. یعنی وقتی رحمت و غضب را به خدا نسبت می‌دهیم؛ اول رابطه‌ای را بین خودمان با انسان‌های دیگر تصوّر می‌کنیم و بعد آن را به خداوند نسبت می‌دهیم.

برای مراقبه باید حضور دل داشت؛ خود را جمع کنید؛ با تمام وجود در ساحت مراقبه حاضر شوید. برای حضور دل راه‌های متفاوتی وجود دارد. اما مهم‌ترین نکته این است که در برابر کشش‌های نفس که همواره ما را به روزمره‌گی و جمع کردن و داشتن می‌خواند؛ مقاومتی منفی در خود ایجاد کنیم؛ از گذشته درس بگیریم؛ رهایش کنیم و استرسی را که در آینده ریشه دارد؛ از ذهن دور کرده و در زمان حال زندگی کنیم. کسانی که می‌خواهند به فضا بروند؛ با نیروی فشار سفینه بر جاذبه‌ی زمین غلبه می‌کنند و بالا می‌روند باید با تمرکز بر جاذبه‌های روزمره‌گی‌ها غلبه کرد. در مراقبه همه چیز از «من» شخص شروع می‌شود. ولی «من» خود از مراقبه شروع می‌شود.

حواس‌پرتی چیزی نیست جز تمایل ذاتی ذهن به درگیری و فعالیت. اگر آنچه می‌خوانید در شما درگیری ذهنی ایجاد کند؛ شما مشتاق و متمرکز پیش می‌روید. در غیر این صورت چشم‌تان خطوط را دنبال می‌کند و ذهن‌تان در جایی دیگر مشغول است. از گذشته‌ی خود بیاموزیم و با نیم‌نگاهی به آینده در زمان حال، تکامل شخصیت خود را بارور سازیم و شناختی زیبا به زندگی پیدا کنیم؛ آن را در اختیار هم‌نوعان و خانواده‌ی خود قرار دهیم.

در تمرینات مدیتیشین یا مراقبه شما افکار پراکنده‌ی خود را سازمان داده و به یک نوع تمرکز خاص می‌رسید؛ بنابراین شما با تمرکز حواس در وهله‌ی اول یک تلاش ذهنی برای انسجام بخشیدن به فکر و جمع و جور کردن آن می‌رسید. هر چه بیشتر به این تلاش ادامه دهید؛ تمرکز شما بهبود می‌یابد. شاید در یک تمرین پنج دقیقه‌ای، ده‌ها یا صدها بار فکرتان منحرف شود؛ خسته نشوید و فکر خود را به هر سو رها نکنید به محض این که از مسیر قبلی منحرف شدید؛ به وضع اصلی بازگردید. تصاویر، پایه‌های فکری ما هستند یعنی همیشه تصاویر، افکار ما را می‌سازند. تا تصویری نباشد، فکری نیست و هر وقت تصویر ایجاد شد تفکر صورت می‌گیرد.

مراقبه و مدیتیشن تکنیکی برای «دستیابی به لایه‌های عمیق فکر» است. شخص می‌تواند با این تمرین، به منشاء ایجاد فکر دست پیدا کند. آنچه که ما آن را فکر می‌نامیم؛

انرژی‌ای است که به سطح مغز آمده یعنی از منشاء خود به مرور بالا آمده تا بـه سـطح مغز رسیده است. تولید و ایجاد فکر را غالباً به سطح و عمق دریا تشبیه می‌کنند.

همان‌طور که یک حباب ابتدا در عمق دریا به صورت بسیار کوچک ایجاد مـی‌شـود؛ کم‌کم بالا می‌آید و هم‌زمان با بالا آمدن، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود تا بـه سـطح آب می‌رسد؛ فکر نیز چنین روندی را طی می‌کند. واقعیت این اسـت کـه شـما بـه طـور ارادی و آگاهانه نمی‌توانید این افکار مزاحم را از ذهن خود خارج کنید و از شّر آنهـا راحت شوید. اما می‌توانید آزادسازی و آرام‌سازی ذهن خود را از راهـی غیرمسـتقیم انجام دهید. وقتی ذهن آرام می‌گیرد؛ افکار حالت انجماد پیدا می‌کنند. به یاد داشـته باشید افکار در یک ذهن آشفته زندگی می‌کنند. یکی از راه‌های آرام کـردن ذهـن و افکار، آرام کردن چشم‌ها است. در این حالت انرژی شما به درون حرکت می‌کنـد و افکار می‌ایستند. این امر به رخوتی دلپذیر منجر می‌شود.

هوشیاری انسان به چهار درجه تقسیم می‌شود:

درجه‌ی اول، همان است که در هنگام راه رفتن و کار کـردن روزانـه داریـم. شـما مشغول کار کردن می‌شوید و در عین حال قـدری هـم بیـدار هسـتید. اغلـب کـار کردن‌ها، در حالتی نیمه‌بیدار انجـام مـی‌شـود؛ بسـیاری از کارهـای خـود را کـاملاً اتوماتیک انجام می‌دهید.

درجه‌ی دوم، رؤیا دیدن است. در این هنگام شما ظـاهراً خـواب هسـتید؛ ولـی در پس‌زمینه‌ی ذهن، رؤیاها در حال گذر هستند و ذهن در یک ترافیک شلوغ بـه دام افتاده است.

درجه‌ی سوم، خواب واقعی است. در اینجا رویا دیدن متوقف شـده و شـخص بـه طور عمیقی در خواب است.

درجه‌ی چهارم، این درجه قدری شبیه خواب است؛ با این تفاوت که شخص در عـین خواب بودن؛ هوشیار است. این درجه با سکوتی عمیق همراه است. این همان درجـه‌ای است که آستانه‌ی ورود به سامادی یا اشراق است. هوشیاری توأم با سکوت.

تفکر در عظمت آفرینش‌های خدا، سبب رشد و تعالی آدمی است. انسان با تفکر به دریافت حقایق نائل می‌شود؛ و چشم دل بر آنها می‌گشاید. از این‌رو است که مراقبه، سبب قوّت و صحّت اندیشه در آدمی است. یک سالک به خوبی می‌اندیشد و به درستی قدم برمی‌دارد. او به هر چیز که می‌نگرد با تدبّر نگاه می‌کند؛ تا به یاد خدا افتد و به او نزدیک‌تر شود.

هوشیاری

بزرگی می‌گفت: هر کس همان‌گونه است که فکر می‌کند؛ پس مراقب افکار خود باشید! لذا ذهن هم‌چون ساعتی پیوسته در حال کار کردن است؛ پس باید هر روز با اندیشه‌های خوب آن را کوک کنید. دقت داشته باشید که در ذهن و ضمیر شما هر حس، خواسته، میل، آرزو، هوس و احساس و یا هر حالتی که در وجود فرد ایجاد می‌شود، فوراً در ذهن به صورت یک «فکر» ثبت می‌گردد. چه باور کنید یا نکنید وقایع مختلف، زمانی رنگ حقیقت به خود می‌گیرند و برای ما به عینیت می‌رسند؛ که در مورد آنها فکر کنید. تا زمانی که به چیزی فکر نکرده‌اید آن مطلب برای‌تان ملموس نیست؛ اما به محض اندیشیدن برای‌تان مظهر خارجی پیدا می‌کند. هر چقدر ذهن خود را بر روی افکار آزاردهنده متمرکز کنید؛ به همان میزان خودتان را اذیت کرده‌اید. این قبیل فکرها در وهله‌ی اول نوعی حس ناخوشایند را برای ما بوجود می‌آورند و به دنبال آن ناخوشایندی و عدم رضایت در تمام مظاهر زندگی فرد نمود پیدا می‌کند. یک چنین الحاق و پیوندی تحت عنوان «همزادپنداری» یا «همانندسازی» شناخته می‌شود.

در این شرایط شخص خودش را با بدی‌ها و سختی‌ها همزاد تصوّر می‌کند. ریشه‌ی تمام دردها و رنج‌های موجود در زندگی‌اش را با همین «همزادپنداری» با افکار منفی رقم می‌زند. برای بنده همیشه این سؤال مطرح بوده است که چرا ما آدم‌ها

برای هر چیز باارزشی که داریم محلی مطمئن و خاص انتخاب می‌کنیم و با قرار دادنش در جایی محکم آن را حفظ می‌کنیم؛ مثل مغازه، دفتر، کارخانه، منزل... اما برای مغز خود درب محکم نمی‌گذاریم و اجازه می‌دهیم هر کسی وارد ضمیر ذهنی ما شود. آیا می‌دانید وقتی فکری را وارد مغز و ذهن خود می‌کنید؛ دیگر بسیار سخت است تا آن را از ضمیر و ذهن خودتان بیرون کنید. واقعیت این است که چه بخواهید و چه نخواهید در طول روز مغز شما اطلاعاتی را از محیط اطراف خود دریافت کرده و سپس آنها را پردازش می‌نماید؛ در این حالت اتفاقی که می‌افتد این است که فضای درونی ذهن شما تا حد زیادی پر می‌شود از داده‌هایی که شما به مغزتان فرستاده‌اید. در نهایت، این افکار خواسته یا ناخواسته نیازها و احساسات شما را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش　　خون انگوری نخورده باده‌شان هم خون خویش
هر کسی اندر جهان مجنون لیلی شدند　　عارفان لیلی خویش و دم به دم مجنون خویش

برای روشن شدن بهتر این موضوع دو مثال می‌زنم:

در نظر بگیرید وقتی گرد و غبار وارد بینی شما می‌شود، فوراً عطسه می‌کنید. گاهی اوقات عطسه کردن شما با صدای بلند و خیلی شدید است. تمام اعصاب و مکانیزم‌های بدن شما در این عمل مشارکت داشته و به شما کمک می‌کنند. سئوال این است که آیا واقعاً به تمام این نیروها برای بیرون راندن گرد و غبار نیاز داریم؟ مطمئناً جواب مثبت است. بله، بدن شما این گونه واکنش نشان می‌دهد، در واقع این‌ها واکنش‌های غیرارادی بدن و معمولاً بسیار شدید هستند. هنگامی که بدن ما احساس کند که جسمی خارجی وارد آن شده است، به شدّت واکنش نشان می‌دهد تا آن را هر چه سریع‌تر خارج سازد.

مثال دوم اینکه: فرض کنید که غذای فاسدی خورده‌ایم. آیا بدن ما چند روز فکر و بررسی می‌کند که آیا باید آن سم را بیرون بریزد یا نه؟ البته که نه. بلکه درست

برعکس، بلافاصله با تمام نیرویی که در اختیار دارد واکنش نشان می‌دهد. اسهال و استفراغ نمونه‌هایی از این واکنش‌ها هستند. این ساز و کارها در بدن به منظور ادامه‌ی بقاء شکل گرفته‌اند و به همین دلیل، مناسب بودن یا نبودن این واکنش‌ها از نظر شما رفتار زشت و نادرست به نظر نمی‌آید. از نظر اجتماعی، این رفتار شما در نظر گرفته نمی‌شود. بدن بلافاصله واکنش نشان می‌دهد و به خوش آمدن یا بد آمدن دیگران و سایر آداب اجتماعی توجّهی نمی‌کند؛ در این مواقع، حفظ سلامت بدن از همه چیز مهم‌تر است.

حال بیایید به مسأله‌ی ذهن‌مان بازگردیم و وضعیت مشابهی را برای آن در نظر بگیریم. ممکن است از شنیدن این واقعیت تعجّب کنید که مواد فاسد و سمومی که وارد ذهن ما می‌شود سال‌ها در آنجا می‌ماند. معمولاً ساز و کار خودکاری برای پاکسازی ذهن، همانند واکنش‌هایی که در دو مثال بالا گفته شد وجود ندارد. مواد فاسد و مسموم، به شکل افکار نامطلوب، در اعماق ذهن می‌ماند و به صورت اختلالات گوناگون خود را نشان می‌دهد. دلیلش این است که اگر ذهن ما حس کند بیرون ریختن آنها از نظر اجتماعی نامناسب است، جلوی این کار را می‌گیرد و آنها را فرو می‌نشاند. اگر این بازدارندگی آنقدر قوی باشد که وارد ناهشیار (ناخودآگاه) ما شود، روان‌شناسان آن را «سرکوب» می‌نامند.

افکار بازداشته شده و سرکوب شده برای همیشه در ذهن ما نمی‌مانند. آنها غالباً سعی می‌کنند که خارج شوند امّا با لایه‌هایی از ملاحظات اجتماعی که در ذهن ما شکل گرفته برخورد می‌کنند و در اثر این فعل و انفعالات، تنش و اضطراب به سراغ شخص می‌آید. بروز مجدّد این افکار سرکوب شده می‌تواند خود را به شکل اختلالات دیگری نیز نشان دهد.

همانطوری که در بالا گفته شد؛ هنگامی که فکری نادرست و غلط در ضمیر و ذهن‌مان وارد می‌شود، پاک‌سازی و بیرون کردن آن بسیار سخت و دشوار خواهد بود. پس چرا

شما به خود اجازه می‌دهید هر فکر یا افکاری وارد ذهن‌تان شود. گاهی امکان دارد ویژگی‌های منفی انسان منجر به فعال شدن افکار ناکارآمدشان شود و به دنبال آن احساسات و هیجان‌های منفی نیز ظاهر شوند. آگاه بودن به تاثیر افکار منفی و ناکارآمد و فعال کردن افکار مثبت نقش بسیار مهمی در ارتقاء سطح معنوی شما دارد.

انسان‌ها باید از نظر ذهنی، آن قدر قوی شوند تا بتوانند؛ وقتی افکار منفی به ذهن‌شان خطور می‌کند آن افکار را به جهت مناسب تغییر دهند. برای تسلط به افکار ناهنجار، لازم است بر افکار خودتان چیره شوید؛ لزومی ندارد افکارتان را کنترل کنید. اگر سعی در کنترل افکارتان داشته باشید، متأسفانه به بلای بزرگ‌تری گرفتار می‌شوید و آن «کنترل رفتاری» خودتان است. زیرا مغز شما از این به بعد با کنترل افکار «وسواس» فکری را جذب می‌کند و این خود یک نوع بیماری خطرناک است.

اگر افکار منفی به سراغ شما آمد، مقاومت به خرج ندهید. آنها را به حال خود بگذارید و سپس با استفاده از «قدرت اراده»، افکارتان را تغییر دهید؛ حواس‌تان را روی «قدردانی و شکرگزاری» متمرکز کنید. نگرانی در مورد افکار منفی یا سعی در کنترل کردن آنها، مقدار بیشتری از آنها را نصیب شما می‌کند. اگر در برابر افکار منفی مقاومت نکنید؛ آنها کم می‌شوند و اگر به آنها لبخند بزنید و آنها را ناچیز بشمارید، کاملاً ناپدید می‌شوند.

باید واقع‌بین بود، خرافه و خرافه‌پرستی را از خود دور کنید. حق‌بین و حق‌جو شوید. همه چیز را به خدای خود بسپارید، تلاش کنید و لحظه‌ای ناامید نشوید. میان دانستن و دریافت کردن فاصله‌ی زیادی است. دانستن دشوار نیست اما دریافت کردن دشوار است. لذا بهتر است درک صحیح از واقعیت و حقیقت داشته باشید تا افکار شما به انحراف نرود. زیرا اختلاف فراوانی است بین حقیقت و واقعیت. این اشتباه است که آدم‌ها واقعیت و حقیقت را یکی بدانند.

«واقعیت»؛ از ریشه‌ی «و ق ع » بوده و به معنای حادثه و پیشامد؛ است. زمانی که چند نفر از جهات مختلف به یک صحنه نگاه می‌کنند؛ هر کدام با توجه به زاویه‌ی

دید، موقعیت خود، طرز فکر و پیش‌زمینه‌های ذهنی که دارند، به نحوی خاص صحنه را می‌بینند! واقعیتِ یک تجربه از نظر بنده، با واقعیت همان تجربه از نظر شما و یا هر شخص دیگری متفاوت است! این تفاوت‌ها کاملاً طبیعی است. چرا که هر یک از ما با توجه به خصوصیات شخصی و تجارب خودمان از کودکی تا به این لحظه، به نکاتی خاص توجه می‌کنیم و برخی موارد از نظر ما بی‌اهمیت است و حتی آنها را نمی‌بینیم. می‌توان گفت، چیزی که هر یک از ما، با توجه به فیلترهای ذهنی خودمان می‌بینیم؛ واقعیت است! دلیل بسیاری از اختلاف‌نظرها و بعضاً درگیری‌های ما نیز همین تفاوت‌ها در دیدن واقعیت است که باید بیاموزیم، هر کسی از زاویه‌ی دید و نقطه‌نظر خودش صحنه را گزارش می‌کند که مسلّماً متفاوت است!

اما «حقیقت»؛ به معنای اصل و منتهای هر چیز و آنچه بایسته و واجب است از آن حمایت شود می‌باشد. حقیقت، اصل و ریشه است و چیزی است که حقیقتاً اتفاق افتاده و مطمئناً صحیح است و همه‌ی ما می‌خواهیم به آن برسیم! به نظر شما راه رسیدن از واقعیتی که ما می‌بینیم به حقیقتی که وجود داشته چیست؟ اگر می‌خواهیم از واقعیت شخصی که با زاویه‌ی خاص و با فیلترهای شخصی می‌بینیم به حقیقت برسیم؛ بایستی اِشراف کامل و «کروی» یعنی اِشراف ۳۶۰ درجه داشته باشیم یا باید خودمان آن قدر آگاه باشیم که قادر به این نوع نگریستن، همه جانبه و همه‌سویه، باشیم (که کمی دور از دسترس است) و یا اینکه می‌توانیم از دید ناظرین دیگر کمک بگیریم.

گرچه ساختار مغز بسیار پیچیده و در عین حال مبهم می‌باشد و تلاش انسان برای فهم طرز کار آن تاکنون با موانع بزرگی روبه‌رو شده؛ اما می‌توان به این باور زیبا رسید که اگر ما بتوانیم این ساختار را از دیدگاهی کامل و حقیقی‌تر که همان دیدگاه الهی است بنگریم به مراتب راحت‌تر خواهیم توانست به عظمت بیکران این شاهکاری که مالک آن هستیم پی ببریم.

این امر زمانی میسّر می‌شود که ما به مغز، لقب قلب بدهیم و بین مغز و قلب خود تفکیک مشخصی قائل نشویم؛ یعنی احساسات و عواطف را به قلب و تفکر و تحلیل را

به مغز نسبت ندهیم! بلکه یقین بدانیم ساختار جسمانی قلب انسان همان سیستم و نواحی عالی مغز و به خصوص نواحی جلوی پیشانی آن می‌باشد که سجده‌گاه انسان به حساب می‌آید و حضور الهی و یا ندای وجدان در آن جایگاه به تجلّی می‌نشیند!

این قلب و دنیای بیکران درون انسان است که یا جایگاه خدا می‌گردد و سمت و سوی کمال، بالندگی، خلّاقیت، افتخارآفرینی و مثبت‌نگری را در پیش می‌گیرد و وسعتی فراتر از کل کائنات می‌یابد و یا این که جایگاه هواهای فریبنده‌ی نفس و ظواهر دنیا و شیطان و اندوخته‌های مخرّب و بیمارگونه می‌شود و به سمت گمراهی و بیماری، غم و اضطراب و منفی‌نگری و جهنم رهسپار می‌گردد. پس هر کس را خدا بخواهد هدایت کند قلبش را به نور خداوند روشن و منشرح گرداند و هر کس را بخواهد گمراه نماید دلش را از پذیرفتن ایمان تنگ و سخت گرداند.

هنگامی‌که ما مجهّز به قدرت قلب و اندیشه بوده و گوش به ندای درون و وجدان پاک خود بسپاریم به طور حتم (یقین) مسیر تعالی و کمال و افتخار را انتخاب کرده و در آن گام خواهیم نهاد تا هر ناممکنی را ممکن سازیم. برای داشتن ضمیر و ذهنی پاک، می‌بایست سعی کنیم سه عامل را در خود به خوبی بشناسیم و با آگاهی کامل نگذاریم آنها آلوده شوند: سلامت بدن، سلامت ذهن، سلامت احساسات. مهم‌ترین اصل در سیر و سلوک معنوی مشاهده کردن درست است. در این سه مرحله ما باید با آگاهی به «بدن، ذهن و احساسات » خود توجه کنیم.

امیر المؤمنین علی (ع) فرمودند: «انسان باایمان، شبانه‌روز خود را سه بخش می‌کند، در بخشی به امور معنوی و عبادت خدا می‌پردازد، در بخشی به امور معیشتی همت می‌گمارد و در بخشی هم به استراحت و بازگشت قوای جسمانی خود روی می‌آورد».
(نهج‌البلاغه- حکمت ۳۹۰)

جهان مشهود و هر پدیده‌ی آن مجموعه‌ای خاص است در سطح کل با دو جنبه‌ی حائل (خلق ـ امر)، (ظاهر ـ باطن)، (پوسته ـ محتوا)، به طوری که جنبه‌ی ظاهری

شامل اجزایی متناسب، هم‌سنخ و در رابطه‌ی اکمال متقابل می‌گردد و جنبه‌ی باطن مربوط به پیوستگی، حیات و تدبیر آن می‌شود و پدیده با پیروی از آئین فطرت که شالوده‌ی وجودش بر اساس آن استوار است. به این ترتیب تمامی قوانین به خوبی اجرا و بنا به امر خداوند تمامی کائنات در حرکت به سوی الله که کمال مطلق است پیش می‌روند.

امر خدا بر این تعلّق گرفته است که راه کمال و تقرّب خدا از مسیر عبادت و کسب آگاهی و عمل به آنها فقط برای خدا باشد و تنها انسان‌هایی به کمال و هدف سیستم الهی می‌رسند که با اطاعت امر او، تحت امر او قرار بگیرند. وعده‌ی خدا حق است اما نباید زندگی دنیایی شما را فریب دهد.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ». اوست خدای یکتایی که غیر او خدایی نیست، سلطان مقتدر عالم، پاک از هر نقص و آلایش، منزّه از هر عیب و ناشایست، ایمنی‌بخش دل‌های هراسان، نگهبان جهان و جهانیان، غالب و قاهر بر همه‌ی خلقان، با جبروت و عظمت، بزرگوار و برتر (از حدّ فکرت)، زهی منزّه و پاک، خدای یکتا که از هر چه بر او شریک پندارند منزّه و (از آنچه در وهم و خیال و عقل اندیشند) مبرّاست. (سوره‌ی حشر- آیه‌ی ۲۲)

سخن گفتن درباره‌ی انسان در عین آسانی، از سختی خاص خود برخوردار می‌باشد؛ چون شناخت انسان از مسائلی است که به سادگی دسترسی به آن ممکن نمی‌باشد. زیرا انسان دارای گرایشات متعدد و دارای جنبه‌ی معنوی است. مطالعه و تحقیق در هر کدام از خصوصیات انسان نیاز به وقت زیاد و نوشتن مطالب متعدد دارد. خداوند عالم را آفرید و اداره می‌کند اما اراده نمود که این اداره‌کنندگی را توسط مجراهایی صورت دهد، آنجا که فرمود: «انّی جاعل فی‌الارض خلیفه» که از نظر لغوی

هم‌خانواده‌ی «خَلَفَ» و «خلیف» می‌باشد به معنی مجرا، خداوند انسان را برای اعمال خداوندی خود در نظام هستی خلق و انتخاب نمود. انسان موجودی است دارای اختیار و در موضوعات مختلف صاحب‌رأی است و در مواجهه با رویدادها می‌تواند طبق نظر خود عمل کند.

یک زمانی انسان در رویارویی با موضوعات مختلف، راه دیگری را انتخاب می‌کند. او سعی می‌کند آنجا که باید تصمیمی اتخاذ کند به اختیار خویش اراده‌ی خود را کنار بزند و خواست خداوند را در آن مقوله دنبال کند. به این ترتیب چنین انسانی در زندگی هیچ‌گاه خواسته‌ی خود را پی نمی‌گیرد بلکه در هر موضوع طبق نظر خداوند عمل می‌کند. در مجموع وقتی به چنین انسانی می‌نگریم او را به سان ابزاری می‌یابیم که در هر صحنه، توسط او مشیّت خداوند اعمال می‌شود. اگر با این منظر به انسان نگاه کنیم نه تنها او را حیوانی ناطق نمی‌یابیم؛ بلکه اندکی به آنچه که خداوند متعال در مورد انسان خطاب به ملائک فرمود: «اِنّی اَعلَمُ مَا لاتَعلَمُون» پی می‌بریم.

با این طرز تفکر انسان سعی می‌کند با قرار گرفتن در مسیر صحیح، تزکیه شده و مورد تعلیم و تربیت قرار گیرد. تا قابلیت‌های خویش را بالقّوه نماید. به مقصود خداوند از خلقت انسان نزدیک گردد و به انجام وظیفه در نظام عالم بپردازد.

«رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيءٍ عِلْمًا عَلىَ اللَّهِ تَوكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَينْ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنتَ خَيرُ الْفَاتِحِينَ» ای پروردگار ما، میان ما و قوم ما به حق، راهی بگشا که تو بهترین راه‌گشایان هستی. (سوره‌ی اعراف- آیه‌ی ۸۹)

پس بیاییم به ارتعاشات ذهنی خود توجه بیشتری کنیم که چگونه از ضمیر ما جریان پیدا می‌کنند. درست مانند کسی که در کنار رودخانه نشسته است و به جریان آب نگاه می‌کند. همین‌گونه کنار ذهن‌تان بنشینید و مشاهده کنید و یا همانند شخصی که در جنگل نشسته است و از بالای درختان به پرندگان در حال پرواز نگاه می‌کند؛ شما

هم به افکارتان نگاه کنید و یا چون کسی که به باران می‌نگرد و به ابرها توجه می‌کند شما هم ابرهای ذهن‌تان، که در آسمان سرتان در حال حرکتند نگاه کنید.

در جهـــان غصـــه کوتـــاهی دیـــوار مخـــور

حســـرت کـــاخ رفیـــق و زر بســـیار مخـــور

گـــردش چـــرخ نگـــردد بـــه مـــراد دل کـــس

غـــم بـــی‌مهـــری آن مـــردم بـــی‌عـــار مخـــور

در سکوت بایستید و پرواز پرندگان، فکر و جریان رودخانه‌ی ذهن را نگـاه کنیـد. در این حالت هیچ کاری نکنید، دخالتی در این جریانات نکنیـد و اصـلاً تـوقفی بـه آنهـا ندهید؛ آنها را سرکوب نکنید. اگر فکری می‌آید متوقف‌اش نکنید و اگر فکری نیست سعی نکنید فکر جدیدی خلق کنید. تنها یک مشاهده‌گر باقی بمانید؛ بگذارید خداونـد برنامه‌های‌تان را اداره نماید؛ با عقل خود پیش نروید فکر و تفکر خود را بـه صـاحب امر خود بسپارید.

در این مشاهده‌ی ساده خواهید دید که شما و افکارتان، از هم مجزّا هستید. این نکتـه را تجربه خواهید کرد که آن شخصی که مشاهده‌گر افکـار اسـت از خـود آن افکـار مجزّا و کاملاً با آنها متفاوت است. همین که بـه ایـن مسـئله واقـف شـوید آرامـش عجیبی بر زندگی شما سایه خواهد افکند؛ چون متوجه خواهیـد شـد کـه دیگـر هـیچ ناراحتی و نگرانی ندارید. می‌توانید در میان انواع ناراحتی‌ها و التهاب‌ها باشید ولی این ناراحتی‌ها مال شما نخواهند بود و یا هر نوع مشکلی که وجود داشته باشـد دیگـر بـا شما کاری ندارد. می‌توانید پر از افکار باشید ولی کاملاً از آنها متمایزید.

اگر شما آگاه شوید که افکارتان نیستید، این افکار ضعیف و ضعیف‌تر می‌شـوند و بـه مرور موجودیّت خود را از دست می‌دهند. افکار به این دلیل قدرتمند هستند کـه مـا می‌اندیشیم که آنها به ما تعلق دارند مثلاً در جر و بحث با دیگران می‌گوییـد: «فکـر

من این است» در صورتی که هیچ فکری متعلق به شما نیست. تمام این افکار با شما متفاوت‌اند و شما از آنها مجزّا هستید پس فقط مشاهده‌گر آنها باشید. وقتی که شروع به مشاهده‌ی خودتان کنید دو جریانِ انرژی در شما شروع به حرکت می‌کنند. یکی همان کاری که قصد انجام دادنش را دارید و دیگری فقط انرژی مشاهده‌گر است. مشاهده‌گر افکارتان باشید ولی فکرکننده نباشید. به همین دلیل است که ما عرفا را شاهد می‌نامیم نه متفکر. یک متفکر شخص بیماری است. افرادی که این نکته را نمی‌دانند فکر می‌کنند و افرادی که می‌دانند فکر نمی‌کنند بلکه تنها مشاهده می‌کنند. آن‌ها همه چیز را می‌بینند و برای‌شان واضح است، راه دیدن، مشاهده‌ی افکار درونی است. وقتی که نشسته‌اید، ایستاده‌اید، راه می‌روید و .... تمام جریانات افکاری را که در سرتان می‌گذرد مشاهده کنید و به واسطهٔ آنها هویت پیدا نکنید. اکثر انسان‌ها گمان می‌کنند که افکارشان هستند ولی شما اجازه دهید تا افکارتان به تنهایی جریان پیدا کنند و شما هم از افکارتان مجزّا باشید.

در درون شما هم باید دو نوع انرژی جریان داشته باشد؛ ولی وقتی یک شخص معمولی فکر می‌کند فقط یک جریان انرژی در درونش سیلان پیدا می‌کند؛ حقیقت درون خود را درک نکرده است. اما کسی که عبادت و بندگی خداوند را می‌کند در حقیقت دو جریان انرژی در درونش حرکت می‌کند؛ یکی انرژی افکار و دیگری انرژی مشاهده‌گر،که این دو جریان به صورت موازی با یکدیگر در حرکت هستند. یک انسان معمولی فقط یک سری از ارتعاشات معمولی از درونش می‌گذرد و آن انرژی افکار است. اما یک انسان به کمال رسیده، فقط یک سری از ارتعاشات انرژی از درونش می‌گذرد وآن انرژیِ «مشاهده‌گر» است.

شخص عادی انرژی مشاهده‌کننده‌اش در خواب است. مابین این دو نفر شخصی است که عبادت و بندگی خداوند را می‌کند و به طرف کمال پیش می‌رود. او دو سری از جریانات انرژی را در درونش دارد که یکی «افکار و دیگری مشاهده‌گر»

است. در فرد کامل افکار وجود ندارند؛ نه اینکه فکر و تفکر نداشته باشد!! نه، نه، بلکه او یاد گرفته است چگونه به جریانات زندگی خود نگاه کند.

پس لطفاً هوش‌تان را بیدار کنید! راه آن آگاهانه نگاه کردن به افکار است. اگر شما اعمال بدن‌تان را مشاهده کنید، بدن ناپدید می‌شود و اگر افکاری را که با سرعت در ذهن‌تان در حال حرکت هستند نگاه کنید افکار هم ناپدید می‌شوند. و بالأخره اگر احساسات‌مان را هم از نزدیک مشاهده کنیم، آنها هم ناپدید می‌شوند.

برای پاکسازی احساسات باید عشق را به جای نفرت و دوستی را به جای دشمنی جایگزین کنیم. در درون هر فردی، هم آن کس که عشق می‌ورزد و هم آن کس که متنفر است؛ بُعد دیگری نیز وجود دارد. آن بُعد، بُعد آگاهی است که نه عشق می‌ورزد و نه تنفر دارد؛ تنها یک مشاهده‌گر است. این بُعد گاهی مشاهده‌گر نفرت است و گاهی هم مشاهده‌گر عشق، که هر دو ممکن است در زمان‌های مختلف در درون ما اتفاق بیفتند.

وقتی که از کسی نفرت دارید بالأخره زمانی می‌رسد که از این نفرت آگاه شوید؛ هم چنین زمانی که عاشق کسی هستید در درون‌تان متوجه می‌شوید که عاشق او هستید. آن چیزی که در درون ما آگاه می‌شود و ورای عشق و نفرت نشسته است ضمیر ما است که در پشت بدن، افکار و احساسات ما قرار دارد. به خاطر بسپارید که مشاهده‌گر احساسات‌تان هم باشید و به زودی به آن چیزی که مشاهده‌ی پاک است می‌رسید. آن بیننده‌ی پاک، هوش بالای شما است که من به آن خرد می‌گویم؛ به آن ضمیر هم می‌گویند که مُنتهی‌الیه هدف مؤمنین روی زمین است. پایه‌های روحانیت، مشاهده‌ی درست رفتارهای بدن، مشاهده‌ی درست مراحل افکار و جریان‌های درونی احساسات است. شخص مشاهده‌گر از این سه لایه می‌گذرد و به ساحل دیگر می‌رسد. رسیدن به ساحل دیگر تقریباً یعنی رسیدن به هدف. کسی که درگیر هر کدام از این لایه‌ها باشد هنوز به این طرف ساحل چسبیده است.

خداوند می‌فرمایند: «إِنَّمَا الحْيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِن تُؤْمِنُواْ وَ تَتَّقُواْ يُؤْتِكمُ أُجُورَكُمْ وَ لَا يَسْئَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ» زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید [خدا] پاداش شما را می‌دهد و اموال‌تان را [در عوض] نمی‌خواهد. (سوره‌ی محمد- آیه‌ی ۳۶)

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» و هرگاه آدمی را رنج و زیانی رسد. همان لحظه به هر حالت باشد از خفته و نشسته و ایستاده فوراً ما را به دعا می‌خواند و آن‌گاه که رنج و زیانش را برطرف سازیم باز به حال غفلت و غرور چنان بازمی‌گردد که گویی هیچ ما را برای دفع ضرر و رنجی که به او رسیده بود نخوانده است! اعمال زشت تبهکاران این چنین در نظرشان زیبا جلوه داده شده است. (سوره‌ی یونس- آیه‌ی ۱۲)

هر چه بر سر ما می‌آید از این فکر و تدبیرهاست که خودمان برای خودمان نقش می‌کنیم. بزرگی گفته است: «آن چیزی را که آتش نمی‌تواند بسوزاند، تیر و کمان نمی‌تواند به آن صدمه‌ای بزند و سوراخش کند و هیچ شمشیری نمی‌تواند آن را ببرّد در درون ماست». آگاه شدن از آن چیز و به دور انداختن هویت از بدن‌مان یعنی به دور انداختن این تصوّر که ما بدن‌مان هستیم؛ یعنی تجربه کردن روح. اما برای به دور انداختن هویت بدن باید کار خاصی انجام دهیم. باید یاد بگیریم که چگونه می‌توان این کار را کرد. هر چه بدن‌مان پاک‌تر باشد به دور انداختن هویت از آن آسان‌تر خواهد بود. هر چه بدن پاک‌تر باشد زودتر می‌توانیم از این موضوع آگاه شویم که ما بدن‌مان نیستیم. به همین دلیل منزه کردن بدن پایه‌ی کار است و بدون بدن بودن ثمره‌ی آن.

«وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ» و ما هرگاه بر آدمیان بعد از آنکه آنان را رنج و زیانی

رسید رحمتی فرستیم آن‌گاه در محو آیات ما مکر و سیاست به کار مـی‌برنـد. بگـو: مکر و سیاست الهی سریع‌تر است، همانا رسولان ما (فرشتگان و قوای عالم) مکرهـای شما را می‌نویسند. (سوره‌ی یونس- آیه‌ی ۲۱)

تـــا در طلـــب گـــوهر کـــانی کـــانی

تـــا در هـــوس لقمـــه نـــانی نـــانی

ایـــن نکتـــه رمـــز اگـــر بـــدانی دانـــی

هـر چیـزی کـه در جسـتن آنـی آنـی

لازم نیست موضوع بحث را این قدر پیچیده کنید، فقط کافی است کمی عمیق‌تـر بـه آن نگاه کنید. وقتی در جاده‌ای قدم می‌زنید، عمیقاً به درون خود نگاه کنیـد. خواهیـد دید که در درون شما شخصی وجود دارد که قدم نمی‌زند. شما خودتان قدم می‌زنید؛ دست‌ها و پاهای‌تان تکان می‌خورد، ولی چیزی در درون‌تان هست که نـه تنهـا قـدم نمی‌زند بلکه شاهد قدم زدن شما هم هست.

اگر پاهایتان یا دستانتان درد می‌کند؛ با آگاهی به درون خود توجه کنیـد. آیـا درون شما هم درد می‌کند؟ یا اینکه بدن‌تـان درد مـی‌کنـد و شـما بـا آن درد خودتـان را شناسایی می‌کنید؟ متوجه خواهید شد که چیزی در درون شـما بـدون اینکـه دردی داشته باشد تنها نظاره‌گر این درد خواهد بود. وقتی که شما گرسنه‌اید، با آگـاهی، بـه این گرسنگی نگاه کنید. آیا شما گرسنه‌اید یا بدن‌تان گرسـنه اسـت؟ وقتـی هـم کـه خوشحال هستید به این نکته توجه کنید که این خوشحالی کجا اتفاق می‌افتـد. خـوب است دقت داشته باشیم که حوادثی که در زندگی مـا رخ مـی‌دهنـد در کجـا اتفـاق می‌افتند. آیا برای ما اتفاق می‌افتند و یا اینکه ما فقط شاهد و نظاره‌گریم.

هویت دادن در ما به صورت یک عادت قوی درآمده است. ذهنی که می‌اندیشد آیا تمام چیزهایی که در بدن اتفاق می‌افتد؛ واقعاً برای او رخ داده‌انـد؛ همیشـه در درد و

رنج خواهد بود. فقط یک دلیل برای تمام رنج‌های ما وجود دارد و آن هویت دادن و شناسایی کردن خودمان با بدن است. هم چنین یک دلیل برای خوشحالی وجود دارد و آن هنگامی است که ما دیگر خودمان را با بدن‌مان شناسایی نکنیم.

قرآن برای تدریس و تعلیم خصلت صبر و استقامت در برابر حوادث تلخ و دشوار، گاهی از سرگذشت‌های پیامبران پیشین استفاده نموده و بخشی از زندگی سازنده‌ی آنها را به عنوان نماد عینی و الگوی حقیقی نشان داده؛ تا ما نیز زندگی خود را با آنها هماهنگ کرده و از آن درس صبر و استقامت بیاموزیم.

یکی از آن پیامبران حضرت ایوب (ع) است؛ حضرت ایوب (ع) با کار کشاورزی و دام‌داری در آغاز ثروت کلانی به دست آورد و زندگیش سرشار از نعمت‌های الهی از هر جهت شد؛ او همواره شکر خدا می‌کرد تا این که ابلیس به او حسد برد؛ به خدا عرض کرد: «اگر ایوب این همه شکر نعمت می‌کند؛ به خاطر نعمت‌هایی است که بر او ارزانی داشته‌ای، مرا بر او مسلّط کن! تا معلوم شود که مطلب همین است که گفتم.» خداوند برای این که این ماجرا سندی برای رهروان حق گردد، به ابلیس این اجازه را داد.

کوتاه سخن آن که ابلیس پس از این تسلّط، تمام دام‌ها، باغ‌ها، زراعت‌ها، فرزندان و خانه‌های ایوب (ع) را نابود کرد؛ ایوب (ع) در همه‌ی حالات با استقامت محکم در برابر حوادث بسیار سنگین و پررنج، استقامت نمود و هم‌چنان به شکر الهی ادامه داد بلکه در برابر آن حوادث دشوار، بر درجات مقام شکر او می‌افزود. ایوب (ع) در این حال شدید، سر بر سجده می‌نهاد و با خدا چنین راز و نیاز می‌کرد: «ای خدای آفریننده‌ی شب و روز، برهنه به دنیا آمدم و برهنه به سوی تو می‌آیم، پروردگارا تو به من نعمت دادی و تو از من بازپس‌گرفتی، بنابراین هر چه تو بخواهی خشنودم».

پس از آن همه گرفتاری‌ها، این بار حضرت ایوب (ع) به درد شدید پا مبتلا شد؛ ساق پایش زخم گردید، به طوری که قدرت حرکت نداشت، هفت یا هفده سال با

این وضع گذراند، ولی هم‌چنان مثل کوهی استوار، به شکرگزاری ادامه داد؛ او نـه در نهان و نه در آشکار، و نه در دل و نه در زبان و عمـل، هرگـز اظهـار کوچـک‌تـرین نارضایتی نکرد. آری این است نتیجه درخشـان صـبر و اسـتقامت کـه پایـه شـکر و وصول به مقام رضا است، زبان حال او در پیشگاه خداوند این بود:

«وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا أَیُّوبَ إِذْ نَادَی‌رَبَّهُ أَنِّی مَسَّنِیَ الشَّیْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ». و یاد کن از بنده‌ی ما ایّوب هنگامی که به درگاه خدای خود عرض کرد: (پروردگارا) شیطان مرا سـخت رنج و عذاب رسانیده (در این حالت فقط به تو پناه می‌برم). (سوره‌ی ص- آیه‌ی ۴۱)

«وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَایُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» صبر کن، زیرا خداوند مزد نیکوکاران را تبـاه نمی‌سازد. (سوره‌ی هود- آیه‌ی ۱۱۵)

پس باید افکار بی‌فایده و اندیشه‌های مزاحمی را که در ذهن و زندگی‌تان جـا خـوش کرده‌اند بیرون بریزید؛ تا راه برای جذب سعادت و خوشبختی باز شود. خانه و ذهـن شلوغ، نیروی منفی ایجاد می‌کنند که مانع نزدیک شدن شما به خداوند می‌شـود. تـا زمانی که (چه در مسائل مادی و چه معنوی) به هیجـان‌هـا و اندیشـه‌هـای بیهـوده مشغول هستید؛ جای خالی برای جذب ارتباط با خداوند پیدا نخواهید کرد.

در حدیثی آمده است که خداوند متعـال مـی‌فرمایـد: «اَلْـاِخلاصُ سِـرٌّ مِـن اَسـرارِی اِستَودعتُهُ قَلبَ مَن اَحبَبتُ مِن عِبادی»؛ اخلاص و پالایش قصد و نیّت یکی از اسرار من می‌باشد که در دل بندگان محبوب خویش به ودیعت نهادم.

در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «ما أنعَمَ اللهُ عَزَّوجلَّ عَلی عَبدٍ اَجـلَّ مِـن اَن لا یَکونَ فی قَلبِه مَعَ اللهِ عَزَّوجلَّ غیرُهُ.» بالاترین و برترین نعمتی که خداوند به بنـده‌اش ارزانی می‌دارد این است که او را موفق می‌کند، که در قلـب‌اش چیـزی جـز «خـدا» نباشد (بحارالانوار ج ۷۰/۲۴۹)

آری! لازم است این باور را پذیرفت که خوشبختی و سیه‌روزی، سعادت و شقاوت، افتخار و انزجار، فقر و ثروت همگی حاصل تفکر و اندوخته‌های (ذهنیات) درون ما است. پس به راحتی باید گفت که انسان یعنی تفکر و اندیشه. هیچ چیز نه خوب است و نه بد، باید دید که فکر چگونه آن را می‌پذیرد و اگر کسی به این مرتبه دست یافت و به پالایش نیّت خویش موفق شد؛ بزرگ‌ترین نعمت ایزد قادر متعال، نصیب‌اش گشته است.

حیلت رها کن عاشقا، دیوانه شو، دیوانه شو
واندر دل آتش درآ، پروانه شو، پروانه شو
هم خویش را بیگانه کن، هم خانه را ویرانه کن
وآنگه بیا با عاشقان هم خانه شو، هم خانه شو
رو سینه را چون سینه ها، هفت آب شو از کینه ها
وآنگه شراب عشق را پیمانه شو، پیمانه شو
باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی
گر سوی مستان می روی مستانه شو، مستانه شو
تو لیلة القبری برو تا لیلة القدری شوی
چون قدر مر ارواح را کاشانه شو، کاشانه شو
اندیشه ات جایی رود وآنگه تو را آنجا کشد
ز اندیشه بگذر چون قضا پیشانه شو، پیشانه شو
قفلی بود میل و هوا بنهاده بر دل‌های ما
مفتاح شو، مفتاح را دندانه شو، دندانه شو

آگاهی برتر

در تحقیقات و آزمایشات کاملاً علمی که در آزمایشگاه بر روی افراد، در شرایط صحیح آزمایشگاهی به عمل آمد؛ متوجه شدند که در بعضی از انسان‌ها نیروهایی وجود دارد که کاملاً غیرمتعارف بوده و به هیچ عنوان نمی‌توان منکر آن شد. این توانایی‌ها را می‌توان در چند زیرشاخه‌ی مختلف جای داد.

۱- «Telepaty» یا خواندن افکار دیگران و«Telepsyshi» انتقال فکری به مغز دیگران.

۲- «Clairvoyance» غیبگویی یا روشن‌بینی که شخصی می‌تواند از جایی از دوردست یا گذشته آگاهی بیابد.

۳- «Precognition» پیشگویی که شخصی می‌تواند از اتفاقات آینده خبردار شود.

۴- «Psychokinesis» که شخص می‌تواند بر روی اجسام و موجودات از راه فکر تأثیر بگذارد.

بررسی‌ها و مطالعات علمی وجود چنین نیرویی را در انسان تأیید کرده؛ لیکن چه تعدادی، واقعاً می‌توانند از این دقت برخوردار باشند یا به عبارتی چه افرادی قادرند اشیاء را از فاصله‌ی دور با قدرت روانی و انرژی خود به حرکت درآورند و هم‌چنین موارد دیگر آن، تحقیقات نشان داده؛ این کار نیاز به استعداد و پتانسیل خاصی دارد که در افراد بسیار نادری وجود دارد. البته می‌توان با تمریناتی نظیر یوگا، مدیتیشن و تمرکز روی نیروهای درون، این توانایی را تقویت نمود. اما این که چند نفر موفق به این کار می‌شوند؛ می‌توان گفت در حقیقت امکانش محدود است.

آنچه در سال‌های اخیر در این زمینه رخ داده؛ مسیر جدیدی است که «متا- آنالیز» «Meta – Analysis» نامیده می‌شود. این راه جدید نتایج بسیار متفاوت حاصل از مطالعات فراروان‌شناختی را جمع‌آوری نموده و از نظر آماری نتایج قابل توجهی، از

آن استخراج نموده است. هنگامی‌که این نتایج جمع‌آوری شد بـه طـور شـگفت‌آوری میزان وقوع برخی از توانایی‌های فوق‌طبیعی و «ESP» نشان داده شد. همـواره توجـه به مسائل عجیب و غریب برای بشر جالب بوده و شاید بـه همـین دلیـل انسـان‌هـا، چنین نیروهایی چون تله‌پاتی، فکرخوانی و یا موارد دیگر را جـزء نیـروهـای مـاورایی دانسته، که تقریباً تمامی انسان‌ها برای یک بار هم که شده، به آن‌ها فکـر کـرده‌انـد. این که بعضی‌ها از طریق الهام یا یک حس درونی، از برخی مسائل آگاه می‌شـوند یـا هشدارهایی در مورد وقایع احتمالی می‌دهند؛ ذهن خیلی از دانشمندان را هم به خـود مشغول کرده است.

بعضی تئوری‌ها علت اصلی آنها را دو نوع نیروی درونی انسان‌هـا یعنـی خودآگـاه و ناخودآگاه می‌دانند؛ که دومین آن را بـه اَبَرناخودآگـاه «همـان روح» یـا خـود برتـر می‌شناسند و می‌گویند این دو عامل در داشتن قدرت این نیروها تأثیرگـذار هسـتند. در این تئوری دو نوع واقعیت وجود دارد: طبیعی و ماورایی؛ گفته می‌شود وقتـی ایـن نیروها بروز می‌کند که انسجامی بین این دو نوع واقعیت برقـرار مـی‌شـود. و سـپس انسجام هم‌زمانی بین آنها اتفاق می‌افتد؛ در این زمـان اسـت کـه موانـع واقعیـت‌هـا شکسته می‌شود و این شکستگی، همیشگی نیست؛ یعنی فقط گاهی رخ می‌دهد؛ چـون اگر دائم به وجود بیاید تمام افکاری که در ناخودآگـاه مـا اسـت بـه سـمت ضـمیر خودآگاه‌مان سرازیر می‌شود و ذهن قادر به تحمّل این سیل اطلاعاتی نیست.

بررسی‌های دیگر هم این ارتباط را تأیید کرده است. دانشمندان معتقدنـد ذهـن بیـدار، هشیار و فعال است که تحت تأثیر ورودی‌های مختلف ذهنی و محیطی قرار مـی‌گیـرد. مورد دیگری که به آنها کمک می‌کند؛ این است که غیر از زبانی که مردم بـا یکـدیگر گفتگو می‌کنند و مقاصد و احساسات خود را به یکدیگر منتقل می‌نمایند؛ مطمئنـاً زبـان دیگری نیز وجود دارد و آن زبانی است که گذشتگان ما پیش از این با آن آشنا بوده و با بکارگیری از آن به یکدیگر پیام می‌دادند؛ مثلاً گاهی به فکر دوستی کـه مـاه‌هـا از او

خبری نداشتند می‌افتادند و می‌دیدند او یک‌باره به آنها زنگ می‌زند و یا گاهی اوقات همین که در ذهن خود شعر و ترانه‌ای را زمزمه می‌کردند؛ متوجه می‌شدند که بغل دستی آنها شروع می‌کرد؛ همان شعر و ترانه را بلند بلند خواندن و یا وقتی در خواب فوت یا بیماری عزیزی را به صورت رؤیا تجربه می‌کردند؛ روز بعد در حیرت تمام متوجه می‌شدند که همان اتفاق پیش می‌آمد. امروزه علم روان‌شناسی در رشته‌ی تخصصی خود «فراروان‌شناسی» «Para Psychology» آن را تأکید کرده است.

در وهله‌ی اول شاید فکر کنید انتقال این افکار و احساسات تنها به همین جا محدود می‌شود در حالی که گستره‌ی این توانایی در بیشتر انسان‌ها به میزان‌های مختلف وجود داشته و کاربردهای زیادی دارد. بدین شکل که ما می‌توانیم با پرورش توانایی درک افکار دیگران و رویدادهای جاری زندگی، از افکار پنهانی دیگران باخبر شویم و یا رویدادهایی را حس کنیم. همین‌طور می‌توانیم افکار و احساسات خود را بر حسب نیاز بدون حرف زدن و بیان کردن از راه دور به دیگران منتقل کنیم. در دوران گذشته که هنوز خبری از اداره‌ی پست، تلفن، موبایل و اینترنت نبود افراد با این زبان ناشناخته از راه دور با هم ارتباط برقرار می‌کردند. ولی متأسفانه امروزه به علت نیاز کم‌تر به این وسیله و استفاده‌ی زیاد از ابزارهای ارتباطی چنین نیرویی کمرنگ شده است.

در گذشته‌های دور آدمیان می‌توانستند با به کارگیری این نیروها انسان‌های دیگر را از بروز خطری، چه برای خود و چه برای نزدیکان‌شان آگاه کنند. اگر به این حس خود اعتماد کنید و آن را با یوگا، مدیتیشن و ... پرورش دهید. مطمئناً در این تجربه با بنده همراه خواهید شد. همان‌گونه که برخی از حیوانات، قادرند از وقوع زمین‌لرزه و یا خطرات دیگر جلوتر باخبر شوند. انسان‌ها نیز قادرند ساعت‌ها و بلکه روزهای جلوتر را ببینند و حس کنند. به‌کارگیری این نیروها بیشتر بستگی به جلال و زیبایی و پاکی روح دارد.

پس بهتر است قبل از هر چیز روح خود را پالایش داده و به معرفت حقیقی نزدیک کنیم. چرا که با این کار نه تنها به خود کمک می‌کنیم بلکه با پالایش و افکار پاک، قادر خواهیم بود که به دیگران نیز کمک بزرگی بنماییم. با تولید افکار مثبت، احساسات خوشایند و سازنده، می‌شود روی دیگران تأثیر مثبت گذاشت؛ زیرا برخی افراد جامعه ناموفق هستند و شاید ندانند یکی از دلایل آن، وجود افکار منفی و پنهانی در آنان است. هر فکر و احساسی در شما موجی است که در تمام هستی پخش می‌شود و می‌ماند و بعد عکس‌العمل آن دوباره به شما برمی‌گردد. همواره مراقب افکار و احساسات درونی خود باشید؛ افکار و احساسات منفی به خود راه ندهید. چرا که با ایجاد افکار و احساسات مثبت، شما در دیگران نگرش و احساس مثبت ایجاد می‌کنید. افرادی در جامعه هستند که در اثر بدبینی، سوءظن و بدگمانی و شک و تردید، مدام زندگی خود را پر از حادثه، خیانت و سوءاستفاده می‌بینند. پس بیایید اول افکار خود را از این سم‌ها پاک کنید.

بشر در دوره‌های متفاوت به شکوفائی تکنولوژیک دست یافته است. با اوج بصیرت علمی و گسترش دامنه‌ی رؤیت‌پذیری در طول‌موج‌های نامرئی، امروزه دانشمندان (غربی، شرقی) با مطالعات دقیق خود دریافته‌اند؛ که توانایی‌های انسانی چیزی است غیر ادراک پنج‌گانه‌ی بشری، چرا که انسان دارای روحی بزرگ است که قابل تجزیه و ترکیب نیست و این روح بشری می‌تواند زمان و مکان را بدون قید جسم خاکی درنوردد. بررسی‌های مداوم روح‌شناسان طی سال‌های متمادی توانسته است بعضی حقایق را از وجود روح و بقای آن آشکار سازد. به‌علاوه محققان توانسته‌اند از روح به عنوان عامل ماوراءالطبیعه در جهت زندگی مادّی استفاده کنند «همان مسئله ادراکات فوق حسی» «فراروان‌شناسی» «Para Psychology» در رشته‌ی روان‌شناسی از سال ۱۹۵۱ با آزمایشات «دکتر راین»، گرایش یا شاخه‌ی جدیدی در برخی از دانشگاه‌ها دایر شد تحت عنوان «فراروان‌شناسی» «Para Psychology» که

به بررسی علمی دیدگاه‌های غیرمتعارف روان‌شناختی، تحت عنوان «ادراکات فوق‌حسی» «Extra Sensory Perceptio» یا مخفف «ESP» می‌پردازد.

تحقیقاتی که در مورد حوزه‌ی انرژی کیهانی به عمل آمده؛ نشان می‌دهد که احتمالاً حوزه‌ی انرژی کیهانی از انرژی‌ای تشکیل شده است که پیش از این علوم غرب قادر به کشف ماهیت آن نبوده‌اند و یا از عنصری ساخته شده؛ که از آنچه ما آن را ماده می‌نامیم؛ لطیف‌تر می‌باشد. اگر ماده را به عنوان انرژی تراکم‌یافته تعریف کنیم؛ احتمالاً حوزه‌ی انرژی کیهانی از عنصری تشکیل شده که در حدواسط قلمرو آشنای فعلی ماده و انرژی قرار دارد. آنچه برای بنده مهم است و دوست دارم که توجه شما را به آن جلب کنم؛ مسئله‌ی «ماهیت روح» است.

متأسفانه اکثر دانشمندان توجه‌شان بیشتر متوجه کسانی است که این کارهای عجیب و ماورایی را انجام می‌دهند. کم‌تر دیدم کسی به علت اصلی این نیروها توجه کرده باشد. به عبارتی دیگر، این دانشمندان بیشتر درگیر مسائل جانبی این پدیده‌ها می‌شوند. در حالی که همه‌ی اینها نشانه‌ای برای جلب نظر ما است. تا با دیدن و شنیدن آنها توجه بیشتری به اصل ماجرا داشته باشیم. سؤال این جا است که اگر چشم قادر به بینایی است و دارای بینایی شده، باید به این توجه کرد که چه چیزی این نیرو را درون آن عضو به وجود آورده است؟

پس! بهتر است آگاهیِ خود را بیشتر متوجه ماهیت اصلی به وجودآورنده‌ی آن کنیم و شروع این کار با بالا بردن آگاهی و شناسایی از خود می‌باشد؛ یعنی «شناسایی روح»، باید توجه نمود که وجود روح فقط شامل انسان نیست؛ بلکه هر موجود زنده‌ای یا حتی هر شئ دارای روح است؛ ولی بعضی از این ارواح مثل انسان‌ها می‌توانند از وجود روح خود به کمالات و ادراکات فوق‌حسی برسند و بعضی مثل حیوان فقط همین حواس پنج‌گانه را درک می‌کنند؛ پس بستگی به ظرفیت وجودی هر موجود زنده دارد.

مسئله‌ی روح مسئله‌ای نیست که امروزه مردم دنیا با آن مواجه شده باشند؛ بلکه از قرن‌های گذشته نظر دانشمندان و فلاسفه‌ی جهان را به خود معطوف کرده و هر اندازه که زمان پیش می‌رود، گستردگی این امر بیشتر می‌شود. تنها، مسئله‌ی روح است؛ که فناناپذیر بوده و تحصیل دانش آن برای هر فردی لازم و ضروری است. تا هر کس بداند بعد از رفتن از این عالم به کجا رهسپار می‌شود؛ حیات و زندگانی تا ابد در مراحل مختلف ادامه دارد. روح انسانی دارای ویژگی‌های خاص و شامل پنج حس قوی، شنوایی، بینایی، بویایی، چشایی، لامسه که مرکز همه‌ی آنها قلب است. نیروهای دیگری نیز هم‌چون: اندیشه، یادگیری، دانش، بردباری و حکمت وجود دارند.

هم‌چنین روح دارای پنج مرحله است:

بقا در فنا (بودن در نابودی)، برخورداری در بهبودی، سرافرازی در سرافکندگی، ناداری در بی‌نیازی، شکیبایی در گرفتاری، و دو خاصیت آن: خوشنودی یا فروتنی است.

پس هر فردی، فرکانس ارتعاشات مخصوص به خود را دارد.

بدن اتری که به بدن فیزیکی نزدیک‌تر است؛ ارتعاشاتش پایین‌ترین فرکانس را دارد.

بدن اختری و بدن ذهنی فرکانس بالاتری دارند

بدن روحانی یعنی همان روح بالاترین فرکانس را دارد.

از آنجا که انسان رو به رشد است؛ فرکانس‌های مربوط به این افراد مطابق با رشد افزایش می‌یابد. آگاهی این نیروها در حد ارتعاشات‌شان است. وقتی ارتعاشات بالا می‌رود؛ انسان را به فرم‌های بالاتری از انرژی حیاتی، احساس و هوشیاری مجهز می‌کند. بدن‌های این افراد انرژی را از یکدیگر می‌گیرند و از هم جدا نیستند؛ مادامی‌که امواج‌شان در فرکانس‌های مخصوص به خود ادامه دارد؛ در یکدیگر نفوذ می‌کنند. اما کسی که قادر به دیدن آنها باشد؛ می‌تواند تفاوت میان آنها را تشخیص دهد. البته اگر امواج دید او با فضاهای خاص آن بدن هماهنگ باشد.

بدن اتری از نظر شکل و ابعاد همانند بدن فیزیکی است و گاهی به آن «جفت اتری» یا «بدن فیزیکی درونی» نیز می‌گویند. این بدن عهده‌دار نیروهایی مثل شکل دادن به بدن فیزیکی، انرژی حیاتی، خلّاق و تمامی حس‌های فیزیکی می‌باشد. بدن اتری روز پس از مرگ فیزیکی تجزیه می‌شود. بدن اتری انرژی‌های حیاتی را از ریشه و از خاک می‌گیرد.

به طور کلی ماهیت انسان از سه بخش تشکیل شده:

۱- جسم

۲- کالبد اختری یا اتری

۳- روح یا بدن معنوی

روح عاملی است که این انرژی‌ها را نگه می‌دارد؛ تقویت می‌کند و به طور مستمر به طرف بدن فیزیکی یعنی همان جسم، جریان می‌دهد. بدین طریق زندگی متعالی را برای سلول‌های بدن تضمین می‌کند. وقتی اندام‌های بدن انرژی کافی دریافت کردند؛ بدن اتری انرژی اضافی را از راه منافذ پوست به بیرون می‌فرستد. در نتیجه از انرژی که از پوست خارج می‌شود؛ این تشعشعات، بدن فیزیکی را مثل لایه‌ای محافظ دربرمی‌گیرد و از ورود میکروب‌های بیماری‌زا و مواد زیان‌آور به بدن جلوگیری نموده؛ هم‌زمان جریان پایداری از انرژی حیاتی را به اطراف ساطع می‌کنند.

این ایمنی طبیعی نشان می‌دهد که هیچ‌کس اساساً به دلایل خارجی بیمار نمی‌شود؛ دلایل بیماری‌ها همیشه در درون ما نهفته هستند. افکار، احساسات منفی، استرس‌ها و رژیم‌های غذایی نادرست، نوشیدن الکل و مواد مخدّر باعث استفاده‌ی بیش از حد نیروی حیاتی اتری شده؛ از قوت و شدت تشعشعات انرژی می‌کاهد و بدین ترتیب نیروهای ما ضعیف خواهد شد. کم‌کم با ترک جریان انرژی، بدن خمیده به نظر می‌رسد و ارتباطات با دیگران دچار اشکال می‌گردد؛ «حفره» یا شکاف‌هایی در روح

ایجاد می‌شود که اجازه‌ی ورود امواج منفی و باکتری‌های بیماری‌زا را به بدن می‌دهند. به همین دلیل بیماری قبل از این که در بدن فیزیکی عارض شود؛ در روح و بدن اتری خود را نشان می‌دهد و در این سطح قابل پیشگیری و درمان است.

از عملکردهای مهم بدن، نقش آن به عنوان رابط بین بدن‌های انرژی بالاتر و بدن فیزیکی است؛ اطلاعاتی که از راه حواس فیزیکی دریافت می‌کنیم به بدن‌های ذهنی و اختری می‌رسد و هم‌زمان انرژی و اطلاعات را از بدن‌های بالاتر به بدن فیزیکی می‌فرستد. اگر بدن اتری ضعیف شود؛ این ارسال انرژی و اطلاعات اشکال پیدا می‌کند. در نتیجه شخص ممکن است از نظر احساسی و ذهنی بی‌تفاوت شود. در حقیقت می‌توان گفت که در این شرایط فرد دچار بیماری روحی و جسمی می‌شود. طبیعی است که چنین فردی نمی‌تواند مراتب بالاتری از سلوک را طی کند. به نوعی آن شخص نه تنها سیری نخواهد داشت بلکه دچار توهم و خودشیفتگی نیز خواهد شد و هرگز راه خود را به پایان نمی‌برد.

از نظر علمی ثابت شده که جسم ما متأثر از قوانین مادی می‌باشد و ما در طول زندگانی خود چندین بار دچار تحوّل می‌شویم؛ هر سلول به تنهایی هر چند وقت یک بار می‌میرد و جای آن سلول جدیدی می‌نشیند. هر هفت سال یک بار دچار تغییر و دگرگونی می‌شود؛ بدون این که ما این تغییرات را احساس کنیم و علاوه بر رشد جسمی، روح که همان بُعد ناشناخته‌ی انسان است؛ نیز در حال رشد است، که از آن به رشد شخصیت تعبیر شده. پس! این رشد روحی است که شخصیت‌های ما را می‌سازد و هر چقدر به کمالات و رشد روحی بالاتری برسیم به شخصیت بهتری خواهیم رسید.

اما این که همه‌ی انسان‌ها بتوانند به همه‌ی مراحلی که بعضی رسیده‌اند؛ برسند؛ امکان ندارد بلکه باید یکی از آنان، به مراحل زیادی از فراخِرد، در این دنیا دست یابد. در حالی که هنوز حجاب بدن را کنار نگذاشته است. «یعنی همان مُوکّل» اما

برای دیگران دستیابی به بیشتر این مراحل بسیار دشوار است و این مهم سخنی است راست و درست که عرفا آن را به بصیرت دریافته‌اند؛ چنان که عقلا می‌دانند؛ ده از یک بیشتر است. آن که به مرحله‌ی فراخِرد دست نیافته باشد؛ غالباً بر انکار آن اصرار می‌ورزد تا آن که مرگ پرده از پیش چشم‌اش بردارد. مبادا تصوّرکنید که این معارف را، با عقل و اندیشه‌ی ناتوان، از این الفاظ می‌توانید به دست آورید!

این نصیحت رایگان را از بنده‌ی روسیاه بپذیرید؛ اگر عزم آن داشتید که با ذوق و تجربه، به حقیقت پی ببرید؛ باید دست از دنیای دون بردارید؛ لذایذ و سرگرمی‌های پست آن را به دنیادوستانِ دون‌همت، واگذارید. زیرا این الفاظ را برای اشاره به معانی غیبی به عاریت می‌گیریم؛ میان آن معانی و مفاهیم ظاهری این الفاظ، فاصله‌ی زیادی است. زیرا که اصولاً، این الفاظ، برای معانی غیبی وضع نشده‌اند؛ پس طبیعی است که هر کسی از این الفاظ همان معانی و مفاهیم ظاهری آنها را بفهمد. تنها کسانی که تا حدودی با علوم و معارف حقیقی سر و کار دارند؛ می‌توانند انتظار استشمام بویی از نافه‌ی حقیقت را داشته باشند.

پس باید عاشق بود. آدمی زمانی که در وجود چیزی و یا کسی کمالی را می‌بیند؛ به آن علاقه‌مند می‌گردد و اگر کشش به هر دلیل قوی باشد این علاقه (اصطلاحاً) به عشق منجر می‌گردد. قلب‌هایی که از یاد و ذکر خدا خالی باشند؛ خداوند مبتلا به حب غیرخود می‌نمایدشان. خداوند کمال محض، جمال مطلق، دارای برترین وصف‌ها، مبدأ عشق، اولین عاشق و الهام‌کننده‌ی عشق است. همه‌ی هستی، آیت، نشانه و مظهر اویند. از او سرچشمه گرفته؛ به سوی او روان هستند.

آدمی کمال‌جو و زیبایی‌طلب بوده؛ حقیقت‌اش از روح خدا است؛ از آن منزل نزول کرده و به سوی او بازخواهد گشت انسان دارای روحی است که ظهور و جلوه‌ی تام

صفات حق است. عشق حقیقی عبارت است از قرار گرفتن موجودی کمال‌جو (انسان) در جاذبه‌ی کمال مطلق (خداوند متعال). پروردگاری جمیل مطلق، بی‌نیاز، یگانه، دانای اسرار، توانا، قاهر و معشوقی که همه رو به سوی او دارند و او را می‌طلبند.

بنابراین عشق حقیقی تنها عشق به خدا است؛ زیرا هر چیزی غیر او زایل‌شدنی؛ ازبین رفتنی و دارای عیب و نقص است؛ بنابراین هر چیز غیر او نمی‌تواند معشوق واقعی باشد. اولاً چون ناقص است و کمال مطلق نیست؛ در حالی که در عشق، معشوق هیچ عیب و نقص ندارد. ثانیاً هر چیز غیر او زوال‌پذیر است و عارفان گفته‌اند: آنچه که نپاید؛ دل‌بستگی را نشاید. پس باید عشق پایدار و جاودانه باشد و آن عشق به خدا است. که همیشگی و پایدار است.

بنده در تعجب هستم که تمام پیامبران آمدند گفتند تا توجه ما را به سوی خداوند معطوف دارند؛ ولی باز این انسان به جای این که خود را به خدا برساند؛ وقت خود را صرف خرافات و توهمات دیگر کرده و به جای رسیدن به خداوند منّان باز جذب آدم‌ها و شخصیت‌پردازی این و آن شده؛ خود را سرگرم امور بی‌حاصل کرده؛ غفلت نموده و باز تجربه را تجربه می‌کند. برای دست‌یابی به تمامی نیروهای درونی و بیرونی بهتر است اول رابطه‌ی خود را با خالق خود نزدیک‌تر کنید و راه این قرب عمل نمودن به این امور است که بنده تا حد فهمم به آنها اشاره می‌کنم. خواه پند گیرید خواه ملال!

۱- مهر و عشق به خدا را بر همه‌ی محبوب‌های دیگر ترجیح دهید.

۲- در باطن و ظاهر مطیع امر خدا باشید و در همه‌ی امور موافق اراده‌ی او.

۳- زمانی که اشتباه می‌کنید؛ خیلی سریع اشتباه خود را به او اعلام کنید و به زبان آورید که متأسف هستید؛ اشتباه کردید و پشیمانید.

۴- خواسته‌ی او را بر خواسته‌ی خود مقدّم بدارید.

۵- هر چیز و هر کس را در برابر عشق به خداوند حقیر شمارید.

۶- از آنچه که حضرت حق بر شما می‌راند؛ راضی و خشنود باشید و شکر او را به جای آورید. همه‌ی بندگان و مخلوقات وی را دوست بدارید و به آنها خدمت کنید.

۷- برای خلوت و مناجات با محبوب، حریص باشید.

۸- با خدای خود روراست باشید. اگر می‌دانید که کاری را نمی‌توانید بکنید؛ صادقانه به او بگویید ولی سُستی نکنید. هرگز چیزی را نگویید؛ که نمی‌توانید به آن عمل کنید. چون حرف‌هایی که می‌زنید مسئولیت زیادی برای شما به وجود می‌آورد.

۹- هرگز به وجود و عظمت خداوند منّان شک نکنید.

۱۰- صبر و شکیبایی را در تمامی مراحل زندگی خود داشته باشید؛ بگذارید زمانش برسد همه چیز برای شما روشن خواهد شد.

۱۱- شما هرگز با علوم ماوراءطبیعه آشنا نمی‌شوید. مگر این که به خداوند نزدیک شوید و امر او را سرلوحه‌ی امور خود قرار دهید. به عبارت ساده‌تر می‌توان گفت که ابتدا باید نحوه‌ی درست زندگی کردن را خوب یاد بگیرید؛ فرزند خوبی برای پدر و مادر خود باشید. همسر خوبی برای شریک زندگی و پدر یا مادر خوب برای فرزندان، همکار خوبی برای هم‌قطاران و همسایه‌ی خوبی برای هم‌محلی‌ها، دوست خوبی برای دوستان و ... چگونگی انجام این امور را بیاموزید و به آنها عمل کنید!

در نهایت با تمام وجود احساس کنید بنده‌ی خدا هستید و به او محتاجید! آن‌گاه که این مهم را دریافتید همه‌ی مسائل و ادراک‌های دنیا برای‌تان همچون یک نقطه می‌شود و آن‌گاه دیگر هیچ چیزی به جز ذات احدیت معنایی نخواهد داشت.

ارتباط علم و فیزیک با متافیزیک

دنیای امروز، در حال پویایی است؛ روندی که بسیاری از آموزه‌های ادیان را به چالش کشیده؛ فرهنگ‌سازی و اخلاق‌مداری در علم، از جمله راه حل‌های مشکلات است. مادام که روح اخلاق بر جامعه و پژوهش‌های علمی حاکم نشود؛ راه توسعه و پیشرفت نیز در این مسیر با دشواری‌های بسیار همراه است. در نهایت می‌توان این چنین نتیجه گرفت که علم به معنای آگاهی و معرفت، مشتق شده است. شناخت و معرفت، توصیف‌ها، فرضیه‌ها، مفاهیم، نظریه‌ها، اصول و دستورالعمل‌هایی نزدیک به قطعیت هستند که یا درست و یا مفیداند.

البته شناخت و معرفت محدود به این موارد نمی‌شود به طور کلی، دانش و معرفت، اعم از علم است و علم در معنای اصطلاحی، تحصیل نظام‌مند دانش جدید درباره‌ی طبیعت است؛ که با روش‌های معین به دست می‌آید و هدف آن برقرار کردن رابطه‌ی ثابت بین پدیدارها است. فهمیدن و تبیین دقیق جهان با استفاده از روش علمی، ممکن است و روش علمی یعنی مشاهده‌ی دقیق و آزمون نظریه‌ها توسط تجربه و بر اساس تجربیات و مشاهدات رایج، هر چیزی را می‌توان با درجه‌ی خوبی از قطعیت، تبیین کرد. به عبارتی، علم در حال حاضر کاربردش محدود شده و به معنای علم طبیعی یعنی آنچه که از راه تجربه و مشاهده به دست می‌آید؛ به کار می‌رود.

البته نظر شخصی بنده این چنین نیست. بلکه اعتقاد دارم که هیچ چیز در جهان مطلق نیست و ما فقط به اندازه‌ی معرفت‌مان می‌توانیم علوم را درک کنیم و نه بیشتر، و اگر قرار باشد چیزی را بفهمیم باید برای آن تلاش فراوان کنیم ولی تا زمانی که به معرفت حضرت دوست نائل نشدیم؛ نمی‌توانیم چیزی را درک کنیم.

در همین باره شیخ بهایی می‌فرماید.

ای که هستی روز و شب، جویای علم — تشنه و غوّاص، در دریای علم
رفته در حیرت که حد علم چیست؟ — از کتب آیا کدامین خواندنی‌ست؟
هر کسی، نوعی از آن را رو کند — علم بر فوق طبیعت، خو کند
آن یکی گوید: حساب و هندسه — جمله وهم است و خیال و وسوسه
وآن دگر گوید که:هان، علم اصول — فدیه باشد بر خدا و بر رسول
کاش، حدّ علم را دانستمی — تا از این تشویش و حیرت رستمی
گر تو را مقصود، علم مطلق است — حد آن، نزد قدیم بر حق است
علم مطلق، بی‌حد و بی‌منتهاست — حد بی‌حد باز بی‌حد را سزاست
ور بود مقصود تو ای حق‌پرست — حد علمی‌کان کمال افسل است
علم، آن باشد که بنماید رهت — علم، آن باشد که سازد آگهت
علم، آن باشد که بشناسی به وی — لطف و فیض قادر و قیّوم و حیّ
پس بدانی، قدرت بی‌حدّ او — فیض و جود و نعمت بی‌حدّ او
آن به تعظیم آردت، بی‌اختیار — وین کند در جمله حال امیدوار
بی‌تصنّع، حب خود در دل کند — بی‌تکلّف، بر عمل مایل کند
چون ز روی شوق کردی بندگی — آن زمان، داری نشان زندگی

اما «متافیزیک» به عنوان واقعیتی انکارناپذیر در جهان هستی در تمامی عرصه‌ها مسلّماً تأثیرات تعیین‌کننده‌ای دارد. چنان که مفاهیم فلسفی نیز چنین‌اند که یکی از آنها در مکاتب و علوم تجربی است. «متافیزیک»، معرفتی است متعلق به تمام هستی و همه‌ی جهان‌ها، و نظامی است متشکل از گزاره‌هایی که با روش تعقلی تبیین و توجیه شده‌اند؛ گاه متافیزیک به تمام گزاره‌های نظری و توصیفی که از طریق تجربه به دست نیامده‌اند اطلاق می‌شود.

خلاصه‌ی سخن آنکه بین واقعیات ظاهر شده و تفسیرناشده و بین نظریه‌ها تفاوت جوهری وجود دارد: زیرا نظریه‌ها در تبیین واقعیات مشهود، اصطلاحاتی را به کار می‌گیرند که در قوانین تجربی یافت نمی‌شوند؛ به همین جهت برای ربط زبان نظری به زبان تجربه، از قواعد تبدیل و یا قواعد تطابق بهره گرفته می‌شود. از این رو هر علمی نیازمند به موضوع است و تمایز علوم از یکدیگر نیز ناشی از تمایز موضوعات آن علوم است.

علم منطق می‌خواهد به ما راه صحیح تعریف کردن و صحیح استدلال کردن را بیاموزد.

در منطق از تعریف «علم» و «ادراک» آغاز می‌شود و سپس به دو قسم:

«تصوّر» و «تصدیق» تقسیم می‌نمایند؛ منطق مجموعاً دو بخش می‌شود: بخش «تصوّرات» و بخش «تصدیقات». هر یک از تصوّر و تصدیق از نظر منطقیین منقسم می‌شود به دو قسم:

۱- ضروری یا بدیهی

۲- نظری یا اکتسابی

تفکر و استدلال که منطق ارسطویی مدعی است که قوانین صحت آن را بیان می‌کند. این است که ذهن از تصوّرات ضروری و بدیهی به تصوّرات نظری و اکتسابی دست می‌یابد و احیاناً آن تصوّرات اکتسابی را سرمایه‌ی تحصیل و دست‌یابی به یک سلسله تصوّرات نظری و اکتسابی دیگر قرار می‌دهد؛ هم چنین تصدیقات ضروری و بدیهی را وسیله‌ی کشف یک عده تصدیقات نظری و اکتسابی قرار می‌دهد و آنها را نیز به نوبه‌ی خود وسیله‌ی تحصیل و دست‌یابی به یک سلسله تصدیقات دیگر می‌سازد. انسان در خود حالتی می‌یابد که نام آن را علم، ادراک، دانایی یا آگاهی و . . . اینها می‌گذارد.

نقطه‌ی مقابل علم و ادراک، جهل و ناآگاهی است. ما وقتی شخصی را که تاکنون ندیده بودیم می‌بینیم؛ یا شهری را که تاکنون نرفته بودیم؛ مشاهده می‌کنیم؛ احساس

می‌کنیم که اکنون در خود و همراه خود حسی داریم کـه قبلاً نداشتیم؛ و آن عبـارت است از تصـویری از آن شـخص یـا تصـویراتی از آن شـهر. حالـت اول را کـه ایـن تصویرها را نداشتیم و منفی بود؛ جهـل مـی‌نامنـد و حالـت دوم کـه اثبـاتی اسـت و تصویرهایی داریم و این تصویرها، ما را با آن اشیاء که واقعیـات خـارجی مـی‌باشـند؛ مربوط می‌کنند، علم یا ادراک نامیده می‌شود.

پس معلوم می‌شود ذهن ما حالتی شبیه نقش‌پذیری و صورت‌پذیری اجسـام را دارد؛ با این تـفاوت که نقش‌ها، آن اجسام را با اشیاء خارجی مربوط نمی‌کند؛ یعنی آنهـا را نسبت به آن اشیاء آگاه نمی‌سازد؛ اما صورت‌ها و نقش‌هـای ذهـن، مـا را بـا اشـیاء خارجی مربوط می‌کند و نسبت به آنها آگاه می‌سازد. چرا؟ چه تفاوتی در کار است؟ جواب این چرا و این تفاوت را فلسفه می‌دهد نه منطق. پس علـم، صـورتی از معلـوم است در ذهن. لذا در تعریف علم و ادراک گفته شده:

ادراک عبارت است از صورتی از یک شیء در ذهن. انقسام علم به تصوّر و تصـدیق از این جهت است که علم ما به اشیاء گاهی به شکلی است که ذهن حکم می‌کند بـه وجود یا عدم نسبتی میان اشیاء، یعنی علم ما به شکل قضاوت میـان دو چیـز اسـت؛ حالت قضایی دارد و گاهی به این شکل نیست.

مطلب دیگر: در وادی موجودات ماوراءالطبیعه مباحثی را مطرح کـردم کـه چـه در میان عوام و چه در میان روشن‌فکران، دانش‌پژوهان و محققین هر عصر بحث‌برانگیـز بوده و هست. از این رو بعد از گذشت قرن‌ها هنوز این بحث‌ها دنبال می‌شـود و اگـر نوشته‌ای، گفتگویی، داستانی یا حتی فیلمی در مورد آن تهیه شـود از اسـتقبال عمـوم برخوردار می‌گردد؛ چرا که بشـر همیشـه تشـنه‌ی برداشـتن حجـاب از مسـتورهای پیرامون خویش است؛ تا بتوانـد حـس غریـزی کنجکـاوی خـود را نسـبت بـه ایـن موجودات، به طریقی تسکین بخشد.

شاید یک وجه اشتراک را بتوان در میان عوام و روشنفکران و دانشمندان یافت و آن شک و تردید نسبت به واقعیت وجودی آنان است؛ چرا که حتی سیر تکاملی علم در

قاره‌ی اروپا و آمریکا هم نتوانسته آن را از محالات بداند و علی‌رغم همه‌ی پیشرفت‌های علوم بشری هیچ راه حل علمی برای پی بردن به چگونگی این موجودات عنوان نشده و همه چیز مانند ازل در شک و تردید است.

در میان انسان‌ها بر سر خلقت نظام عالم دو دیدگاه کلی وجود دارد؛ عده‌ای که همه چیز را ناشی از خلقت ذات الهی می‌دانند و گروهی دیگر که سرمنشأ خلقت نظام عالم را در طبیعت جستجو می‌کنند. اگرچه میان آنان اختلاف نظرهای بسیار عمیق و اساسی وجود دارد؛ ولی هیچ یک از این دو گروه نتوانسته‌اند؛ وجود علوم ماوراءالطبیعه را انکار کنند و اما بنا به شواهد و نص صریح قرآن، موجودات عالم به سه گروه تقسیم می‌شوند: ۱- جمادات ۲- نباتات ۳- حیوانات؛ که یا دارای عقل هستند مانند انسان، فرشتگان و جنیان و یا فاقد عقل و شعوراند مانند حیوانات.

حال موضوع اصلی این است که با تمام دانستنی‌هایی که بشر تا به حال چه از نظر فیزیکی و چه از نظر متافیزیکی بدست آورده توانسته؛ هدف اصلی خود را از زندگی بدست بیاورد یا نه؟ این مطلب بسیار عجیب است که هر چه آگاهی انسان‌ها نسبت به خود و محیط اطراف بیش‌تر می‌شود؛ باز نیاز بیش‌تری در او شکوفا می‌شود؛ به قولی هم چون آب دریا است که هر چه می‌نوشد باز تشنه‌تر می‌شود. پس چه باید کرد تا بهتر و هدف‌مندتر زندگی کنیم.

برای اینکه بهتر زندگی کنیم در ابتدا می‌بایست بدانیم تعریف زندگی چیست و چه هدفی را باید دنبال کنیم؟ و برای این مهم چه دانش و چه ابزاری را نیازمندیم؛ اولین سئوال این است که هدف از خلقت آدمی چه بوده؟ آیا کاملاً بی‌هدف است؟ یا آن طور است که بعضی از تئوری‌های رایج روز می‌گوید و فضلای روز تکرار می‌کنند؟ خوب زیستن چگونه است؟ این سئوالی بسیار وسیع و بزرگ است. اصلاً خوب زیستن چیست؟ اگر از لحاظ مادی در نظر بگیریم، خوب زیستن این است که من از لحاظ مادی، هر چیزی که می‌خواهم در اختیار داشته باشم.

ولی یک فرد الهی این‌گونه فکر نمی‌کند بلکه او می‌گوید: زندگی خوب، این است که من حداقل آن چیزی را که می‌توانم با آن زندگی کنم در اختیارم باشد تا بتوانم معرفت خودم را زیاد کنم و بعد معرفت هم‌وطنانم را گسترش بدهم و بتوانم به جامعه‌ام خدمت کنم. زندگی خوب، آن‌گونه زندگی است که در راه اهداف الهی سپری می‌شود و البته انسان از باب (من لامعاش له لامعاد له) باید حداقل‌های زندگی را داشته باشد تا نداشتن آنها مضطربش نکند و او را از کارهایش باز ندارد. این زندگی از نظر من زندگی مطلوب است.

هیچ چیز بی‌هدف نیست بلکه همه چیز هدف‌دار است. از جمله آفرینش انسان که هدف‌دار است و انسان به عنوان مخلوق برتر خداوند به گونه‌ای است که برای او برنامه چیده شده و اگر بتواند نردبان تکامل را طی کند؛ به هدف زندگی‌اش دست خواهد یافت. هدف از زندگی؛ رسیدن به آن مقام شامخ انسانی است غرض از خلقت انسان واقعاً این بوده است و تا آن حد که در این جهت گام برداریم به هدف اصلی نزدیک شده‌ایم.

در عصر ما زندگی اصلاً هدفی ندارد! این که شما شغلی داشته باشید که کسب درآمد کنید و بتوانید زندگی‌تان را خوب اداره کنید؛ هدف اصلی تلقی شده؛ در حالی که سؤال این است که هدف از زندگی واقعاً این است که شما زندگی را خوب اداره کنید و بهره‌مندی‌هایی داشته باشید؟ البته که خیر. اما متأسفانه برای رسیدن و آگاهی از متافیزیک باید مرحله‌ی فیزیکی را پشت‌سر گذاشته و آن را درک کرده باشید. یعنی انسان تا لذات دنیایی را نچشیده باشد؛ به بلوغ انسانی نمی‌رسد البته منظور بنده این نیست که فرد باید گناه‌کار شود، نه هرگز منظور بنده چنین نیست.

در مورد ریاضت نفس، باید نکاتی را مورد توجه قرار داد که مهم‌ترین آنها اخلاص می‌باشد. یعنی این که قدم انسان در راه ریاضت نفس، قدم الهی و برای رضای خدا باشد؛ نه شهوت و نه جلب قلوب مردم. نکته‌ی دیگر این که نباید در ریاضت نفس،

بیش از حد بر نفس فشار آورد و سخت‌گیری کرد؛ خصوصاً در ایام جوانی و ابتدای راه، که این کار منشأ انفجار نفس شده؛ تبعات منفی به بار خواهد آورد. چه بسا موجب دوری از خدا و ذکر او می‌شود.

نکته‌ی بسیار مهم و قابل توجه در بحث ریاضت این است که تا طلب و خواست انسان نباشد؛ انجام اعمال برای انسان فایده‌ای نخواهد داشت و نشانه‌ی تحقق طلب در انسان، این است که نسبت به انحرافات گذشته‌ی خود بیزار می‌شود و این تنفّر از گناهان موجب می‌شود تا توبه کند یعنی این مراحل باید با پیشرفت معرفتی صورت گیرد؛ نه به اجبار و از روی ترس. پس قبل از انجام ریاضت، باید به نفس خود مراجعه کنیم و از خود بپرسیم که آیا حقیقتاً طالب اصلاح خود هستیم یا نه و اگر جواب مثبت بود باید نور توبه را در وجود خود احساس کنیم؛ بعد از انجام توبه‌ی کامل چنان که در روایات آمده است؛ ریاضت را شروع کنیم. البته خود توبه هم یک نوع ریاضت است. در پایان باید عرض کنم که داشتن استاد اخلاق و مشاوره، در راه ریاضت نفس بسیار مفید خواهد بود.

از این رو به نظر بنده، هدف زندگی رسیدن به مقام عالیه‌ای است که برای انسان فرض شده و انسان را از حیوان متفاوت می‌کند. البته این مستلزم این است که از ابتدا، در مراحل تربیت به انسان‌ها گفته شود که هدف او در این سیر چیست؟ وقتی توانستید از مرحله‌ی زندگی عادتی (یعنی فیزیکی) بگذرید در آن هنگام است که می‌توانید به تعامُل فیزیک و متافیزیک برسید و به آن فکر کنید. بنده چون با فیزیک انس زیادی داشته‌ام؛ راحت به شما می‌گویم که اگر شما با دقت به موضوع فیزیک و متافیزیک نگاه کنید؛ به سختی می‌توانید آن دو را از یکدیگر جدا کنید. شما فیزیکی را پیدا کنید که در درون آن متافیزیک نباشد!

ما وقتی متافیزیک را تعریف می‌کنیم؛ می‌گوییم متافیزیک عبارت است از: احکام عام وجود! شما وقتی به سراغ فیزیک می‌آیید؛ یک سلسله آزمایش‌های خاص انجام

می‌دهید. یعنی حوزه‌های بسیار خاصی را در نظر می‌گیرید و بر روی آن تجربه می‌کنید. این تجربه بسیار محدود است. آن وقت شما نتایج این تجربه را تعمیم می‌دهید. به عنوان مثال چند سیم را حرارت می‌دهید و می‌بینید که طول آنها در اثر حرارت زیاد می‌شود؛ بعد به این اکتفا نمی‌کنید که این سیم خاص یا این سیم مسی این گونه است؛ بلکه می‌گویید: فلزات چنین هستند که وقتی حرارت داده می‌شوند؛ منبسط می‌شوند.

چرا شما این تعمیم را انجام می‌دهید؟ آیا شما مجاز به این تعمیم هستید؟ معمولاً این کار را انجام می‌دهید. تکیه‌گاه باطنی شما در اعتماد و اطمینان به این تعمیم چیست؟ به عقیده‌ی بنده تکیه‌گاه همه‌ی این تعمیم‌ها متافیزیک است. آنها فکر می‌کنند کاری که می‌کنند؛ صرفاً آزمایش است. اگر فقط چیزی را حرارت دهند و عددهایی را یادداشت کنند؛ آنچه بر جای می‌ماند و حاصل می‌شود؛ مجموعه‌ای از کاتالوگ‌های اعداد می‌شود ولی شما این اعداد را ربط می‌دهید؛ قوانین عام می‌سازید و بعد به آن اکتفا نمی‌کنید و می‌گویید: اگر عین قضیه در کره‌ی مریخ هم انجام شود؛ نتیجه همین است. این‌ها تعمیم‌هایی است که واقعاً فوق فیزیک است.

فیزیک با حواس و آزمایش‌ها و نتیجه‌گیری سروکار دارد ولی شما در مقام نتیجه‌گیری، همیشه از جزئیات به کلیات منتقل می‌شوید و نتایجی که می‌گیرید در پرتو دانش‌های قبلی شما است. مفروضات فلسفی، دینی و روانشناختی شما کمک می‌کند که نظریه‌ای را بیش از نظریه‌ای دیگر قبول کنید؛ بنده فیزیک را آغشته به متافیزیک می‌بینم. منتهی یک چنین اشعاری در میان علماء چندان رایج نیست و تنها تعدادی از دانشمندان در جهان هستند که چنین دیدگاهی دارند. بقیه فکر می‌کنند که هر کاری که می‌کنند؛ فیزیک است. اما بنده فکر می‌کنم هیچ تضادی بین عقل و شناخت علمی وجود ندارد؛ به بیان دیگر آیات و شهودات الهی به عنوان منبع شناخت واقعی که در آن هیچ خطایی راه ندارد به کمک عقل آمده و باعث بارور شدن عقل می‌شود.

بنده هیچ تردیدی ندارم که ما در زمان خود، چاره‌ای نداریم جز این که سراغ تخصص برویم. علوم آن قدر گسترده شده که نمی‌شود یک فرد بتواند در یک رشته، مثلاً شیمی، ریاضی، طب، نجوم در تمام بخش‌های آن مسلّط شود ولی یک نفر می‌تواند رشته‌ای مانند برق یا شیمی بخواند و به کار ببرد ولی نگرش و اطلاعاتش را مقداری وسیع‌تر و جهان را با دید وسیع‌تر و در یک چارچوب وسیع‌تر نگاه کند. این موضوعی است که مورد غفلت قرار می‌گیرد و چاره‌ای جز تخصص نداریم. جامعه‌ی ما اگر بخواهد آینده‌ی روشنی از باورهای متافیزیکی داشته باشد؛ می‌بایست به مسائل فرهنگی و اعتقادی خود برگردد و توجه بیشتر به آیات و نشانه‌های الهی داشته باشد و نگذارد فاصله‌ای بین آنها با پروردگارشان بوجود آید در حقیقت نباید از خدا دور شد. زیرا اگر آنها تمامی علوم را چه فیزیکی و چه متافیزیکی بدانند؛ اما از خدا دور باشند و رضایت خدا در آن نباشد هیچ بهره‌ای از آن علوم نبرده و در نهایت به پوچی می‌رسند.

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من　　این حرف معما نه تو خوانی و نه من
هست اندر پس پرده گفتگوی من و تو　　چون پرده برافتد نه تو دانی و نه من

خداوند انسان را آفرید و در مسیر پر فراز و نشیب جهان هستی قرار داد تا با پختگی و کمال به سوی او بازگردد. وی در رویارویی با عوامل مختلف آزمون‌های الهی، محتاج معرفت است. زیرا در اثر عدم درک و شناخت نسبت به آن زیانی را متحمل می‌شود که حتی نسل‌های پس از او را تحت تأثیر قرار می‌دهد. جستجو به دنبال حیات فرازمینی با تمرکز بر گوش دادن به سیگنال‌های رادیویی که ممکن است به شکل عمدی از سوی موجوداتی هوشمند در خارج از زمین به سوی ما فرستاده شوند ادامه دارد.

یک گروه از عوامل که با وجود رابطه‌ی تنگاتنگ با زندگی انسان، تاکنون کمتر شناسایی شده‌اند، موجوداتی با عنوان موجودات غیرارگانیک هستند. امروزه

آسیب‌های گسترده‌ی ناشی از ناآگاهی عمومی نسبت به این عوامل رو به افـزایش می‌باشد. اما حتی اگر این موجودات بیگانـه هیچگونـه تلاشـی در جهـت برقـراری ارتباط با ما انجام ندهند، باز هم فعالیت‌های آنها می‌تواند نشانه‌هایی قابل ردیـابی برجای گذارد.

مراحل تکامل روح

۱- مرحله‌ی اول: مرحله‌ی (موعظه و اندرز) است.

۲- مرحله‌ی دوم: مرحله‌ی پاک‌سازی روح انسان از انواع رذایل اخلاقی است.

۳- مرحله‌ی سوم: مرحله‌ی هدایت است که پس از پاک‌سازی انجام می‌گیرد.

۴- مرحله‌ی چهارم: مرحله‌ای است که انسان لیاقت آن را پیدا کرده؛ که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود. هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد.

می‌دانیم انسان موجودی است که بالاترین استعداد تکامـل را دارد؛ از نقطـه‌ی عـدم آغاز به حرکت کرده، و به سوی بی‌نهایت همچنان پیش می‌رود؛ هرگز چـرخ تکامـل او (هرگاه در مسیر باشد) متوقف نخواهد شد. از طرفی می‌دانیم عبادت مکتب عـالی تربیت است؛ اندیشه‌ی انسان را بیدار و فکر او را متوجه بی‌نهایت می‌سازد؛ گردوغبار گناه و غفلت را از دل و جان می‌شوید؛ صفات عـالی انسـانی را در وجـود او پـرورش می‌دهد؛ روحِ ایمان را تقویت، آگاهی و مسئولیت به انسان می‌بخشد. به همین دلیـل ممکن نیست انسان لحظه‌ای در زندگی از این مکتب بزرگ تربیتی بی‌نیاز گردد. آنها که فکر می‌کنند؛ ممکن است به جایی برسند که نیازی به عبادت نداشته باشـند؛ یـا تکامل را محدود پنداشته‌اند و یا مفهوم عبادت را درک نکرده‌اند.

هیچ مخلوقی در عالم، به اندازه‌ی انسان فاصله‌ی قوس صـعودی و نزولـی نـدارد؛ اگـر دارای ایمان و اعمال صالح باشد (توجه داشته باشید که عملوا الصّالحات همـه‌ی اعمـال صالح را شامل می‌شود نه بعضی را) برترین خلق خدا اسـت. و اگـر راه کفـر، ضـلالت،

لجاج و عناد را بپیماید؛ چنان سقوط می‌کند که بدترین خلق خدا می‌شود! این فاصله‌ی عظیم میان قوس صعودی و نزولی گرچه مسأله‌ی حساس و خطرناکی است؛ ولی دلالت بر عظمت مقام بشر و قابلیت تکامل او دارد. طبیعی است که در کنار چنین قابلیت و استعداد فوق‌العاده‌ای امکان تنزّل و سقوط فوق‌العاده نیز وجود داشته باشد. در این جا سؤالی پیش می‌آید که اگر هدف تکامل بوده چرا خداوند از آغاز انسان را در همه‌ی ابعاد، کامل نیافرید تا نیازی به پیمودن مراحل تکامل نباشد؟

سرچشمه‌ی این ایراد، غفلت از این نکته است که شاخه‌ی اصلی تکامل، تکامل اختیاری است! به تعبیر دیگر تکامل آن است که انسان راه را با پای خود و اراده و تصمیم خویش بپیماید؛ اگر دست او را بگیرند و به زور ببرند نه افتخار است؛ نه تکامل! اگر برای هر امر خیری، کوچک‌ترین اجباری در کار باشد؛ حتی یک گام هم در این راه پیش نرفته و لذا، در آیات مختلف قرآن مجید به این واقعیت تصریح شده که اگر خدا می‌خواست همه‌ی مردم به اجبار ایمان می‌آوردند ولی این ایمان برای آنها سودی نداشت «وَ لَوْ شَاءَ رَبُّکَ لَاَمَنَ مَنْ فِی‌الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعًا أَفَأَنْتَ تُکْرِهُ النَّاسَ حَتَّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ» و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعاً هر که در زمین است همه‌ی آنها یکسر ایمان می‌آوردند. (سوره‌ی یونس- آیه‌ی ۹۹)

همان‌طور که همه‌ی مخلوقات دارای هدف و غایت نسبی هستند؛ بشر نیز بدون مقصود نمی‌تواند باشد و زندگی‌اش بیهوده و عبث نیست بلکه ترقّی، تکامل و سیر معیّن نسبی را می‌پیماید که با نظم کامل همچنان ادامه دارد. ذره‌ای از اعمال وی ضایع نمی‌شود و تمام کارهایش به قصد نیل به مراحل بعدی و تکامل نسبی خود می‌باشد. نه تنها بشر بلکه هیچ موجود، هیچ ماده، هیچ حرکت و عملی در جهان بدون مقصد نیست و نمی‌تواند باشد.

تسلیم و رضا

بنده ذهن را بُعدی از روح می‌دانم. ولی در واقع زندگی آن چیزی است که انسان می‌فهمد و این بُعد روحی زندگی ما را نشان می‌دهد؛ و هستی همانطور که هست؛ مشترک با هر آنچه هست می‌باشد. زیرا هستی نخستین موضوعی است که فکر آدمی را به خود مشغول می‌کند. درک روح ما از موجودیت داشتن چیزها است. هستی، همه چیز را نه آن طور که این‌گونه یا آن‌گونه است؛ بلکه آن طور که موجودیت دارد دربرمی‌گیرد.

ای نیست کرده هست را بشنو سلام مست را — مستی که هر دو دست را پابند دامت می‌کند
خامش کن و حیران نشین حیران حیرت‌آفرین — پخته سخن مردی ولی گفتار خامت می‌کند

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّی وَ مَا اوتِیتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِیلاً (سوره‌ی اسراء - آیه‌ی ۸۵)

تو را از روح می‌پرسند. بگو: روح جزیی از فرمان پروردگار من است و شما را جز اندک دانشی نداده‌اند.

به عبارتی هستی همان‌طور که هست مطرح می‌شود. و قضاوت ما از هستی به حد و اندازه‌ی تکامل ذهنی‌مان است.

این سئوال همیشه برای بشر مطرح بوده و هست که خداوند چه هدفی از آفرینش عالم هستی داشته؟ (فلسفه‌ی آفرینش). این مسئله سابقه‌ی دیرینه‌ای دارد و مانند برخی از مسائل فلسفی، برای همگان مطرح است؛ غالب مردم مایل‌اند بفهمند که هدف از آفرینش جهان هستی چه بوده است؟ واقعیت این است که از یک سو آفرینش بی‌هدف نیست و از سوی دیگر این هدف به آفریدگار بازنمی‌گردد؛ بلکه هدف حتماً و بدون شک امری مربوط به خود مخلوقات است. پس اگر در این جا

میان «غرض فاعل» و «غرض فعل» تفکیک قائل شویم؛ قهراً به مشکل بزرگ‌تری می‌رسیم. لذا چنین می‌توان گفت: از آنجا که فاعل، غنی مطلق و کمال محض است؛ هیچ نوع کمبود و نقصی در او راه ندارد؛ نمی‌توان برای او غرض و غایتی اندیشید. غرض برای فاعل، از مسئله‌ی مقایسه سرچشمه می‌گیرد.

سعادت این است که نفس انسان در کمال وجودی به جایی برسد؛ که قوام بدن به روح، تشخص و وحدت و ظهور آثارش از او است. روح انسان، خواه در مقام خیال باشد و خواه در مقام عقل؛ پس از ویرانی بدن تباه نمی‌شود. از نظر عقلی نیز آفرینش نوعی احسان و فیض از جانب خدا نسبت به موجودات است؛ یعنی خداوند از خلق کردن آنچه امکان خلق شدن دارد؛ بخل نمی‌ورزد و دریغ نمی‌کند. چنین آفرینشی «حُسن ذاتی» دارد و قیام به چنین فعلی ذاتاً پسندیده است. هم چنین هدف از آفرینش، آزمایش حُسن عمل انسان‌ها است.

بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ محسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَاهُمْ يحَزَنُونَ آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد؛ پس مزد وی پیش پروردگار او است. و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد. (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۱۱۲)

وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَّبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود؛ تا شما را بیازماید که کدام‌یک نیکوکارترید! و اگر بگویی: «شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد» قطعاً کسانی که کافر شده‌اند خواهند گفت: «این [ادّعا] جز سحری آشکار نیست». (سوره‌ی هود- آیه‌ی ۷)

وَ عِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَ يَعْلَمُ مَا فِي الْبرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَة إِلَّا يَعْلَمُهَا وَ لَاحَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَ لَارَطْبٍ وَ لَايَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ کلیدهای غیب نزد او است. جز او کسی را از غیب آگاهی نیست. هر چه را که در خشکی و دریا است می‌داند. هیچ برگی از درختی نمی‌افتد مگر آن که از آن آگاه است. هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تری و خشکی نیست جز آن که در کتاب مبین آمده است. (سوره‌ی انعام- آیه‌ی ۵۹)

بنده فکر می‌کنم، اساساً اصل آفرینش یک گام تکاملی عظیم است؛ یعنی، چیزی را از عدم به وجود آوردن؛ از نیست هست کردن و از صفر به مرحله‌ی عدد رساندن است. بعد از این گام تکاملی عظیم، مراحل دیگر تکامل شروع می‌شود و تمام برنامه‌های دینی و الهی در همین مسیر است. برای روشن شدن این مسئله، باید توجه کنید؛ اول این که انسان بهترین طریق بلکه تنها طریق برای پی بردن به جهان هستی است. هدف انسان در کارهایش، رسیدن به کمال یا رفع نقایص خود است، برای مثال غذا می‌خورد تا رفع گرسنگی و نیاز بدن کند؛ لباس می‌پوشد تا خود را از سرما و گرما حفظ کند؛ ازدواج می‌کند برای ارضای نیازی که در این‌باره احساس می‌نماید.

عبادت می‌کند تا به کمال نهایی و قرب الهی برسد؛ و خدمت به خلق خدا می‌کند؛ تا کمالات عالی را کسب کند. اما خداوند، هیچ نقصی ندارد تا با افعالش، آن را برطرف سازد؛ و کمالی را فاقد نیست؛ تا برای رسیدن به آن بکوشد. هر انسان را یک شخصیت و هویت است که جمیع قوای او شئون همان هویت واحده‌ی او است. و همه‌ی آثار وجودی‌اش از آن منبعث می‌شود؛ اگر چه مظاهرش متکثر است. در نتیجه این که هر متحرک در حرکت خود به سوی چیزی می‌رود که فاقد آن است تا از حرکت واجد آن شود. آن چیز غایت و غرض اوست.

هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

او است خدای آفریننده‌ی عالم امکان و پدیدآورنده‌ی جهان و جهانیان، نگارنده‌ی صورت خلقان، او را نام‌های نیکو بسیار است، آنچه در آسمان‌ها و زمین است همه بـه تسـبیح و ستایش او مشغول‌اند و او است یکتا خدای مقتدر حکیم. (سوره‌ی حشر- آیه‌ی ۲۴)

دوم این که هدف‌مندی همیشه با نیاز همراه نیست؛ بلکـه بـه هـر میـزان موجـودی کامل‌تر و بی‌نیازتر باشد؛ به رفع نیاز دیگران بیشتر اقدام می‌کند؛ این از ویژگـی‌هـا و نشانه‌های موجود کامل و مهربان است. خداوند مهربان نیز در جستجوی نفعی بـرای خود نیست؛ بلکه مهم‌ترین هدف او، خیر رساندن به دیگران و ایجاد زمینه‌ی رشـد و کمال برای موجودات است.

مـن نکـردم خـــلق تـــا سـودی کـنم بلکـه تـا بـــر بنـدگان جـودی کـنم

از این رو، هدف خداوند از آفرینش این است که هـر ممکـن‌الوجـودی را بـه کمـال ممکن و شایسته‌ی آن برساند؛ بدون آن که در این کار، برای ذات پاک او نتیجـه‌ای داشته باشد. هر امر ممکنی در این جهان، برای خود قابلیت و شایستگیِ هست شـدن و دریافت کمالات وجودی را دارد. گویی همگی با لسـان حـال، درخواسـت وجـود و طلب کمال می‌کنند. آفرینش جهان، پاسخ به این سؤال‌های طبیعی و ذاتی اشیاء و در حقیقت به کمال رساندن آن‌ها است. ماده و صورت نمـی‌تواننـد مخلـوق اول باشـند؛ چون ماده و صورت ترکیب شده از همدیگر است؛ و مبدأ اقرب که وجـود مـی‌دهـد باید مرکب باشد؛ ماده و صورت هم نمی‌توانند علّت همدیگر باشند.

پس باید علتی غیر از خود باشد و آن علّت هم باید مفـارق از مـاده باشـد. بـه سـخن دیگر، آفرینش احسان و فیضی است؛ از جانب خدا نسبت به موجودات ممکـن. چنـین

آفرینشی حسن ذاتی دارد و قیام به چنین فعلی؛ جز این که خود فعل زیبا باشد؛ به امر دیگری نیاز ندارد. او با آفرینش، کمالی را افاضه می‌کند و وسایل کمال برتر هر موجودی را در اختیار آن می‌گذارد. خودداری از آن بخل و نقص است؛ پس سزاوار است خدای حکیم و کمال مطلق، جهان را بیافریند، و آن را در غایت حکمت و لطافت ایجاد کند. بنابراین آفرینش الهی حکیمانه است؛ هر چند در مرتبه‌ی آفرینش، نه نیازی بود و نه نیازمندی؛ چه از ناحیه‌ی خالق و چه از ناحیه‌ی مخلوقات.

اما از آنجا که خداوند هیچ کمالی را فاقد نیست؛ بلکه عین همه‌ی کمالات، از جمله فیاضیت علی‌الاطلاق است. بنابراین او با آفرینش نیز به فیاض بودن دست نمی‌یازد؛ بلکه چون واجد کمال فیاضیت است؛ جهان و انسان را می‌آفریند. از همین‌رو گفته شده است: آفرینش جهان، لازمه‌ی فیاض بودن خداوند و تجلّی آن است؛ نه مقدمه و سبب فیاض شدن. بنابراین تلازم بین فیاضیت مطلقه‌ی الهی و آفرینش جهان، به معنای آن نیست که «خدا باید جهان را بیافریند تا فیاض باشد»! این تعبیر مستلزم نوعی نیاز است. دقت در توضیحات گذشته؛ نشان می‌دهد که مسئله برعکس است؛ یعنی، خداوند فیاض است و نتیجه‌ی آن، آفرینش جهان است.

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (سوره‌ی طه- آیه‌ی ۴)

آن خدای مهربانی که بر عرش (عالم وجود و کلیه‌ی جهان آفرینش به علم و قدرت) مستولی و محیط است.

إِنَّنِي أَنَا اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي. (سوره‌ی طه- آیه‌ی ۱۴)

منم خدای یکتا که هیچ خدایی جز من نیست، پس مرا (به یگانگی) بپرست و نماز را مخصوصاً برای یاد من بپا دار.

لَّاتجَعَلْ مَعَ اللهِ إِلَهًا ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا (سوره‌ی اسراء- آیه‌ی ۲۲)

با خدای یکتا، خدای دیگری به خدایی مگیر، که نکوهیده و خوار خواهی ماند.

انسان کامل در دو سطح مورد لحاظ قرار گرفته است؛ در اولین سطح، به عنوان مقامی کائناتی به عبارت دیگر، انسان به عنوان یک نوع مورد لحاظ قرار می‌گیرد. در این مرحله انسان کامل‌ترین هستی در میان هستی‌های جهان است. و در بین دیگر مخلوقات دارای بالاترین مرتبه می‌باشد.

در سطح دیگری نیز همه‌ی خصوصیات ذکر شده برای نوع انسان را به صورت بالفعل و تحقّق‌یافته دارا می‌باشد. در این سطح همه‌ی انسان‌ها کامل نیستند. بلکه تنها تعداد معدودی استحقاق نامیده شدن با عنوان «انسان کامل» را دارند. تحقّق چنین امری در انسان‌ها به تفاوت استعدادها و تجلیّات حق بر آنها بستگی دارد. «اُنظُرْ کَیْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلیَ بَعْضٍ وَ لَلْآخِرَةُ أَکْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ أَکْبَرُ تَفْضِیلًا» بنگر که چگونه بعضی‌شان را بر بعضی دیگر برتری نهاده‌ایم و در آخرت درجات و برتری‌ها، برتر و بالاتر است. (سوره‌ی اسراء- آیه‌ی ۲۱)

به بیان دیگر انسان کامل، میانجی حق و خلق است و این وساطت در دو جهت است: یکی وساطت از جهت وجودی و وجودرسانی به دیگر موجودات، دیگری در اعطای معارف و کمالات. از جهت وجودی او انسان کامل را واسطه‌ی فیض و حق مخلوق می‌داند؛ به این نحو که به لحاظ ربوبیت خود نسبت به خلق و اتصاف‌اش به صفات الهی و ربوبی، حق است.

بَلَی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لله وَ هُوَ محُسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَ لَاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یحَزَنُونَ (سوره‌ی بقره- آیه‌ی ۱۱۲)

آری، هر کس که خود را با تمام وجود، به خدا تسلیم کند و نیکوکار باشد، پس مزد وی پیش پروردگار او است؛ بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.

می‌توانیم چنین بحث را دنبال کنیم که:

۱- خداوند از آنجا که فاعل، غنی مطلق و کمال محض است؛ هیچ نوع کمبود و نقصی در او راه ندارد. یکی از اهداف الهی را می‌توانیم خلق آفرینش عالم هستی نام ببریم.

۲- دوم این که یکی دیگر از اهداف آفرینش خداوند، آزمایش حُسن عمل انسان‌هاست.

۳- سوم این که اگر انسان‌ها هدف خود را خوب شناسایی کنند؛ راه رسیدن به هدف را هم به خوبی پیدا خواهند کرد.

اما متأسفانه هر کس مطابق برداشت، شناخت و آگاهی که دارد ممکن است با انگیزه‌ی خاصی به هدف خود روی بیاورد. یعنی سلیقه‌ها، برداشت‌ها و شناخت‌ها در این زمینه بسیار متفاوت است و هر کسی با رویکرد خاصی به موضوع نگاه می‌کند. به همین خاطر هم اختلاف نظرهای متفاوتی برای رسیدن به کمال آدمی بوجود می‌آید و هر کسی با نگاه خود سعی کرده، تعریف خاصی از آن را ارائه کند. زمانی صحبت این است که انگیزه‌ی بنده و شما برای هدف چیست؟ زمانی هم صحبت این است که هدف اصلی یک فرد مؤمن که می‌خواهد به رویکرد دینی خود بپردازد؛ چه باید باشد؟ به نظر بنده در این رویکرد، مرحله‌ی محبت دوطرفه‌ی انسان و خداوند مطرح است؛ لذا بهترین عملکرد هر مؤمنی، در نظر گرفتن رضایت و محبت خداوند است.

یعنی همان موضوع نیّت داشتن؛ که در آموزه‌های دینی خیلی بر آن تأکید می‌شود. زیرا خداوند نیز با ما مهربان است و از همه مهم‌تر این که سعادت و آسایش ما را در تمامی امور در نظر گرفته؛ رضایت‌مندی و محبت خداوند نسبت به انسان دقیقاً همان عامل اصلی قرب انسان به خدا است. پس کلید اصلی در این است که ما در حقیقت از طریق جلب رضایت و محبت خدا به خدا نزدیک‌تر می‌شویم.

چنانچه کسی ادّعا کند که، هدف فقط خودسازی او به سوی کمال است یا برای سعادت است؛ باز فرقی نمی‌کند. راه رسیدن به کمال و سعادت هم چیزی جز جلب رضایت و محبت خداوند نیست. یا اگر کسی بگوید: هدف رشد است؟ هدف شکوفایی انسان است؟ رسیدن به رشد و شکوفایی بدون جلب رضایت و محبت خداوند نه تنها فایده‌ای ندارد؛ بلکه اصلاً این عمل برای انسان حاصل نخواهد داشت.

پس انگیزه‌ی مؤمن باید فقط الهی باشد. شاید کسانی باشند که این نیت و رضایت الهی را آن چنان باور نداشته و یا برای‌شان مهم هم نباشد؛ حتی افرادی باشند که فکر می‌کنند کارها و اعمالی را که انجام می‌دهند، در جهت میل خداوندی است؛ ولی باور کنید چنین نیست. آنها فقط فکر می‌کنند که درست انجام داده‌اند! بهتر است این افراد کمی دقت کنند و از خود بپرسند که از کجا این باور را پیدا کردند؛ میزان، شاخص و الگوی آنها چه بوده؛ از کتاب‌ها، یا از نقل قول‌ها.

اگر روزی بفهمند تمام آنچه که فکر می‌کردند و انجام داده‌اند اشتباه بوده و فرصتی برای جبران ندارند چه کار می‌کنند؟ حقیقت این است که در ابتدا خدای متعال به کسی کرامت، عظمت و عزت می‌دهد که از آن شخص راضی باشد و او را دوست بدارد. ما باید در این مسیر به رضایت و محبت خدا بیشتر توجه کنیم و او را دوست بداریم تا در نهایت به هدف اصلی خود برسیم. اگر این مقصد حاصل شود؛ در حقیقت به همه چیز رسیده‌ایم. نجات، رستگاری، کمال و سعادت دنیا و آخرت انسان در گرو رضایت خدای متعال از او؛ و رضایت انسان از خداوند است.

درد اگر باشد یکی دارو یکیست — جان فدای آن که درد او یکیست
هر بلایی کز تو آید رحمتیست — هر که را فقری دهی آن دولتیست
گر کسی را از تو دردی شد نصیب — هم سرانجامش تو گردیدی طبیب

(پروین اعتصامی)

نتیجه

متأسفانه اکثر آدم‌ها به دنبال رضایت خود هستند؛ بنابراین می‌بینیم که رضوان الهی نقطه‌ی مقابل رضای شخصی و فردی قرار می‌گیرد. انسان‌ها سلسله آرزوهایی در سر می‌پرورانند و آرمان‌هایی دارند که برای‌شان بسیار مهم است؛ به‌گونه‌ای که رسیدن به آرزوهای خود را عین رضایت شخصی می‌دانند. و وقتی به آرزوها برسند مانند این است که تمام رضایت شخصی‌شان تأمین شده؛ دست نیافتن به بخشی از آرزوها و یا همه‌ی آنها را خسارت شخصی تلقی می‌کنند.

البته این منطق عرف مردم است در حالی که ممکن است حقیقت، چیزی غیر از این باشد. لذا، می‌بینیم که در بیشتر موارد میان تحقّق آرزوهای انسان و ایجاد رضایت شخصی، رابطه‌ی نسبتاً مستقیمی وجود دارد؛ به گونه‌ای که آدمی به رضای فردی یا شخصی خود، به شدت وابسته است؛ و همین وابستگی او را آسیب‌پذیر می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت، هر قدر آرزوها بیشتر باشد درجه‌ی آسیب‌پذیری بیشتر است؛ هر قدر آرزوها را محدود کند و آنها را در حدی معقول و منطقی نگه دارد؛ آسیب‌پذیری او کم‌تر و محدودتر می‌شود. در نتیجه راضی و تسلیم بودن در برابر قضای الهی ولو برخلاف میل، خشنودی خدا را در پی دارد.

همان‌طوری که گفتیم تمامی پیشرفت، تکامل و موفقیت بشر، نتیجه‌ی منطقی دستیابی او به سلاح دانش و شناخت است. از این‌رو خداوند شناخت را کلید موفقیت انسان به سوی دنیای خوشبختی و کمال قرار داده است. با شناخت دور و بر خویش و درون خود دریچه‌ای از جهان نوین بر روی ما باز می‌شود و به تدریج آگاهی و نگرش شخص نسبت به زندگی به وجود می‌آید و انسان به ارزش‌های والای خود به عنوان یک ابر مخلوق و توانایی‌های نامحدود خود پی می‌برد و درمی‌یابد که در کلام او قدرت خلّاقیت سرشاری نهفته است که در هر لحظه این حق را دارد که سرنوشت خود را تغییر دهد.

زمانی که انسان می‌خواهد دنیای ورای خود را بشناسد یا در اصطلاح به جهان‌های غیرمادی و متافیزیکی سفر کند و با آنها آشنا شود نیاز به انرژی دارد در صورتی که موفق نشود متوجه کمبود انرژی خود گشته و آن وقت است که درمی‌یابد ارزش انرژی در متافیزیک همانند ارزش پول در جهان مادی است و سعی می‌کند راه‌های کسب انرژی و جلوگیری از هدر رفتن آن را بیابد. انسان در اثر احساس آرامش و تعادل ذهنی ناشی از متافیزیک درمی‌یابد که این سوالات اساسی زندگی او است که همیشه در ذهن هر انسانی هست. من کیستم؟ به کجا می‌روم؟ هدفم از آمدنم چیست؟

هر کس با اهداف مختلفی به متافیزیک روی می‌آورد بسته به نظرات شخصی خودش انتظارات خاصی دارد بعضی برای آرامش، بعضی برای کنترل افکارشان. برخی احساس می‌کنند که با پرداختن به چنین تمریناتی و تجربیاتی می‌توانند احساس رضایت بیش‌تری را تجربه کنند. حتی می‌تواند با دستیابی به مراتب بالای آگاهی ارتباط خود را با مخلوق بهتر و خوب‌تر کند. انسان موجودی سیری‌ناپذیر است و همیشه نیاز به چیزی دارد که بتواند خلاء درونی خود را پر کند و احساس آرامش و سرور حقیقی بکند و تا به آن هدف عالی نرسد آن نیاز و آن خلاء پر نخواهد شد. آن نیاز حقیقی که می‌تواند خلاء انسان را پر کند چیزی به جز خداوند نیست.

تا زمانی که انسان نفهمیده که خود وجودی از جلوه‌ی خدا است آن آرامش زیبا را درک نخواهد کرد. هر هدفی بجز خداوند توهم است. همه‌ی رذایل اخلاقی، از ضعف شناخت در معرفت خداوند متعال پدید می‌آیند! اگر انسان دریابد که خداوند متعال همیشه و در همه حال از هر زیبایی زیباتر است؛ از انس به او هرگز جدا نخواهد شد! مادامی‌که کسی؛ حتی حضرت موسی، در قید انانیت است، خدا برای او قابل دیدن نیست؛ رؤیت هنگامی امکان‌پذیر است که میان بیننده و دیده شده هوایی باشد تا عامل دید گردد و دیدن صورت گیرد و اگر هوایی نباشد و نوری میان بیننده و

هدف دید قرار نگیرد دیدن امکان‌پذیر نخواهد بود. علاوه بر آن بیننده و دیده شده هر دو باید در جایی متحیّز باشند تا رؤیت صورت گیرد و از این جهت هر دو محدود و همانند خواهند بود و این اعتقاد منجر به «تشبیه» خداوند به مادیات می‌گردد زیرا اسباب با مسبّبات خود ارتباطی جدایی‌ناپذیر دارند.

بایست باور کنید که خداوند را جز آن‌گونه که خود را توصیف نموده است نتوان وصف کرد. چگونه می‌توان آفریننده‌ای را که حواس و اوهام از دستیابی به گوشه‌ای از کبریای او ناتوان و درمانده شده است وصف نمود نه چشم‌ها او را دریابد و نه تعاریف بر او منطبق گردد، بسی والاتر است از توصیف وصف‌کنندگان، در عین نزدیکی دور است و دوری حق عین نزدیک است. قرب و بعد درباره‌ی خدا مفهوم خود را از دست می‌دهد و خداوند در اوج دوری که نزدیک است و در حالی که نزدیک می‌باشد دور است او «کیفیت» را آفرید لذا بدو گفته نمی‌شود اینها ابیات فقط تمثیلی و دل‌خوش‌کن ما است. «چگونه» است و مکان را به وجود آورد پس نباید گفت خدا «کجاست» زیرا حضرت باری‌تعالی را مکان و کیفیت نباشد و این دو از مختصات ممکنات است. او است خدای واحد احد یگانه، بی‌نیاز، نه زاده است و نه می‌زاید و همتایی ندارد، جلال خداوندی معزّز باد.

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَطِيعُواْ اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولِ وَ أُوْلِي الْأَمْرِ مِنكمُ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَيَ اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْاَخِرِ ذَلِکَ خَيرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلاً. از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و اولی‌الامر پیروی نمایید (سوره‌ی نساء- آیه‌ی ۵۹).

اثبات توحید ذاتی (بساطت و احدیت ذات خداوند) و نیز توحید صفاتی (عینیت صفات با ذات و با یکدیگر)، مبنی بر اصالت وجود و وحدت حقیقی حقّه است. اصل احدیت و بساطت ذات در اصطلاح روایات به «اَحِدیُّ الْمَعنی» بودن خداوند بیان شده است. چنان که محمّد بن مسلم از امام باقر علیه السّلام؛ روایت کرده که فرمود: «مِنْ صِفَةِ الْقَدیم اِنَّه واحِدٌ اَحَدٌ صَمدٌ اَحِدیُّ الْمَعنی، وَ لَیْسَ بِمَعانٍ کَثیرَهٍ مُخْتَلِفَهٍ».

از جمله صفات قدیم (خداوند) این است کـه او یگانـه و یکتـا و بـی‌نیـاز، و «احـدی المعنی» است و دارای معانی (صفات) متکثـر و مختلـف نیسـت، (مقصـود، واقعیـت صفات است نه مفاهیم آنها).

اگر شناخت و دانش انسان جهت مثبت داشته باشد یعنی از منبـع الهـی و چشـمه‌ی جوشان توحید سیراب شده و تغذیه نماید و جهتش جهت خـدائی و توحیـدی باشـد چنین انسانی با چنین نگرشی تنها منافع جامعه و مردم را مدنظر قـرار خواهـد داد و در این صورت در انجام مسئولیت‌های اجتمـاعی و خـدمت بـه خلـق خـدا رضـایت خداوند را هدف خود قرار می‌دهد یعنی انسانی که بـه شـناخت رسـیده و از زنـدان جهل و نادانی و سلطه‌ی محیط و طبیعت خود را آزاد نموده است، چنـین انسـانی بـا بال اندیشه و شناخت آگاهانه و بی‌باکانه به پرواز آمـده و رسـالت بشـری‌اش را بـه انجام می‌رساند.

از همین جا است که شناخت و دانش اساس مناسبات و مشخص نمودن روابط میـان انسان‌ها تلقی گشته و سبب تکامـل و پیشـرفت بشـر شـده اسـت. زیـرا در سـایه‌ی شناخت است که انسان به حقوق فردی و اجتماعی دسترسی پیدا نموده و مـرز بـین این دو را به خوبی می‌داند. در سایه‌ی شناخت است که انسـان بـه عظمـت خـالق و آفریدگار هستی پی می‌برد.

در سایه‌ی شناخت است که انسـان بـه ارزش انسـانیت و کرامـت ذاتـی خـود آشـنا می‌شود. انسان زمانی که به جهان‌آگاهی و جامعه‌آگاهی و خودآگاهی دست یافت؛ هـیچ گاهی نمی‌تواند که از راه حق و حقیقت عدول نموده و به بی‌راهه رود، چون می‌داند کـه هستی را خالق بسیار دانا و توانا است که جهان را روی قاعده و نظم خاص خلق نمـوده به گونه‌ای که اگر یک پدیده از دایره‌ی پدیده‌های جهان که با هم در رابطه‌ی ارگانیـک قرار دارند جدا گردد، نظم هستی به هم خواهد خورد و دایره‌ی قانون‌مند هستی بی‌نظم خواهد شد و رشته‌ی به هم پیوسته‌ی آن از هم خواهد پاشید.

از آنجایی که شناخت از اهمیت بسیار عالی و والا برخوردار است؛ انسان به عنوان موجود برتر هستی زمانی که بدان دست یافته و از آن درست استفاده نموده است؛ بدون شک توانسته تحولات شگرف سیاسی و اجتماعی را در تاریخ بشر به وجود آورد. بر این اساس؛ شناخت یک انسان بسیار پیچیده‌تر شناخت هر موجود دیگری است. چرا که، انسان دارای عقل و ادراک و شعور است. وجوه تمایزها بین انسان و موجودات دیگر از جهت شبکه‌های زیستی، اجتماعی، هم‌چنین تمیز دادن میان این تمایزها، مفاهیم مجردی را برای دلالتِ بر ویژگی‌های آنها و همین‌طور برای مشخص کردن روابط آنها بیافریند.

در این مرحله است که خودآگاهی به وجود می‌آید مرحله‌ای که در آن می‌توانیم تصور یک موضوع یا شیئی و مفاهیم انتزاعی مربوط به آن را جهت توصیف خودمان به کار بریم. این‌گونه است که هر انسانی تنها اثر انگشت فیزیکی مختص به خود را ندارد بلکه اثر انگشت روانی هر انسانی ویژه‌ی خود او است. بر اساس این محتوا، پدیده‌ی خلاقیت را می‌توان در بازساخت شناخت و آگاهی‌های اولیه‌ی انسانی و شکل‌گیری آگاهی‌های نظام یافته در ذهن انسان بازپروری نمود.

هدف این متن برای شناخت هر چه بیش‌تر و بهتر خوانندگان از ماهیت انسان، محیط او، شناخت موجودات دیگر عالم خاکی هم‌چنین شناسایی عالم امکان تا حد فهم و عقل ما انسان‌ها، شناخت و معرفت معنوی و عرفانی حضرت حق؛ خداوند سبحان، بود. تجربه‌ی حرکت از شناخت و آگاهی اولیه‌ی انسانی به آگاهی‌های نظام‌یافته‌ی جهان هستی.

مسئله‌ی شناخت یکی از مهم‌ترین مسائل فلسفی به ویژه در قرون اخیر بوده و دشواری آن و راه‌های رسیدن آن به واقعیت، سبب شده که بسیاری از اندیشمندان غربی به بیراهه بروند تا جایی که اصل فلسفه و اندیشه‌ی بشری و دستاوردهای

تاریخی آن را زیر سؤال ببرند همان‌گونه که کانت و ایدئالیسم آلمانی از یک طرف و نوشکاکان و حتی حس‌گرایان از طرف دیگر به این جریان منفی کمک کرده‌اند. بنابراین هر حقیقت خارجی در موقعیت شناخت عبارت است از وجود به علاوه ماهیت. در این تعریف، «وجود» سبب تحقق اشیاء است و ماهیت توصیف و تعریف منطقی آن است که آن را از اشیاء دیگر جدا می‌سازد. در واقع ماهیت هر چیز حکایت تام و کامل از حقیقت همان چیز و آن صورتی است که انسان برای هر موجود خارجی ترسیم می‌کند و از وجود جدانشدنی نیست و مانند سایه‌ای وجود را دنبال می‌کند و می‌تواند معیار شناسایی عین و حقیقت خارجی باشد.

نکته‌ی مهم اینجا است که بدانیم انسان وقتی «ماهیت» فلسفی اشیاء را درک می‌کند، در واقع به آن ماهیت‌ها «وجود ذهنی» می‌دهد و چون ماهیت هر چیز در ذهن و در خارج یک چیز است (وگرنه هیچ‌گاه بشر نمی‌توانست به علم و دانش‌های مختلف دست یابد) بنابراین بر اساس این نظریه، انسان با «وجود ذهنی» می‌تواند اشیاء خارجی حقیقی را آنگونه که هستند درک کند و شناخت انسان (که به آن معلوم بالذات می‌گویند) با عین خارجی (که به آن معلوم بالعرض) می‌گویند منطبق و واحد است و در نتیجه موضوع «انطباق» ذهن و خارج از این راه حل و توجیه می‌شود.

مثلاً میزی که در برابر شما است حقیقتی است مستقل از ادراک انسان که چه انسان در برابر آن باشد و چه نباشد؛ آن میز موجود و به حال خود و برای خود هست؛ اما وقتی پای انسان و ادراکات و حواس او به میان می‌آید و ذهن ادراک‌کننده و تحلیل‌گر او آن را می‌بیند دو چیز متحد در برابر او قرار می‌گیرد و دو رکن برای او مطرح می‌شود: اول جسمی که دارای ابعاد و رنگ و ویژگی‌هایی دیگر است. دوم وجود یعنی بودن آن در آنجا. فیلسوف اولی را ماهیت میز و دومی را وجود آن فرض می‌نامد.

ادراک انسان، به کمک حواس او به او کمک می‌کند تا از وجود آن میز برای خود صورتی استخراج کند که از یک تصویر عکاسی بیش‌تر است و می‌تواند تمام آن چیز منهای وجود خارجی آن را در ذهن خود وجود بخشد و برای خود علم و شناخت بسازد.

البته این انطباق، همان‌طور که گفتیم به معنای انتقال خود آن عین به ذهن نیست بلکه نمادی است که ما به آن «علم» و شناخت می‌گوییم. اما این نماد باید دارای «کاشفیت» از عین خارجی باشد وگرنه هیچ‌گاه نخواهیم توانست چیزی از جهان خارج را درک کنیم و در نتیجه همه‌ی علوم و تجربه و آزمایش‌های بشر خطا و غیرواقعی خواهد شد و بساط علوم و اکتشافات برچیده خواهد گشت.

غیر از شناختی که انسان بوسیله‌ی حواس پنجگانه بدست می‌آورد در انسان نوع دیگری شناخت مستقیم نفس با عین خارجی وجود دارد که شهودی است و حواس پنجگانه در آن نقشی ندارد و نمونه‌ی آن، شناخت انسان از من «خود» و ذهن و باطن خود است که حتی در نبود حواس هم برای انسان کاملاً حاصل و روشن است. در عرفان مسلّم شده است که این‌گونه شهود باطنی منحصر به شناخت خود نیست بلکه صورت‌های پیشرفته‌ی آن می‌تواند اشیاء دیگر را نیز درک کند. این‌گونه شناخت با «وجود» عین خارجی سروکار دارد نه ماهیت آن، گویی خود آن شیء است یا در درون آن شیء قرار گرفته یا آن را در دست و در آغوش خود دارد. این‌گونه علم را در اصطلاح «علم حضوری» می‌نامند.

بر پایه‌ی همین اساس «معرفت واقعی انسان» از جهان می‌شود و شرط معرفت صحیح آن است که ادراک‌کننده و ادراک‌شونده در صورت با هم متناظر و متشابه باشند. تجربه‌ی علوم امروز نیز مانند تجربه‌های عرفانی گذشته، بشر را به این سو برده که در تمام جهان یک نظم برقرار است و این جهان، نظام منسجم واحدی است که همه چیز از اتم گرفته تا کهکشان‌ها رابطه‌ای هندسی و ریاضی با یکدیگر دارند و نوعی هماهنگی و همانندی میان همه‌ی موجودات و طبیعت این عالم برقرار است.

بر این اساس، انسان چون خود جزئی از ایـن عـالم اسـت و در عـین حـال نمونـه‌ی کوچک و مستقلی از این جهان نیز می‌باشد و با جهان یا همان انسـان بـزرگ؛ نـوعی تعامل و گاهی تقابل دارد. میان انسان و جهان نوعی رابطه و حتـی رزونـانس برقـرار است ظهور کارها و پدیده‌های خارق‌العاده در انسان مانند تله‌پـاتی یـا معجزاتـی کـه روی داده و در تواریخ آمده و حتی برخی پدیده‌های عادی نمونه‌ای از ایـن تعامـل و ارتباط است.

شناخت انسان اگر شناختی حقیقی باشد و توانایی انسان بر ساختن ماهیـت یـا مـدلی حقیقی از اشیاء و پدیده‌های خارجی (که به تعبیـر فنومنولـوگ‌هـا بوسـیله‌ی قصـد و التفات انسان (intentionality) برای انسان ظاهر می‌شود) از برکت همان همـاهنگی است که انسان صغیر را قادر می‌سازد تا از حقایقی که در مجموعه انسان کبیر هست شناختی واقعی بدست آورد.

انسان در این تعامل مانند آینه‌ای است که وقتـی در وضـعیت «توجـه» و «آگـاهی» قرار گیرد و قوای مربوطه‌ی خود را به کار بینـدازد مـی‌توانـد حقـایقی را کـه از راه حواس در ذهن اثر گذاشته، به شـکل متنـاظر و مماثـل اشـیاء خـارجی دربیـاورد و باصطلاح فلسفه‌ی اسلامی ماهیت شیء خارجی را (که نشانگر هویت و شخصیت آن شیء است) عیناً در ذهن خلق و ایجاد کند.

انسان نه از لحاظ وجود ارضی و طبیعت هبـوط کـرده‌اش، بلکـه در کمـال فطـری و اصلی‌اش تجلی خدا است. او عرصه‌ی ظهور عقل است که منعکس‌کننده‌ی روح کلـی و در نتیجه عقل الهی است. انسان فی نفسه تمامیت جهان و خلقـت و از ایـن طریـق هستی خدا را منعکس می‌کند. عقل الهی بـه انسـان عقـل و اسـتدلال و اراده‌ی آزاد می‌بخشد. به علت این عناصر و نیز زبان، که بیان‌کننده‌ی آنها است، انسان از حیـوان به نحوی نسبتاً مطلق متمایز می‌شود.

این درست است که هر عقلی، حتی عقل گیاه، عقل است، اما تنها عقل انسان مستقیم و متعالی است و تنها عقل انسان است که به خدا می‌رسد.

خلاصه آنکه آگاهی و معرفت به خدا فطری است، چون انسان به مصداق: «فِطرت اللهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا» با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. (سوره‌ی روم- آیه‌ی ۳۰) فطرتی الهی دارد. به بیان دیگر، آگاهی فطری انسان از عینیت و تمامیتی برخوردار است که به طور طبیعی کفایت و شایستگی ادراک مطلق را به او عرضه می‌کند.

در واقع می‌توان گفت که: از لحاظ معرفت‌شناسی، اینکه انسان توانایی درک حقایق ماوراء طبیعی را دارد، اصلی پذیرفته شده در حوزه‌ی فکر و علم و عقل جامعه‌ی سنتی است. حاصل کلام اینکه این تفکر و نحوه‌ی نگرش که معمول جوامع متجدد است، که تنها ادراک حسی و آنچه حس و استدلال محدود بشری می‌تواند دریابد علم است و آنچه با این روش‌های مادی و تحلیلی محدود انطباق ندارد از حوزه‌ی علم بیرون است و با تخیل و احساسات بشر سروکار دارد و یا حداکثر امری اعتقادی است که خارج از حوزه‌ی علوم طبیعی و محض است، در جامعه‌ی سنتی جایی ندارد.

در جامعه‌ی سنتی عقل و آگاهی انسان هنوز از فطرت و ذات متعالی انسان نبریده است. بنابراین، این نکته که انسان می‌تواند به حقایق ماوراء طبیعی، به خدا و عالم ملکوت و غیره دست یابد، نه تنها در آگاهی عمومی جامعه حضور دارد بلکه قویاً مقبول و مورد احترام است.

پرداختن به خدا و عوالم ملکوتی و وحی و حکمت فقط کار عارف و حکیم و فیلسوف نیست. همه چیز در جامعه‌ی سنتی و در جهتی هماهنگ حرکت می‌کند تا یاد و حضور و توجه به خدا و حقایق معنوی و دینی در آگاهی همه‌ی مردم و در سرتاسر جامعه تسری یابد. حرف و مشاغل و هنرها و به طور کلی همه‌ی فعالیت‌هایی که حتی برای رفع حوائج روزمره‌ی زندگی انجام می‌شود، به شیوه‌ای رمزی و تمثیلی؛

مثلاً در حوزه‌ی هنرها و یا به نحوی صریح و آشکار، در تقویت و حفظ آگاهی از مرکز و مبدأ هستی که خدا است؛ سهیم‌اند.

انسان و جامعه دارای مرکزند چون کل جهان مرکز دارد. مرکز جهان و همه‌ی مراتب و سطوح هستی خدا است و این مرکز در انسان هم متجلی است. آدم می‌داند که در مرکز هستی او، در سرّ جان و دلش، حقیقتی لم یزلی در تجلی است. به بیان دیگر، ابدیت را در خود دارد. این آگاهی، به علت وجود دین و سنت در جامعه، که جمع انسان‌هاست، بازتاب دارد و مرکزیت کل جامعه‌ی سنتی را موجب می‌شود.

پرسشگری در سطح جزئیات، که از توهم تغذیه می‌کرد، این امکان را بالقوه به آدمی داد که بتواند خواست و اراده‌ای مستقل و جدا از اراده‌ی خدا را دنبال کند. در حقیقت، این میل به صورت یک نیروی گریز از مرکز، که خداست، در انسان عمل می‌کند. از زمانی که آدم هبوط کرد، خدا از طریق انزال وحی، گرایش به بیرون را در آدمی به تعادل و توازن، که حاصل انطباق با منبع و مرکز هستی که خدا است، تبدیل می‌کند. به بیان دیگر، اراده‌ی شخصی انسان، که در زبان الهی هوای نفس نام دارد، در فضای سنت و وحی تعدیل و تلطیف می‌شود و در جهت خیر و بهشت و زیبایی و حقیقت حرکت می‌کند. اما زمانی می‌رسد که این میل و اراده‌ی شخصی انسانی با نیرو گرفتن از توهم، که جهنم درونی آدمی است، همه‌ی آدمی را زیر نفوذ می‌گیرد، این لحظه‌ای است که انسان می‌خواهد کاملاً از دیدگاه خودش آزاد باشد، به همه‌ی آرزوهای دنیوی و خاکی خود اجازه‌ی بروز دهد و قید پیروی از خدا و دین او را بشکند و خود را صرفاً زمینی و حاکم زمین و عالم خاک بداند.

بدین‌سان حرکت انسان متجدد به بیرون از خود آغاز شد و در سطحی افقی پیش رفت. علوم طبیعی و ریاضی با نحوه‌ی نگرش مادی و تحلیلی و حسی به سرعت رشد کرد. هر چه افق‌های تازه‌ای که علوم جدید بر روی بشر گشودند، توسعه یافتند، اطمینان بیش‌تر به خودش و طرز فکری که در مورد خود و جهان داشت، بیش‌تر

شد. به تبعیت از علوم طبیعی و تجربی، علوم انسانی و مکاتب فلسفی جدید نیز نظرگاهی سازگار با فلسفه و نحوه‌ی نگرش علوم جدید پیدا کردند. حاصل آنکه بدن مادی و خشن انسان و رفتار بیرونی او موضوع اصلی این دسته از مطالعات شد.

انسان و طبیعت و خدا که از نظرگاه علوم سنتی ارتباط ناگسستنی با هم داشتند؛ مستقل و جدا از هم مورد مشاهده و مطالعه قرار گرفتند. طبیعت ارگانی تصور شد که تابع هیچ قانونی نیست جز قانون تصادف. انسان هم بر اساس ذهنیت جدیدش خود را فرزند خاک و حاکم بر آن تصور کرد و به صورتی غیرعینی به تبیین و توجیه خویش و خواست‌هایش پرداخت. خدا هم طبعاً به کناری زده شد.

فضایی که بدین‌سان در اطراف بشر متجدد ایجاد شد به شدت حوزه و ساحت آگاهی او را متأثر کرد. آگاهی انسان متجدد از خودش، به آرزوها و خواهش‌های بدنش و عواطف و احساسات و افکارش محدود می‌شود. در حوزه‌ی طبیعت و جهان هم آگاهی انسان بر این متمرکز است که طبیعت را هر چه بیش‌تر مورد بهره‌برداری قرار دهد و علوم کیهانی را توسعه دهد، با این خیال واهی که دیر یا زود رمز حیات را دریابد و مالک مطلق عالم خاک شود.

انسان متجدد انسانی زمینی است که ممیزه‌ی او با حیوان را فقط باید در پیچیدگی و وسعت کمی هوش او جست‌وجو کرد. در حوزه‌ی این آگاهی، هستی آدمی به زندگی‌اش در عالم خاک محدود و ختم می‌شود. به همین علت همه‌ی تلاش او بر این است که در دوره‌ی کوتاه خود هر چه می‌تواند، از هر چه می‌تواند، لذت ببرد؛ چه، وقتی مرد دیگر همه چیز تمام می‌شود. از طرفی، چون واقعیت محدودکننده و غیرقابل انکار مرگ در برابر او است، سعی او بر این است که این پدیده‌ی تهدیدکننده را به کناری بزند یا به فراموشی بسپارد.

به همین علت است که می‌بینیم بشر متجدد صدها وسیله اختراع کرده است تا خلأ وجودی خود را با دنبال کردن شهوات نو و آرزوهای دور و دراز پر کند و چنان به

زندگی دنیوی مشغول باشد که خود را نیز از یاد ببرد، مبادا یاد مرگ آزارش دهد. یعنی لحظه‌ای که انسان، چه بخواهد و چه نخواهد، باید از همه‌ی دلبستگی‌ها و آنچه برایش خواستنی و دوست داشتنی بود ببرد و راهی دیاری شود که آمادگی مقابله با آن را نیافته است، جایی که دورویی‌ها، نمودها، فریب‌ها و ظاهرسازی‌ها مطلقاً زایل می‌شود و در نور خیره‌کننده‌ی حقیقت، انسان‌ها و دیگر موجودات و مخلوقات، فقط بدان صورت که هستند، عریان و بی‌پرده در برابر خدا قرار می‌گیرند. به گفته‌ی شوان:

در زمین، خورشید الهی در حجاب است، در نتیجه، میزان و اندازه‌ی اشیاء نسبی است. انسان می‌تواند نمودی به جای آنچه که نیست به خود بگیرد و اشیاء ممکن است نمودی غیر از آنچه که هستند داشته باشند. اما وقتی که حجاب پاره شد، در لحظه‌ی وقوع تولدی که مرگ خوانده می‌شود، خورشید الهی از حجاب بیرون می‌آید، میزان‌ها مطلق می‌شوند، نمود و بود اشیاء و هستی‌ها یکی می‌شوند و از طبیعت راستین خود تبعیت می‌کنند. (Schuon, Ibid, p 44.)

آدم متجدد، بیرونی است و آگاهی او هم بیرونی و حسی است و از حوزه‌ی دنیای مادی و طبیعت محسوس فراتر نمی‌رود. انسان بیرونی از ذات و هستی حقیقی خود بی‌خبر است و طبعاً راهی به ملکوت اسرار خدا ندارد زیرا در بیرون، نه در درون مقام الهی است. با هبوط، چشم آسمانی و بهشتی انسان بسته شد و چشم خاکی‌اش گشوده شد. این چشم، چشم آرزوها و خواست‌ها و اراده‌ی بشری است که خود را از منع اراده‌ی الهی جدا کرده است.

ما هر چه بیشتر به امور بیرونی می‌پردازیم بیش‌تر در خطر این امر قرار داریم که قدرت درست شناخت حقایق درونی را از دست بدهیم. ما هر چه بیش‌تر خود را با حواس جسمانی و تمایلات نفسانی و ادراکات حسی یکی می‌بینیم، قسمت بیش‌تری از ما می‌میرد و آگاهی ما تنگ‌تر و محدودتر می‌شود.

با محدود شدن آگاهی ما به سطح دنیای مادی و زندگی جهان خاکی، نیروی تمیز آدمی ضعیف و ناتوان می‌شود و عقلش در حجاب می‌رود. در نتیجه، آزادی و توان مقابله‌ی او با کشش‌های بیرونی آدمی محدود می‌شود و کاستی می‌یابد و به تدریج موجودی فقط در ظاهر شبیه انسان از او باقی می‌ماند که به شدت وابسته و متأثر از محرکات بیرونی است.

اینکه امروز می‌بینیم رسانه‌های گروهی در سرتاسر دنیا تا چه حد انسان‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهند و او را به هر جهت که می‌خواهند سوق می‌دهند، دقیقاً به این علت است که آدم متجدد هویت الهی خود را از یاد برده است و از منبع الهی خود بریده است و فقط در سطح زندگی خاکی و امور دنیوی به این سو و آن سو کشیده می‌شود.

شاید نیازی نباشد که اشاره شود بشر متجدد طی یکی دو قرن گذشته و به تدریج که خاطره‌ی بهشت را از یاد برد و تلاش کرد که از اراده و خواست خود، جدا از حوزه‌ی دین و سنت، پیروی کند، در سطح افقی و در ساحت زندگی مادی دنیوی موفقیت‌هایی کسب کرده است، وسایل بی‌شماری در اختیار دارد و از رفاه و راحتی بیش‌تری برخوردار شده است.

نمی‌شود ادعا کرد که بشر متجدد شادتر و خوشبخت‌تر است؛ اما امکانات و وسایل حرکت و تغییر بیرونی او قابل قیاس با آنچه مردم در جوامع سنتی داشتند و به صورت نسبی راضی و آرام بودند نیست.

اما سؤال این است آیا انسان متجدد جوابی در خور اعتنا برای سؤالات اصلی آدمی، یعنی تولد و مرگ و معنی زندگی و حقیقت پیدا کرده است، آیا عقل و آگاهی انسان که می‌تواند به راحتی از امور مادی و هستی فناپذیر و محدود زندگی دنیوی تعالی حاصل کند، به آنچه تفکر و نحوه‌ی نگرش متجدد در مورد حیات و مرگ و سرنوشت انسان به او عرضه نموده است، می‌تواند بسنده کند؟ به گفته‌ی بوهمه:

اگر خدا انسان را برای این زندگی خاکی فسادپذیر اسیر دست فقر و بیماری خلق کرده بود، او را نخست در بهشت جای نمی‌داد.

مقصود این است که خاطره‌ی بهشت، خاطره‌ی ابدیت و دیدار مطلق، در ذات و کنه وجود آدمی هم‌چنان باقی است و این جهان خاکی فقط پوسته‌ی بیرونی و فسادپذیر انسان را، یعنی جسم و خواست‌های جسمانی و نیروی نفسانی او را که همه فناپذیرند و با مرگ او به خاک برمی‌گردند، به خود مشغول می‌کند و نه حقیقت ذاتی را. قدیس اگوستین می‌گوید «انسان چه هست اگر فقط انسان باشد».

با گذشت بیش از ۱۴۰۰ سال از دعوت آخرین فرستاده‌ی خدا به پرستش و عبادت خدای یگانه، و با وجود مبعوث شدن ۱۲۴ هزار پیامبر برای نشان دادن مسیر صحیح به بشریت در اعصار گوناگون و ریشه‌کنی جهالت انسان، در قرن ۲۱ و در اوج پیشرفت کشورها در زمینه‌های اقتصادی، علمی، صنعت، تکنولوژی، بهداشت و درمان، آموزش و ارتباطات و ... در اقصی‌نقاط جهان، از شرقی‌ترین اجتماعات درحال‌توسعه و تازه‌توسعه‌یافته تا غربی‌ترین کشورهای صنعتی و پیشرفته که پیشتازان اقتصاد و پیشرفت در جهان بشمار می‌آیند، ریشه‌های جهالت هنوز هم خشک نشده است. میل به خرافه و توسل به غیرخداوند متعال و یکتا، هم‌چنان در میان جوامع غربی و شرقی رواج دارد. گرایش‌هایی که از پرستش تا تقدیس و تکریم غیرخدا و عادات و عقاید خرافی را دربرمی‌گیرد.

ادیان و فرقه‌های مذهبی قدیمی و نوظهور غیر الهی هر یک به دنبال پاسخی برای نیاز بشر به آرامش و توسل به نیرویی بالاتر و ترسیم مسیر کمال برای زندگی انسان بوده‌اند. اما به عقیده‌ی کارشناسان امور دینی و جامعه‌شناسان و به گواه مشاهدات تاریخی، هیچ یک تاکنون موفق به ارائه‌ی راهی روشن و آرامشی همیشگی برای سرگشتگی درونی انسان نشده‌اند. در این میان ادیان ابراهیمی و فرقه‌های الهام گرفته

از این ادیان که رویکردی الهی دارند آخرین مقصد افرادی بوده است که برای رسیدن به مقصود و آرامش حقیقی در پیچ‌وخم فرقه‌های بشری سرگردان بودند. البته گرایش به این فرقه‌ها نیز همواره بوده اما گرایش از ادیان به فرقه‌ها بسیار اندک و ناچیز بوده است.

آداب و رسوم خرافی که تنها نمونه‌هایی از معروف‌ترین آن‌ها در کشورهای مهم اروپایی و ...، بدون نیاز به توضیح بیش‌تر، گویای رسوخ خرافات علی‌رغم پیشرفت‌های بسیار در زمینه‌های گوناگون است. پیشرفت‌هایی که ظاهراً هنوز در سطح فرهنگ و اعتقادات مردم نتوانسته ریشه‌های خرافه و جهالت را بخشکاند. صد البته نباید از این مسئله غافل شد برخی از این عادات و باورها، ناخواسته و ندانسته در فرهنگ ما نیز راه پیدا کرده است. عادات خرافی مانند توسل به درختان مقدس، دیوارها، رودخانه‌ها و چاه‌ها و امثالهم.

بدون هیچ تردید، انسان برای مطلق و بی‌نهایت آفریده شده است. آگاهی و عقل آدمی که از تمامیت و عینیت برخوردار است دلیل بارز این مدعاست. آگاهی و عقل آدمی چون ریشه در عقل کل و آگاهی مطلق خدا دارند، از زندگی محدود و تنگ عالم خاک تعالی حاصل می‌کنند و به خدا برمی‌گردند.

ایمان به خدا، سرمنشاء شروع هر کاری است؛ کار را با نام و یاد خدا شروع کنید! به هر کاری که برعهده می‌گیرید متعهد باشید! سعی کنید هر آن چه قول می‌دهید به آن عمل کنید! در مورد کاری که برعهده گرفته‌اید اطلاعات به روز داشته باشید؛ مداومت به خرج دهید و از این شاخه به آن شاخه پریدن؛ اجتناب کنید! هنگامی‌که به موضوع یا هدف خود ایمان داریم و با علاقه آن را دنبال می‌کنیم؛ بهتر است علی‌رغم توجهی که به آن داریم؛ فاصله‌ی دید خود را با آن موضوع یا برنامه حفظ کنیم؛ تا از محدود شدن میدان دیدمان جلوگیری نماییم؛ ضمن انجام اهداف و

برنامه‌های خود، با دید باز، تغییر و تحولات دنیای اطراف، راه‌حل‌های مشابه را هم تحت نظر و آگاهی داشته باشیم.

با این کار، و هم‌چنین بالا بردن سطح آگاهی و اطلاعات خود می‌توانیم از انجام کارهای بیهوده یا اشتباهات بزرگ و قدیمی جلوگیری کنیم؛ برنامه‌ی خود را طبق امکانات روز با آگاهی کامل پیش ببریم.

اینها موارد مهمی است که کمک می‌کند تا شما از این به بعد بهتر ببینید و به سمت تعالی معنوی و روحانی حرکت کنید. گفته شد که فضایل، با فطرت انسان بوده و وظیفه‌ی انسان، به فعلیّت درآوردن آنها است. کمال نهایی انسان در شهود حق است؛ و اخلاق آدمی عهده‌دار فراهم آوردن زمینه‌ی این شهود.

در این کتاب سعی بر آن داشتم تا با مطرح کردن مباحث مهم اخلاقی که بیان‌کننده‌ی کیفیت و نحوه‌ی ارتباط صحیح انسان با دنیای درون و بیرون خود و همچنین ارتباط با خدا، شناخت درست و دقیق از جهان هستی که در آن زندگی می‌کنیم، و تمامی علوم ظاهری و باطنی که شبانه‌روز با آن‌ها ارتباط داریم، بپردازم.

منابع و مآخذ

۱. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، پرتو خرد، ویراستار حسین سید عرب، ص ۱۶۸.
۲. رفیعی قزوینی، سید ابوالحسن، مجموعه رسائل و مقالات فلسفی، با تصحیح و مقدمه غلامحسین رضانژاد (نوشین)، ص ۸۰.
۳. رضانژاد، غلامحسین، یادی از استاد آیت‌الله رفیعی قزوینی، کتاب ماه دین، اسفند ۱۳۷۸، ص ۷.
۴. رفیعی قزوینی، سید ابوالحسن، همان، ص ۸۳.
۵. همو، اتحاد عاقل به معقول، مقدمه و تعلیقات حسن حسن‌زاده آملی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. سبزواری، ملاهادی، شرح منظومه، ج۳، مبحث وجود ذهنی، ص ۲۶۵.
۷. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ص ۳۴۲.
۸. رضا نژاد، غلامحسین، همان، ص ۸.
۹. رفیعی قزوینی، سیدابوالحسن، همان، ص ۶۵.
۱۰. خواجه نصیرالدین طوسی، بقاء روح پس از مرگ، ص ۸ و ۹.
۱۱. سید محمدباقر حجتی، روانشناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی، دفتر اول، ص ۸۱.
۱۲. جعفر سبحانی، اصالت روح از نظر قرآن، ص ۱۵ ـ ۱۸.
۱۳. سید محمدباقر حجتی، همان، ص ۸۳ به نقل از: فارابی، فصوص الحکم، ص ۷۱.، ص ۸۴.
۱۴. محمد غزالی، معارج القدس فی معارج معرفةالنفس، ص ۲۹. مقاصد الفلاسفه، ص ۲۷۵ و ۲۷۶. ص ۱۹. معراج‌السالکین، ص ۱۳.
۱۵. ابن سینا، النجاة، ص ۲۵۸.
۱۶. مرتضی مطهری، مقالات فلسفی، ج ۱، مقاله (اصالت روح)، ص ۱۶ ـ ۱۸.

۱۷. جعفر سبحانی، اصالت روح از نظر قرآن، ص ۱۵ و ۱۹.
۱۸. محمدحسین ساکت، مقاله (دیدگاه فارابی پیرامون پژوهش و مطالعه پزشکی)، مجموعه مقالات سمینار دیدگاه‌های اسلام در پزشکی، ص ۲۸۹.
۱۹. حسن حسن‌زاده آملی، دروس معرفت نفس، درس ۱۴۲.
۲۰. جلال مصطفوی، حاشیه بر ذخیره خوارزمشاهی، ص۲۴، ۳۴ و ۲۵۱.
۲۱. قرآن.
۲۲. نهج البلاغه.
۲۳. اصول کافی.
۲۴. ابن منظور، لسان العرب، ج ۴، ص ۱۴۲، واژه «جفر»؛ خلیل، کتاب العین، ج ۶، ص ۱۱۰، واژه «جفر».
۲۵. «يَا أَعْرَابِيُّ لَا تَغْلَطَنَّ فِي سَلْمَانَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ أَمَرَنِي أَنْ أُطْلِعَهُ عَلَى عِلْمِ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْأَنْسَابِ وَ فَصْلِ الْخِطَاب» بحار الانوار، ج۲۲، ص ۳۴۶.
۲۶. «وَ ذَلِكَ أَنَّهَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْل» مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۴۷؛ موسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۹ق.